

نشانه‌های قیامت

تألیف:

یوسف بن عبدالله بن یوسف الوابل

پایان نامه فوق لیسانس

این کتاب از سایت کتابخانه عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.ahlesonnat.com

www.isl.org.uk

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.videofarda.com

www.nourtv.net

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.islam411.com

www.videofarsi.com

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست مطالب

دریچه.....	۱۱
پیشگفتار.....	۱۳
روش بحث.....	۲۱
این کتاب	۳۱
بحث اول: «اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان».....	۳۱
مبحث دوم: نام‌های روز رستاخیز.....	۴۰
مبحث سوم: استناد به خبر آحاد در عقائد.....	۴۳
ادله قبول خبر واحد.....	۵۰
مبحث چهارم: خبر دادن پیامبر از آینده.....	۵۵
مبحث پنجم: علم به روز قیامت	۵۷
مبحث ششم: نزدیک شدن وقوع قیامت.....	۶۵
باب اول: نشانه‌های قیامت	۶۹
فصل اول: تعریف نشانه‌های قیامت	۷۱
تعریف نشانه (الشَّرَط):.....	۷۱
معنی لغوی الساعة:.....	۷۱
معنی الساعة در اصطلاح شرع:.....	۷۱
أشراط الساعة:.....	۷۲

فصل دوم: اقسام نشانه‌های قیامت ۷۵

۱- نشانه‌های کوچک: ۷۵

۲- نشانه‌های بزرگ: ۷۵

فصل سوم: نشانه‌های کوچک قیامت ۷۷

۱- بعثت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- ۷۸

۲- وفات پیامبر ۸۰

۳- فتح بیت المقدس ۸۳

۴- طاعون عمواس ۸۴

۵- زیادشدن مال و بی‌نیازی مردم از صدقه ۸۵

۶- ظهور فتنه ۸۸

الف) ظهور فتنه در مشرق ۹۰

ب) قتل عثمان پسر عفان -رضی الله عنه- ۹۴

ج) جنگ جمل ۹۶

۲- جنگ صفین ۱۰۰

ه) ظهور خوارج ۱۰۲

و) حادثه حرّه ۱۰۶

ز) فتنه خلق قرآن ۱۰۷

ح) پیروی از عادات امت‌های گذشته ۱۰۸

۷- ادعای نبوت ۱۱۰

۸- انتشار امن و امان ۱۱۴

۹- ظهور آتش حجاز ۱۱۵

۱۰- کشتار ترک‌ها ۱۱۶

۱۱- قتال با عجم ۱۲۲

۱۲۳.....	۱۲- ضایع کردن امانت (فقدان امانتداری)
۱۲۶.....	۱۳- قبض علم و ظهور جهل
۱۳۱.....	۱۴- افزایش نظامیان و اعوان ستمگران
۱۳۲.....	۱۵- انتشار زنا
۱۳۴.....	۱۶- انتشار ربا
۱۳۵.....	۱۷- ظهور آلات موسیقی و حلال کردن آن‌ها
۱۳۸.....	۱۸- مجاز کردن شرابخواری
۱۳۹.....	۱۹- آراستن مساجد و تفاخر به آن
۱۴۱.....	۲۰- برج‌سازی
۱۴۳.....	۲۱- جاریه آقايش را به دنیا می‌آورد
۱۴۵.....	۲۲- افزایش قتل و خونریزی
۱۴۸.....	۲۳- تقارب زمان
۱۵۱.....	۲۴- تقارب بازارها
۱۵۲.....	۲۵- ظهور شرک در میان امت
۱۵۵.....	۲۶- ظهور فواحش، قطع صله رحم و بد رفتاری با همسایه
۱۵۷.....	۲۷- جوان شدن پیران
۱۵۹.....	۲۸- افزایش شح
۱۶۰.....	۲۹- ازدیاد تجارت
۱۶۲.....	۳۰- افزایش زلزله
۱۶۶.....	۳۲- کم شدن صالحین
۱۶۸.....	۳۳- ارتفاع درجه فرومایگان
۱۷۱.....	۳۴- سلام کردن به آشنایان
۱۷۲.....	۳۵- التماس دانش از مبتدعین

- ۳۶- ظهور زنان عریان پوشیده..... ۱۷۳
- ۳۷- رؤیای صادق مؤمن ۱۷۵
- ۳۸- افزایش کتاب و چاپ و نشر آن ۱۷۷
- ۳۹- تهاون به شعائر و ضوابط دینی ۱۷۸
- ۴۰- بزرگ شدن هلال ماه ۱۷۹
- ۴۱- دروغگویی و عدم ثبات در نقل اخبار ۱۸۰
- ۴۲- کثرت شهادت زور و کتمان شهادت حق ۱۸۱
- ۴۳- افزایش تعداد زنان و کاهش مردان ۱۸۲
- ۴۴- افزایش مرگ ناگهانی ۱۸۴
- ۴۵- دوری و عدم اعتماد بین مردم..... ۱۸۵
- ۴۶- بازگشت سرسبزی و آب و باران به سرزمین عرب..... ۱۸۶
- ۴۷- زمین پر باران و کم نبات شود..... ۱۸۷
- ۴۸- رود فرات از کوه طلایی پرده بر می‌دارد ۱۸۸
- ۴۹- تکلم حیوانات (درنده) و جمادات با انسان ۱۹۰
- ۵۰- آرزوی مرگ از شدت بلا ۱۹۱
- ۵۱- افزایش رومیان و جنگ با مسلمین ۱۹۳
- ۵۲- فتح قسطنطنیه..... ۱۹۶
- ۵۳- خروج قحطانیها ۱۹۹
- ۵۴- قتال یهود ۲۰۱
- ۵۵- بیرون رفتن اشرار از مدینه و تخریب آن در آخر الزمان ۲۰۴
- ۵۶- وزیدن بادی ملایم برای قبض روح مؤمنان ۲۰۸
- ۵۷- استحلال بیت الحرام و انهدام کعبه ۲۱۰
- باب دوم: نشانه‌های بزرگ قیامت ۲۱۵**

۲۱۷	مقدمه
۲۱۷	الف- ترتیب نشانه‌های قیامت
۲۲۲	ب- تتابع ظهور نشانه‌های بزرگ
۲۲۵	فصل اول: مهدی
۲۲۵	- اسم و صفات او
۲۲۶	- مکان خروج او
۲۲۷	- دلیل‌هایی از سنت بر ظهور مهدی
۲۳۱	احادیث مسلم و بخاری متعلق به مهدی
۲۳۳	تواتر احادیث مهدی
۲۳۵	علمائی که درباره مهدی کتاب نوشته‌اند
۲۳۷	منکرین احادیث مهدی و ردّ بر آنها
۲۴۲	جواب حدیث «لا مهدی إلا عیسی ابن مریم علیهما السلام»
۲۴۵	فصل دوم: مسیح دجال
۲۴۵	معنی مسیح
۲۴۶	معنی دجال
۲۴۶	صفات دجال براساس احادیث وارد شده
	آیا دجال زنده است و یا در زمان پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- زنده بوده است؟
۲۵۱	
۲۵۳	احوال ابن صیاد
۲۵۳	پیامبر ابن صیاد را امتحان می‌کند
۲۵۶	- وفات ابن صیاد
۲۵۶	- آیا ابن صیاد دجال اکبر است
۲۶۳	اقوال علماء درباره ابن صیاد

- ۲۶۸..... - ابن صیاد حقیقت است نه خرافات.....
- ۲۷۱..... مکان خروج دجال.....
- ۲۷۲..... دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود.....
- ۲۷۴..... پیروان دجال.....
- ۲۷۵..... فتنه دجال.....
- ۲۷۸..... ابطال رأی منکرین دجال.....
- ۲۷۸..... ابوعبیه در تعلیق بر احادیث دجال.....
- ۲۸۰..... کارهای خارق‌العاده دجال حقیقت دارند.....
- ۲۸۲..... خلاصه ردّ بر منکرین.....
- ۲۸۶..... پرهیز از فتنه دجال.....
- ۲۹۲..... نام دجال در قرآن.....
- ۲۹۴..... هلاک دجال.....
- ۲۹۵..... احادیث وارد شده در مورد قتل دجال و پیروانش.....
- ۲۹۷..... فصل سوم: نزول عیسی بن مریم.....**
- ۲۹۷..... صفات عیسی بن مریم -علیهما السلام-.....
- ۲۹۷..... احادیث وارده در این زمینه.....
- ۳۰۰..... چگونگی نزول عیسی -علیه السلام-.....
- ۳۰۲..... ادله نزول عیسی بن مریم.....
- ۳۰۷..... ب- دلایل نزول عیسی -علیه السلام- در احادیث.....
- ۳۰۹..... احادیث متواتر درباره نزول عیسی -علیه السلام-.....
- ۳۱۴..... حکمت از نزول عیسی -علیه السلام- جدا از سایر انبیاء.....
- ۳۱۶..... حکم عیسی براساس چیست؟.....
- ۳۱۹..... انتشار امن و ظهور خیر و برکت در عهد عیسی -علیه السلام-.....

۳۲۱.....	مدت عمر عیسی علیه السلام بعد از نزول.....
۳۲۳	فصل چهارم: یأجوج و مأجوج.....
۳۲۳.....	اصل یاجوج و ماجوج
۳۲۵.....	صفات یاجوج و مأجوج
۳۲۷.....	ادله خروج یأجوج و مأجوج
۳۲۷.....	الف- ادله قرآنی
۳۲۹	ب- دلیل هایی از سنت
۳۳۷	فصل پنجم: خسوف های سه گانه.....
۳۳۷.....	معنی خسف:.....
۳۳۷.....	دلیل هایی از سنت بر خسف های سه گانه.....
۳۳۸.....	آیا این خسوف ها اتفاق افتاده اند.....
۳۳۹	فصل ششم: دود.....
۳۳۹.....	الف- دلیل های قرآنی
۳۴۴.....	ب- دلیل هایی از سنت.....
۳۴۷	فصل هفتم: طلوع خورشید از مغرب
۳۴۷.....	الف- دلیل های قرآنی
۳۴۸.....	ب- دلیل هایی از سنت پاک نبوی.....
۳۵۰.....	مناقشه رشید رضا در ردّ حدیث ابوذر درباره سجود خورشید
۳۵۳.....	عدم پذیرش ایمان و توبه بعد از طلوع خورشید از مغرب.....
۳۵۹	فصل هشتم: دابه
۳۵۹.....	الف- ادله قرآنی
۳۶۰.....	ب- دلیل هایی از سنت.....

دابة الارض چه نوع حیوانی است..... ۳۶۲

جای خارج شدن دابه الارض..... ۳۶۷

وقتی دابة الارض خارج می شود مومن و کافر را نشانه گذاری می کند صورت مؤمن را روشن و براق می سازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر می زند تا علامت کفر او باشد..... ۳۶۹

فصل نهم: آتشی که مردم را حشر می کند ۳۷۱

مکان خروج آن..... ۳۷۱

کیفیت حشر مردم توسط آتش..... ۳۷۳

صحرای محشر..... ۳۷۵

این حشر در دنیا است..... ۳۷۹

جواب این اشکالات بطور ملخص بیان می شود..... ۳۸۱

خاتمه..... ۳۸۵

دریچه

قال تعالى:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ﴿١﴾ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ﴿٢﴾﴾ [الحج: 1-2].

«ای مردم از (عذاب) پروردگارتان بترسید همانا زلزله روز رستاخیز امر بزرگی است. روزی که آن را می بینید. هر زن شیردهی (از شما که به کودکش شیر می دهد) کودک خود را فراموش می کند و هر زن بارداری سقط جنین می نماید و مردمان را مست می بینی ولی مست نیستند بلکه عذاب خدا سخت است».

و قال تعالى:

﴿فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾﴾ [محمد: 18].

«پس آیا (به چه چیز) می نگرند جز (اینکه) روز قیامت ناگهان آنان را فراگیرد (پس چرا در آن شک می کنند) هم اکنون علامت ها و نشانه های آن آمده است. پس آنان چه حالی دارند وقتی که به آنان یاد آوری می شود (چرا باید بی تفاوت باشند)».

پیشگفتار

شامل مباحث زیر است:

۱- اهمیت ایمان به روز قیامت و اثر آن در رفتار انسان.

۲- اسم‌های روز قیامت

۳- حجیت خبر آحاد در عقائد

۴- خبر دادن پیامبر از آینده

۵- علم به قیامت

۶- نزدیک شدن وقوع قیامت

بی‌شک حمد و سپاس ویژه خداوند است. او را سپاس می‌کنیم، از او طلب کمک و مغفرت می‌نمائیم و از پلیدی نفس و اعمالمان به او پناه می‌بریم. خداوند هر کس را هدایت دهد. هیچ گمراه‌کننده‌ای در او اثر نمی‌کند. و هر کس را گمراه کند کسی هادی او نخواهد شد.

گواهی می‌دهم هیچ برآورنده نیازی جز الله بی‌شریک وجود ندارد و گواهی می‌دهم محمد -صلی الله علیه وسلم- بنده و فرستاده او است.

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ حَقَّ تُقَاتِهِ وَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنتُمْ مُسْلِمُونَ﴾ [۱۰۲]

[آل عمران: 102].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید پرهیزگاری حقیقی و شایسته خداوند را داشته باشید و نمیرید جز اینکه مسلمان باشید (تا هنگام مرگ از اسلام جدا نشوید)».

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهَا وَبَثَّ مِنْهُمَا رِجَالًا كَثِيرًا وَنِسَاءً وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلَيْكُمْ

رَقِيبًا ﴿١﴾﴾ [النساء: 1].

«ای مردم از (خشم) پروردگارتان بپرهیزید که شما را از یک نفس بیافرید و از همان نوع زوجش را نیز پدید آورد و از آن دو نفر مردان و زنان منتشر کرد. (از خشم) خدایی بپرهیزید که همدیگر را بدو سوگند می‌دهید و بپرهیزید از اینکه پیوند خویشاوندی را گسیخته دارید. بی‌گمان خداوند مراقب شما است».

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَقُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا ﴿٧٠﴾ يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا ﴿٧١﴾﴾^۱ [الأحزاب: ۷۰-۷۱].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید از (عذاب) خدا پرهیز کنید و سخن حق و درست بگوئید. (در نتیجه) خدا اعمالتان را اصلاح می‌کند و گناهانتان را می‌بخشاید. و هر کس از خدا و پیامبرش اطاعت کند قطعاً به پیروزی و کامیابی بزرگی دست می‌یابد».

اما بعد:

همانا خداوند (تبارک و تعالی) محمد -صلی الله علیه وسلم- را به عنوان مژده‌دهنده و ترساننده حقیقی قبل از روز قیامت فرستاد پس او هیچ خیری را رها نکرد مگر اینکه

(۱) این خطبه حاجت است که پیامبر خدا آن را به اصحابش یاد می‌داد.

مراجعه شود به «خطبة الحاجة» شیخ محمدناصرالدین آلبنی چاپ المكتب الإسلامی و همچنین به «سنن ابن ماجه» کتاب النکاح، باب خطبة النکاح از روایت عبدالله بن مسود-رضی الله عنه- (۶۰۹/۱-۶۱۰)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي، ط داراحیاء التراث العربی سال (۱۳۹۵ هـ).

روایت شده از امام احمد (۲۷۲/۵) (ح ۳۷۲۱) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث از طریق ابی‌عبیده به خاطر انقطاعش (جای یکی از راویان در سند حدیث خالی است) ضعیف است ولی از طریق ابی‌الاحوص عوف بن مالک بن نضله به خاطر اتصال سندش، صحیح است».

«المسند» چاپ دارالمعارف مصر (۱۳۶۷ هـ).

آلبنی می‌گوید: روایت حدیث از طریق دوم «صحیح و مطابق شرط مسلم» است «خطبة الحاجة» (ص ۱۴).

قسمتی از این خطبه در «صحیح مسلم» کتاب الجمعة باب خطبة پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در جمعه ذکر شده است (۱۵۷/۶ - با شرح اما نووی)، چاپ دارالفکر، ط، سومی، (۱۳۸۹ هـ).

امتش را به آن راهنمایی نمود و هیچ شری را نیافت مگر امتش را از آن برحذر داشت. پس چون این امت آخرین و حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- خاتم پیامبران است خداوند آنان را به ظهور علامت‌های قیامت اختصاص داده است. و به صورت کامل بر زبان پیامبرش جاری ساخته و بیان نموده است علامت‌های قیامت یقیناً در میان آنان ظاهر خواهند شد. و بعد از محمد -صلی الله علیه وسلم- پیامبر دیگری نخواهد آمد تا این علامت‌ها را برای مردم بیان کند.

امور بزرگی که در آخرالزمان اتفاق می‌افتند خرابی دنیا و شروع زندگی تو را نوید می‌دهند که در آن هر کس به حسب اعمال خود مجازات می‌شود.

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ ۖ وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ ۖ﴾

[الزلزلة: 7-8].

«هر کس مثقال ذره‌ای کار خیر انجام داده باشد (پاداش) آن را می‌بیند و هر کس مثقال ذره‌ای کار برد انجام داده باشد (جزای) آن را می‌بیند».

چون یکی از اصول عقائد مؤمنین ایمان به روز رستاخیز و حساب و کتاب آن است و چون دید انسان از این دنیا و متاع آن فراتر نمی‌رود و روز قیامت را فراموش می‌کند و برای آن عمل می‌نماید، خداوند قبل از فرارسیدن آن نشانه‌هایی دال بر تحققش قرار داده است که حتماً اتفاق خواهند افتاد تا کوچکترین شکی نسبت به آن مردم را مردد نکند و از آن غافل نگرداند.

واضح است اگر پیامبر صادق چیزی را از نشانه‌های قیامت معرفی کند و مردم وقوع آن را ببینند مطمئن می‌شوند که بی‌شک قیامت خواهد آمد و برای آن عمل می‌کنند و قبل از فرارسیدن اجل توشه‌ای از اعمال نیک برای خود فراهم می‌سازند.

﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَحْسَرْتَنِي عَلَى مَا فَرَطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ وَإِنْ كُنْتُ لِمِنَ السَّخِرِينَ ۝ أَوْ تَقُولَ لَوْ أَنَّ اللَّهَ هَدَانِي لَكُنْتُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ۝ أَوْ تَقُولَ حِينَ تَرَى الْعَذَابَ لَوْ أَنَّ لِي كَرَّةً فَأَكُونَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ ۝﴾ [الزمر: 56-58].

«(از تعالیم خدا پیروی کنید) تا در روز قیامت کسی نگوید حسرتا چه کوتاهیها که در حق خدا کرده‌ام دریغا من از زمره مسخره‌کنندگان بوده‌ام. یا اینکه نگوید: اگر خداوند راهنمائیم می‌کرد از زمره پرهیزکاران می‌شدم. یا اینکه هنگامی عذاب را مشاهده می‌کند نگوید ای کاش بازگشتی به دنیا برایم میسر می‌شد تا از زمره نیکوکاران گردم».

پیامبر خدا در خطبه‌اش می‌گفت: من و روز قیامت مانند این دو هستیم (با دو انگشت دستش اشاره می‌کرد).

او وقتی که به یاد قیامت می‌افتاد گونه‌هایش قرمز، صدایش بلند و غضبش بیشتر می‌گردید مانند منادی لشکر جنگی که بگوید: هوا روشن شد، شب فرا رسید^۱.

اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌ترسیدند از اینکه روز قیامت بر آن‌ها پدیدار گردد و این ترس زمانی که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- دجال را برایشان توصیف می‌کرد بیشتر آشکار می‌شد. همچنین در حدیث نواس بن سمعان آمده است: «یک روز صبح پیامبر خدا نام دجال را برد. گاهی صدایش را آرام و گاهی بلند می‌کرد حتی ما گمان بردیم در میان درختان خرما قرار دارد. وقتی ما نزد او رفتیم ما را ترسان دید و گفت: چرا شما چنین حالی دارید؟ گفتیم ای پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شما بحث دجال را کردی و صدایت گاهی آرام و گاهی بلند می‌شد حتی ما گمان بردیم که در میان درختان خرما است. پیامبر فرمودند: چیز دیگری غیر از دجال مرا نسبت به شما ترسانده است اگر دجال بیاید و من در میان شما باشم من در مقابل او می‌ایستم و از شما دفاع می‌کنم اما اگر او بیاید و من در میان شما نباشم هر کس باید مدافع نفس خودش باشد و بعد از من

۱) صحیح مسلم، کتاب الجمعة، باب خطبه پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- (۱۵۳/۶) - با شرح امام نووی) و «سنن نسائی» - که لفظ حدیث از آن نقل شده است - کتاب نماز عیدین باب کیف الخطبة (۱۸۸/۳ - ۱۸۹ با شرح سیوطی و حاشیه السندی) تصحیح حسن السجودی، چاپ دارا جاء التراث العربی، الشركة العامة، بیروت و سنن ابن‌ماجه، باب اجتناب البدع و الجدل، (۱۷/۱) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی.

خداوند حافظ هر مسلمانی است»^۱.

بی شک بیشتر نشانه‌های روز رستاخیز آشکار شده و تمام اخبار پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در این باره محقق سره است و هر روز ایمان و تصدیق مؤمنان نسبت به آن افزایش می‌یابد زیرا ظهور دلائل نبوت و نشانه‌های صدق او مسلمانان را ملزم به تمسک به دین پاک او می‌گرداند.

چگونه ایمانشان بیشتر نشود درحالی که آنان شاهد تحقق دقیق غیبیاتی هستند که پیامبر خدا خبر داده است. یقیناً هر یک از این نشانه‌های تحقق‌یافته معجزه آشکاری برای پیامبر این امت به حساب می‌آید پس وای، بر آنانیکه منکر، بازدارنده و تردیدکننده در رسالت او هستند.

اهمیت این بحث آنجا آشکار می‌شود که برخی از نویسندگان معاصر در تحقق غیبیاتی که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- خبر داده (و ایمان به آن‌ها واجب است) ابراز تردید می‌کنند. از جمله آن‌ها نشانه‌های قیامت هستند برخی تعدادی از آن‌ها را انکار کرده و برخی دیگر از این نویسندگان آن‌ها را تأویل ناروا کرده‌اند.

بدین خاطر دوست داشتم بحثی شامل و کامل درباره نشانه‌های کوچک و بزرگ روز قیامت با استناد به ادله ثابت از قرآن و سنت گردآوری نمایم و قطعاً بحث در این موضوع آسان نیست و نیاز به تحقیق و پژوهش درباره صحت احادیث و جمع بین راویان مختلف دارد.

برخی از علما تألیفاتی درباره نشانه‌های روز قیامت نوشته‌اند اما خود را ملزم و محدود به نقل احادیث ثابت و صحیح ندانسته‌اند و همواره روایات زیادی را بدون اشاره به درجه صحت و ضعف آن‌ها نقل کرده‌اند این باعث می‌شود کار مطالعه‌کننده مشکل گردد و نتواند روایات صحیح را از غیر آن تمیز دهد و همچنین احادیث نیازمند شرح را توضیح نداده‌اند اما آنان (رحمهم الله) احادیث فراوانی را در این باره برای ما جمع‌آوری

(۱) «صحیح مسلم»، کتاب افتن و أشرط الساعة، باب ذکر الدجال (۶۳/۱۸ - ۶۵ - با شرح نووی).

کرده و تلاش زیادی در این راستا انجام داده‌اند.

تعدادی از این کتب عبارتند از:

- ۱- «الفتن» متعلق به حافظ نعیم بن حمّاد الخزاعی، متوفی سال (۲۲۸ هـ) (رحمه الله).
- ۲- «النهاية» یا «الفتن و الملاحم» متعلق به حافظ ابن کثیر، متوفای سال (۷۷۴ هـ) رحمه الله.
- ۳- «الاشاعة لأشراط الساعة» متعلق به شریف محمد بن رسول الحسینی البرزنجی متوفای سال (۱۱۰۳ هـ) رحمه الله.
- ۴- «الإذاعة لما كان وما يكون بين يدي الساعة» متعلق به شیخ محمد صدیق حسن القونجی، متوفای سال (۱۳۰۷ هـ) رحمه الله.
- ۵- «إتحاف الجماعة بما جاء في الفتن والملاحم وأشراط الساعة» مؤلف: شیخ حمود بن عبدالله التویجری النجدی، نامبرده هنوز در قید حیات است (خداوند او را محفوظ دارد).

و تألیفات دیگر غیر از این‌ها که درباره علامت‌های روز قیامت نوشته شده‌اند. از این تألیفات نیز کمال استفاده را برده‌ام و در این راستا خود را ملزم دانستم هیچ نشانه‌ای را ذکر نکنم مگر پیامبر خدا به طور صریح یا اشاره در احادیث صحیح یا حسن آن را از علائم رو قیامت محسوب کرده باشند و در این زمینه از اقوال محدثین درباره صحت و ضعف احادیث بهره گرفته‌ام. اختصاراً درباره هر نشانه تمام احادیث صحیح را نقل نکرده‌ام بلکه به احادیثی که در اثبات موضوع کافی هستند بسنده نمودم. در بیان هر نشانه آنچه لازم باشد یادآوری کرده‌ام از جمله توضیح معانی الفاظ غریب و بیان اسم مکانهایی که در حدیث ذکر شده‌اند، و به دنبال هر علامت با استفاده از کلام علما و احادیث مرتبط با موضوع شرحی مختصر آورده و در ردّ کسانی که تعدادی از نشانه‌های قیامت را انکار و یا برخلاف مضمون احادیث تأویل کرده‌اند مطالبی ذکر نموده‌ام.

و توضیح داده‌ام که نشانه‌های قیامت از غیبات بوده و ایمان بدانها آن طور که ذکر شده‌اند واجب است وانکار آنها یا قرارداد نشان به عنوان رموز خیر و شر و ایجاد خرافات درست نیست.

چون بسیاری از نشانه‌های روز رستاخیز از طریق احادیث آحاد وارد شده‌اند ابتدا فصلی مجزا درباره حجیت اخبار آحاد در ردّ کسانی که آنها را مفید علم ندانسته و گمان می‌کنند عقیده براساس آنها استوار نمی‌گردد، نوشته‌ام.

و همچنین این بحث دعوت است به ایمان به خداوند و روز آخرت و تصدیق اخباری است که پیامبر صادق و مورد تأیید (که کلامش عاری از هوای نفس است) بیان نموده است او هر چه بگوید وحی الهی است. درود و سلام و رحمت بی‌پایان خداوند بر او و یارانش باد.

و همچنین این بحث دعوت به آمادگی برای بعد از مرگ است. زیرا قیامت نزدیک شده و بسیاری از علامت‌های آن هویدا گشته‌اند، وقتی علامت‌های بزرگ آن ظاهر شوند مانند دانه‌هایی که بند آنها قطع شود پشت سر هم نشانه‌های آن خواهند آمد. و هنگامی که خورشید از مغرب طلوع کرد. در توبه بسته خواهد شد و اعمال انسان مهر و موم می‌شوند. در این هنگام نه ایمان سودی دارد و نه توبه جز کسی که قبلاً ایمان آورده یا توبه کرده باشد.

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: 158].

«روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد ایمان آوردن افرادی که قبلاً ایمان نیاورده‌اند یا با وجود داشتن ایمان خیری پس‌انداز نکرده‌اند سودی نخواهد داشت».

در چنین روزی

﴿يَوْمَ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ مَا سَعَىٰ ۚ وَبُرْزَتِ الْجَحِيمُ لِمَن يَرَىٰ ۚ ۖ فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ ۖ ﴿٣٧﴾ وَءَاثَرَ الْحَيَوةِ الدُّنْيَا ۖ ﴿٣٨﴾ فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ۖ ﴿٣٩﴾ وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ ۖ وَنَهَى النَّفْسَ عَنِ

الْهَوَىٰ ﴿٤١﴾ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ ﴿٤٢﴾ [النازعات: 35-41].

«انسان به یاد می‌آورد همه تلاش‌هایی را که انجام داده است و دوزخ برای هر بیننده‌ای آشکار و نمایان می‌گردد. اما آن کس که طغیان و سرکشی کرده باشد و زندگی دنیا را (بر آخرت) ترجیح داده باشد. قطعاً دوزخ جایگاه او است. و آن کس از مقام پروردگار خود ترسیده باشد و نفس را از هوی و هوس بازداشته باشد قطعاً بهشت جایگاه اوست.»

از خداوند مالک عرش عظیم خواستاریم ما را جزو مصوون‌شدگان آن روز هولناک بشمارد از آنانیکه در آن روز گرم و بی‌سایه در زیر سایه خود قرار می‌دهد.

روش بحث

این بحث شامل: مقدمه، تمهید، دوبات، و یک خاتمه است.

اما مقدمه مشتمل بر اهمیت موضوع و شیوه بیان آن است.

تمهید شامل چند مبحث است.

مبحث اول: در آن از اهمیت ایمان به روز آخرت و تأثیر آن بر رفتار فرد و جامعه بحث کرده‌ام.

مبحث دوم: در کنار ذکر نشانه‌های روز قیامت یکی دیگر از مظاهر اهتمام به آن کثرت ذکر آن در قرآن با نام‌های متفاوت است که تعدادی از آن‌ها را با ادله قرآنی یادآوری نموده‌ام.

مبحث سوم: درباره حجیت خبر واحد در عقیده و غیر آن بحث کرده و بیان نموده‌ام هرگاه حدیث صحیح باشد باید به مضمون آن اعتقاد داشت.

این بحث مهم است زیرا ردّ بر کسانی است که خبر آحاد را در امور عقیدتی مورد استناد نمی‌دانند و این گفته آن‌ها یعنی ردّ صدها حدیث صحیح و این نوعی بدعت‌گذاری در دین بدون دلیل و برهان است.

مبحث چهارم:

بیان کرده‌ام که پیامبر از اتفاقات گذشته و آینده امتش را با خبر ساخته است بسیاری از این اخبار علامت‌های روز رستاخیز را بیان نموده‌اند و به همین دلیل احادیث آن زیادند و با الفاظ مختلف روایت شده‌اند.

مبحث پنجم:

علم به رخداد روز رستاخیز را که خداوند آن را به خود اختصاص داده همراه با ذکر ادله آن بیان نموده و ردّ کسانی را داده‌ام که گفته‌اند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم-

وقت آن را می‌دانست و ردّ کسانی که قائل به تحدید عمر دنیا هستند. و یادآور شده‌ام که این قول مصادم با قرآن و سنت است. و تعدادی از بیانات علماء را در رد این گونه اقوال آورده‌ام.

مبحث ششم:

از نزدیکی روز قیامت و اینکه از عمر دنیا به نسبت گذشته جز اندکی باقی نمانده است. بحث شده است.

اما باب اول شامل سه فصل است.

فصل اول: شامل معنی لغوی و اصطلاحی شرط (نشانه) و الساعه (قیامت) است و اینکه الساعه (قیامت) به سه معنی آمده است.

۱- قیامت صغری ۲- قیامت وسطی ۳- قیامت کبری

فصل دوم:

درباره اقسام نشانه‌های قیامت است.

۱- نشانه‌های کوچک

۲- نشانه‌های بزرگ

ضمن تعریف دو قسم فوق بیان کرده‌ام پاره‌ای از علماء نشانه‌های قیامت را از نظر ظهور به سه قسم تقسیم کرده‌اند.

۱- آن‌هایی که ظاهر شده و پایان پذیرفته‌اند.

۲- آن‌هایی که ظاهر شده و مدام افزایش یافته و پی‌درپی می‌آیند.

۳- آن‌هایی که تاکنون ظاهر نشده‌اند.

فصل سوم:

درباره نشانه‌های کوچک روز رستاخیز است از جمله:

۱- بعثت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم-

۲- وفات حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم-

- ۳- فتح بیت المقدس
- ۴- طاعون عمواس
- ۵- توسعه مال و ثروت و بی‌نیازی از گرفتن صدقه
- ۶- ظهور فتنه
- ۷- ظهور مدعیان نبوت
- ۸- انتشار امنیت و آرامش
- ۹- ظهور آتش حجاز
- ۱۰- کشتار ترکها
- ۱۱- کشتار عجمها (غیراعراب)
- ۱۲- ضایع شدن امانت
- ۱۳- بسته شدن علم و ظهور جهل
- ۱۴- زیاد شدن نظامیان و یاوران ظلم و ستم
- ۱۵- انتشار زنا
- ۱۶- انتشار ربا
- ۱۷- ظهور آلات موسیقی و حلال کردن آن
- ۱۸- افزایش شراب‌خواری و حلال کردن آن
- ۱۹- آرایش مساجد و تفاخر به آن
- ۲۰- ترویج برج‌سازی و ساختمان‌های چند طبقه
- ۲۱- کنیز اربابش را به دنیا می‌آورد.
- ۲۲- افزایش قتل و کشتار
- ۲۳- نزدیک شدن زمان‌ها
- ۲۴- نزدیک شدن بازارها
- ۲۵- ظهور شرک در میان امت

- ۲۶- ظهور افعال زشت و پلید، قطع صله رحم و بدی با همسایه
- ۲۷- جوان شدن پیران
- ۲۸- افزایش بخل و شحّ
- ۲۹- کثرت تجارت
- ۳۰- بیشتر شدن زلزله
- ۳۱- ظهور زبونی، ضعف و بدزبانی
- ۳۲- رفتن صالحان
- ۳۳- بالا آمدن زیردستان
- ۳۴- سلام کردن به کسانی که آن‌ها را می‌شناسی
- ۳۵- کسب علم از انسان‌های کوچک
- ۳۶- ظهور زنان پوشیده و در عین حال عریان
- ۳۷- تحقق خواب انسان مؤمن
- ۳۸- زیاد شدن نویسندگی و صنعت چاپ
- ۳۹- سبک شمردن سنت‌های اسلامی
- ۴۰- بزرگ شدن هلال ماه
- ۴۱- ترویج دروغ و عدم ثبات در نقل اخبار
- ۴۲- افزایش شهادت دروغ و کتمان شهادت حق
- ۴۳- افزایش زنان و کاهش مردان
- ۴۴- افزایش مرگهای ناگهانی
- ۴۵- ترویج بی‌اعتمادی بین مردم
- ۴۶- بازگشت علفزار و رودها به سرزمین عرب
- ۴۷- افزایش باران و کمبود گیاهان
- ۴۸- جداسدن کوه طلا از رود فرات

- ۴۹- تکلم حیوانات درنده و جمادات با انسان
- ۵۰- آرزوی مرگ کردن از شدت بلا و مصیبت
- ۵۱- زیادشدن رومیان و کشتن مسلمانان
- ۵۲- فتح قسطنطنیه
- ۵۳- خروج قحطانی‌ها
- ۵۴- کشتار یهودیان
- ۵۵- خروج اشرار از مدینه و تخریب آن
- ۵۶- ظهور بادهایی برای قبض روح مؤمنین
- ۵۷- حلال کردن بیت‌الحرام و تخریب کعبه

و اما باب دوم:

درباره نشانه‌های بزرگ روز قیامت است و شامل یک مقدمه و نه فصل است.
مقدمه مشتمل بر دو بحث است.

- ۱- ترتیب نشانه‌های بزرگ قیامت
- ۲- تتابع نشانه‌های بزرگ رستاخیز

و اما فصلها:

فصل اول: درباره ظهور مهدی، اسم، صفت، و مکان خروج او و بیان ادله ظهور او از سنت است چه نص حدیث صریح درباره او باشد یا وصف او ذکر شده باشد و سپس احادیثی از مسلم و بخاری را درباره صفات مهدی گرچه صراحتاً نام او را نیاورده‌اند. ذکر نموده‌ام.

همچنین کلام علما را در زمینه تواتر احادیث وارد شده درباره مهدی با ذکر کتب تألیف شده در این مورد و مؤلفین آنها، نقل کرده‌ام.

پس از آن متعرض کسانی شده‌ام که منکر ظهور مهدی هستند و کلام آنان را مردود دانسته و در این راستا حدیث «لامهدي الا عيسى بن مريم» را شرح داده‌ام و یادآوری

نموده‌ام این حدیث نمی‌تواند دلیل منکرین ظهور مهدی باشد.

فصل دوم:

درباره مسیح دجال، معنی لغوی مسیح و دجال، صفات دجال و احادیث وارد شده در این زمینه است و جواب این سؤال که آیا دجال هنوز زنده است یا نه. این موضوع مستلزم سخن درباره «ابن صیاد» و شمه‌ای از زندگی، اسم و احوال او، امتحان‌کردنش از طرف پیامبر، اشتباه درباره او و در نهایت وفاتش است. و سپس اختلاف علماء که آیا او دجال بزرگ است یا نه را ابتدا با سخنان اصحاب و احادیث وارد شده در این زمینه شروع کرده و بعد اقوال علماء درباره او را ذکر کرده‌ام. و کلام کسانی را که گفته‌اند: «همانا ابن صیاد خرافه‌ای عارض شده بر برخی از عقول بود» را مردود دانسته و با دلیل‌های صحیح از سنت حقیقت او را اثبات کرده‌ام. و همچنین درباره مکان خروج دجال و اینکه دجال به همه شهرها جز مکه و مدینه داخل می‌شود و درباره پیروان او و چگونگی فتنه‌اش سخن به میان آورده‌ام و کلام کسانی را که ظهور دجال را انکار می‌کنند ردّ داده و یادآور شده‌ام کارهای خارق‌العاده او حقیقت دارند.

و از کیفیت دوری از فتنه دجال و امور واجبی که مسلمان باید به آن‌ها مسلح گردد تا از این فتنه بزرگ نجات یابد سخن گفته‌ام. درباره حکمت عدم ذکر صریح دجال در قرآن توضیح داده و کلام را در این زمینه درباره کیفیت نابودی دجال و تسلط بر فتنه او به پایان برده‌ام.

فصل سوم:

درباره نزول عیسی در آخرالزمان به عنوان امامی عادل و دادگر است و قبل از آن در زمینه اوصافی که روایات صحیح درباره او ذکر کرده‌اند با آوردن روایات آن‌ها کلام را آغاز کرده و در مورد چگونگی نزول او و جای نزولش (علیه‌السلام) موضوع را ادامه داده‌ام سپس عین اقوال علماء درباره تواتر احادیث روایت شده در زمینه نزول حضرت

عیسی را نقل می‌کنم و اینکه عده‌ای از علما نزول او را در آخرالزمان جزو عقیده اهل سنت و جماعت قلمداد کرده‌اند.

سپس دلیل‌های نزول او که یکی از نشانه‌های قیامت است از قرآن و سنت را ذکر کرده ابتدا کلام را با دلیل‌های قرآنی و اقوال مفسرین در این راستا آغاز کرده‌ام و بدنبال آن احادیث متواتر غیرقابل رد دالّ بر نزول او را (که ایمان به آن‌ها واجب است) سرد نموده‌ام.

پس از آن حکمت نزول حضرت عیسی (و عدم نزول سایر انبیا) به عنوان حاکم به شریعت اسلام و نه ناسخ آن و ادله لازم در این مورد را بیان کرده‌ام. و درباره عهد حضرت عیسی، امنیت و آرامش آن، افزایش نزولات آسمانی و بیرون آمدن برکات فراوان از زمین سخن را ادامه داده و با بیان مدت ماندنش روی زمین و سپس وفاتش فصل سوم را به پایان می‌رسانیم.

فصل چهارم:

درباره ظهور یاجوج و ماجوج

در این موضوع ابتدا درباره اشتقاق دو لفظ یاجوج و ماجوج، بیان اصل آن‌ها و اینکه آنان از نوادگان آدم‌اند کلام را آغاز و سپس درباره اوصاف و کیفیت خروجشان با ادله وارده در کتاب و سنت در زمینه اثبات ظهورشان در آخرالزمان موضوع را دنبال می‌کنم. و همچنین از سد یاجوج و ماجوج و غیر معروف بودن مکان آن و ادله عدم انهدام آن تاکنون سخن را ادامه داده‌ام و ردّ کسانی را داده‌ام که گفته‌اند سد یاجوج و مأیوج نابوده شده و آنان همان قوم تار بودند که در قرن هفتم هجری ظاهر شدند.

فصل پنجم:

در مورد خسوف‌های سه‌گانه در مشرق، مغرب و جزیره العرب.

ابتدا معنی «خسف» را بیان کرده و سپس توضیح داده‌ام این خسوف‌های سه‌گانه از نشانه‌های بزرگ رستاخیز هستند که تاکنون اتفاق نیفتاده‌اند و اما خسوف‌های جزئی که رخ

داده‌اند آن‌ها را جزو نشانه‌های کوچک قیامت برشمرده‌ام.

فصل ششم: درباره دُخان

ابتدا دلیل‌های قرآن بر اثبات دُخان (دود) و اقوال علماء در این زمینه که آیا واقع شده است یا نه را با ذکر قول راجح بیان کرده و سپس دلیل‌های سنت پاک نبوی را به دنبال آن آورده‌ام.

فصل هفتم: درباره طلوع خورشید از مغرب

ابتدا دلائل قرآنی، بعضی از اقوال مفسرین و بعد از آن دلائل حدیثی را نقل کرده‌ام و همچنین مناقشه رشیدرضا در ردّ حدیث ابوذر در مورد سجود خورشید را ذکر نموده و توضیح داده‌ام که بعد از طلوع خورشید از مغرب ایمان و توبه پذیرفته نمی‌شوند و اعمال انسان پایان می‌یابند و آراء خلاف آن را با ادله صحیح ردّ نموده‌ام.

فصل هشتم: در مورد خروج دابه‌الارض

ابتدا دلائلی از قرآن، سنت شریف را نقل کرده و مکان خروج دابه‌الارض را شرح داده‌ام پس از آن آراء مختلف در مورد نوع آن و رأی راجح در این زمینه و همچنین کار این حیوان بعد از خروج را بیان کرده‌ام.

فصل نهم: درباره ظهور آتشی که مردم را حشر می‌کند.

مکان خروج آن، کیفیت جمع کردن مردم و ادله هر یک را جداگانه بیان کرده و بعد سرزمینی را که مردم در آنجا محشور می‌شوند، فضائل سرزمین شام، احادیث دال بر ترغیب سکونت در آنجا و دلائل رد منکرین حشر در سرزمین شام را یکی پس از دیگری شرح داده‌ام.

سپس بیان داشته‌ام حشری که در احادیث به آن اشاره شده است در دنیا و قبل از روز قیامت تحقق می‌یابد و در انتها آراء مختلف علما در این باره و رأی راجح را یادآور شده‌ام.

خاتمه: درباره مهمترین نتایج بحث

خدا را در اول و آخر هر کاری و به خاطر ظاهر و باطن آن سپاس می‌گوییم و به خاطر تیسیر و تسهیلش او را شکر گزارم.

مدعی نیستم موضوع را از تمام جوانب بدون کم و کاست و بطور کامل بیان نموده‌ام زیرا کمال صفت خداوند و نقص متعلق به بشر است اما تلاش خود را بذل نموده‌ام پس اگر صوابی در آن می‌بینید از توفیقات خداوند تبارک و تعالی است و در مورد غیر آن از او طلب مغفرت می‌نمایم. او کفایت‌کننده و بهترین وکیل من است.

سبحان ربك رب العزة عما يصفون، وسلام على المرسلين والحمد لله رب العالمين وصلى الله وسلم على عبده ورسوله محمد إمام المتقين وعلى آله ومن اهتدى بهديه إلى يوم الدين.

این کتاب

این کتاب پایان‌نامه فوق لیسانس مؤلف در دانشگاه ام‌القری، دانشکده شریعت بخش عقیده است که با نمره ممتاز در محرم سال (۱۴۰۴ هـ) مورد پذیرش قرار گرفت.

بحث اول: «اهمیت ایمان به آخرت و تأثیر آن بر رفتار انسان»

ایمان به روز واپسین یکی از ارکان ایمان و عقیده‌ای از عقائد اساسی اسلام است. قضیه بعثت در دنیای پس از مرگ بعد از وحدانیت خداوند پایه دوم عقیده اسلامی است. ایمان به وقایع عالم پس از مرگ و ایمان به نشانه‌های قیامت از جمله ایمان به غیبات است که عقل انسان قادر به درک آن‌ها نیست و جز از طریق وحی نبوی راهی برای شناخت آن‌ها وجود ندارد.

بخاطر اهمیت به این روز بزرگ خداوند در بسیاری از مواقع ایمان به خودش را به ایمان به روز قیامت ربط می‌دهد. همانطور که می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ قَبْلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [البقرة: 177].

«نیکی این نیست که چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید بلکه نیکی (در) کسی است که به خدا و روز آخرت ایمان بیاورد...».

﴿ذَلِكُمْ يُوعَظُ بِهِ مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ﴾ [الطلاق: 2].

«کسی بدانها پند و اندرز می‌گیرد که به خدا و روز آخرت ایمان داشته باشد».

چندین آیه دیگر (حتی علما در این راستا گفته‌اند).

خیلی کم پیش می‌آید صفحه‌ای از قرآن را بخوانی و سخنی درباره آخرت و ثواب و عقاب موجود در آن نیابی.

در بینش اسلامی حیات به زندگی کوتاه دنیا محدود نمی‌گردد و تنها در عمر کوتاه و محدود انسان خلاصه نمی‌شود.

در بینش اسلامی حیات از نظر زمانی تا ابد و از نظر مکانی بعد از دنیا در بهشتی که وسعت آن باندازه آسمان و زمین است و یا در آتشی که ظرفیت آن به اندازه انسان‌هایی است که در طول سال‌های متمادی روی زمین زندگی کرده‌اند، تداوم می‌یابد.^۱

﴿سَابِقُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ﴾ [الحديد: 21].

«بر یکدیگر پیشی گیرید برای رسیدن به آمرزش پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن همسان پهنای آسمان و زمین است. برای کسانی آماده شده است که به خدا و پیامبرانش ایمان داشته باشند».

﴿يَوْمَ نَقُولُ لِجَهَنَّمَ هَلِ امْتَلَأَتْ وَتَقُولُ هَلْ مِن مَّزِيدٍ﴾ [ق: 30].

«روزی که به جهنم خواهیم گفت: آیا پر شده‌ای؟ جهنم می‌گوید: مگر افزون بر این هم هست».

همانا ایمان به خدا و روز آخرت با ثواب و عقاب آن توجیه‌کننده رفتار انسان به سوی خیر است و هیچ قانونی از قوانین بشر نمی‌تواند رفتار انسان را همانند ایمان به آخرت راست و متعادل گرداند.

لذا فاصله زیادی است بین رفتار کسی که به خدا و روز آخرت ایمان دارد و می‌داند دنیا مزرعه آخرت و اعمال صالح توشه آن هستند و بین کسی که ایمان به خدا و روز قیامت ندارد.

﴿وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ﴾ [البقرة: 197].

(۱) مراجعه شود «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (ص ۳-۴) احمد فائز چاپ خالد حسن الطرابيشي، چاپ اول (۱۳۹۵ هـ).

«و توشه مهیا کنید یقیناً بهترین توشه پرهیزگاری است».

همانطور که صحابی بزرگوار عمیر بن الحمام^۱ می‌گوید:

رَكُضاً إِلَى اللَّهِ بِغَيْرِ زَادٍ إِلَّا التَّقَى وَعَمَلُ الْمَعَادِ
وَلَا صَبْرَ فِي اللَّهِ عَلَى الْجِهَادِ وَكُلَّ زَادٍ عَرْضَةُ الْفَنَاءِ
غَيْرِ التَّقَى وَالْبِرِّ وَالرَّشَادِ^۲

«برویم به سوی خداوند بدون توشه. جز توشه پرهیزگاری و عمل برای روز معاد و صبر و استقامت بر جهاد در راه خدا. و غیر از پرهیزگاری، نیکی و رشد هر توشه دیگری فناشدنی است».

لذا بین کسی که چنین حالی دارد و کسی که ایمان به خداوند و به روز آخرت و حساب و کتاب آن ندارد تفاوت زیادی است.

«تصدیق‌کننده روز جزا بر اساس معیارهای آسمانی عمل می‌کند نه معیارهای زمینی و

(۱) عمیر بن الحمام بن الجموح بن زید الانصاری -رضی الله عنه-: در غزوه بدر به شهادت رسید او هنگامی که پیامبر خدا فرمود: «قوما الى الجنة عرضها السموات والارض» «بپاخیزید به طرف بهشتی که وسعت آن به اندازه آسمان و زمین است». گفت: بهبه و خرماهای دستش را پرت کرد. پیامبر فرمود: «چرا گفتی بهبه» او در جواب گفت: تنها به خاطر اینکه از اهل آن شوم. پیامبر فرمود: تو بهشتی هستی، او گفت اگر من زنده بمانم تا این خرماها را بخورم درنگ می‌شود سپس آن‌ها را پرت کرد و به قتال پرداخت تا شهید شد.

مراجعه شود به «صحیح مسلم» کتاب الإمارة، باب ثبوت الجنة للشهيد (۴۵/۱۳ - ۴۶ با شرح نووی) و «تجريد اسماء الصحابة» (۴۲۲/۱) امام ذهبی. ط. دارالمعرفة - بیروت و «فقه السيرة» (ص ۲۴۳-۲۴۴) شیخ محمد غزالی، تحقیق ناصرالدین البانی، چاپخانه حسان، ناشر دارالکتب الحدیثه، چاپ هفتم (۱۹۷۶ م).

(۲) فقه السيرة (ص ۲۴۴) غزالی.

به حساب آخرت عمل می‌کند نه به حساب دنیا».^۱

او در زندگی رفتاری جداگانه دارد. در او استقامت، سعه صدر، نیروی ایمان، پایداری در سختی‌ها، تحمل در مصیبت‌ها به خاطر اجر و ثواب اخروی دیده می‌شود. او می‌داند آنچه نزد خدا است بهتر و ماندگارتر است.

امام مسلم از صهیب -رضی الله عنه- روایت کرده است که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- گفت: «عجباً لأمر المؤمن أن أمره كله خير، و ليس ذلك لأحد إلا للمؤمن إن أصابته سراء شكر، فكان خيراً له، وإن أصابته ضراء صبر فكان خيراً له».^۲

«کار مؤمن تعجب برانگیز است! زیرا همه کارهای او خیر است و جز مؤمن کسی چنین ویژگی را ندارد. اگر به خوشی برسد شکرگزار است و اگر به او زیانی وارد شود صبر می‌کند پس همه این‌ها برای او خیر است».

فوائد انسان مسلمان به بشر محدود نمی‌گردد بلکه به حیوانات نیز می‌رسد همانطور که (قول مشهور) عمر بن خطاب -رضی الله عنه- می‌فرماید: «اگر الاغی در عراق بلغزد گمان می‌کنم خداوند از من سؤال می‌کند. ای عمر چرا راه را برایش هموار نکردی».^۳

این احساس از آثار ایمان به خدا و روز آخرت و احساس مسئولیت و امانتداری است و انسان آن را در حالی حمل کرد که آسمان‌ها و زمین و کوه‌ها از آن ترسیدند زیرا در آن از هر کار کوچک و بزرگی سؤال می‌شود و به خاطر آن محاسبه و مجازات می‌گردد. اگر خیر باشد پاداش نیک و اگر شر باشد پاداش بد دریافت خواهد کرد.

﴿يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا

(۱) «اليوم الآخر في ظلال القرآن» (ص ۲۰).

(۲) «صحيح مسلم» كتاب الزهد، باب في احاديث متفرقة، (۱۲۵/۱۸ - با شرح امام نووی).

(۳) ابونعیم آن را چنین روایت کرده است: «لومات شاة على شط الغرات ضائعة، لظننت أن الله سائل عنها يوم القيامة». «حلیة الأولیاء وطبقات الاصفیاء» (۵۳/۱) چاپ دارالکتاب العربی.

وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا وَيُحَذِّرُكُمُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ ﴿٣٠﴾ [آل عمران: 30].

«روزی که هر کس آنچه را از نیکی انجام داده است حاضر و آماده می‌بیند و دوست می‌دارد کاش بین او و اعمال بدش فاصله زیادی می‌بود».

﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا ﴿٤٩﴾﴾ [الكهف: 49].

«و کتاب (اعمال هر کس در دستش) نهاده می‌شود و بزهکاران را می‌بینی که از دیدن محتوای آن ترسان و لرزان می‌شوند و می‌گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی را رها نکرده مگر آن را برشمرده است و کردار خود را حاضر و آماده می‌بینند و پروردگار تو به کسی ظلم نمی‌کند».

اما کسی که به خدا و روز آخرت و حساب و کتاب آن ایمان ندارد تلاش می‌کند تا تمام مقاصدش را در دنیا محقق سازد، او نفس زنان به دنبال متاع دنیا است و حریصانه آن را جمع می‌کند و شدیداً مانع رسیدنش به مردم است او دنیا را بزرگ‌ترین غم و نگرانی و تنها هدف دانش خود قرار داده است. او همه چیز را به نفع خود مقایسه می‌کند و به هیچ کس غیر از خود اهمیت نمی‌دهد و توجه نمی‌کند مگر زمانی که در این زندگی کوتاه و محدود سودی برای او به ارمغان آورد.

او در زمین حرکت می‌کند و حد و مرز او تنها زمین و زندگی کوتاه آن است بدین دلیل موازین و معیارهای او متفاوت است و مدام به نتایج منفی می‌رسد زیرا او از عالم پس از مرگ دور شده است.

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ ۚ يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَمَةِ ﴿٥﴾﴾ [القيامة: 5-6].

«بلکه انسان می‌خواهد در پیش‌روی خود فسق و فجور کند (بدین خاطر) او سؤال می‌کند روز قیامت کی می‌آید».

این تصور جاهلی محدود و تنگ باعث خونریزی، سرقت اموال، غارت و راهزنی

می‌شود چونکه آنان همانطور که قرآن حالشان را به تصویر می‌کشد به روز قیامت و جزا و پاداش آن ایمان ندارند.

﴿وَقَالُوا إِن هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ﴾ [الأنعام: 29].

«و گفتند حیاتی جز زندگی دنیا وجود ندارد و ما (هرگز) مبعوث نخواهیم شد».

همانطور که یکی از آنان گفته است: «زندگی تنها تولد از مادر و مدفون شدن در زمین است». قرن‌ها پشت سر هم می‌گذرند و تعجب اینکه انکار بیشتر و بزرگ‌تر می‌شود و می‌بینیم که شیوعیت و مارکسیسم غیر از عالم ماده همه چیز را انکار می‌کنند. به خدا و روز آخرت ایمان ندارند و زندگی را مادی محض می‌دانند و می‌گویند غیر از ماده محسوس هیچ چیز دیگری وجود ندارد. زعیم بزرگ آنان مارکس ملحد می‌گوید: خدایی وجود ندارد و زندگی تنها ماده است لذا آنان مانند حیوانات هدف از خلقت خود و معنی زندگی را درک نمی‌کنند یعنی آنان سرگردان و فانی‌اند و اگر با هم تفاهمی داشته باشند بخاطر ترس از مجازات قانون است.

این نوع انسان‌ها حریصترین فرد بر زندگی دنیا هستند زیرا به حیات بعد از مرگ ایمان ندارند همانطور که خداوند در وصف مشرکین قوم یهود و امثال آنان می‌فرماید:

﴿وَلَتَجِدَنَّهُمْ أَحْرَصَ النَّاسِ عَلَى حَيَوةٍ وَمِنَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا يَوَدُّ أَحَدُهُمْ لَوْ يُعَمَّرَ أَلْفَ سَنَةٍ وَمَا هُوَ بِمُزَحِّزٍ لَهُ مِنَ الْعَذَابِ أَنْ يُعَمَّرَ وَاللَّهُ بَصِيرٌ بِمَا يَعْمَلُونَ﴾ [البقرة: 96].

«و آنان را حریصترین مردم بر زندگی (دنیا) خواهی یافت حتی طمعکارتر از مشرکان (لذا) هر یک از آنان دوست دارد هزار سال عمر کند در حالی که اگر این عمر به او داده شود. او را از عذاب بدور نمی‌دارد و خداوند نسبت به اعمال آنان بینا است».

مشرک امید به زندگی بعد از مرگ ندارد و طولانی‌شدن زندگی دنیایی را دوست دارد و یهودی با علمی که (به حقانیت اسلام) دارد به خزی و خواری خود در قیامت واقف است این نوع انسانها و امثالشان بدترین افراد هستند که در بین آنان طمع و حرص، راندن مردم و استثمار آنان و غارت ثروتها به خاطر حرص در تمتع به لذتهای دنیایی ترویج

می‌یابد. لذا در بین آنان انحلال اخلاقی و رفتار حیوانی ظاهر می‌شود.

پس این چنین انسان‌هایی وقتی متوجه شوند برخلاف لذت‌های زودگذر و آرزوهای بی‌پایانشان سختی‌ها و شدائد دنیا افزایش می‌یابد هیچ مانعی را برای خودکشی نمی‌بینند. وقتی آنان مسئولیتی در عالم پس از مرگ ندارند پس مانعی برای خلاص شدن از این دنیا احساس نمی‌کنند.

به همین خاطر اسلام اهمیت خاصی برای ایمان به روز آخرت قائل است و تأکیدات فراوانی در قرآن در این باره و درباره اثبات آن آمده است پس خداوند نادانان را به خاطر دوری از آن سرزنش می‌کند و پیامبر را مأمور می‌کند تا سوگند بخورد که حیات پس از مرگ حق است.

﴿قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتُبْعَثُنَّ ثُمَّ لَتُنَبَّؤُنَّ بِمَا عَمِلْتُمْ وَذَٰلِكَ عَلَى اللَّهِ يَسِيرٌ﴾ [التغابن: 7].

«بگو به پروردگارم سوگند برانگیخته خواهید شد سپس از تمام اعمالتان باخبرتان خواهند ساخت و این کار برای خداوند آسان است».

و همچنین خداوند احوال پرهیزگاران و پاداش فراهم‌شده آنان، احوال گناهکاران و جزا و عذابشان و دیگر وقایع روز قیامت را ذکر کرده و منکرین را به دلایل حقانیت آن ملتفت می‌سازد تا شک و تردید آنان را ریشه‌کن کند و مردم این روز و احوال سخت آن را که بدن انسان از ترس آن بلرزه درمی‌آید، نصب‌العین خود قرار داده و با پیروی از دین اسلام که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- حامل آن است اعمال و رفتار خود را اصلاح نمایند برخی از این ادله عبارتند از:

الف) پیدایش اول

﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِّنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنَّبِّينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يَتُوفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُرْدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ

أَهْتَرَّتْ وَرَبَّتْ وَأَثْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٌ ﴿٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ
عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾ ﴿الحج: ۵-۷﴾

«ای مردم اگر درباره رستاخیز تردید دارید. ما شما را از خاک آفریدیم سپس از نطفه و سپس از خون بسته و پس از آن از یک قطعه گوشت تام‌الخلقه و ناقص‌الخلقه شما را پدید آوردیم تا (آفرینش شما را) برایتان روشن سازیم و شما را در ارحام انطور که ما می‌خواهیم تا مدت زمانی محدود مستقر سازیم و به صورت نوزاد شما را به دنیا آوریم...».

موجودی که بتواند انسان را در مراحل متعدد خلق کند در آفرینش او برای بار دوم عاجز نیست بلکه بنا به حکم عقل آفرینش دوم برای او آسانتر است. خداوند می‌فرماید:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ﴿٧٨﴾ قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ وَهُوَ بِكُلِّ خَلْقٍ عَلِيمٌ ﴿٧٩﴾﴾ [یس: ۷۸-۷۹].

«برای ما مثالی می‌زند و آفرینش خود را فراموش می‌کند و می‌گوید: چه کسی می‌تواند این استخوانها را در حالی که پوسیده‌اند زنده گرداند. بگو کسی آنها را زنده می‌کند که آنها را نخستین بار آفریده است. و او به (احوال) تمام آفریدگان آگاه است».

ب) وقایع محسوس دنیا دال بر اثبات روز قیامت
خداوند می‌فرماید:

﴿وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَّتْ وَأَثْبَتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٌ ﴿٥﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّهُ يُحْيِي الْمَوْتَى وَأَنَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿٦﴾ وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا وَأَنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ مَنْ فِي الْقُبُورِ ﴿٧﴾﴾ [الحج: ۵-۷].

«... زمین را خشک و خاموش می‌بینی پس وقتی بر آن آب می‌بارانیم حرکت و جنبش بدان می‌افتد و رشد و نمو می‌کند. و هر جفت (گیاه) شادی‌بخش را می‌رویانند. آن بدان خاطر است که خدا حق است و اوست که مردگان را زنده می‌کند و او بر هر کاری توانا

است. و بدون شک قیامت فرا می‌رسد و خداوند مردگان را زنده می‌گرداند».

زنده‌گرداندن زمین مرده و رویاندن گیاهان بر روی آن دلیل بر قدرت خداوند بر زنده‌کردن دوباره مردگان و پیاساختن روز قیامت است.

ج) قدرت خیره‌کننده و ظاهرشونده خداوند در بزرگ‌ترین آفرینش

﴿أَوَلَيْسَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِقَدِيرٍ عَلَىٰ أَنْ يَخْلُقَ مِثْلَهُمْ بَلَىٰ وَهُوَ الْخَلَّاقُ الْعَلِيمُ ﴿٨١﴾ إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ وَكُنْ فَيَكُونُ ﴿٨٢﴾﴾ [یس: ۸۱-۸۲].

«آیا کسی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است قدرت ندارد مانند خودشان را بیافریند آری تنها او آفریننده دانا است. (بلکه) کار او تنها این طور است که وقتی اراده چیزی را بکند (خطاب بدان) می‌گوید: بشو پس می‌شود».

پس خالق آسمان‌ها و زمین با آن همه عظمتشان خواهد توانست انسان کوچک را دوباره زنده کند همانطور که می‌فرماید:

﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٥٧﴾﴾ [المؤمن: ۵۷].

«بی‌شک خلق آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از خلق مردم است لیکن بیشتر مردم نمی‌دانند».

د) حکمت آشکار خداوند در کائنات برای هر بیننده دور از تعصب و هوی و هوس.

خالق حکیم انسان را بیهوده پدید نمی‌آورد و بدون امر و نهی و حساب و کتاب رها نمی‌سازد:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ ﴿١١٥﴾ فَتَعَلَىٰ اللَّهُ الْمَلِكُ الْحَقُّ ﴿١١٦﴾﴾ [المؤمنون: ۱۱۵-۱۱۶].

«آیا گمان برده‌اید ما شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما برگردانده نمی‌شوید. خداوند فرمانروای حقیقی بسیار بلندمرتبه (تر از این) است».

﴿مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ ﴿٣٩﴾﴾ [الدخان: ۳۸].

«ما آسمان‌ها و زمین و آنچه در آن دو هست را بیهوده نیافریده‌ایم. ما آن‌ها را جز به حق خلق نکرده‌ایم لکن بیشتر آنان نمی‌دانند».

واضح است هر کس به دیده تدبیر به مخلوقات عجیب خداوند و نظام و پایدار آن بنگرد می‌فهمد هر چیزی به اندازه و برای سرانجامی مشخص همراه با نیازمندی‌هایش پدید آمده و در مسیری که خداوند برای آن قرار داده در حرکت است.

نظر به این دنیای وسیع - و علم و قدرت کاملش - نهایت حکمت او را به ما نشان می‌دهد پس او انسان را رها نکرده است تا قدرتمندان بی‌مهابا بر ضعیفان چیره شوند و منحرفین از حق را بدون عقاب نمی‌گذارد بلکه در عالم آخرت جزایی مناسب منتظر آنان است.

و کسانی که تلاش خود را برای جلب رضای خدا اختصاص می‌دهند ترک نمی‌کند بلکه فضل و نعمت فراوانش را به آن‌ها مبذول می‌دارد بطوری که اذعان دارند هر زحمت و رنجی که در دنیا متحمل شده‌اند به نسبت ثواب و پاداش فراوان بهشت بسیار اندک به حساب می‌آید برخی از این پاداش‌ها را نه چشم انسان دیده است و نه گوش شنیده و نه به قلب بشر خطور کرده است.

اگر مردم به سنت‌های جهان هستی، حکمت فراوان، عنایت بالا و تکریم خداوند به انسان بنگرند بی‌شک به روز آخرت ایمان خواهند آورد و در این صورت انسانیت به چهره مبعوض او روی نخواهد آورد و حرص و طمع بر سر زندگی دنیا جای خود را به تعاون بر برّ و تقوی خواهد داد.

مبحث دوم: نام‌های روز رستاخیز

به اضافه نشانه‌های روز قیامت از جمله موضوعات مهم نام‌های متفاوتی از آن است

که در قرآن ذکر شده‌اند و هر کدام معنی جداگانه‌ای را می‌رسانند^۱.

(۱) الساعة: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّ السَّاعَةَ لَآتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا﴾ [المؤمن: 59].

«همانا شکی نیست که قیامت خواهد آمد».

(۲) يوم البعث: خداوند می‌فرماید:

﴿لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ [الروم: 56].

«شما بدان اندازه که خداوند مقرر کرده بود تا روز قیامت ماندگار بوده‌اید پس این روز

قیامت است».

(۳) يوم الدين: خداوند می‌فرماید:

﴿مَلِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ [الفاتحة: 4].

«مالک روز جزا».

(۴) يوم الحسرة:

﴿وَأَنْذِرْهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾ [مریم: 39].

«آنان را از روز حسرت بترسان».

(۵) الدار الآخرة:

﴿وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ [العنکبوت: 64].

«همانا سرای آخرت حیات خوش و خرمی را دربردارد اگر فهم و شعور داشته باشند».

(۶) يوم التناد: خداوند می‌فرماید:

﴿إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ يَوْمَ التَّنَادِ﴾ [المؤمن: 32].

(۱) ابن کثیر برای قیامت بیشتر از هشتاد اسم نام برده است. مراجعه شود به «النهاية / الفتن و الملاحم»

(۲۵۵/۱ - ۲۵۶) تحقیق، د. طه زینی.

«من بر شما از روز صدازدن می‌ترسم».

۷) دارالقرار: خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ الْآخِرَةَ هِيَ دَارُ الْقَرَارِ﴾ [المؤمن: 39].

«همانا روز آخرت سرای ماندگاری و استقرار است».

۸) يوم الفصل: خداوند می‌فرماید:

﴿هَذَا يَوْمُ الْفَصْلِ الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تُكَذِّبُونَ﴾ [الصفات: 21].

«ای همان يوم الفصل است که شما آن را تکذیب می‌کردید».

۹) يوم الجمع: خداوند می‌فرماید:

﴿وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ [الشورى: 7].

«از روز گردهم‌آیی که شک و تردیدی در آن نیست بیم دهی».

۱۰) يوم الحساب: خداوند می‌فرماید:

﴿هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ﴾ [ص: 53].

«این چیزها برای روز حساب و کتاب وعده داده می‌شوند».

۱۱) يوم الوعيد: خداوند می‌فرماید:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ﴾ [ق: 20].

«و در صور دمیده می‌شود آن روز وعده داده شده است».

۱۲) يوم الخلود: خداوند می‌فرماید:

﴿أَدْخُلُوهَا بِسَلَامٍ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُلُودِ﴾ [ق: 34].

«بسلامت داخل شوید، امروز روز جاودانگی است».

۱۳) يوم الخروج: خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ [ق: 42].

«روزی صبحه را درست می‌شنوند آن روز بیرون آمدن است».

۱۴) الواقعة: خداوند می‌فرماید:

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ۚ﴾ [الواقعة: 1].

«هنگامی که واقعه (روز قیامت) اتفاق می‌افتد».

۱۵) الحاقة: خداوند می‌فرماید:

﴿الْحَاقَّةُ ۙ مَا الْحَاقَّةُ ۙ وَمَا أُدْرِكُ مَا الْحَاقَّةُ ۙ﴾ [الحاقة: 1-3].

«رخداد راستین، آن رخداد راستین چیست، تو چه می‌دانی رخداد راستین چیست».

۱۶) الطامة الكبرى: خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الطَّامَةُ الْكُبْرَى ۙ﴾ [النازعات: 34].

«هنگامی که بزرگ‌ترین حادثه فرا می‌رسد».

۱۷) الصاخة: خداوند می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَةُ ۙ﴾ [عبس: 33].

«پس هنگامی که صدای هراس‌انگیز می‌آید».

۱۸) الأزفة: خداوند می‌فرماید:

﴿أُزِفَتِ الْأَزْفَةُ ۙ﴾ [النجم: 57].

«آن نزدیک شونده (روز قیامت) نزدیک شده است».

۱۹) القارعة: خداوند می‌فرماید:

﴿الْقَارِعَةُ ۙ مَا الْقَارِعَةُ ۙ وَمَا أُدْرِكُ مَا الْقَارِعَةُ ۙ﴾ [القارعة: 1-3].

«بلائی بزرگ، بلائی بزرگ چیست، تو چه می‌دانی بلائی بزرگ چیست».

مبحث سوم: استناد به خبر آحاد در عقائد

این مبحث ارتباط تنگاتنگی با موضوع نشانه‌های قیامت دارد زیرا بیشتر این نشانه‌ها

در احادیث آحاد ذکر شده‌اند^۱ و تعدادی از متکلمین^۲ و علماء اصول^۳ باور دارند که با خبر آحاد عقیده ثابت نمی‌شود. بلکه تنها با دلیل قطعی یعنی آیه یا حدیث متواتر پیامبر - صلی الله علیه وسلم - عقیده اثبات می‌گردد.

این قول مردود است زیرا وقتی صحت حدیث با راویان موثق ثابت شود و به طریقی درست به ما برسد واجب است آن را تصدیق کنیم و به آن ایمان بیاوریم که مفید علم یقینی است خواه متواتر باشد یا آحاد. این مذهب علماء و سلف صالح ما است و همچنین

(۱) احادیث به اعتبار روایت آن به آحاد و متواتر تقسیم می‌شود:

الف) متواتر: حدیثی است که جمعی از جمع دیگر که هماهنگی آنان بر دروغ محال باشد از اول تا آخر سند آن را روایت کرده باشند.

ب) حدیث آحاد: هر حدیث غیر متواتر را آحاد گویند.

مراجعه شود به «تقریب نووی» (۱۷۶/۲ - با تدریب الراوی) و «قواعد التحدیث» (ص ۱۴۶) قاسمی و «تیسیر مصطلح الحدیث» (ص ۱۸-۲۱) دکتر محمود الطحان.

(۲) مانند معتزلی‌ها و علماء متأخر پیرو آنان از جمله: شیخ محمد عبده، محمد شلتوت، احمد شلبی، عبدالکریم عثمان و غیره.

مراجعه شود به: «الفرق بین الفرق» (ص ۱۸۰) تحقیق محی الدین عبدالحمید و «فتح الباری» (۲۳۳/۱۳) و کتاب «قاضی القضاة عبدالجبار همدانی» (ص ۸۸ - ۹۰) دکتر عبدالکریم عثمان و «رسالة التوحید» (ص ۲۰۲) شیخ محمد عبده، تصحیح محمد رشید رضا.

«موقف المعتزلة من السنة النبوية» (ص ۹۲ - ۹۳) ابی لبابه حسین و کتاب «المسیحية: مقارنة الاديان» (ص ۴۴) دکتر احمد شلبی «الفتاوی» شیخ محمود شلتوت - در (ص ۶۲) می‌گوید:

«علماء اجماع دارند بر اینکه احادیث آحاد در امر عقیده فایده‌ای نمی‌رسانند و اعتماد بر آنها در مورد غیبات درست نیست!!» به کتاب او «الإسلام عقيدة و شريعة» ص ۵۳ و کتاب «المسیح فی القرآن، التوراة، و الانجیل» (ص ۵۳۹) عبدالکریم خطیب مراجعه شود.

(۳) مراجعه شود: «شرح الكواكب المنير فی اصول الفقه» (۳۵۰/۲ - ۳۵۲) محمد بن احمد بن عبدالعزيز الحنبلی، تحقیق د. محمد الزمیلی و د. نذیر حماد.

با استناد به دستور خداوند به مؤمنین که می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ﴾ [الأحزاب: 36].

«هیچ مرد و زن مؤمنی در کاری که خدا و پیامبرش دآوری کرده باشند اختیاری ا خود ندارند».

﴿أَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ﴾ [آل عمران: 32].

«از خدا و پیامبرش پیروی کنید».

ابن حجر (رح) می‌گوید: «قد شاع فاشيا عمل الصحابة والتابعين بخبر الواحد من غير نكير فاقتضي الاتفاق منه علي القبول»^۱.

«عمل اصحاب و تابعین به حدیث آحاد مشهور است و منکر ندارند پس این امر مقتضی است که آنان بالاتفاق آن را قبول دارند».

ابن ابی العز می‌گوید: «خبر الواحد اذا تلقتة الامة بالقبول، عملاً به وتصديقاً له، بغير العلم اليقيني عند جماهير الامة وهو أحد قسمي المتواتر ولم يكن بين سلف الامة في ذلك نزاع»^۲.

«وقتی امت خبر واحدی را پذیرفته و تصدیق کردند و به آن عمل نمودند پس نزد بیشتر افراد امت مفید علم یقینی است و یکی از اقسام متواتر است و در بین علماء سلف در این زمینه نزاعی وجود ندارد».

مردی دربارهٔ مسأله‌ای از امام شافعی سؤال کرد ایشان گفتند: پیامبر خدا دربارهٔ آن

(۱) «فتح الباری» (۲۳۴/۱۳).

(۲) «شرح العقيدة الطحاوية» علی بن علی بن ابی‌العز الحنفی (ص ۳۹۹ - ۴۰۰) برخی از علما آن را تحقیق کرده‌اند و ناصرالدین البانی احادیث آن را تخریج نموده است. چاپ المکتب الإسلامی، ط، الرابعة (۱۳۹۱ هـ) بیروت.

چنین کرده‌اند. مردی گفت شما چه می‌گویید امام شافعی گفتند: سبحان الله آیا من در عهد بیعت هستم یا اینکه در میان مسیحیانم؟! من به تو می‌گویم پیامبر خدا چنین حکم داده‌اند و شما در جواب (با تعجب) می‌گویید: شما چه می‌گویید؟^۱.

شافعی دوباره می‌گوید: «هرگاه حدیث صحیحی را از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت کردم و به آن عمل ننمودم پس به شما اعلام می‌کنم که عقم بر باد رفته است»^۲.

پس ایشان بین خبر واحد و متواتر و بین اخبار عقیدتی و غیر عقیدتی (احکام علمی) تفاوتی قائل نبوده‌اند بلکه مسئله اصلی را صحت حدیث قلمداد کرده‌اند. امام احمد می‌گوید: «هر خبری از پیامبر با اسناد موثق به ما رسید به آن اقرار می‌کنیم و اگر اقرار به احادیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نکردیم و آن را رد نمودیم یعنی این امر خداوند را نپذیرفته‌ایم که می‌فرماید:

﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَأَنْتَهُوا﴾ [الحشر: 7].

«آنچه پیامبر برای شما آورد پس آن را بپذیرید و شما را از هر چه نهی کرد اجتناب ورزید».

پس امام احمد چیزی جز صحت حدیث را در عمل به حدیث آحاد به شرط نگرفته است.^۳

(۱) «مختصر الصواعق المرسلة على الجهمية والمعطه» (۳۵۰/۲) ابن قیم، مختصر آن شیخ محمد بن الموصلی، توزیع توسط إدارات البحوث العلمية والافتاء در ریاض عربستان.

و مراجعه شود: «الرساله» امام شافعی (ص ۴۱۰) تحقیق: احمد شاکر، مطابع المختار الإسلامية، چاپ دوم (۱۳۹۹ هـ) و «شرح الطحاویه» (ص ۳۹۹) ابن ابی العز.

(۲) «مختصر الصواعق» (۳۵۰/۲).

(۳) «اتحاف الجماعة» (۴/۱).

ابن تیمیه می گوید: «السنة إذا ثبتت فإن المسلمين كلهم متفقون علي وجوب اتباعها»^۱.
 «وقتی سنت ثابت شد همه مسلمانان متفق بر وجوب پیروی از آن هستند» ابن قیم در ردّ کسانی که حجیت اخبار آحاد را انکار می کنند می گوید:
 «نقل اخبار در میان اصحاب رواج داشت. آنان خبری را که از رسول نقل می کردند به آن اطمینان داشتند و کسی از آنان به راوی حدیث نمی گفت حدیث شما آحاد است و تا متواتر نباشد مفید علم نیست.

و هر یک از آنان وقتی حدیثی از پیامبر خدا را درباره صفات نقل می کرد شنونده آن را قبول می نمود و اعتقاد داشت آن صفت وجود دارد همانطور که به رؤیت پروردگار، تکلم با او، صدازدن او در روز قیامت بندگان را با صدایی که دور و نزدیک مثل هم آن را می شنوند، نزول او به آسمان دنیا در هر شب، خنده و شادی او، نگه داشتن آسمان ها روی یکی از انگشتان دستش، اثبات ازلی بودنش، اعتقاد دارد.

او این حدیث را از راوی می شنود که از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- یا از دوست خود و او از پیامبر نقل می کند و به مجرد شنیدن آن از فرد صادق عادل به مقتضای آن معتقد است و در آن شک نمی کند.

حتی آنان خیلی کم در احادیث احکام تبیین می کردند و هیچ یک از آنان هرگز در روایت احادیث صفات درخواست دلیل نکرد بلکه خیلی زود آن را تصدیق و به مقتضای آن یقین پیدا می کردند و با آن اخبار صفات را اثبات می نمودند. هر کس کمترین اهتمام و توجه به سنت داشته باشد این را می داند و اگر به خاطر وضوح موضوع نبود بیشتر از صد نمونه در این باره ذکر می کردم.

چیزی که نفی کنندگان علم از احادیث پیامبر بر آن اعتماد دارند. در واقع خرق اجماع اثبات شده صحابه، تابعین و اجماع امامان مسلمان است و باین کار خود را هم رأی

۱) «مجموع الفتاوی» (۸۵/۱۹) شیخ الإسلام ابن تیمیه، گردآورنده عبدالرحمن بن قاسم العاصمی النجدی، تصویر چاپ اول (۱۳۹۸ هـ) چاپ الدار العربیة، بیروت.

معتزله، جهمی، رافضه، خوارج کرده‌اند کسانی که حریم این اجماع‌ها را پایمال نموده‌اند و در این راستا برخی از اصولیین و فقهاء نیز از آنان پیروی نمودند.

و از امامان گذشته کسی این رأی را نپذیرفته است بلکه خلاف آن به اثبات رسیده است. آن‌هایی که قول صریح دارند که خبر واحد مفید علم است عبارتند از: مالک، شافعی، اصحاب ابوحنیفه، داوود بن علی و اصحابش مانند ابو محمد ابن حزم^۱.

اما شبهه‌ای^۲ که به نفع منکرین حجیت خبر آحاد عرضه شده است این است که خبر آحاد مفید ظن است (منظور ظن راجح است) زیرا یک نفر راوی ممکن است اشتباه یا خطا کند یا غفلت و نسیان بر او عارض شده باشد و عمل به ظن راجح در احکام به اتفاق علما واجب است اما نمی‌توان در مسائل اعتقادی به آن استناد کرد.

و در این راستا به آیاتی که از اتباع ظن نهی کرده‌اند استدلال می‌کنند از جمله:

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: ۲۸].

«آنان جز از ظن پیروی نمی‌کنند و یقیناً ظن در هیچ چیز انسان را از حق بی‌نیاز نمی‌کند».

جواب شبهه: استدلال به این آیه و امثال آن مردود است زیرا این ظن ظن غالبی نیست که آنان در نظر دارند. بلکه منظور از آن شک و کذب و تخمین است.

در «النهاية» و «اللسان» و سایر کتب لغت چنین آمده است ظن یعنی شکی که در مورد چیزی بر تو عرضه می‌گردد و تو آن را محقق می‌دانی و به آن حکم می‌کنی^۳.

ابن کثیر در تفسیر این آیه ﴿وَمَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ﴾ [النجم: ۲۸] می‌گوید: یعنی آنان

(۱) «مختصر الصواعق» (۳۶۱/۲ - ۳۶۲).

(۲) مراجعه شود به رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة والرد على شبه المخالفين» (ص ۶-۷).

(۳) ناصرالدین آلبنی چاپ دارالعلم، بنها، مصر.

(۳) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث و الاثر» (۱۶۲/۳ - ۱۶۳).

علم درستی که گفته آنان را تصدیق کند ندارند بلکه آنچه دارند کذب، افتراء، تقلب و کفر است.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾ [النجم: 28].

یعنی ظن هیچ سودی ندارد و هرگز جای حق را نمی‌گیرد در حدیث صحیح آمده است: «إياكم والظن فإن الظن أكذب الحديث»^۱ و «از ظن پرهیزید همانا ظن دروغترین سخن است».

پس شک و کذب هر دو ظنی هستند که خداوند آن را ذم کرده و به مشرکین نسبت داده است. و این آیه آن را تأیید می‌کند.

﴿إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ﴾ [الأنعام: 116].

«جز از ظن پیروی نمی‌کنند و آنان تنها تخمین می‌زنند».

خداوند آنان را به گمان، تخمین و حدس توصیف می‌کند پس وقتی که خرص و تخمین همان ظن است جائز نیست در احکام به آن استناد کرد^۲ زیرا احکام بر شک و تخمین بنا نمی‌گردند.

و اما احتمال غفلت و فراموشی راوی مردود است زیرا یکی از شروط خبر واحد این است که هر یک از راویان مطمئن و دارای حافظه خوب باشند پس با صحت حدیث مجالی برای توهم خطای راوی باقی نمی‌ماند. و اینکه انسان مطمئن و با حافظه غافل نمی‌گردد و دروغ نمی‌گوید مجالی را برای ردّ اخبار او با احتمالات عقلی محض و منافی عادت نمی‌گذارد.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب البر والصلة والآداب، باب تحريم الظن والتجسس (۱۱۸/۱۶ - با شرح نووی).

(۲) تفسیر ابن کثیر.

(۳) مراجعه شود به «العقيدة في الله» (ص ۴۸ - ۴۹) عمر سليمان الاشقر، چاپ دارالفنایس بیروت، نشر

مکتبة الفلاح الكويت چاپ دوم، ۱۹۷۹ م.

ادله قبول خبر واحد

وقتی ابطال عدم اخذ به خبر واحد در عقائد تبیین گردید دلائل وجوب اخذ به خبر واحد در قرآن و سنت فراوانند.

از جمله دلائل قرآنی:

۱- ﴿وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنفِرُوا كَآفَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ﴾ [التوبة: 122].

«مؤمنان را نسزد که همگی بیرون روند. باید از هر قوم و قبیله‌ای عده‌ای بروند تا در دین دانش‌اندوزی کنند و هنگام بازگشت به قوم و قبیله خود آنان را بترسانند تا اینکه خودداری کنند».

این آیه مؤمنان را برای تفقه در دین برمی‌انگیزاند. طائفه از یک نفر به بالا است. امام بخاری می‌گوید: «به یک مرد نیز طائفه گفته می‌شود زیرا خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِنْ طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلَحُوا بَيْنَهُمَا﴾ [الحجرات: 9].

«و اگر دو مرد نیز با هم بجنگند شامل مصداق آیه می‌گردند»^۱.

اگر اخبار دینی از یک نفر پذیرفته می‌شود پس این دلیل بر حجیت خبر واحد است. و تفقه در دین شامل عقائد و احکام است بلکه تفقه در عقیده مهمتر از تفقه در احکام است.^۲

۲- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِنْ جَاءَكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَأٍ فَتَبَيَّنُوا﴾ [الحجرات: 6].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید اگر فاسقی خبری را برای شما آورد درباره آن تحقیق کنید».

۱ «صحیح بخاری»، کتاب اخبار الآحاد، باب ماجاء فی اجازة خبر الواحد الصدوق (۳/۲۳۱)، با شرح فتح الباری).

۲ مراجعه شود به «العقيدة فی الله»، (ص، ۵۱).

و در قرائتی آمده است (فَتَثَبُّوا)، از تثبّت^۱.

این آیه دلیل پذیرش قطعی خبر واحد موثق است. و نیاز به تحقیق ندارد زیرا این نوع اخبار از معنی فاسق خارج هستند و اگر خبر واحد موثق مفید علم نبود خداوند امر تحقیق و تبیین را بطور مطلق بیان می کرد تا علم حاصل گردد^۲.

۳- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِيَ الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَزَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ﴾ [النساء: 59].

«ای کسانی که ایمان آورده اید از خدا و رسولش و از صاحب نظرانتان پیروی کنید اگر درباره چیزی نزاع پیدا کردید آن را به خدا و پیامبرش ارجاع دهید».

ابن قیم می گوید: «مسلمانان اجماع دارند ارجاع امر به رسول مراجعه به خود او در حال حیات و به سمت او بعد از وفاتش است و اتفاق دارند که وجوب این امر با وفات پیامبر ساقط نمی گردد پس اگر اخبار متواتر و آحاد او مفید علم و یقین نیستند ارجاع امور به او معنایی ندارد»^۳.

اما دلیل های سنت زیادند که به تعدادی از آنها بسنده می کنیم.

۱- پیامبر فرستادگانش را یکی یکی نزد پادشاهان و همچنین امیرانش را به شهرها می فرستاد و مردم در مسائل احکام عملی و اعتقادی به آنان مراجعه می کردند مثلاً: اباعبیده عامر بن جراح -رضی الله عنه- را به نجران^۴، معاذ بن جبل -رضی الله عنه- را به یمن^۵ و دحیه الکلبی -رضی الله عنه- را با نام های نزد بزرگان

(۱) مراجعه شود به «تفسیر شوکانی» (۶۰/۵).

(۲) «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة» (ص ۷) محمد ناصرالدین البانی.

(۳) «مختصر الصواعق المرسلة على الجهمية والمعتلة» (۳۵۲/۲) امام ابن القيم.

(۴) مراجعه شود به «صحیح بخاری»، کتاب اخبار الآحاد، باب ما جاء في إجازة خبر الواحد الصدوق، (۳۲/۱۳) - باشرح فتح الباری.

(۵) مراجعه شود به «صحیح بخاری» کتاب الزکاة (۲۶۱/۳) - با شرح فتح الباری.

بصری^۱ فرستاد... و در موارد دیگری اصحاب را به جاهای مختلف ارسال داشته است.

۲- بخاری از عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- روایت کرده است. او گفت: «یک روز مردم در قبا در حال اقامه نماز صبح بودند. ناگهان یکی آمد و گفت: امشب بر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- وحی نازل شده و به او امر شده است تا کعبه را قبله قرار دهد پس شما نیز کعبه را قبله خود قرار دهید (در حالی که آنان رو به شام نماز می‌خواندند) پس همه رو به کعبه چرخیدند»^۲.
نمی‌توان گفت این روایت درباره احکام عملی است. زیرا عمل بدین حکم مبنی بر اعتقاد به صحت خبر واحد است.

۳- از حضرت عمر -رضی الله عنه- روایت شده است. او گفت:
«من و یک مرد انصاری (چنین بودیم) وقتی او از پیامبر خدا دور می‌شد و من حاضر بودم هر آنچه از پیامبر خدا سر می‌زد برای او می‌آوردم و اگر من غائب می‌شدم او نیز برای من چنین می‌کرد»^۳.
واقع حال اصحاب به ما چنین می‌گوید. هر یک از آنان در امور دینی خواه اعتقادی یا احکام عملی به خبر واحد اکتفا می‌کرد.

۴- عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- روایت می‌کند می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم

(۱) مراجعه شود به «صحیح بخاری» کتاب اخبار آحاد باب ما کان یبعث النبی -صلی الله علیه وسلم- من الامراء والرسل واحداً بعد واحد. (۲۴۱/۱۳ - با شرح فتح الباری) بخاری آن را معلق (یکی یا همه راویان آن محذوف است) روایت کرده است.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب اخبار آحاد باب ما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق (۲۳۲/۱۳ - با شرح فتح الباری).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب أخبار الآحاد باب ما جاء فی إجازة خبر الواحد الصدوق (۲۳۲/۱۳ - با شرح فتح الباری).

گفت: «نضر الله امرءاً سمع منا حديثاً، فحفظه حتى يبلغه فرب مبلغ أوعى من سامع»^۱. «خداوند مستفیض کند کسی را که از من حدیثی بشنود، آن را حفظ کند و تبلیغ نماید چه بسا افرادی که حدیث من به آنان می‌رسد از شنونده (حاضر) زیرکتر و مستفیدتر باشند».

این امر تنها به احادیث اعمال اقتصار نمی‌یابد بلکه شامل احادیث اعمال احکام و اعتقادی است. اگر این نبود که ایمان به احادیث ثابت شده از او -صلی الله علیه وسلم- در بحث عقائد واجب است، امر پیامبر به تبلیغ حدیث او بطور مطلق معنایی نداشت و پیامبر بیان می‌فرمود این امر مقصور به احادیث اعمال است و لا غیر.

بعلاوه این مقوله که احادیث آحاد اثبات‌کننده امر عقیده نیستند بدعتی نو بوده و اصل و اساسی در دین ندارد و هیچ یک از سلف صالح چنین چیزی را نگفته‌اند و از آنان نقل نشده و حتی به فکر آنان خطور نکرده است و اگر دلیلی قطعی دال بر اینکه با احادیث آحاد عقیده اثبات نمی‌گردد، وجود داشت اصحاب کرام و سلف صالح آن را می‌دانستند و به آن تصریح می‌کردند.

باید توجه داشت این قول ابداع شده متضمن عقیده‌ای است که مستلزم ردّ صدها حدیث صحیح پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- است^۲.

پس کسانی که عقائد را از احادیث آحاد نمی‌گیرند لازم است بسیاری از امور عقیدتی را که با احادیث آحاد اثبات شده‌اند ردّ نمایند. از جمله:

(۱) «مسند احمد» (۹۶/۶) (حدیث ۴۱۵۷) تحقیق و شرح احمد شاکر. امام احمد این حدیث را با دو اسناد صحیح روایت کرده است.

مراجعه شود به «دراسة حدیث (نضر الله امراءاً سمع مقالتي) رواية و دراية» (ص ۳۳ و ما بعد آن) شیخ عبدالمحسن بن محمد العباد، چاپ چاپخانه رشید در مدینه منوره چاپ اول (۱۴۰۱ هـ).

(۲) مراجعه شود رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة» (ص ۵-۶) و کتاب «العقيدة في الله» (ص ۵۳) عمر الاشقر.

- ۱- برتری پیامبر ما حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- بر تمام انبیاء و مرسلین.
 - ۲- شفاعت بزرگ او در صحرای محشر.
 - ۳- شفاعت او برای اهل کبائر از امتش.
 - ۴- تمام معجزات او غیر از قرآن.
 - ۵- کیفیت شروع خلقت، اوصاف ملائکه و جن، اوصاف بهشت و جهنم که در قرآن ذکر نشده‌اند.
 - ۶- سؤال منکر و نکیر در قبر.
 - ۷- عذاب و فشار قبر بر میت.
 - ۸- صراط، حوض، و میزان دو ترازو.
 - ۹- ایمان به اینکه خداوند سعادت، شقاوت، رزق و اجل هر انسان را در شکم مادرش مشخص کرده است.
 - ۱۰- خصوصیات پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- که سیوطی آن‌ها را در کتابی به نام «الخصائص الکبری» جمع‌آوری کرده است. مانند: داخل شدنش در حال حیات به بهشت و دیدن اهل آن و نعمت‌هایی که در آن برای پرهیزگاران مهیا شده است. و مسلمان شدن قرین جنی‌اش.^۱
 - ۱۱- اعتقاد به اینکه عشره مبشره از اهل بهشت هستند.
 - ۱۲- جاودان‌نبودن اهل کبائر (کسانی که گناهان کبیره انجام می‌دهند) در آتش.
 - ۱۳- ایمان بدانچه که بوسیله احادیث درباره اوصاف قیامت و روز حشر و نشر آمده است و در قرآن وجود ندارد.
 - ۱۴- ایمان به مجموع علامت‌های روز قیامت مانند: خروج مهدی، نزول عیسی، خروج دجال، خروج آتش، طلوع خورشید از مغرب، دابه الارض و غیر این‌ها.
- در نهایت ادله تمام موارد اعتقادی ذکر شده برخلاف تصور آنان احادیث آحاد نیست

(۱) در حدیث آمده است که هر انسان قرینی از جن (در دنیا) دارد (مترجم).

بلکه دلیل پاره‌ای از آن‌ها احادیث متواتر است ولی نقص دانش منکرین حجیت احادیث آحاد باعث شده است تمام این موارد اعتقادی و امثال آن‌ها را که در احادیث صحیح آمده‌اند، ردّ نمایند.^۱

مبحث چهارم: خبر دادن پیامبر از آینده

پیامبر از وقایع قبل از روز رستاخیز در آینده براساس اطلاعاتی که خداوند به او رسانده، خبر داده است. در این زمینه احادیث فراوانی وجود دارند که حتی به حد تواتر معنوی نیز رسیده‌اند.^۲

از جمله حدیثی که حذیفه روایت کرده است او می‌گوید: «پیامبر خدا برای ما خطبه‌ای خواند و چیزی مربوط به روز رستاخیز نبود مگر آن را ذکر کرد، کسی که می‌دانست آن را فهمید و کسی که نمی‌دانست آن را درک نکرد. اگر ببینیم چیزی را که فراموش کرده‌ام آن را باز می‌شناسم همانطور که انسان مرد آشنا و دور شده از او را بعداً می‌بیند باز می‌شناسد.^۳

او دوباره می‌گوید: «پیامبر خدا به آنچه که تا روز رستاخیز پیش می‌آید مرا با خبر ساخت و من از همه آن‌ها از او -صلی الله علیه وسلم- سؤال کردم جز درباره علت اخراج مردم مدینه از شهر مدینه.^۴

(۱) مراجعه شود به رساله «وجوب الاخذ بحديث الآحاد في العقيدة» (ص ۳۶-۳۹) و کتاب «العقيدة في الله» (ص ۵۴-۵۵) عمر الاشقر.

(۲) «الشفاء بتعريف أحوال المصطفى» (۶۵۰/۱) قاضی عیاض، تحقیق محمدامین قره‌علی و همکارانش، چاپ الوكالة العامة للنشر والتوزيع، مؤسسه علوم القرآن، مکتبه الدارابی دمشق.

(۳) «صحیح بخاری» کتاب القدر، باب وکان أمر الله قدراً مقدوراً (۴۹۴/۱۱) - با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشراط الساعة، (۱۵/۱۸) - با شرح امام نووی.

(۴) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشراط الساعة، (۱۶/۱۸) - با شرح امام نووی.

تنها حذیفه این اخبار را روایت نمی‌کند بلکه پیامبر خدا یک روز کامل برای اصحاب خطبه خواند تا آنچه خواهد شد تا روز رستاخیز را برای آنان بیان کند.

ابوزید عمرو بن احطب انصاری -رضی الله عنه- روایت می‌کند «روزی پیامبر خدا نماز صبح را برایمان خواند. روی منبر رفت و تا نماز ظهر برای ما خطبه خواند سپس فرود آمد نماز ظهر را خواند و دوباره روی منبر رفت و تا نماز عصر برای ما سخنرانی کرد سپس فرود آمد نماز عصر را خواند و برای بار سوم بالا رفت و تا نماز مغرب برای ما خطبه خواند و ما را از آنچه افتاده و از آنچه در حال اتفاق افتادن است با خبر ساخت و هر کس داناتر بود بیشتر آنرا حفظ کرد. رواه مسلم.^۱

حذیفه بن الیمان -رضی الله عنه- می‌گوید: به خدا سوگند من از هر کس داناتر به فتنه‌هایی که بین من و روز قیامت پیش خواهد آمد. من چیزی نمی‌دانستم جز اینکه پیامبر خدا بطور سری در این زمینه چیزهایی به من گفت که به کس دیگری نمی‌گفت. اما روزی پیامبر خدا درباره این فتنه‌ها برای مجلسی صحبت می‌کرد که من نیز در آنجا بودم او در حالی که فتنه‌ها را برمی شمرد گفت: «منهن ثلاث لا یکن یذرن شیئاً، و منهن فتن کریاح الصیف، منها صغار و منها کبار».

«سه تا از این فتنه‌ها چنان هستند که چیزی را بر جای نمی‌گذارند و همچنین فتنه‌هایی مانند بادهای تابستان، برخی کوچک و برخی بزرگ‌اند».

حذیفه می‌گوید: همه رفتند جز من.^۲

همه این‌ها دلیل‌های درستی است مبنی بر اینکه پیامبر گاهی امتش را از آنچه تا روز قیامت پیش می‌آید و به آن‌ها مربوط است با خبر می‌ساخت.

بی‌شک نشانه‌های قیامت قسمت اعظم اخبار به غیب را دربرمی‌گیرند، بدین علت

(۱) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشراط الساعة (۱۶/۱۸) - با شرح امام نووی).

(۲) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن وأشراط الساعة (۱۶/۱۸) - با شرح امام نووی).

احادیث آن با الفاظ مختلف توسط بسیاری از صحابه نقل شده‌اند.

مبحث پنجم: علم به روز قیامت

براساس آیات قرآن و احادیث نبوی علم به روز قیامت از غیبات است و جز خداوند کسی به آن اطلاع ندارد. خداوند این علم را به خود اختصاص داده و حتی ملائکه مقربین و انبیاء^۱ را نیز از آن مطلع نساخته است و کسی جز او نمی‌داند روز قیامت کی برپا می‌شود.

پیامبر خدا خیلی زیاد روز قیامت و مصائب آن را به یاد می‌آورد. مردم درباره زمان روز قیامت از او سؤال می‌کردند و ایشان می‌فرمود این مسئله جزو غیبات است و کسی جز خداوند آن را نمی‌داند در زمینه اختصاص علم قیامت به خداوند آیات زیادی نازل شده‌اند از جمله:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ
ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْثَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا
عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾ [الأعراف: 187].

«راجع به قیامت از تو می‌پرسند در چه زمانی قیامت رخ می‌دهد بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است. و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (اطلاع از هنگامه قیامت) برای آسمان‌ها و زمین سنگین است. قیامت ناگهان بوقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد از تو می‌پرسند انگار تو از (شروع) قیامت باخبری بگو اطلاع از آن خاص پروردگار است اما بیشتر مردم نمی‌دانند».

خداوند متعال پیامبرش را مأمور می‌کند تا به مردم خبر دهد علم به روز قیامت نزد

(۱) برزنجی در «الإشاعة» گفته است که پیامبر زمان شروع قیامت را می‌دانست اما آن را به دیگران نگفت. این مقوله غلط فاحشی است.

مراجعه شود: «الإشاعة لأشراط الساعة» (ص ۳)

خداوند یکتا است. آشکارشدن و زمان شروع آن را جز خداوند کسی در میان آسمان و زمین نمی‌داند همانطور که می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ ﴿٦٣﴾ [الأحزاب: 63].

«مردم دربارهٔ روز قیامت از تو می‌پرسند بگو علم آن تنها نزد خداوند است و تو چه می‌دانی شاید روز قیامت نزدیک باشد».

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَلُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجِيبُكَ عَلَىٰ سَأَلِكَ شَيْءٌ مِنَ السَّاعَةِ إِلَّا رَبُّكَ مُتَعَلِّمٌ﴾ ﴿٤٤﴾ [النازعات: 42-44].

«از تو دربارهٔ قیامت می‌پرسند، در چه زمانی واقع می‌شود؟ تواز آن چه آگاهی داری آگاهی از زمان قیامت به پروردگارت واگذار شده است».

پس منت‌های علم به قیامت نزد خداوند یکتا است.

بدین خاطر وقتی جبرئیل از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- از زمان قیامت سؤال کرد (همانطور که در حدیث طولانی حضرت جبرئیل آمده است) در جواب فرمودند. سؤال‌شونده از سؤال‌کننده آگاهی بیشتری ندارد^۱.

پس هم جبرئیل و هم حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- از شروع روز قیامت خبر ندارند.

همانطور که بعداً خواهد آمد حضرت عیسی نیز از شروع روز قیامت خبر ندارد گرچه نزول او از نشانه‌های بزرگ روز قیامت است.

امام احمد، ابن ماجه و حاکم از عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت کرده‌اند که فرمود:

(۱) «صحیح بخاری» کتاب ایمان باب سؤال جبرئیل النبی -صلی الله علیه وسلم- عن الإيمان والإسلام والإحسان وعلم الساعة وبيان النبی -صلی الله علیه وسلم- له (۱/۱۱۴ - با شرح فتح الباری).

«لَقِيتَ لَيْلَةَ أُسْرِي بِي إِبرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى قَالَ: فَتَذَكَّرُوا أَمْرَ السَّاعَةِ، فَرَدُّوا أَمْرَهُمْ إِلَى إِبرَاهِيمَ، فَقَالَ: لَا عَلِمَ لِي بِهَا. فَرَدُّوا الْأَمْرَ إِلَى مُوسَى فَقَالَ: لَا عَلِمَ لِي بِهَا فَرَدُّوا الْأَمْرَ إِلَى عِيسَى فَقَالَ: أَمَّا وَجِبَتُهَا فَلَا يَعْلَمُهَا أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ ذَلِكَ وَفِيمَا عَمِدَ إِلَيَّ رُبِّي أَنْ الدَّجَالَ خَارِجٌ قَالَ: وَمَعِيَ قُضِيَّانَ فَإِذَا رَأَيْتَنِي ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الرِّصَاصُ، قَالَ: فَيَهْلِكُكَ اللَّهُ»^۱.

«در شب اسری به ابراهیم، موسی و عیسی -علیه السلام- رسیدم. آنان درباره روز قیامت بحث کردند، رشته سخن را به ابراهیم دادند، گفت چیزی درباره آن نمی دانم پس نوبت موسی رسید، او گفت: من نیز چیزی از آن نمی دانم وقتی نوبت عیسی رسید گفت زمان آمدن آن را جز خداوند کسی نمی داند اما آنچه از جانب پروردگار به من رسیده است قبل از آن دجال می آید و من دو چوب به دست دارم وقتی او مرا می بیند مانند سرب گداخته ذوب می شود و خداوند او را از بین می برد».

پس پیامبران اولوالعزم نیز درباره شروع قیامت چیزی نمی دانند.

امام مسلم از جابر بن عبدالله -رضی الله عنه- روایت می کند، او می گوید: یک ماه قبل از وفات پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- از او چنین شنیدم:

«تَسْأَلُونِي عَنِ السَّاعَةِ؟ وَإِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ، وَأَقْسَمُ بِاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ نَفْسٍ مَنفُوسَةٍ تَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةُ سَنَةٍ»^۲.

(۱) «مسند احمد» (۱۸۹/۵) (حدیث ۳۵۵۶) تحقیق احمد شاکر او می گوید: سند حدیث صحیح است و «سنن ابن ماجه» (۱۳۶۵/۲)، تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی، بوصیری در «الزوائد» گفته است «این اسناد صحیح و رجال آن موثق به هستند».

«مستدرک حاکم» (۴۸۸/۴ - ۴۸۹) او می گوید: این حدیث صحیح الاسناد است و آن را تخریج نکرده اند» ذهبی نیز موافق آن است. اما آل بانی در کتابش «ضعیف الجامع الصغیر» (۲۰/۵ - ۲۱) (حدیث ۴۷۱۲) آن را تضعیف کرده است.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب فضائل الصحابة -رضی الله عنهم- باب بیان معنی قوله -صلی الله علیه وسلم- «على رأس مائة سنة لا يبقى نفس منفوسة»، (۹۰/۱۶ - ۹۱) باشرح امام نووی.

«درباره قیامت از من سؤال می‌کنید؟ همانا علم آن تنها نزد خداوند است و قسم به خدا هیچ نفسی روی زمین نیست بعد از صد سال روی زمین بماند».

این حدیث احتمال اینکه پیامبر علم آن را بعد از سؤال حضرت جبرئیل (در حدیث مشهور) از ایشان دریافت کرده باشد، نفی می‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: پیامبر امی، سید مرسلین و خاتم آنان -صلی الله علیه وسلم-، پیامبر رحمت و توبه، پیامبر میدان جنگ، فرستاده شده به دنبال تمام انبیاء کسی که مردم با وساطت او حشر می‌شوند که در حدیث صحیح از انس و سهل بن سعد -رضی الله عنه- از او روایت شده است «بعثت أنا والساعة كهاتين»^۱.

«من و قیامت این طور مبعوث شده‌ایم» در حالی که دو انگشت سبابه و مجاور آن را در کنار هم قرار داده بودند. با وجود تمام این اوصاف خداوند به ایشان می‌فرماید وقتی از تو درباره زمان قیامت سؤال می‌شود بگو علم آن نزد خداوند است.

﴿قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾^۲ [الأعراف: 187].

«بگو علم آن را تنها خدا می‌داند اما بیشتر مردم نادانند».

بدین ترتیب هر کس گمان برد پیامبر زمان وقوع قیامت را می‌داند نادان است زیرا آیات قرآن و احادیث نبوی یاد شده مخالف آنند.

ابن قیم می‌گوید: «برخی از مدعیان علم در زمان ما خود را مملو از چیزی می‌دانند که فاقد آن هستند و این دروغ بزرگ را ساخته‌اند که همانا پیامبر خدا زمان وقوع قیامت را می‌دانست و عبارت «ما المسئول عنها بأعلم من السائل» در حدیث مشهور جبرئیل را تحریف کرده و گفته‌اند پیامبر فرموده است من و تو (جبرئیل) آن را می‌دانیم.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب قول النبی -صلی الله علیه وسلم- «بعثت أنا والساعة كهاتين» (۳۷۴/۱۱ - با شرح فتح الباری).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۵۲۶/۳).

این بزرگ‌ترین جهل و قبیح‌ترین تحریف است. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خداوند را بهتر می‌شناخت و به کسی که حدس می‌زد یک اعرابی است (نه خداوند) نمی‌گوید: من و تو علم به روز قیامت داریم. مگر این (مدعیان علم) نادان بگویند پیامبر خدا جبرئیل را می‌شناخت اما پیامبر خدا صادق است که می‌گوید:

«والذي نفسي بيده ما جاءني في صورة إلا عرفته، غير هذه الصورة»^۱.

«قسم به کسی که جان من در دست اوست جبرئیل به هر صورتی که می‌آمد او را شناختم جز این صورت» و در الفاظ دیگر چنین آمده است.

«ما شبّه علي غير هذه المَرّة» «جز این بار در شناسایی او (جبرئیل) اشتباه نکرده‌ام و در لفظ دیگر آمده است.

«ردّو لهی الأعرابی، فذهبوا فالتمسوا، فلم يجدوا شيئاً».

«آن مرد اعرابی را برگردانید (اصحاب) به دنبال او رفتند ولی کسی را نیافتند».

اما بعداً پیامبر متوجه شد آن مرد جبرئیل بوده است همانطور که عمر (در ادامه حدیث) می‌گوید من مبهوت ماندم. پیامبر فرمود: ای عمر آیا می‌دانی سؤال‌کننده چه کسی بود؟^۲.

(۱) «مسند امام احمد» (۳۱۴/۱ - ۳۱۵) (حدیث ۳۷۴) تحقیق احمد شاکر، او گفته است: اسناد حدیث

صحیح است و لفظ امام احمد چنین است: «ما أتاني في صورة إلا عرفته، غير هذه الصورة».

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، نشانه‌های قیامت (۱۵۹/۱ - با شرح امام نووی) ابن حجر می‌گوید: اما آنچه در روایت نسائی از طریق ابی فروه در آخر حدیث آمده است که «او جبرئیل بود در قیافه دحیه الکلبی» عبارت «در قیافه دحیه الکلبی نازل شده بود» بی‌اساس است زیرا آنان (پیامبر و اصحابش) دحیه الکلبی را می‌شناختند و عمر -رضی الله عنه- درباره جبرئیل می‌گوید: «ما يعرفه منا احد».

و محمد بن نصر مروزی در کتاب «الإیمان» از طریق راوی نسائی این حدیث را آورده و در آخر آن می‌گوید: «فإنه جبریل، جاء يعلمكم دينكم» (او جبرئیل بود برای تعلیم دین شما نازل شده بود) والسلام پس این روایت دوم مطمئن‌تر است چون با روایات دیگر مطابقت دارد (فتح الباری، ۱/۱۲۵).

اما تحریف‌کننده حدیث می‌گوید: پیامبر در هنگام سؤال می‌دانست او جبرئیل بود ولی اصحاب را بعد از مدتی باخبر ساخت.

بعلاوه عبارت حدیث «ما المسئول منها بأعلم من السائل» هر سائل و مسئولی (سؤال‌شونده) را دربرمی‌گیرد یعنی هر سؤال‌کننده و سؤال‌شونده‌ای در زمینه زمان وقوع روز قیامت نسبت به آن علم ندارند^۱.

در غیر این صورت بیان علامت‌های آن برای سؤال‌کننده‌ای که زمان وقوع آن را می‌داند، بی‌فایده و مهمل است. زیرا او از علامت‌های آن سؤال نکرد. و عجیتر کلام سیوطی در «الحاوی» است در جواب سؤال از حدیث مشهور در میان مردم که «پیامبر - صلی الله علیه وسلم - در قبر خود هزار سال نمی‌ماند».

او (سیوطی) می‌گوید: «من جواب می‌دهم که باطل و بی‌اساس است. او در تألیف خود «الكشف عن مجاورة هذه الأمة الألف» در این باره چنین می‌گوید:

اولاً آنچه آثار بر آن دلالت می‌کند عمر این امت بیشتر از هزار سال و کمتر از هزار و پانصد سال است. زیرا در روایاتی آمده است عمر دنیا هفت هزار سال است و پیامبر در اواخر هزاره ششم مبعوث گردید^۲.

سپس با محاسباتی مشخص کرد که این مدت زمان (عمر امت محمد - صلی الله علیه وسلم -) ممکن نیست به هزار و پانصد سال برسد. و بعداً احادیث و آثار مورد استناد خود را ذکر می‌کند از جمله:

طبرانی در «الکبیر» از ضحاک بن زمل الجهنی چنین روایت می‌کند: خوابی دیدم و آن را برای پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - بازگو کردم... تا آخر حدیث. در ادامه خواب چنین آمده است. من و تو (پیامبر خدا) روی منبری با هفت پله بودیم و شما روی

(۱) «المنار المنیف» (ص ۸۱-۸۲) تحقیق شیخ عبدالفتاح ابوعزه، مراجعه کنید به تعلیق شیخ بر کلام ابن قیم و «مجموع فتاوی» ابن تیمیه (۳۴۱/۴ - ۳۴۲).

(۲) «الحاوی للفتاوی» (۸۶/۲) للسیوطی، ط، الثانیه (۱۳۵۹ هـ) دارالکتب العلمیه بیروت.

بالاترین مرتبه آن بودی پیامبر خدا در تعبیر خواب گفتند: «منبری که هفت درجه داشت و من در بالای آن بودم همان دنیا است که هفت هزار سال عمر دارد و من در هزاره هفتم آن هستم»^۱.

سیوطی یادآور می‌شود که این حدیث را بیهقی در «الدلائل» نقل کرده است اما سهیلی آن را ضعیف الاسناد می‌داند.^۲

و از طرق صحیح به صورت موقوف از ابن عباس روایت شده است و طبری آن را صحیح دانسته و با آثاری دیگر آن را تقویت کرده است.^۳

سپس سیوطی عبارت «وَأَنَا فِي آخِرِهَا أَلْفًا» (من در هزاره هفتم آن هستم) را چنین توضیح می‌دهد: بیشتر مردم در هزاره هفتم‌اند تا تطابق بکند با آنچه بعثت او را در اواخر هزار ششم می‌داند. اگر او در اوایل هزاره هفتم مبعوث شده باشد نشانه‌های بزرگ مانند دجال، نزول عیسی، طلوع خورشید از مغرب باید صد سال قبل اتفاق می‌افتاد تا در پایان هزاره هفتم قیامت برپا شود. پس چون هیچکدام از این نشانه‌ها اتفاق نیافتاده‌اند مشخص می‌شود آنچه از هزاره هفتم باقی مانده است بیشتر از سی صد سال است.^۴

این چکیده‌ای از کلام سیوطی بود که با الفاظ صریح قرآن و احادیث صحیح منافات دارد چراکه مدت عمر دنیا را جز خداوند نمی‌داند و اگر ما مدت عمر دنیا را می‌دانستیم زمان وقوع قیامت نیز معلوم بود و شما از آیات و احادیث سابق متوجه شدید که زمان وقوع قیامت را کس جز خداوند نمی‌داند.

بعلاوه واقع امر کلام سیوطی را رد می‌کند چراکه ما اکنون در ابتدای قرن پانزده

(۱) «الحاوی للفتاوی» (۸۸/۲).

(۲) حدیث: «الدنيا سبعة آلاف سنة وأنا في آخرها ألفاً» آلبانی می‌گوید: «موضوع است» مراجعه شود: «ضعیف الجامع الصغیر» (۱۶۰/۳) (حدیث ۳۰۱۳).

(۳) مراجعه شود به «تاریخ الامم و الملوك» ابوجعفر طبری، (۲/۱ - ۱۰)، ط، دارالفکر بیروت.

(۴) «الحاوی» (۸۸/۲).

هجری هستیم هنوز دجال نیامده و عیسی -علیه السلام- نازل نشده است در صورتی که سیوطی گفت بعد از صد سال دجال می‌آید و عیسی -علیه السلام- نازل می‌گردد، او را هلاک می‌سازد و خودش چهل سال روی زمین می‌ماند و مردم بعد از طلوع خورشید از مغرب صد و بیست سال روی زمین می‌مانند. و همچنین فاصله بین دو نفخه قیامت چهل سال است. مجموع این سال‌ها به دویست سال می‌رسد.^۱ بر این اساس اگر دجال الآن نیز بیاید دویست سال دیگر لازم است پس روز قیامت بعد از هزار و ششصد سال دیگر رخ می‌دهد.

با این توضیح تمام احادیث روایت شده درباره مدت زمان عمر دنیا مردود می‌شوند. ابن قیم در کتابش «المنار المنیف» معیارهای کلی تشخیص احادیث موضوع را بیان می‌کند و می‌گوید: از جمله مخالفت حدیث با عبارات صریح قرآن است مانند حدیث مدت زمان عمر دنیا که بیان می‌کنند عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در هزاره هفتم بسر می‌بریم. این دروغی آشکار است زیرا اگر درست باشد هر انسانی می‌داند از هم اکنون (قرن هشتم هجری) دویست و پنجاه و یک سال تا قیامت باقی مانده است.^۲

ابن قیم در قرن هشتم هجری می‌زیسته است اکنون ششصد و پنجاه و دو سال از آن وقت تاکنون گذشته و دنیا پایان پذیرفته است.

ابن کثیر می‌گوید: آنچه در کتب بنی اسرائیل و اهل کتاب درباره تعیین سال‌های گذشته عمر دنیا آمده است بسیاری از علما آن را خطا و غلط دانسته‌اند البته آنان متخصص در این امر هستند.

در حدیثی آمده است: «دنیا یک جمعه از جمعه‌های قیامت است». اسناد این حدیث نیز صحیح نیست. و همچنین هر حدیثی درباره تعیین زمان روز قیامت روایت شده اسناد

(۱) «الحاوی» (۸۷/۲).

(۲) «المنار المنیف» (ص ۸۰)، تحقیق: شیخ عبدالفتاح ابوغده، مراجعه شود به «مجموع الفتاوی» (۳۴۲/۴) شیخ الإسلام ابن تیمیه.

آن ثابت نشده است.^۱

همانطور که کسی نمی‌داند قیامت کی می‌آید پس کسی نیز نمی‌داند نشانه‌های قیامت کی ظاهر می‌شوند و اگر روایاتی آمده باشد که فلان نشانه در فلان سال و آن دیگر در سال فلان اتفاق می‌افتد همه آن‌ها صحیح نیستند زیرا تاریخ در عهد پیامبر وضع نشده بود و عمر بن خطاب آن را وضع کرد و ابتدای آن را هجرت پیامبر و اصحاب از مکه به مدینه قرار داد.

قرطبی می‌گوید: هر خبری از پیامبر درباره وقایع و عذاهای (قبل از قیامت) و تعیین زمان آن‌ها در فلان سال روایت شود نیازمند اسناد صحیح و قاطعی است که هر عذری را قطع کند زیرا این وقایع مانند واقعه قیامت هستند هیچ کس نمی‌داند در چه سالی و در چه ماهی رخ می‌دهند اما اینکه قیامت در ساعات آخر روز جمعه که خداوند آدم را در آن خلق کرده است اتفاق می‌افتد این امر نیز مجهول است و علم آن تنها نزد خداوند بی‌شریک است بدین ترتیب نمی‌توان برای وقوع نشانه‌های قیامت نیز زمانی را مشخص کرد. والله اعلم.^۲

مبحث ششم: نزدیک شدن وقوع قیامت

بسیاری از آیات قرآن و احادیث صحیح دال بر نزدیک شدن قیامت هستند. ظهور بیشتر نشانه‌های قیامت نشان می‌دهد ما در اواخر عمر دنیا قرار داریم خداوند می‌فرماید:

﴿أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ [الأنبياء: 1].

«(زمان) محاسبه مردم نزدیک شده است در حالی که آنان غافل و روی‌گردانند».

﴿وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ قَرِيبًا﴾ [الأحزاب: 63].

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱/۱۵)، تحقیق د. ط زینی.

(۲) «التذكرة فی أحوال الموتی وأمور الآخرة» (ص ۶۲۸) شمس‌الدین محمد بن احمد القرطبی، نشر المكتبة السلفية، المدينة المنورة.

«تو چه می‌دانی شاید قیامت نزدیک است».

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ وَبَعِيدًا ۖ وَنَرَاهُ قَرِيبًا ۖ﴾ [المعارج: 6-7].

«آنان قیامت را دور ولی ما آن را نزدیک می‌بینیم».

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ۚ﴾ [القمر: 1].

«قیامت نزدیک و ماه دو نصف می‌گردد».

و آیات دیگری دال بر نزدیکی انتهای عمر دنیا و انتقال به دنیایی دیگر وجود دارد. هر کس در آن به عمل خود می‌رسد و متناسب با خیر و شربودن اعمالش جزای خود را دریافت می‌کند.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «بعثت أنا والساعة كهاتين» و یشیر باصبعیه فیمدهما^۱.

«من و روز قیامت این طور مبعوث شده‌ایم» (در حالی که) دو انگشتش را با هم به حالت اشاره بلند کرده بود.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «بعثت في نسمة الساعة»^۲.

«من در جهت (نزدیک به) قیامت مبعوث شدم».

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب قول النبی -صلی الله علیه وسلم-: «بعثت أنا والساعة كهاتين» عن سهل -رضی الله عنه- (۳۴۷/۱۱) با شرح فتح الباری.

(۲) آلبانی می‌گوید: «این حدیث را دولابی در «الکنی» (۲۳/۱) و ابن منده در «المعرفة» (۲/۲۳۴/۲) از ابی حازم از ابی جبیره با سند مرفوع آن را روایت کرده‌اند و سند آن صحیح بوده و رجالش همه مطمئن هستند ولی در صحبت ابی جبیره (با پیامبر) اختلاف نظر است ولی حافظ در «التقریب» می‌گوید او (با پیامبر) صحبت داشته است» سلسله احادیث الصحیحة (۴۶۷/۲) (حدیث ۸۰۸).
مراجعه شود به: «تهذیب التهذیب» (۵۲/۱۲ - ۵۳ الکنی) چاپخانه مجلس دائرة المعارف در هند، چاپ اول (۱۳۲۷ هـ) و تقریب التهذیب (۴۰۵/۲) تحقیق عبدالوهاب عبداللطیف، چاپ دارالمعرفة چاپ دوم (۱۳۹۵ هـ).

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إنما أجلكم - في أجل من خلا من الأمم - ما بين صلاة العصر ومغرب الشمس»^۱.

«اجل شما - در مقایسه با اجل امت‌های پیشین - در میان نماز عصر و غروب آفتاب است» یعنی شما در قسمت پایانی عمر جهان قرار گرفته‌اید.

ابن عمر -رضی الله عنهما- می‌گوید: بعد از عصر ما نزد پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نشسته بودیم و خورشید روی کوه قعقعان^۲ بود ایشان فرمودند: «ما أعماركم في أعمار من مضى إلا كما بقي من النهار وفيما مضى منه»^۳.

«عمر شما در قیاس با عمر گذشتگان مانند قسمت باقیمانده از روز در برابر قسمت گذشته آن است».

این کلام دال بر این است که عمر باقیمانده از دنیا به نسبت عمر گذشته آن بسیار کم است ولی جز خداوند کسی مقدار آن را نمی‌داند و حدیث صحیحی در مورد تحدید آن از جانب پیامبر نداریم تا نسبت عمر باقیمانده را با آن بسنجیم اما یقیناً نسبت به عمر گذشته بسیار اندک است^۴.

هیچ قولی بلیغ‌تر از این فرموده حضرت -صلی الله علیه وسلم- در مورد نزدیکی روز قیامت وجود ندارد که می‌فرماید:

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الأنبياء، باب ما ذکر عن بنی اسرائیل (۴۹۵/۶) - با شرح فتح الباری).

(۲) قعقعان کوهی در جنوب مکه به فاصله دوازده مایل - ممکن این کلام پیامبر در حجة الوداع یا غزوه فتح مکه بوده باشد که عبدالله بن عمر همراه دیگر اصحاب در آن شرکت داشته است.

مراجعه شد به «النهاية» ابن اثیر (۸۸/۴) و «شرح مسند احمد» (۱۷۶/۸) احمد شاکر.

(۳) «مسند امام احمد» (۱۷۶/۸) (حدیث ۵۹۶۶)، شرح احمد شاکر اومی گوید: سند آن صحیح است.

ابن کثیر می‌گوید: «این سند حسن است و مشکلی ندارد» (النهاية / الفتن و الملاحم) (۱۹۴/۱).

ابن حجر می‌گوید: حسن است «فتح الباری» (۳۵۰/۱۱).

(۴) «النهاية الفتن و الملاحم» (۱۹۵/۱) تحقیق د. طه زینی.

«بعثت أنا والساعة جميعاً إن كادت لتسبقني»^۱.

«من و قیامت با هم برانگیخته شدیم بطوری که نزدیک بود از من سبقت بگیرد». این حدیث اشاره به شدت نزدیکی قیامت با بعثت ایشان -صلی الله علیه وسلم- است بطوریکه حتی می‌ترسد از شدت نزدیکی از ایشان سبقت گیرد.

(۱) «مسند احمد» (۳۴۸/۵) - با حاشیه منتخب الكنز) و «تاریخ الامم و الملوک» (۸/۱) طبرانی.

ابن حجر می‌گوید: «امام احمد و طبری آن را روایت کرده‌اند و سندش حسن است» «فتح الباری» (۳۴۸/۱۱).

باب اول:

نشانه‌های قیامت

فصل اول: تعریف نشانه قیامت

فصل دوم: انواع نشانه‌های قیامت

فصل سوم: نشانه‌های کوچک روز قیامت

فصل اول: تعریف نشانه‌های قیامت

تعریف نشانه (الشَّرَط):

الشَّرَط: یعنی علامت، جمعش اشراط، اشراط الشی: یعنی اوائل آن، شُرطُ السلطان: یعنی نخبگان اصحابش که آنان را بر سایر سپاهیان مقدم می‌دارد یکی دیگر از واژه‌های هم‌خانواده آن اشتراط است یعنی شرط‌هایی که بعضی از مردم بر بعضی دیگر قرار می‌دهند پس شرط علامت برای مشروط است^۱.

معنی لغوی الساعة:

الساعة به قسمتی از اجزاء شب و روز گفته می‌شود جمعش ساعات و ساع است. شب و روز با هم بیست و چهار ساعت است.

معنی الساعة در اصطلاح شرع:

منظور از ساعت در اصطلاح شرع زمانی است که قیامت در آن اتفاق می‌افتد و به خاطر سرعت حساب در آن، بدین اسم نامگذاری شده است. یا به علت اینکه مردم ناگهان به ساعتی مواجه می‌شوند که همه مردم در آن با یک صدای بلند (صیحه واحده) از بین می‌روند^۲.

(۱) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث والاثار» (۴۶۰/۲)، و «لسان العرب» (۳۲۹/۷-۳۳۰) ابن منظور، ط. دارالفکر و دارصادر بیروت.

(۲) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث» (۴۲۲/۲) و «لسان العرب» (۱۶۹/۸) و «ترتیب القاموس المحيط» (۶۴۷/۲) استاد طاهر احمد الزواوی، دارالکتب العلمیه (۱۳۹۹ هـ).

أشراط الساعة:

یعنی نشانه‌های قیامت که قبل از آن اتفاق می‌افتند و بر نزدیکی آن دلالت می‌کنند. یا امور کوچک مربوط به قیامت و قبل از شروع آن که مردم آن‌ها را انکار می‌نمایند. یا اسباب قیامت که قبل از وقوع آن پیش می‌آیند.^۱

واژه الساعة به سه معنی اطلاق می‌گردد.

۱- الساعة (قیامت) صغری: یعنی مگر انسان، هرکس که می‌میرد در واقع قیامت او شروع می‌شود چون در عالم آخرت قرار می‌گیرد.

۲- الساعة (قیامت) وسط: یعنی مرگ مردمان یک قرن، دلیل آن گفته حضرت عائشه است که می‌فرماید: اعراب وقتی نزد پیامبر خدا می‌آمدند از روز قیامت سؤال می‌کردند و ایشان به جوانترین آنان نگاه می‌کرد و می‌فرمود: اگر این انسان بماند قبل از اینکه پیر شود قیامت شما فرا می‌رسد.^۲ یعنی مرگتان فرا می‌رسد. منظور قیامت مخاطبین بود.^۳

۳- الساعة (قیامت) بزرگ: یعنی برانگیختن مردم از قبرهایشان برای حساب و کتاب و جزاء و پاداش.

وقتی در قرآن واژه «الساعة» بکار می‌رود منظور قیامت بزرگ است.

خداوند می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ﴾ [الأحزاب: 63].

ترجمه آن گذشت.

(۱) مراجعه شود به «النهاية في غريب الحديث» (۴۶۰/۲) و «لسان العرب» (۳۲۹/۷ - ۳۳۰).

(۲) «صحيح البخاری» کتاب الرقاق، باب سكرات الموت (۳۶۱/۱۱ - با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب قرب الساعة (۹۰/۱۸ با شرح امام نووی).

(۳) «فتح الباری» (۳۶۳/۱۱).

﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ﴾ [القمر: 1].

«قیامت نزدیک شد».

خداوند در قرآن هر دو قیامت صغری و کبری را ذکر کرده است. مثلاً در ابتدای سوره واقعه بحث، قیامت کبری و در انتهای آن قیامت صغری آمده است.

﴿إِذَا وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ ﴿١﴾ لَيْسَ لَوْعَتِهَا كَاذِبَةٌ ﴿٢﴾ خَافِضَةٌ رَّافِعَةٌ ﴿٣﴾ إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا ﴿٤﴾ وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا ﴿٥﴾ فَكَانَتْ هَبَاءً مُتْبَثًا ﴿٦﴾ وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً ﴿٧﴾﴾ [الواقعة: 1-7].

«هنگامی که واقعه‌ی (قیامت) بر پا می‌شود. رخ دادن آن جای تکذیب ندارد، (گروهی را) پائین می‌آورد و (گروهی را) بالا می‌برد، وقتی که زمین سخت به لرزه انداخته می‌شود. و کوه‌ها سخت به هم کوبیده می‌شوند و ریزه‌ریزه می‌گردند، شما سه گروه خواهید شد».

و در آخر آن می‌فرماید:

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿٨٣﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ تَنْظُرُونَ ﴿٨٤﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ﴿٨٥﴾﴾ [الواقعة: 83-85].

«پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد و شما در این حال می‌نگرید (و کاری از دستتان ساخته نیست) ما از شما به او نزدیک‌تریم لیکن شما نمی‌بینید».

و در سوره قیامه نیز از هر دو نوع قیامت (صغری، کبری) یاد شده است.

درباره قیامت کبری می‌فرماید:

﴿لَا أَقْسَمُ بِيَوْمِ الْقِيَمَةِ ﴿١﴾﴾ [القيامة: 1].

«قسم به روز قیامت (به روز قیامت سوگند نمی‌خورم)».

سپس درباره قیامت صغری (مرگ) می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿٢٦﴾﴾ [القيامة: 26].

«هرگز چنین نیست هرگاه که (جان) به گلوگاه رسید».

امثال این آیات در قرآن فراوانند، اما به علت عدم گنجایش رساله از ذکر آنها خودداری می‌کنیم.

قیامت کبری همان است که ما در صدد بیان نشانه‌های آن در قرآن و سنت هستیم.^۱

(۱) مراجعه شود به «مجموع فتاوی» (۲۶۳/۴ - ۲۶۵) شیخ الإسلام ابن تیمیة و «فتح الباری» (۳۶۴/۱۱) و «تاج العروس من جواهر القاموس» (۳۹۰/۵).

فصل دوم:

اقسام نشانه‌های قیامت

نشانه‌های قیامت دو نوعند:

۱- نشانه‌های کوچک:

نشانه‌هایی که با فاصله زمانی زیاد قبل از قیامت اتفاق می‌افتند و به نوعی از امور عادی به حساب می‌آیند مانند قبض علم، ظهور جهل، شراب‌خواری، ساختن ساختمان‌های بلند و امثال آن‌ها البته ممکن است این نشانه‌ها همراه نشانه‌های بزرگ یا بعد از آن‌ها بیایند.

۲- نشانه‌های بزرگ:

امور بزرگی هستند که نزدیک روز قیامت رخ می‌دهند و غیرعادی جلوه می‌نمایند مانند: ظهور دجال، نزول عیسی، خروج یاجوج و ماجوج و طلوع خورشید از مغرب^۱.
برخی علماء نشانه‌های قیامت را از نظر کمیت و کیفیت ظهور به سه نوع تقسیم

۱) مراجعه شود به «التذکره» قرطبی (ص ۶۲۴) و «فتح الباری» (۴۸۵/۱۳) و کتاب «اکمال المعلم شرح صحیح مسلم» (۷۰/۱) ابوعبدالله محمد بن خلیفه ابی المالکن، چاپ دارالکتب العلمیه بیروت و مراجعه شود به مقدمه کتاب «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» (ص ۹) محدث شیخ محمد انور شاه کشمیری هندی، به ترتیب شاگردش شیخ محمد شفیع، تحقیق و تعلیق شیخ عبدالفتاح ابوغده، چاپ مطبعة الاصل، حلب نشر مکتبة المطبوعات الإسلامية، جمعية التعليم الشرعی (۱۳۸۵ هـ).

کرده‌اند^۱.

- ۱- نشانه‌هایی که ظاهر شده و پایان پذیرفته‌اند.
 - ۲- نشانه‌هایی که ظاهر شده و همچنان در حال ظاهر شدن هستند.
 - ۳- نشانه‌هایی که تاکنون ظاهر نشده‌اند.
- اقسام اول و دوم از نشانه‌های کوچک قیامت هستند ولی قسم سوم نشانه‌های کبری و برخی از نشانه‌های صغری را شامل می‌شود.

(۱) مراجعه شود به «فتح الباری» (۸۲/۱۳-۸۴) و «الإشاعة لأشراط الساعة» (ص ۳) برزنجی و «لوامع الانوار البهیه و سواطع الاسرار الاثویه» (۶۶/۲) محمد بن احمد الحنبلی، تعلیق شیخ عبدالله بن عبدالرحمن ابابطین و شیخ سلیمان بن سحمان از علماء نجد، از منشورات مؤسسه الخافقین و مکتبتها، دمشق، چاپ دوم (۱۴۰۲ هـ).

فصل سوم:

نشانه‌های کوچک قیامت

نشانه‌های کوچک قیامت ذکر شده توسط علماء بسیارند ولی من بعد از دقت نظر در احادیث نبوی و دست‌یابی به نظر علماء دربارهٔ صحت و سقم و یا قوت و ضعف آن‌ها (در حدود علم قاصر) آنچه به اثبات نرسیده بود و یا اثبات شده ولی حدیث صحیحی دربارهٔ آن یافت نمی شد همه را حذف و تنها به نشانه‌های اثبات شده در سنت نبوی بسنده کردم.

در ذکر این نشانه‌ها ترتیب خاصی را مراعات نکرده‌ام چون حدیثی در این زمینه نیافتم. لذا ابتدا نشانه‌هایی را که علما معتقدند ظاهر شده و به پایان رسیده‌اند، ذکر نموده و سپس آن‌هایی را که حوادث مقتضی تقدیمشان است برشمرده‌ام. مثلاً ظهور فتنه‌ها بر قبض علم مقدمند و حتی برخی از آن‌ها در عصر صحابه ظاهر شده‌اند. پس به استناد اخبار کشتار روم را قبل از فتح قسطنطنیه و کشتار یهود در زمان عیسی -علیه السلام- را بعد از فتح قسطنطنیه آورده‌ام زیرا فتح آن قبل از ظهور دجال و نزول عیسی بعد از ظهور دجال است... الی آخر.

تعدادی از این نشانه‌ها بعد از نشانه‌های بزرگ می‌آیند پس لازم است ذکر آن‌ها را به تأخیر بیاوریم مانند انهدام کعبه توسط حبشی‌ها و وزیدن بادی که ارواح مؤمنین را قبض می‌کند.

لازم به یادآوری است بسیاری از مبادی نشانه‌های قیامت در عهد صحابه -رضی الله عنهم- و به طور پراکنده در برخی اماکن بیشتر از جاهای دیگر ظاهر شده‌اند و به مرور زمان تا روز قیامت به استحکام خود می‌رسند.

مثلاً در مقابل قبض علم جهل صرف است لذا وجود درصد کمی از علماء در جوامع

منافی آن نیست و آنان به نسبت جاهلان بسیار اندک به نظر می‌رسند. سایر نشانه‌ها نیز چنین هستند.^۱

شایان ذکر است بعضی از مردم تصور می‌کنند، نشانه‌های قیامت باید حرام یا مذموم باشند. در حالی که آنچه به عنوان نشانه قیامت در اخبار آمده است لازم نیست حتماً حرام و منکر باشد. بی‌شک بنای ساختمان‌های چندین طبقه توسط مردم عادی، توسعه اموال و اینکه پنجاه زن یک قیم داشته باشند همه این موارد از منکرات و محرمات نیستند بلکه همه این‌ها علامتند و ممکن است خیر، شر، مباح، حرام، واجب و غیره در آن‌ها یافت شود. (والله اعلم).^۲

اکنون نوبت بیان نشانه‌های کوچک قیامت است که عبارتند از:

۱- بعثت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم-

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خبر داده است که بعثت او دال بر نزدیکی روز قیامت و او پیامبر آخرالزمان است.

سهل -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين» و یشیر بإصبعیه فیمدّهما^۳.

«بعثت من و روز قیامت مانند این دو انگشت است (در حالی که با دو انگشتش اشاره می‌کرد)».

انس -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «بعثت أنا والساعة كهاتين» در

(۱) «فتح الباری» (۱۶/۱۳) این موضوع در بحث قبض علم و ظهور جهل بعداً توضیح داده می‌شود.

(۲) «شرح امام نووی بر مسلم» (۱۵۹/۱).

(۳) «صحیح بخاری»، کتاب الرقاق، باب قول النبی -صلی الله علیه وسلم-: «بعثت أنا والساعة كهاتين» (۳۴۷/۱۱ با شرح فتح الباری).

حالی که دو انگشت سبابه و وسطی را به هم چسبانده بود.^۱
قیس بن ابی حازم از جبیره در حدیث مرفوعی (حدیثی که بدون انقطاع سند به پیامبر خدا رسیده است) چنین نقل می‌کند.

«بعثت فی نسَم الساعة»^۲.

«من در ابتدای وزیدن بادهای قیامت مبعوث شدم».

ابن اثیر می‌گوید: «نَسَم از نسیم یعنی وزیدن ضعیف باد است یعنی من در ابتدای علامت‌های قیامت مبعوث شده‌ام برخی دیگر گفته‌اند جمع نسمة است یعنی من در میان انسان‌هایی (ذوی‌الارواحی) که خداوند نزدیک به روز قیامت آن‌ها را خلق کرده است (آخرین نسل بنی‌آدم) مبعوث شده‌ام»^۳.

پس نخستین نشانه قیامت بعثت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- آخرین پیامبر است و بعد از او نبی دیگری تا روز قیامت نمی‌آید. او و روز قیامت مانند انگشتان سبابه و وسطی به دنباله هم قرار گرفته‌اند و در بین آن دو انگشت دیگری وجود ندارد، یا از این نظر که یکی از آن‌ها از دیگری بزرگ‌تر است.^۴ و روایت ترمذی نیز به همین معنا است: «بعثت أنا والساعة كهاتين - وأشار أبوداود بالسبابة والوسطی - فما فضل إحداهما

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب قرب الساعة، (۸۹/۱۸ - ۹۰ همراه با شرح امام نووی).

(۲) رواه الدولابی فی «الکنی» (۲۳/۱)، و ابن منده فی «المعرفة» (۲/۲۳۴) آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح است.

این حدیث را حاکم در «الکنی» و در «الفتح الکبیر» روایت کرده و به غیر او نسبت نداده است (صحیح جامع‌الصغیر) (۸/۳) (حدیث ۲۸۲۹) و «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (۲/۴۶۸) (حدیث ۸۰۸).

(۳) «النهاية فی غریب الحدیث» (۵۰ - ۴۹/۵)

(۴) «التذکرة» (ص ۶۲۵ - ۶۲۶) و «فتح الباری» (۳۴۹/۱۱)، و «تحفة الاحوذی شرح الترمذی» (۶/۴۶۰).

علی الأخری^۱». «بعثت من و قیامت مانند این دو انگشت است - ابوداود با دو انگشت سبابه و وسطی اشاره کرد - یا مانند فضل یکی از آن دو بر دیگری». و در روایت مسلم چنین آمده است «شعبه گفت از قتاده شنیدم که در قصه‌های خود می‌گفت: «کفضل أحدهما علی الأخری» نمی‌دانم آن را از انس به یاد دارم یا قتاده آن را گفته است»^۲.
قرطبی می‌گوید: «حضرت محمد اولین نشانه آخرالزمان است چراکه او مبعوث شد و بعد از او تا قیامت نبی دیگری مبعوث نخواهد شد»^۳.
خداوند می‌فرماید:

﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ [الأحزاب: 40].
«محمد پدر هیچیک از مردان شما نیست بلکه فرستاده خدا و آخرین پیامبران است».

۲- وفات پیامبر

یکی دیگر از علامات قیامت وفات حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- است. در حدیث از عوف بن مالک -رضی الله عنه- روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «اعدد ستاً بین یدی الساعة: موتی...»^۴.
«شش چیز را از نشانه‌های قیامت بدان مرگ من و...».
مرگ پیامبر خدا یکی از بزرگ‌ترین مصائب مسلمانان بود بطوری که بعد از وفات ایشان دنیا در برابر چشم اصحاب او تاریک شد.
انس بن مالک می‌گوید: «روزی که پیامبر خدا به مدینه وارد شد همه چیز روشن و

(۱) «جامع الترمذی» باب ما جاء فی قول النبی -صلی الله علیه وسلم- «بعثت أنا و الساعة کھاتین» (۴۵۹/۶ - ۴۶۰) او می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است».

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب: قرب الساعة، (۸۹/۱۸ با شرح نووی).

(۳) «التذکره فی أحوال الموتی و أمور الآخرة» (ص ۶۲۶).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الجزية و المواعدة، باب ما یحذر من الغدر (۲۷۷/۶ - با شرح فتح الباری).

منور گردید اما پس از وفات ایشان دنیا در مدینه به تاریکی گرایید. ما در حالی که پیامبر خدا را دفن می‌کردیم - حادثه را باور نداشتیم و دست‌بردار نبودیم حتی قلب‌هایمان را نیز انکار می‌نمودیم»^۱.

ابن حجر می‌گوید: منظور انس بن مالک -رضی الله عنه- این است بعد از وفات پیامبر مهربانی الفت، صفا و معنویت مدینه نسبت به حال حیاتشان -صلی الله علیه وسلم- به خاطر فقدان تعلیم و تربیت ایشان تغییر کرد^۲.

بعد از وفات پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- وحی از آسمان قطع گردید. پس از فوت آن حضرت ابوبکر و عمر -رضی الله عنهما- ام‌ایمن را دیدند گریه می‌کرد از او پرسیدند چرا گریه می‌کنی هم‌جواری خداوند برای پیامبر بهتر است او گفت من منکر نیستم که جوار خداوند برای پیامبر بهتر است اما بدین خاطر گریه می‌کنم که وحی از آسمان قطع شد و دیگر بر ما نازل نمی‌گردد پس ابوبکر و عمر نیز همراه او گریه کردند^۳. همانطور که مردم دیگر می‌میرند محمد -صلی الله علیه وسلم- نیز می‌میرد زیرا خداوند در این دنیا جاودانگی را به کسی عطا نکرده است و دنیا راه عبور است نه جایگاه استقرار.

(۱) «جامع الترمذی» ابواب المناقب، (۸۷/۱۰ - ۸۸ - با شرح تحفه الأحمذی) ترمذی می‌گوید «هذا حديث صحيح غريب»

شعیب الارناؤوط می‌گوید: «اسناد این حدیث صحیح است» «شرح السنة» للبغوی (۵۰/۱۴) تحقیق شعیب الارناؤوط.

ابن حجر می‌گوید: «ابوسعید گفته است این حدیث را بزار با سندی خوب چنین روایت می‌کند: «ما نفطنا أیدینا من دفنه حتی أنکرنا قلوبنا» (فتح) (۱۴۹/۸).

(۲) «فتح الباری» (۱۴۹/۸).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب فضائل الصحابة -رضی الله عنهم- باب فضائل ام‌ایمن -رضی الله عنها- (۹/۱۶-۱۰ با شرح امام نووی).

خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مِّتَّ فَهُمُ الْخَالِدُونَ﴾ (۳۴) ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَنَبْلُوكُم بِالشَّرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ﴾ (۳۵) [الأنبياء: ۳۴-۳۵].

«برای هیچ کس قبل از تو زندگی جاویدان قرار نداده‌ایم. آیا اگر تو بمیری آنان جاودان می‌مانند! هر نفسی باید مزه مرگ را بچشد و ما شما را با سود و زیان، بدی و خوبی می‌آزمائیم و (برای حساب و کتاب) به سوی ما برگردانده می‌شوید.»

غیر از این آیه آیات زیادی درباره مرگ نازل شده‌اند و تصریح می‌کنند هر نفسی مرگ را می‌چشد گرچه او پیامبر خدا و امام متقین (حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم-) باشد.

قرطبی در توصیف مرگ پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌گوید: اولین امر ناگهانی برای دین اسلام مرگ حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- و سپس مرگ عمر بن خطاب بود. با وفات پیامبر وحی قطع شد و نبوت خاتمه یافت. اولین شرارتها با ارتداد اعراب و امثال آن آشکار شد و نخستین سر فصل قطع خیر و ایجاد نقص در آن آغاز گردید.

ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- می‌فرماید:

فلتحدثن حوادث من بعده تعني بهن جوانح وصدور
«حوادث زیادی بعد از پیامبر پیش می‌آید که بسیاری از پهلوها، کمرها و سینه‌ها را رنجور می‌سازند.

صفیه دختر عبدالمطلب -رضی الله عنها- می‌گوید:

لعمرك ما أبكي النبي لفقده ولكن ما أخشي -من الهرج آتيا

«قسم می خورم که به خاطر مرگ پیامبر گریه نمی‌کنم بلکه از کشتار و بی‌نظمی آینده می‌ترسم».

۳- فتح بیت المقدس

یکی دیگر از علامت‌های قیامت فتح بیت المقدس است در حدیث عوف بن مالک - رضی الله عنه - روایت شده است. پیامبر خدا فرمودند: «اعدد ستاً بین یدی الساعة... (فذكر منها) فتح بیت المقدس»^۲.

«شش چیز را از نشانه‌های قیامت بر شمار... (یکی از آنها) فتح بیت المقدس است».

براساس نظریه مؤرخین در خلافت حضرت عمر سال ۱۶ هـ بیت المقدس فتح شد. عمر بن خطاب به آنجا رفت، با اهل آن صلح کرد، آنجا را از یهود و نصاری پاک گرداند و مساجدی را در قبله بیت المقدس بنا نهاد.^۳

امام احمد از طریق عبید بن آدم چنین روایت می‌کند. او می‌گوید: «شنیدم عمر بن خطاب به کعب الاحبار^۴ گفت: به نظر تو در کجا نماز بخوانم؟ او گفت اگر سخن مرا قبول می‌کنی پشت صخره نماز بخوان تا بیت المقدس کلاً روبروی تو قرار گیرد. عمر

(۱) «التذکرۃ» للقرطبی، (ص ۶۲۹ - ۶۳۰) با اندکی دخل و تصرّف. و «الإذاعة» لصديق حسن، (ص ۶۷-۶۹).

(۲) روایت از بخاری (قبلاً مرجع آن ذکر شد).

(۳) «البدایة والنهاية» (۵۵/۷ - ۵۷).

(۴) او کعب بن ماتع حمیری از عالمان بزرگ اهل کتاب است. در زمان خلافت ابوبکر صدیق مسلمان شد و در خلافت عمر به مدینه آمد سپس به شام رفت و در خلافت عثمان -رضی الله عنه- در حالی که به سن ۱۰۰ سال رسیده بود فوت کرد. او روایات اسرائیلی زیادی را بدون سند روایت کرد. در بخاری روایتی از او نقل نشده اما مسلم یک روایت از ابوهریره از او نقل کرده است.

مراجعه شود به «تقریب التهذیب» (۱۳۵/۲) و «تهذیب التهذیب» (۴۳۸/۸ - ۴۴۰) و «تذکرۃ الحفاظ» (۵۲/۱).

گفت رای تو موافق با یهودیت است. نه، بلکه در جایی نماز می‌خوانم که پیامبر خدا نماز خوانده است به طرف قبله قدس آمد و نماز خواند سپس عبایش را پهن کرد و آنجا را تمیز کرد، مردم نیز او را یاری دادند»^۱.

۴- طاعون عمواس^۲

در حدیث عوف بن مالک پیامبر خدا شش علامت روز قیامت را بیان کرد و فرمودند... (یکی از آن‌ها) «موتان^۳ یاخذ فیکم کقعاص^۴ الغنم^۵». «... مرگ زیادی (بیماری کشنده‌ای) مانند بیماری کشنده گوسفندان در میان شما پیش می‌آید». ابن حجر می‌گوید: «گفته شده است این نشانه در خلافت عمر بن خطاب به نام طاعون عمواس بعد از فتح بیت المقدس (در شهری نزدیک آن) پیش آمده است»^۶. براساس رأی مشهور جمهور (مؤرخین) در سال ۱۸ هـ بیماری طاعون در ناحیه عمواس شروع شد و سپس در سرزمین شام انتشار یافت و در اثر آن بسیاری از اصحاب پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- و از سایر مردم مردند. عده‌ای تعداد آنان را ۲۵۰۰۰ نفر تخمین زده‌اند. از جمله آنان ابو عبیده عامر ابن جراح -رضی الله عنه- امین امت است^۷.

(۱) «مسند امام احمد» (۲۶۸/۱ - ۲۶۹) (حدیث ۲۶۱) تحقیق احمد شاکر. او می‌گوید سند حدیث صحیح است.

(۲) عمواس: دهستانی در فلسطین، شش مایلی رمله در راه بیت المقدس است. «معجم البلدان» (۱۵۷/۴).

(۳) موتا: بیماری مرگ‌بار «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

(۴) قُعَاص یا عُقَاس: بیماری مسری و کشنده حیوانی (بر اثر آن از ناف حیوان اشیاء بیرون می‌آید و فوری حیوان را می‌کشد) «النهاية في غريب الحديث» (۸۸/۴) و «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

(۵) روایت از بخاری (سند آن قبلاً ذکر شد).

(۶) «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

(۷) «البدایة والنهاية» (۹۰/۷).

۵- زیاد شدن مال و بی‌نیازی مردم از صدقه

از ابوهریره روایت شده است پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يكثر فيكم المال فيفيض حتى يهمّ رب المال من يقبله منه صدقة ويدعي إليه الرجل فيقول لا إرب لي فيه»^۲.

«قیامت برپا نمی‌شود مگر اینکه اموال شما زیاد شود و (در بین مردم) آنقدر انتشار یابد تا اینکه صاحب مال برای پیدا کردن کسی که صدقه را از او بگیرد به زحمت بیفتد و اگر مردی برای دریافت صدقه دعوت شود بگوید: نیازی ندارم».

ابوموسی -رضی الله عنه- از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کند «لیأتین علی الناس زمان يطوف الرجل فيه بالصدقة من الذهب ثم لا يجد أحداً يأخذ منه»^۳.

«زمانی خواهد آمد مرد در میان مردم با صدقه از جنس طلا می‌گردد اما کسی را نمی‌یابد صدقه را از او بگیرد».

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- خبر دادند خداوند به این امت (مال) عطا می‌کند و معادن زمین را بر ایشان می‌گشاید و ثروت آنان به غرب و شرق زمین می‌رسد.

در حدیثی از ثوبان -رضی الله عنه- آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إن الله زوى لي الأرض فرأيت مشارقها ومغاربها وإن أمتي سيلبغ ملكها ما زوي لي منها وأعطيت كنزین الأحمر والأبيض»^۴.

(۱) «معجم البلدان» (۱۵۷/۴ - ۱۵۸) و «البدایة والنهایة» (۹۴/۷).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن (۸۱/۱۳ - ۸۲ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الزکاة باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۷/۷ - با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۷/۷ با شرح نووی).

(۴) «النهایة فی غریب الحدیث» (۳۲۰/۲ - ۳۲۱).

(۵) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن و أشراط الساعة (۱۳/۱۸ با شرح نووی).

«خداوند زمین را برایم جمع کرد تا اینکه غرب و شرق آن را دیدم. در آینده ملک امت من به تمام نقاط آن می‌رسد و دو گنج سرخ و سفید به من عطا شده است». پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «وإني قد أعطيت مفاتيح خزائن الأرض، أو مفاتيح الأرض»^۱.

«همانا کلیدهای خزائن زمین یا کلیدهای زمین به من داده شده است».

عدی بن حاتم -رضی الله عنه- می‌گوید: روزی من نزد پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بودم. مردی آمد از فقر شکایت کرد و دیگری از راهزنان. پیامبر فرمودند: «ای عدی آیا حیره را دیده‌ای» گفتم آن را ندیده‌ام اما از آن خبر دارم ایشان فرمودند: «اگر طول عمر داشته باشی خواهی دید کاروان از حیره حرکت می‌کند، به کعبه می‌آید، طواف می‌کند در حالی که از هیچ کس جز خدا ترسی ندارد». با خود گفتم راهزنان طی که گرانی را ایجاد کرده‌اند کجا می‌روند. «و فتح كنزهاى كسرى را خواهى دید». گفتم كسرى پسر هرمز؟! فرمودند: «بلى كسرى پسر هرمز و همچنین انسان را خواهى دید دو دستش را پر از طلا یا نقره بیرون می‌آورد شاید كسى از او دریافت كند اما كسى را نمى‌یابد».

عدی می‌گوید: کاروان را دیدم از حیره تا کعبه آمد طواف کرد در حالی که از کسی جز خدا نمی‌ترسید و من جزو کسانی بودم که گنجهای کسری بن هرمز را فتح کردند اگر شما طول عمر داشته باشید بقیه وقایع را نیز خواهید دید (مرد دو دستش را مملو از طلا و نقر بیرون می‌آورد...)»^۲.

براستی بسیاری از اخبار پیامبر صادق -صلی الله علیه وسلم- تحقق یافت. در زمان صحابه -رضی الله عنهم- به علت فتح‌های فراوان اموال آنان افزایش یافت، آنان اموال دو

(۱) «صحیح مسلم»، الفضائل، باب حوض نبینا -صلی الله علیه وسلم- وصفاته (۵۷/۱۵) با شرح نووی.
 (۲) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوة فی الإسلام (۶۱۰/۶ - ۶۱۱) با شرح فتح الباری و «شرح السنة» کتاب الفتن، باب ما یكون من كثرة المال و الفتوح (۳۱/۱۵-۳۳) تحقیق شعیب الارناؤوط.

امپراطور فارسی و روم را در بین خود تقسیم کردند تا اینکه در زمان عمر بن عبدالعزیز آنقدر مال زیاد شد مسلمان اموال خود را به عنوان صدقه عرضه می‌نمود اما کسی آن را دریافت نمی‌کرد.

در آخرالزمان آنقدر مال (بین مردم) زیاد می‌شود انسان مالش را بر دیگری عرضه می‌کند اما در جواب می‌گوید: به آن نیازی ندارم.

خدا بهتر می‌داند - شاید این خبر اشاره به وقایع زمان مهدی و عیسی - علیه السلام^۱ باشد که ثروت افزایش می‌یابد و زمین خیر و برکت و معادن خود را بیرون می‌دهد.

در حدیثی از ابوهریره -رضی الله عنه- آمده است پیامبر خدا فرمودند: «تقیء الأرض أفلاذ كبدها أمثال الأسطوان من الذهب والفضة». قال: «فیجیء القاتل فیقول: فی هذا قتلت... یجیء القاطع فیقول: فی هذا قطعت رحمی. ویجیء السارق فیقول: فی هذا قطعت یدی. ثم یدعونه فلا یأخذون منه شیئا»^۲.

«زمین گنجهای درون خود را مانند استوانه‌های طلا و نقره بیرون می‌ریزد» فرمودند «سپس قاتل، قاطع صله رحم، سارق و... همه (به گناه خود اعتراف می‌کنند) و دلیل جرم خود را (نادمانه) بیان می‌نمایند. سپس آن را رها می‌کنند و از آن چیزی بر نمی‌دارند». ابن حجر می‌گوید احتمال دارد استغناء مردم از مال و ثروت هنگام خروج آتش و مشغول شدن به سختی‌ها روز حشر باشد که مردم به مال دنیا توجه نمی‌کند و در تلاش‌اند تخفیفاتی برای خود اخذ نمایند.

آنچه ابن حجر دلیل استغناء مردم از مال و ثروت قرار داده است تنها رای و نظر او است یعنی می‌تواند سبب آن چیز دیگری باشد. مانند افزایش ثروت که در زمان مهدی و عیسی - علیه السلام- پیش می‌آید. در نتیجه استغناء در دو زمان متفاوت و با دو سبب

(۱) «فتح الباری» (۸۷/۱۳ - ۸۸).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۸/۱۵ با شرح نووی) و «فتح الباری» (۸۸/۱۳).

جدا از هم صورت می‌پذیرد. والله اعلم.

۶- ظهور فتنه

فتن جمع فتنه به معنی ابتلاء، امتحان و اختبار است سپس استعمال آن در ابتلاء به سختی‌ها بیشتر شده است. و بر تمام مکروهات یا آنچه منجر به فعل مکروه می‌شود مانند گناه، کفر، قتل، آتش‌سوزی و... سایر امور سخت و ناپسند اطلاق گردیده است.^۱

پیامبر بزرگوار به ما خبر داده است از جمله نشانه‌های قیامت ظهور فتنه‌های بزرگی است که در آن‌ها جدایی حق از باطل مشکل است و ایمان را به لرزه می‌اندازد به طوری که انسان صبح مؤمن و شب کافر و شب مؤمن و صبح کافر می‌شود. و هنگام نمایان شدن فتنه مؤمن می‌گوید این نابودکننده (ایمان) من است. این نوع فتنه‌ها یکی پس از دیگری (با فاصله زمانی متفاوت) تا روز قیامت در میان مردم آشکار می‌شوند.

در حدیثی از ابوموسی اشعری -رضی الله عنه- آمده است. پیامبر خدا فرمودند: «إن بين يدي الساعة فتنة كقطع الليل المظلم، يصبح الرجل فيها مؤمناً ويمسي كافراً ويمسي مؤمناً ويصبح كافراً، القائد فيها خير من القائم والقائم فيها خير من الماشي والماشي فيها خير من الساعي، فكسروا ترسكم وقطعوا أوتاركم واضربوا بسيوفكم الحجارة فإن دخل على أحدكم فليكن كخيرِ ابني آدم».

رواه احمد و ابوداود و ابن ماجه و الحاكم في المستدرک^۲.

«نزدیک به روز قیامت فتنه‌هایی مانند تاریکی شب می‌آیند که بر اثر آن‌ها انسان صبح

(۱) «لسان العرب» (۳۱۷/۱۳ - ۳۲۱) و «النهاية» (۴۱۰/۳ - ۴۱۱) و فتح الباری (۳/۱۳).

(۲) «مسند امام احمد» (۴۰۸/۴ - در حاشیه آن منتخب کنز العمال) و «سنن ابی‌داود» (۳۳۷/۱۱) مع عون المعبود) و «سنن ابن ماجه» (۱۳۱۰/۲) و «مستدرک الحاكم» (۴۴۰/۴) او می‌گوید: «این حدیث صحیح الاسناد است» اما ذهبی درباره آن چیزی نگفته است. آل‌بانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغير» (۱۹۳/۲) (حدیث ۲۰۴۵).

مؤمن و شب کافر و یا شب مؤمن و صبح کافر می‌شود. در آن هنگام نشسته بهتر از ایستاده و ایستاده بهتر از پیاده و او بهتر از دونده است. پس کمانها را بشکنید، زه‌ها را قطع کنید، و شمشیرها را به سنگ بزنید (در فکر مقاومت و فرار نباشید.م) اگر این فتنه‌ها بر یکی از شما وارد شد مانند بهترین فرزندان آدم عمل کند».

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «بادروا بالأعمال فتناً كقطع الليل المظلم، يصبح الرجل مؤمناً ويمسي كافراً أو يمسي مؤمناً ويصبح كافراً، يبيع دينه بعرض من الدنيا»^۱.

«قبل از اینکه فتنه‌ها مانند شب تاریک شما را در برگیرند به اعمال صالح مبادرت ورزید زیرا در آن هنگام انسان صبح مؤمن و شب کافر یا شب مؤمن و صبح کافر می‌شود و دینش را به مقدار کمی از دنیا می‌فروشد».

ام‌سلمه مادر مؤمنان -رضی الله عنها- می‌گوید: روزی پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- با ترس از خواب بیدار شد و گفت: «سبحان الله! ما أنزل الله من الخزائن؟ وماذا أنزل الله من الفتن؟ من يوقظ صواحب الحجرات - يريد أزواجه - لكي يصلين؟ رب كاسية في الدنيا عارية في الآخرة»^۲.

«سبحان الله! خداوند چقدر خزائن و معادن آفریده است؟ و خداوند چقدر فتنه و ابتلاء نازل می‌کند. چه کسی صاحب حجره‌ها - منظور ازواج ایشان است - را بیدار می‌کند چه بسیار انسان‌های پوشیده در دنیا که روز قیامت عریانند».

عبدالله بن عمرو بن العاص -رضی الله عنهما- می‌گوید: منادی پیامبر خدا صدا زد «الصلاة جامعة» ما دور پیامبر خدا جمع شدیم و چنین فرمود: «إنه لم يكن نبي قبلي إلا

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الإيمان، باب البحث على المبادرة بالأعمال قبل تظاهر الفتن (۲/۱۳۳) - با شرح نووی).

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الفتن، باب لا يأتي زمان الا الذي بعده شر منه (۲۰/۱۳) با شرح فتح الباری).

كان حقاً عليه أن يدل أمته على خير ما يعلمه لهم، وينذرهم شر ما يعلمه لهم وإن أمتكم هذه جعل عافيتها في أولها وسيصيب آخرها بلاء وأمور تنكرونها وتجي الفتنة، فيرقق بعضها بعضاً وتجيء الفتنة فيقول المؤمن: هذه هذه... فمن أحب أن يرحل عن النار ويدخل الجنة فلتأته منيته، وهو يؤمن بالله واليوم الآخر»^۱.

«هیچ پیامبری قبل از من مبعوث نشده است مگر بر او واجب بود مطابق علمش مردم را به راه خیر راهنمایی و از راههای بد برحذر دارد. بی‌شک این امت ابتدا به عافیت و خوشی و سپس به بلایا و امور ناپسند مبتلا می‌گردد. فتنه‌های بزرگ و کوچک (برخی سختتر از برخی دیگر) ظاهر می‌شوند. و هنگام آمدن فتنه مؤمن می‌گوید: این همان است.... هر کس دوست دارد از آتش جهنم دور شود و به بهشت برود پس با ایمان به خدا و روز قیامت بمیرد».

احادیث وارده درباره فتنه‌های روز قیامت زیادند. پیامبر خدا امتش را از این فتنه‌ها برحذر داشته است. و می‌گوید نسل‌های آخر این امت به بلایا و فتنه‌های بزرگی دچار می‌گردند و جز ایمان به خدا و روز قیامت و جدانشدن از اهل سنت و جماعت مسلمانان - گرچه کم باشند - و پرهیز از فتنه‌ها و پناه‌خواستن (از خداوند) پناهگاه دیگری برای انسان وجود ندارد.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «تعوذوا بالله من الفتن ما ظهر منها و مابطن»^۲ «از فتنه‌های ظاهر و پنهان به خداوند پناه ببرید».

الف) ظهور فتنه در مشرق

منبع بیشتر فتنه‌های وارد شده بر مسلمانان در مشرق بوده است در آنجایی که شاخ

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإمارة، باب وجوب الوفاء بیعة الخليفة الاول فالاول (۲۳۲/۱۲-۲۳۳ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الجنة وصفة نعيمها وأهلها، باب عرض مقعد الميت عليه وإثبات عذاب القبر والتعوذ منه (۲۰۳/۱۷ با شرح نووی).

شیطان طلوع می‌کند همانطور که پیامبر خدا به ما خبر می‌دهد.
 عبدالله پسر عمر می‌گوید در حالی که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- رو به مشرق ایستاده بود از او شنیدم چنین فرمودند: «أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، أَلَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا، مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ»^۱. «روایت از مسلم و بخاری»^۲.
 «آگاه باشید فتنه در آنجا است، فتنه در آنجاست، در جایی که شاخ شیطان طلوع می‌کند (یا می‌روید)».

مسلم در روایتی با این لفظ آن را بیان می‌کند پیامبر خدا فرمود:
 «رَأْسُ الْكُفْرِ مِنْ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يَطْلُعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ» یعنی المشرق^۳ «اساس کفر آنجاست که شاخ شیطان در آن طلوع می‌کند (مشرق زمین)».
 ابن عباس -رضی الله عنهما- می‌گوید: یک بار پیامبر -صلی الله علیه وسلم- چنین دعا کرد: «اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي صَاعِنَا وَمَدَّنَا وَبَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا وَيَمْنِنَا».
 «پروردگارا کیل و پیمانه ما را پربرکت کن و شام و یمین را مبارک گردان». مردی گفت ای پیامبر خدا پس عراق؟ پیامبر فرمود شاخ شیطان و اوج فتنه در آنجاست و همچنین مشرق منشأ جور و جفا است^۴.
 ابن حجر می‌گوید: «منشأ اولین فتنه‌ای که موجب تفرقه بین مسلمانان شد و شیطان را

(۱) قرن الشیطان یعنی نیروی شیطان و پیروانش یا اینکه شیطان هنگام طلوع خورشید سرش را در برابر آن قرار می‌دهد تا سجود بندگانش روی آن قرار گیرد. «فتح الباری» (۴۶/۱۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب قول النبی -صلی الله علیه وسلم- «الفتنة من قبل المشرق» (۴۵/۱۳) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة (۳۱/۱۸) با شرح نووی.

(۳) «صحیح مسلم»، کتاب الفتن (۳۱/۱۸-۳۲) - با شرح نووی.

(۴) روایت از طبرانی، راویان آن موثقند «مختصر الترغیب و الترہیم (ص ۸۷) للحافظ ابن حجر تحقیق عبدالله بن سید احمد بن حجاج، مطبعة التقدم، ناشر مكتبة السلام، قاهره چاپ چهارم (۱۴۰۲ هـ).

خرسند و خوش حال ساخت مشرق بود و همچنین بدعت در آنجا رشد کرد^۱. در عراق فرقه‌های خوارج، شیعه، روافض، باطنیه، قدریه، جهیمیه، معتزله تشکیل شدند و منشأ اغلب اقوال کفرآمیز مشرق زمین یعنی سرزمین مجوس، زردشتی^۲، مانویه^۳، مزدکیه^۴، هندوسیه^۵، بوذیه^۶ اخیراً قادیانیه^۷، بهائیه^۸ و... امثال آنها است.

(۱) «فتح الباری»، (۴۷/۱۳).

(۲) پیروان زردشت پسر یورشب اهل آذربایجان است آنان معتقدند نور و تاریکی دو اصل متضادند و مبدأ موجودات عالم هستند. زردشت می‌گوید: خداوند پدیدآورنده نور و تاریکی است. زردشتیه جماعتی منظم با درجات و مراتب متفاوت در منطقه فارس هستند «الملل و النحل» (۲۳۶/۱ - ۲۳۷) شهرستانی و کتاب «وجاء دور المجوس» (ص ۲۴) دکتر عبدالله الغریب.

(۳) مانویه: پیروان پسر فاتک مجوسی هستند. براساس عقیده آنان جهان پدیدآمده از دو اصل قدیمی نور و ظلمت است. «الملل و النحل» شهرستانی (۲۴۴/۱).

(۴) مزدکیه: پیروان مزدک پسر با فدا داند کسی که به آزادی بی‌قید و بند و اشتراک در اموال و زنان دعوت می‌کرد. کمونیسم جدید در واقع تداوم راه مزدکیت بود «ملل و نحل» شهرستانی (۲۴۹/۱) و کتاب «جاء دور المجوس» (ص ۲۷-۲۹).

(۵) هندوسیه: هندوسی دیانت بیشتر مردم هند است و توسط آریایی‌ها هنگام فتح هند به آنجا برده شد مؤسس معینی ندارد. مجموعه عقائد این آیین دارای آلهه فراوانی است که مردم را به چهار طبقه تقسیم می‌کنند. اعلاى آنها براهمه و پایتترین آن منبوذون هستند. کتاب مقدسی به نام «الویدا» دارند که بیشتر تاریخ آریایی‌ها یعنی طبقه براهمه را بحث می‌کند و در آن مجموعه‌ای تعالیم نیز دیده می‌شود. «مقارنة الادیان / ادیان الهند الکبری» (۴۹/۴ - ۴۶) احمد شلیبی.

(۶) بوذیه: مؤسس آن (سیدهارتا) مشهور به بودا است. دعوت این آیین بیشتر به زهد، ریاضت و تقشف است او معتقد به تناسخ (اساس ادیان هند) است و همچنین او هیچ الهی را قبول ندارد.

بودائیت و هندیت با هم امتزاج یافته‌اند. و بودا جزو آلهه هندیت قرار گرفته است. «مقارنة الادیان / ادیان الهند الکبری» (۱۳۷/۴ - ۱۷۰).

(۷) قادیانیه: مؤسس آن میرزا غلام احمد قادیانی است. این آیین در اواخر قرن نوزده میلادی درهند و پنجاب پاکستان تأسیس شد. او ادعای نبوت و مسیح موعود می‌کرد. دولت انگلستان در نشر دعوتش

و همچنین ظهور قوم تاتار در قرن هفتم هجری در مشرق بود. به دست آنان قتل و کشتار بزرگی در منطقه ایجاد شد که تفصیل آن در کتب تاریخ آمده است. این روند تا امروز نیز ادامه داشته و اکنون مشرق زمین منبع فتنه‌ها، شرارتها، بدعت و خرافات است و شیوعیت کفر مآب مرکز آن در روسیه و چین است. و همچنین ظهور دجال و یاجوج و ماجوج نیز از شرق است. از فتنه‌های ظاهر و پنهان به خداوند پناه می‌بریم.

لازم است یادآور شوم برخی از فتنه‌ها که پیامبر درباره آن‌ها بحث کرده‌اند از نشانه‌های قیامت محسوب می‌شوند مانند واقعه صفین و ظهور خوارج، ما با ایجاز درباره بعضی فتنه‌های بزرگی که سبب تفرقه بین مسلمانان شده‌اند نیز بحث خواهیم کرد.

او را یاری داد. از جمله عقائد باطل آن نسخ جهاد و پیروی از حکومت انگلستان بود. او نزول عیسی را ساخته دست مسیحیان می‌دانست و هرکس بگوید عیسی نمرده است آن‌ها او را مشرک می‌دانند. او در سال ۱۹۰۸ م فوت کرد.

«القادیانی و معتقداته» شیخ منظور احمد الباکستانی و «القادیانیة ثورة على النبوة و الإسلام» و «القادیانی و القادیانیة دراسة وتحلیل» هر دو از ابوالحسن ندوی.

(۱) بهائیت: مؤسس این آیین مردی از فارس به نام میرزا علی محمد شیرازی است که خود را ملقب به باب (در)، کرد. حکومت فارس او را زندانی کرد و سپس به قتل رساند و یکی از پیروانش به نام بهاء الله میرزا حسین علی به جای او نشست. از جمله عقائد او نسخ قرآن، انهدام کعبه، ابطال حج و ادعای نبوت بود. او کتابی به نام «کتاب اقدس» دارد.

آئین بهائیت دچار غلو شد و ادعا کردند بهاء خدا است و عبارت مشهور آن‌ها که آن را منتشر می‌کردند این بود «بهاء ای اله من».

کتاب «دراسات عن البهائية والبابية» مجموعه رسائلی از تعدادی نویسنده مسلمان. چاپ المکتب الإسلامی، چاپ دوم (۱۳۹۷ هـ) دمشق.

ب) قتل عثمان پسر عفان - رضی الله عنه -

ظهور فتنه در عهد صحابه - رضی الله عنهم - بعد از قتل امیرالمؤمنین عمر بن خطاب - رضی الله عنه - شروع شد. زیرا او در را بر هر فتنه‌ای بسته بود لذا پس از شهادت ایشان فتنه‌های بزرگ آشکار شدند و داعیان آن‌ها کسانی که ایمان در قلبشان جای نگرفته بود و منافقینی که تظاهر به خیر و اصلاح می‌کردند ولی درون آنان مملو از شرّ و مکر علیه اسلام بود کم‌کم نمایان شدند.

در صحیحین از حذیفه - رضی الله عنه - نقل شده است عمر بن خطاب - رضی الله عنه - گفت: کدامیک از شما سخنی از رسول خدا درباره فتنه به یاد دارد؟ حذیفه گفت: من، عمر گفت: پس بگو، شما مرد جسوری هستی. او گفت پیامبر خدا فرمودند:

«فتنة الرجل في أهله وماله وجاره تكفرها الصلاة والصدقة والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر».

«کفاره فتنه‌ها (گناهان) در قبال خانواده، مال و همسایه‌اش، نماز، صدقه، امر به معروف و نهی از منکر اوست».

عمر گفت: منظورم از فتنه این نیست بلکه فتنه‌ای که مانند موج دریاست. حذیفه گفت ای امیرالمؤمنین ترسی بر شما نیست زیرا بین شما و آن (فتنه) در بسته است حذیفه گفت: آیا این در باز می‌شود یا می‌شکند؟ عمر گفت: شکسته می‌شود. حذیفه گفت: پس در فتنه دیگر بسته نخواهد شد راوی می‌گوید گفتیم: مگر در معلوم است؟ حذیفه گفت: بلی همانطور که امشب در برابر فردا قرار دارد. حذیفه می‌گوید: من سخن درستی گفتم. راوی می‌گوید ما شرم کردیم از او (حذیفه) سؤال کنیم به مسروق گفتیم (از او سؤال کند) او سؤال کرد و گفت: آن در کیست که جلو فتنه را گرفته است حذیفه

گفت: عمر^۱.

مطابق خبر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بعد از قتل عمر در شکسته شد و فتنه و بلا ظاهر شدند اولین آن‌ها شهادت حضرت عثمان ذی‌النورین به دست طائفه‌ای از داعیان شر گردآوری شده از عراق و مصر بود. آنان داخل مدینه شدند و او را در منزلش به شهادت رساندند^۲.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به عثمان خبر داده بود که بلائی به تو خواهد رسید بدین دلیل او در جریان تجاوز باغیان به مدینه اصحاب را از کشتن آنان نهی کرد تا خونی به خاطر او ریخته نشود^۳.

در حدیثی از ابوموسی اشعری -رضی الله عنه- آمده است پیامبر خدا به کنار دیواری از دیوارهای مدینه رفت... (حدیث را ادامه داد و گفت) و عثمان آمد من گفتم: شما چه کسی هستی تا به شما اجازه دهم پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «به او اجازه بده و مژده بهشت به او بده گرچه بلای سختی به او خواهد رسید»^۴.

«پیامبر خدا بلا را به عثمان اختصاص داد در حالی که عمر نیز کشته شد زیرا ابتلاء عمر مانند ابتلاء عثمان نبود بدان گونه که آن قوم بر او چیره شدند و به سبب ظلم و ستمی که به او نسبت داده بودند از او خواستند امامت را از خود خلع کند حتی بعد از اینکه عثمان آنان را قانع کرد و اتهاماتشان را رد داد (از مطالبات خود دست نکشیدند)^۵. با شهادت حضرت عثمان مسلمانان به چند دسته تقسیم شدند و کشتار بین صحابه

(۱) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوه (۶۰۳/۶ - ۶۰۴ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة (۱۶/۱۸ - ۱۷ با شرح نووی).

(۲) تفصیل آن در «البدایة والنهاية» (۱۷۰/۷ - ۱۹۱).

(۳) «العواصم من القواصم» (ص ۲۳۲ - ۱۳۷) تحقیق و تعلیق محب الدین الخطیب.

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب الفتنة التي تموج كموج البحر (۴۸/۱۳ با شرح فتح الباری).

(۵) «فتح الباری» (۵۱/۱۳).

شروع شد. فتنه واهواء منتشر گردید. اختلاف و تعدد آراء زیاد شد و جنگهای نابودگر رواج یافت. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به فتنه وارده بر آنان مطلع بود. او در حالی که بر ساختمان‌های مرتفع مدینه اشراف داشت به اصحابش گفت:

«هل ترون ما أرى؟ قالوا: لا قال: فإني لأرى الفتن تقع خلال بيوتكم كوقع القطر»^۱.

«آیا آنچه را من می‌بینم شما نیز می‌بینید اصحاب گفتند: خیر پیامبر فرمود: همانا من فتنه‌هایی را می‌بینم که در لابلای خانه‌هایتان مانند قطره‌های باران فرود می‌آیند».

نووی می‌گوید: «تشبیه این فتنه‌ها به افتادن قطره در کثرت و عموم است. یعنی فتنه‌ها زیادند و همه را در بر می‌گیرند و خاص طائفه‌ای نیست. و این اشاره دارد به جنگهایی که در بین آنان اتفاق افتاد مانند: جمل، صفین، حرّه، شهادت عثمان و حسین بن علی -رضی الله عنه- و امثال این‌ها. و این یکی از معجزات حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- است»^۲.

ج) جنگ جمل

یکی از فتنه‌های بعد از شهادت حضرت عثمان -رضی الله عنه- جنگ مشهور جمل بین علی -رضی الله عنه- از یک طرف و عائشه، طلحه و زبیر -رضی الله عنهم- در طرف مقابل بودند.

بعد از اینکه عثمان به شهادت رسید مردم در مدینه نزد علی آمدند و به او گفتند دستت را باز کن تا با تو بیعت کنیم. علی گفت ابتدا باید مردم با هم مشورت کنند. تعدادی از آنان گفتند اگر ما تأخیر کنیم و مردم با این وضع (بعد از قتل عثمان و مشخص نشدن جانشین او) به شهرهایشان بروند اختلاف ایجاد می‌شود و امت به فساد کشیده خواهد شد. لذا آنان به علی اصرار کردند تا بیعت را بپذیرد و همه از جمله طلحه

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۷/۱۸ - با شرح نووی).

(۲) «شرح نووی بر صحیح مسلم» (۸/۱۸).

و زبیر با او بیعت نمودند. سپس برای انجام حج عمره به مکه رفتند و با عائشه -رضی الله عنها- ملاقاتی داشتند. بعد از بحث درباره قتل عثمان هر سه به طرف بصره حرکت کردند و از علی خواستند قاتلان عثمان^۱ را به آنان معرفی کند. اما چون علی منتظر دادخواهی اولیاء عثمان بود به آنان جواب مثبت نداد تا بعد از ارائه ادله و اثبات قتل بر قاتلین از آن‌ها قصاص بگیرد بدین سبب بین آنان اختلاف ایجاد شد و باغیان بر خلافت عثمان و متهمین به قتل او ترسیدند که مبادا همه علیه آنان متحد شوند و از آنان قصاص بگیرند لذا شعله‌های جنگ را بین دو طائفه برافروختند^۲.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به علی خبر داد بین او و عائشه چیزی ایجاد می‌شود. در حدیثی از ابورافع آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به علی گفت: «إِنَّهُ سَيَكُونُ بَيْنَكَ وَبَيْنَ عَائِشَةَ أَمْرٌ»^۳. «بین تو و عائشه مساله ای ایجاد می‌شود». علی گفت: من؟ پیامبر فرمودند: بلی. علی گفت: مگر من انسان بدی هستم. پیامبر گفت: نه، اما اگر چنین شد آن را آرام کن و به حالت عادی برگردان^۴.

عائشه، طلحه و زبیر با نیت جنگ از مکه خارج نشدند بلکه هدف آنان صلح بین مسلمانان بود. در این زمینه حاکم از طریق قیس بن ابی حازم چنین روایت می‌کند. قیس

(۱) ابوبکر بن عربی در کتابش «العواصم من القواصم» می‌گوید: رفتن آنان به سوی بصره برای صلح بین مسلمانان بود و می‌گوید: «رأی درست این است و غیر از این چیز دیگری نیست اخبار صحیح نیز مؤید آن است». «العواصم» (ص ۱۵۱).

(۲) تفصیل آن در «فتح الباری» (۵۹-۵۴/۱۳) آمده است.

(۳) «مسند امام احمد» (۳۹۳/۶) با حاشیه کنز العمال. حدیث حسن است «فتح الباری» (۵۵/۱۳).

هیثمی می‌گوید: «این حدیث را امام احمد، بزار و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال آن موثق هستند». «مجمع الزوائد» (۲۳۴/۷).

(۴) «مسند امام احمد» (۳۹۳/۶) با حاشیه کنز العمال. حدیث حسن است «فتح الباری» (۵۵/۱۳).

هیثمی می‌گوید: «این حدیث را امام احمد، بزار و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال آن موثق هستند». «مجمع الزوائد» (۲۳۴/۷).

می‌گوید: بعد از اینکه عائشه -رضی الله عنها- به قسمتی از منطقه بنی عامر رسید سگ‌ها بر او پارس کردند او گفت این چه منطقه‌ای است گفتند منطقه حوآب^۱ (نزدیک بصره) او گفت: من باید برگردم. زبیر گفت: بعد از این همه راه (چگونه برمی‌گردد) تشریف بیاورید تا مردم شما را ببینند و خدا (به سبب شما) بین آنان صلح ایجاد کند. عائشه دوباره گفت باید برگردم زیرا از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

«کیف یا حداکن إذا نبحتها کلاب الحوآب»^۲.

«اگر سگ‌های حوآب بر یکی از شما پارس کرد او چه حال و وضعی دارد».

بزار از ابن عباس روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به زنانش گفت:

«أیتکُنَّ صاحبةَ الجمل الأدب»^۳ تخرج حتی تنبها کلاب الحوآب، یقتل عن یمینها وعن شما لها قتلی کثیرة، وتنجو من بعد ما کادت»^۴.

۱) حوآب: جای آبی در نزدیکی بصره از آبهای عرب جاهلی بین راه مکه و بصره «معجم البلدان» (۳۱۴/۲).

۲) «مستدرک حاکم» (۱۲۰/۳) ابن حجر می‌گوید: «سند حدیث مطابق شرط شیخین مسلم و بخاری است» «فتح الباری» (۵۵/۱۳).

هشمی می‌گوید: «این حدیث را احمد، ابویعلی و بزار روایت کرده‌اند و رجال روایت احمد رجال حدیث صحیح هستند». «مجمع الزوائد» (۲۳۴/۷).

این حدیث در «مسند امام احمد» (۵۲/۶) - با حاشیه منتخب کنز العمال نقل شده است.

۳) (الأدب) یعنی شتری که پشت صورتش زیاد باشد. «النهاية» ابن اثیر (۹۶/۲)

۴) «فتح الباری» (۵۵/۱۳) ابن حجر می‌گوید: راویان آن موثق هستند. اما ابوبکر ابن العربی در کتابش «العواصم من القواصم» (ص ۱۶۱) حدیث (حوآب) را انکار می‌کند و شیخ محب‌الدین الخطیب در تعلیقش بر آن در (ص ۱۶۱) از و پیروی می‌نماید و می‌گوید این حدیث در منابع معتبر اسلامی جایی ندارد.

«کدامیک از شما صاحب شتر ادب (شتری که پشم صورت او زیاد است) می‌شود و سوار بر آن بیرون می‌رود تا اینکه سگ‌های حوآب بر او پارس می‌کنند در چپ و راست او انسان‌های زیادی کشته می‌شوند اما او در یک قدمی مرگ نجات می‌یابد».

ابن تیمیه می‌گوید: «عائشه برای جنگ بیرون رفت بلکه بخاطر اصلاح بین مسلمانان از مکه خارج شد و گمان کرد خروج از مکه به مصلحت مسلمانان است اما بعداً متوجه شد ماندن در مکه بهتر بود. پس از آن هر وقت یادش می‌افتاد آنقدر گریه می‌کرد تا مقنعه‌اش خیس می‌شد. همچنین سایر سابقین از جمله طلحه، زبیر و علی -رضی الله عنهم- از آن همه کشتار بسیار پشیمان بودند.

هیچ کدام از آنان در روز جمل قصد جنگ نداشتند ولی بدون اختیار جنگ شروع شد. پس از اینکه علی، طلحه و زبیر به همدیگر رسول فرستادند و بر صلح و آشتی با هم متفق‌القول شدند و مقرر شد بعد از استقرار، قاتلان عثمان (اهل فتنه) را بازداشت کنند زیرا علی با قتل عثمان مخالف بود و در این راستا عملی (به نفع قاتلین) انجام نداد همانطور که خودش سوگند می‌خورد و می‌گفت: «قسم به خدا من عثمان را به قتل نرسانده‌ام و طرفدار قتل او نیز نبود». حضرت علی هرگز به دروغ سوگند نخورده است. او راست می‌گفت. پس قاتلین عثمان (عاملان فتنه) ترسیدند از اینکه علی با آنان برای بازداشت قاتلین متفق شوند. لذا ناگهان بر جبهه طلحه و زبیر حمله بردند و سپاهیان آنان گمان بردند علی بر آنان حمله کرده است و شروع به دفاع از خود نمودند. از طرف دیگر

اما حدیث صحیح است. همانطور که گذشت ابن حجر و هیثمی آن را صحیح می‌دانند حافظ در «فتح الباری» (۵۵/۱۳) درباره حدیث «حوآب» می‌گوید: «امام احمد، ابویعلی، بزار این حدیث را آورده‌اند و ابن حبان و حاکم آن را صحیح می‌دانند و سندش مطابق شروط حدیث صحیح است». آلبانی در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» آن را تصحیح می‌کند و کلام کسانی را که این حدیث را قبول ندارند مردود می‌داند و راویان محدث آن را ذکر می‌کند.

«السلسلة» (م ۱/۴ - ج ۲۲۳/۵ - ۲۳۳) (حدیث شماره ۴۷۵)

علی تصور کرد بر آنان حمله‌ور شده‌اند لذا سپاهیان‌ش شروع به دفاع کردند تا اینکه فتنه همه جا را فرا گرفت و عائشه سوار بر شتر نه جنگ کرد و نه دستور جنگ داد. بیشتر راویان سیره و تاریخ‌شناسان این چنین تعریف کرده‌اند.^۱

۲- جنگ صفین

یکی دیگر از فتنه‌هایی که در عصر صحابه اتفاق افتاد جنگ صفین بود. پیامبر در حدیثی به آن اشاره کرده می‌فرماید:

«لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتُلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ، يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ دَعَاوُهُمَا وَاحِدَةٌ» «رواه البخاری و مسلم».^۲

«قیامت بر پا نمی‌شود تا بین دو دسته بزرگ هم فکر جنگ بزرگی رخ دهد». ابن حجر می‌گوید: این دو دسته علی و پیروانش از یک طرف و معاویه و سپاهیان‌ش در طرف دیگر بودند.^۳

بزار با سندی مطمئن از زید بن وهب نقل می‌کند. او می‌گوید: ما نزد حذیفه بودیم گفت: «اگر هم دینان شما با شمشیر گردن همدیگر را بزنند چه کار می‌کنید؟» گفتند: امر شما چیست حذیفه گفت: ببینید چه گروهی طرف علی است با آنان باشید زیرا آنان برحقند.^۴

در ذی‌الحجه سال ۳۶ هـ در صفین^۵ جنگ بین دو گروه شروع شد و بیشتر از هفتاد

(۱) «منهاج السنة» (۱۸۵/۲).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب (بدون) (۸/۱۳) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۲/۱۸ - ۱۳ - با شرح نووی).

(۳) «فتح الباری» (۸۵/۱۳).

(۴) «فتح الباری» (۸۵/۱۳).

(۵) صفین جایی در ساحل غرب رود فرات نزدیک رقه کنار مرز شام قرار دارد.

حمله بین دو گروه اتفاق افتاد. در پایان حدود هفتاد هزار نفر کشته شدند^۱. آنچه در پایان جنگ حاصل شد چیزی بود که هدف هیچیک از علی و معاویه نبود. بلکه این هواپرستان و فتنه‌جویان چیره‌دست دو طرف بودند که آتش جنگ را شعله‌ور می‌ساختند. همان چیزی که باعث اصلی این نوع جنگهای ویرانگر شده است بدین علت کار از دست علی و معاویه خارج گردید.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «اغلب کسانی که از دو طرف جنگ را دامن می‌زدند نه پیروان علی بودند و نه معاویه. علی و معاویه بیشتر از سایرین خواستار اجتناب از خونریزی بودند اما آنان مغلوب امر شدند و هرگاه فتنه برافروخته شود هیچ حکیمی نمی‌تواند آن را خاموش کند.

در دو لشکر افرادی مانند مالک اشتر نخعی^۲ و هاشم بن عقبه موقال^۳، و عبدالرحمن پس خالد بن ولید^۴ و ابوالاعور سلمی^۵ و امثال این‌ها از تحریک‌کنندگان بر جنگ بودند.

«معجم البلدان» (۴۱۴/۳) و تعلیق شیخ محب‌الدین خطیب بر «العواصم» (ص ۱۶۲).

(۱) «فتح الباری» (۸۶/۱۳) و «معجم البلدان» (۴۱۴/۳ - ۴۱۵).

(۲) او مالک پسر حارث پسر عبد یغوث پسر مسلمة نخعی اهل کوفه و معروف به اشتر است او دو عصر جاهلیت و اسلام را طی کرده است. از علی و عمر حدیث روایت می‌کند و از یاران علی -رضی الله عنه- بود و در تمام جنگ‌ها او را همراهی می‌کرد. او در فتنه و جمع‌آوری مردم علیه عثمان دست داشت. علی او را والی مصر کرد او درحالی که به آنجا می‌رفت در راه فوت کرد. (۳۷ هـ). «تهذیب التهذیب» (۱۱/۱۰ - ۱۲) و «الاعلام» (۲۵۹/۵).

(۳) هاشم پسر عتبة پسر ابووقاص زهری مشهور به المرقال است او یکی از امیران علی در جنگ صفین بود که در همان جنگ کشته شد. در زمان پیامبر خدا به دنیا آمد «سیر اعلام النبلاء» (۴۸۶/۳) و «شذرات الذهب» (۴۶/۱) و «الاعلام» (۶۶/۸).

(۴) عبدالرحمن پسر خالد بن ولید یکی از جوانمردان و حامل پرچم معاویه در جنگ صفین بود. او در سال (۴۶ هـ) دار فانی را وداع گفت. «شذرات الذهب» (۵۵/۱).

(۵) او عمرو بن سفیان بن عبدالشمس بن سعد ذکوانی سلمی است.

عده‌ای بخاطر محبت عثمان وعده دیگر بخاطر نفرت از او و برخی بخاطر پیروزی علی و برخی برای شکست او می‌جنگیدند و همچنین سپاهیان معاویه نیز تنها به خاطر او نمی‌جنگیدند بلکه اسباب مختلف دیگری در کار بود.

جنگ ناشی از فتنه مانند جنگهای جاهلیت در چهارچوب عقائد و مقاصد اهل آن پیش نمی‌رود همانطور که زهری می‌گوید: «فتنه اتفاق افتاد در حالی که اصحاب زیادی در آنجا بودند. با این وصف همه متفق‌القول شدند: هر خونی یا مالی یا ناموسی با توجیه قرآنی مورد تجاوز قرار گیرد حرام است و این کار به منزله امور جاهلی (غیردینی) به حساب می‌آید»^۱.

ه) ظهور خوارج

یکی دیگر از فتنه‌ها جدایی خوارج از حضرت علی بود. بعد از جنگ صفین و اتفاق اهل عراق و شام بر تحکیم بین دو طرف و در اثناء بازگشت حضرت علی به کوفه خوارج از لشکر او جدا شدند و در مکانی به نام «حروراء»^۲ جای گرفتند. تعداد آنها هشت هزار نفر و بنابر قولی دیگر شانزده هزار نفر بودند حضرت علی عبدالله بن عباس را فرستاد تا با آنان مناظره و گفتگو کند بعد از مناظره عبدالله بن عباس، عده زیادی از آنان با او بازگشتند و به علی و پیروانش ملحق شدند.

یحیی بن معین می‌گوید: ابوالاعور سلمی از اصحاب پیامبر خدا است که با معاویه بود ابن ابوالحاتم از پدرش نقل می‌کند: «ابوالاعور اصحاب پیامبر نبود او در جنگ قبرس (۲۶ هـ) شرکت کرد و در جنگ صفین در لشکر معاویه بود.

«الإصابة» (۵۴۰/۲ - ۵۴۱) و حاشیه «المنتقى من منهاج الاعتدال» (ص ۲۶۴) امام ذهبی، تحقیق و تعلیق شیخ محب‌الدین خطیب.

(۱) «منهاج السنة» ابن تیمیه (۲/۲۲۴).

(۲) حروراء: روستایی با فاصله دو مایل از کوفه که خوارج به آنجا نسبت داده شدند و به آنان حروریه نیز می‌گفتند «معجم البلدان» (۲/۲۴۵).

خوارج شایعه کردند علی از حکمیت پشیمان شده است بدین دلیل عده‌ای از آنان به او ملحق شدند. حضرت علی در مسجد کوفه برایشان سخنرانی کرد و گفت: لاحکم الا لله «هیچ حکمی غیر از حکم خدا وجود ندارد» آنان گفتند تو مردان را به جای کتاب خدا حکم قراردادی پس تو مشرک شدی.

حضرت علی گفت شما سه حق به گردن ما دارید. ۱- شما را از مساجد منع نکنیم. ۲- شما را از سهم فیء بی بهره نسازیم. ۳- مادام دست به فساد نزنید با شما نجنگیم. اما همه خوارج در یک جا جمع شدند و هر کسی از آنجا عبور می‌کرد او را می‌کشتند روزی عبدالله بن خباب بن ارت^۱ با همسرش از آنجا عبور کرد، آنان او را کشتند و شکم همسرش را برای بیرون آوردن بچه‌اش شکافتند وقتی حضرت علی رضی الله عنه - از این امر باخبر شد سؤال کرد قاتلشان چه کسی است خوارج گفتند همه باهم آنها را کشتیم. پس علی به سویشان لشکر کشید و در جایی به نام (نهروان)^۲ با آنان جنگید و به شدت شکستشان داد به طوری که جز عده کمی نجات نیافتند.

پیامبر خدا از خروج این گروه خبر داده و احادیث زیادی در این زمینه فرموده است حافظ ابن کثیر متجاوز از سی حدیث از آنها را نقل کرده است این احادیث در کتب

(۱) عبدالله بن خباب بن ارت تمیمی صحابی بزرگوار است. او در زمان پیامبر خدا متولد شد و ایشان او را عبدالله نام نهادند. او و عبدالله بن زبیر اولین کسانی بودند که در اسلام متولد شدند خوارج او را در سال (۳۷ هـ) به قتل رساندند.

«الإصابة فی تمییز الصحابه» (۳۰۲/۲) و «البدایة والنهاية» (۲۸۸/۷) و «تجريد اسماء الصحابه» (۳۰۷/۱).

(۲) النهروان: سه نهروان در منطقه وسیعی نزدیک بغداد قرار گرفته‌اند. اصل آن دره‌ای است که از آذربایجان سرچشمه می‌گیرد از کنار روستاهای زیادی می‌گذرد و بقیه آن نهایتاً در پایین مدائن وارد دجله می‌شود به فارسی می‌گویند جوروان. «معجم البلدان» (۳۲۴/۵ - ۳۲۵).

صحاح، مسانید و سنن ذکر شده‌اند.^۱

از جمله آن‌ها حدیثی است از ابوسعید خدری -رضی الله عنه- قال رسول الله -صلی الله علیه وسلم-:

«تمرق مارقة عند فرقة من المسلمين يقتلها أولى الطائفتين بالحق» «رواه مسلم».^۲
«فرقه‌ای علیه جماعت مسلمانان خروج می‌کنند و یکی از دو طائفه بر حق آنان را می‌کشند».

از ابوسعید خدری درباره‌ی حروریه سؤال شد. گفت نمی‌دانم حروریه چیست؟ از پیامبر خدا شنیدم گفت:

«يخرج من هذه الأمة -و لم يقل منها- قوم تحقرون صلاتكم مع صلاتهم يقرؤون القرآن لا يجاوز حلقهم أو حناجرهم، يمرقون من الدين مروق السهم من الرمية».^۳
«از این امت قومی خارج می‌شوند -آن‌ها را نام نبود - نماز شما و نماز خودشان را کوچک می‌شمارند، قرائت قرآن می‌کنند ولی از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند مانند رهاشدن تیر از کمان از دین اسلام خارج می‌شوند».

پیامبر خدا دستور به کشتن خوارج داد و مقاتلین با آنان را در آخرت مأجور دانست پس این دلیل بر باطل بودن آنان، دوری از اسلام و ضرر بزرگشان (اثارة فتنة و آشفتگی) در جامعه اسلامی است.

در صحیحین از علی -رضی الله عنه- نقل شده است. گفت: از پیامبر خدا شنیدم گفت: «يخرج قوم في آخر الزمان، أحداث الأسنان، سفهاء الأحلام، يقولون من خير قول

(۱) «البدایة والنهاية» (۲۹۰/۷ - ۳۰۷).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب اعطاء المؤلفة ومن يخاف علی إيمانه (۱۶۸/۷) با شرح نووی.

(۳) «صحیح بخاری» کتاب استتابة المرتدين والمعاندين وقتالهم، باب قتل الخوارج والملحدین بعد اقامه الحجة علیهم (۲۸۳/۱۲) با شرح فتح الباری.

البرية، لا يجاوز إيمانهم حناجرهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية فأينما لقيتموهم فاقتلوهم فإن في قتلهم أجراً لمن قتلهم يوم القيامة»^۱.

«در آخر الزمان قومی می‌آیند کم سن و کم فکرنند (عقل آنان مانند سفیه است) بهترین کلامها را بر زبان دارند، ایمانشان از حنجره‌هایشان تجاوز نمی‌کند از دین خارج می‌شوند مانند خارج شدن تیر از شکار، هر جا به آنان رسیدید با آنان بجنگید، زیرا کشتن آنان ثواب اخروی دارد».

امام بخاری می‌گوید: «ابن عمر آنان را بدترین انسان نامید و گفت آنان آیاتی را که خداوند در مورد کفار نازل کرده است درباره مؤمنان عملی می‌کردند»^۲.

ابن حجر می‌گوید: «آنان به انحراف مبتلا شدند و عقیده فاسدشان را توسعه دادند رجم زانی محصن را رد کردند و دست دزد را از بازو قطع نمودند. نماز را بر زن حائض در ایام حیض واجب می‌دانستند. کسی که امر به معروف و نهی از منکر را با وجود قدرت ترک می‌کرد او را کافر و در صورت عدم قدرت او را مرتکب گناه کبیره می‌دانستند.

مرتکب گناه کبیره را حکم کفر می‌دادند. از اموال اهل ذمه و از تعرض به آنان مطلقاً دست برداشتند. کسی که قتل، بردگی، فیء و غنیمت را به اسلام نسبت می‌داد به او حمله‌ور می‌شدند»^۳.

ظهور خوارج همچنان ادامه دارد و قطع نمی‌شود تا اینکه آخرین آنان دجال را می‌بیند ابن عمر حدیثی از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کند.

(۱) «صحیح بخاری» (۲۸۳/۱۲ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الزکاة باب التحریض علی قتل الخوارج (۱۶۹/۷ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب استتابة المرتدين، باب قتل الخوارج (۲۸۲/۱۲ - با شرح فتح الباری) ابن حجر می‌گوید: «سند حدیث صحیح است» «فتح الباری» (۲۸۶/۱۲).

(۳) «فتح الباری» (۲۸۵/۱۲).

که می‌فرماید:

«يَنْشَأُ نَشَأُ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يَجَاوِزُ تَرَاقِيهِمْ، كُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قَطَعَ» ابن عمر می‌گوید:
این عبارت «کُلَّمَا خَرَجَ قَرْنٌ قَطَعَ» را بیشتر از بیست بار از پیامبر خدا شنیدم «حَتَّى يَخْرُجَ فِي عَرَاضِهِمُ الدَّجَالُ»^۱.
«فرقه‌ای بوجود می‌آیند قرآن را قرائت می‌کنند ولی از حنجره آنان تجاوز نمی‌کند. این
فرقه همیشه خواهند بود تا اینکه دجال در روبروی آنان خارج شود».

و) حادثه حرّه^۲

یکی دیگر از فتنه‌هایی که پی‌درپی قبل از قیامت ظاهر می‌شوند حادثه مشهور حرّه
در عهد یزید بن معاویه است که در آن حرم مدینه شکسته شد و عده زیادی از اصحاب
رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به قتل رسیدند.
سعید بن مسیب می‌گوید: «فتنه اول در مدینه برافروخته شد و هیچ یک از حاضران
غزوه بدر نماندند سپس در فتنه دوم همه مجاهدان غزوه حذیبیه شهید شدند. سعید بن
مسیب می‌گوید: «فکر می‌کنم اگر فتنه سوم می‌آمد هرگونه خیر و برکتی را با خود

(۱) «سنن ابن ماجه» مقدمه باب ذکر الخوارج (۶۱/۱) (حدیث ۱۷۴) حدیث حسن است. «صحیح جامع
الصغیر» (۳۶۲/۶) (حدیث ۸۰۲۷) آلبانی.

(۲) (الحرّة) منظور حرّه شرقی یکی از دو حرّه مدینه است (حرّه یعنی جایی که سنگهای آن بر اثر
گرمای زیاد سیاه می‌شوند) که در آنجا جنگ بین اهل مدینه و سپاه یزید در گرفت (سال ۶۳ هـ) و
سبب آن این بود که اهل مدینه یزید را از خلافت خلع کردند و او سپاهی به سرکردگی مسلم بن
عقبه به مدینه فرستاد و حدود ۷۰۰ نفر از صحابه مهاجر و انصار و ده هزار نفر از دیگران را به قتل
رساند. علمای سلف او را نابودکننده نامیدند او در راه بین مکه و مدینه به عذاب خدا دچار شد.
«البدایة والنهایة» (۲۱۷/۸ - ۲۲۴) و «معجم البلدان» (۲/۲۴۹).

می‌برد»^۱.

بغوی می‌گوید: «منظور از فتنه اول قتل عثمان و منظور از فتنه دوم حادثه حرّه است»^۲.

ز) فتنه خلق قرآن

در زمان خلافت عباسیان فتنه قول به خلق قرآن ظاهر شد. مأمون خلیفه عباسی از داعیان و ناصران این قول بود او در این راستا از جهیمیه و معتزله ترویج‌دهنده این نظریه پیروی کرد و باعث ابتلاء علماء اسلام و ایجاد بلایی بزرگ بر مسلمانان شد و مدت زمان زیادی آنان را به خود مشغول ساخت و مسائلی اجنبی را وارد عقیده اسلامی کرد. بعد از آن، فتنه‌ها بدون محدودیت و پشت سر هم اتفاق می‌افتادند. به سبب این فتنه‌ها (و اسباب مختلف دیگر) مسلمانان به چندین فرقه گوناگون تقسیم شدند. هر فرقه دیگران را به سوی خودش دعوت می‌کرد و خود را بر حق و گروه‌های دیگر را بر باطل می‌دید.

پیامبر هادی -صلی الله علیه وسلم- خبر فرقه فرقه شدن امت را همانند امت‌های گذشته دادند. ابوهریره در حدیثی می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «افترقت اليهود علی إحدى أو اثنتين وسبعين فرقة وتفرقت النصارى إلى إحدى أو اثنتين وسبعين فرقة وتفرقت أمّتی علی ثلاث وسبعين فرقة». «رواه اصحاب السنن الا النسائی»^۳. «یهود و نصاری به

(۱) «شرح السنة» بغوی (۳۹۶/۱۴) تحقیق شعیب الارناؤوط.

(۲) «شرح السنة» (۳۹۵/۱۴).

(۳) «الترمذی» (۳۹۷/۷ - ۳۹۸ با شرح تحفة الاحوذی) ترمذی می‌گوید: «این حدیث حسن و صحیح است» و «سنن ابوداود» (۳۴۰/۱۲ - با شرح عون المعبود) و «سنن ابن ماجه» (۱۳۲۱/۲) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی و حدیث صحیح است.

«صحیح الجامع الصغیر» (۳۵۸/۱) (حدیث ۱۰۹۴) و «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (م ۱/ ج ۱۲/۳) (حدیث ۲۰۳).

هفتاد و یک یا هفتاد و دو فرقه تقسیم شدند ولی امت من در هفتاد و سه گروه از هم متفرق می‌شوند».

ابوعامر عبدالله بن لحي می‌گوید با معاویه پسر ابوسفیان حج تمتع را به جای آوردیم وقتی وارد مکه شدیم و نماز ظهر را خواندیم ایستاد و گفت: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إن أهل الکتابین افرقوا فی دینهم علی اثنتین و سبعین ملة و إن هذه الأمة ستفرق علی ثلاث و سبعین ملة -یعنی: بالأهواء- کلها فی النار إلا واحدة، و هي الجماعة، و إنه سیخرج فی أمتی أقوام تجاری بهم تلك الأهواء كما یتجاری الکلب بصاحبه، لا یبقي منه عرق ولا مفصل إلا دخله».

«یهود و نصاری در دین خود به هفتاد و دو ملت تقسیم شدند و امت من به هفتاد و سه فرقه تقسیم می‌شود - یعنی با پیروی از اهواء خود - همه در جهنم اند جز یکی از آنها و آن جماعت مسلمانان است در امت من فرقه‌هایی پیرو هوا و آرزوهای نفسانی هستند همانطور که سک صاحبش را به دنبال خود می‌کشد. این هوا و هوس نیز آنان را به دنبال خودشان می‌کشاند. هیچ استخوان و مفصلی نیست مگر داخل آن شده‌اند ای اعراب قسم به خدا اگر شما بدانچه پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- برایتان آورده است عمل نکنید. غیر شما چگونه بدان عمل کند»^۱.

ح) پیروی از عادات امت‌های گذشته

یکی از فتنه‌ها پیروی از سنت‌های یهود و نصاری و تقلید از آنان است. برخی از

(۱) «مسند احمد» (۱۰۲/۴ - با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن ابوداود» (۳۴۱/۱۲ - ۳۴۲ با شرح عون المعبود) و «مستدرک الحاکم» (۱۰۲/۴) حاکم بعد از بیان این حدیث و حدیث ابوهیریه می‌گوید: «هذه اسانید تقام بها الحجة فی تصحیح هذا الحدیث» این حدیث را آلبانی تصحیح کرده است و طرق آن را در «سلسلة الأحادیث الصحیحة» بیان می‌کند و سخن رخنه‌گیرندگان در این حدیث را مردود می‌شمارد «سلسلة الأحادیث الصحیحة» (م ۲/ج ۳/ ۱۴-۲۳) (حدیث ۲۰۴).

مسلمانان از کفار پیروی می‌کنند و خودشانرا به شکل آنان در می‌آورند. به رفتارشان معجب شده و متخلق به اخلاقشان می‌شوند.

این مصداق حدیثی است که ابوهریره روایت کرده است. قال رسول الله -صلی الله علیه وسلم-: «لا تقوم الساعة حتى تأخذ أمتي بأخذ القرون قبلها شبراً بشبر وذراعاً بذراع» پیامبر خدا فرمودند: «قیامت نمی‌آید مگر اینکه امت من از امت‌های قبل از خود مو به مو پیروی می‌کند» گفته شد مانند فارس و روم فرمودند: «ومن الناس إلا أولئك» «غیر از آنان کس دیگری نیست»^۱.

ابوسعید می‌گوید: گفتیم ای پیامبر خدا منظور یهود و نصاری است؟ ایشان فرمودند: «پس کی»^۲.

ابن بطلال^۳ می‌گوید: «پیامبر اعلام کرده است امتش مانند امت‌های پیشین از امور محدثه، بدعت و اهواء پیروی می‌کند و در احادیث فراوانی آمده است آخرین نسل انسان بدترین هستند و قیامت جز بر بدترین مردم جاری نمی‌شود و دین تنها نزد افراد خاصی باقی می‌ماند»^۴.

ابن حجر می‌گوید: «بیشتر آنچه پیامبر ما را از آن بر حذر داشته واقع شده و بقیه بعداً

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الاعتصام بالكتاب والسنة، باب: قول النبی -صلی الله علیه وسلم-: «لتتبعن سنن من كان قبلکم» (۳۰۰/۱۳) - با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح بخاری» (۳۰۰/۱۳) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب الالة الخصم، (۲۱۹/۱۶ - ۲۲۰ - با شرح نووی).

(۳) او ابوالحسن علی بن خلف بن عبدالملک بن بطلال قرطبی است او شرحی بر «صحیح بخاری» نوشته است. در صفر سال (۴۴۹ هـ) وفات یافت.

«شذرات الذهب» (۲۸۳/۳) و «الاعلام» (۲۸۵/۴) زرکلی.

(۴) «فتح الباری» (۳۰۱/۱۳) - با شرح فتح الباری».

اتفاق می‌افتند»^۱.

امروز در غرب و شرق اغلب مسلمانان خود را به شکل کفار درمی‌آوردند مردان ما شبیه مردانشان و زنان ما شبیه زنانشان گشته‌اند. حتی بعضی از اسلام خارج شده و معتقدند پیشرفت و ترقی در مسلمانان ایجاد نمی‌شود جز با ترک کتاب خدا و سنت پیامبرش -صلی الله علیه وسلم-. کسی که اسلام صحیح را شناخته باشد به دوری مسلمانان در قرون اخیر از تعالیم اسلامی و انحراف عقیدتی آگاه است. نزد بعضی از مسلمانان جز نامی از اسلام به جای نمانده است، آنان قوانین کفار را پیاده کرده و از شریعت اسلام دور شده‌اند و رساترین عبارت در توصیف مسلمانان در این راستا همان کلام پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- است که می‌فرماید: «شیراً بشیر، و ذراعاً بذراع، حتی لو دخلوا جحر ضب تبعتموهم» «و جب به جب و گام به گام (از کفار پیروی می‌کنید) حتی اگر آنان به سوراخ سوسمار بروند شما نیز به دنبال آنان می‌روید»^۲.

نووی می‌گوید: «منظور از عبارت شیر، ذراع، جحرالضب، تقلید کامل از آنان در معاصی و منکرات است نه در کفر، تحقق این حدیث یکی از معجزات پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- است»^۳.

بعلاوه فتنه‌ها محدودیت ندارند، فتنه زنان، فتنه مال، حب شهوات، حب ریاست، قدرت و شهرت همه فتنه‌هایی هستند که انسان را هلاک می‌گردانند و به مراتب پست حیوانی می‌رسانند. از خداوند منان سلامت و صحت را خواستاریم.

۲- ادعای نبوت

یکی دیگر از نشانه‌های قیامت ظهور داعیان دروغین نبوت هستند. تعداد آنان نزدیک

(۱) «فتح الباری» (۳۰۱/۱۳ - با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح بخاری» (۳۰۰/۱۳ - با شرح فتح الباری).

(۳) «شرح نووی بر صحیح مسلم» (۲۱۹/۱۶ - ۲۲۰).

سی نفر است. برخی در زمان پیامبر و اصحاب و برخی دیگر در آینده ظهور خواهند کرد.

منظور حدیث از محدود کردن آنان تمام کسانی نیست که ادعای نبوت می‌کنند زیرا تعداد آنان زیاد است بلکه مراد کسانی است که در بین مردم مشهور می‌شوند و عده‌ای از آنان پیروی می‌نمایند.^۱

در صحیحین از ابهریره از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت شده است. «لا تقوم الساعة حتی یبعث دجالون کذابون قریب من ثلاثین کلهم یزعم أنه رسول الله».^۲ «قیامت بر پا نمی‌شود مگر اینکه دجالهای کذابی (حدود سی نفر) که همه آنان ادعای نبوت می‌کنند، ظاهر شوند».

ثوبان -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی تلحق قبائل من أمتي بالمشرکین وحتی یعبدوا الأوثان و أنه سیکون فی أمتي ثلاثون کذابون کلهم یزعم أنه نبی وأنا خاتم النبیین لا نبی بعدی».^۳ «قیامت برپا نمی‌شود تا قبائلی از امتم به مشرکین ملحق شوند و بت پرستی کنند همانا در امت من سی نفر مدعی نبوت دروغین ظاهر می‌شوند و هر یک از آنان گمان می‌کند پیامبر خدا است در حالی که من خاتم انبیاء هستم و پیامبری بعد از من نخواهد بود». احادیث وارده درباره ظهور مدعیان دروغین نبوت بسیارند برخی مانند حدیث ثوبان تعداد آنها را جزماً سی نفر و احادیثی دیگر تقریباً سی نفر ذکر کرده‌اند شاید روایت

(۱) «فتح الباری» (۶/۶۱۷).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوة (۶/۶۱۶ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، (۱۸/۴۵ - ۴۶ - با شرح نووی).

(۳) «سنن ابوداود» (۱۱/۳۲۴ - با شرح عون المعبود) و «ترمذی» (۶/۴۶۶ - با شرح تحفة الاحوذی) ترمذی می‌گوید: حدیث صحیح است.

آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۶/۱۷۴) (حدیث ۷۲۹۵).

ثوبان به شیوه جبرالکسر است.^۱

مسیلمه کذاب یکی از آنهاست او در آخر حیات پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- ادعای نبوت کرد. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- رساله‌ای برایش فرستاد و او را مسیلمه کذاب نامید. او پیروان زیادی داشت و مزاحمت‌هایی برای جامعه اسلامی ایجاد کرد تا اینکه در زمان خلافت ابوبکر -رضی الله عنه- در جنگ یمامه او و پیروانش را از بین بردند.

یکی دیگر از مدعیان دروغین نبوت «اسود العنسی» در یمن بود که اصحاب قبل از وفات پیامبر اکرم او را به هلاکت رساندند.

در زمان مسیلمه کذاب زنی به نام سجاح ادعای نبوت کرد. او با مسیلمه ازدواج کرد و بعد از کشته شدنش دوباره به اسلام بازگشت.

طلحه بن خویلد اسدی ابتدا ادعای نبوت کرد اما بعد توبه کرد و به اسلام بازگشت و به مسلمانی شایسته تبدیل شد.

مختار بن ابی عبید ثقفی اظهار محبت اهل بیت رسول الله را کرد و خواستار قصاص خون حسین شد او و پیروانش در ابتدای خلافت عبدالله بن زبیر بر کوفه غلبه کردند و بعد از آن ادعای نبوت و نزول جبرئیل را بر خود کرد.^۲

دلیل اینکه او از دجالین دروغگو است حدیثی است که ابوداود بعد از ذکر حدیث ابوهریره (مذکور در صحیحین) درباره کذابین آورده است. از ابراهیم نخعی نقل شده است او به عبیده سلمانی^۳ گفت: آیا این (یعنی مختار) نیز از آنهاست؟ عبیده سلمانی

(۱) «فتح الباری» (۸۷/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۶۱۷/۶).

(۳) عبیده السلمانی المرادی مفتی و فقیه ساکن کوفه، در زمان پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- مسلمان شد، علی و عبدالله بن مسعود را ملاقات کرده است.

شعبی درباره او می‌گوید: «او در قضاء مانند شریح است» «شذرات الذهب» (۷۸/۱-۷۹).

در جواب گفت: بلی او جزو سران آنان است.^۱

یکی دیگر از مدعیان دروغین نبوت «حارث کذاب» است. او در خلافت عبدالملک بن مروان ظهور کرد و کشته شد.^۲

همچنین عده‌ای در خلافت بنی عباس ادعای نبوت کردند.

در عصر جدید میرزا احمد قادیانی در هند ادعای نبوت کرد و گفت مسیحی که مردم انتظارش را می‌کشند من هستم و عیسی زنده نیست و یک سری ادعاهای باطل دیگری. عده‌ای از او پیروی کردند اما بسیاری از علما او را به مبارزه طلبیدند و ادعاهای او را رد دادند و او را یکی از دجالین به حساب آوردند.

یکی بعد از دیگری این دروغگویان ظاهر می‌شوند تا نوبت آخرینشان دجال یک چشم می‌رسد.

امام احمد از سمره بن جندب -رضی الله عنه- روایت کرده است. روز خسوف خورشید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در خطبه گفت: «وأنه والله لا تقوم الساعة حتى يخرج ثلاثون كذاباً آخرهم الأعور الكذاب».^۳

«قسم به خدا قیامت برپا نمی‌شود تا سی کذاب (مدعی نبوت) ظاهر می‌شوند که آخرین آن‌ها کذاب یک چشم است» چهار نفر از این دروغگویان زن هستند. امام احمد از حذیفه -رضی الله عنه- نقل می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

«في أمتي كذابون ودجالون سبعة وعشرون منهم أربع نسوة، وإني خاتم النبيين، لا نبي

(۱) «سنن ابوداود» (۴۸۶/۱۱) - با شرح عون المعبود.

(۲) «فتح الباری» (۶/۶۱۷).

(۳) «مسند احمد» (۱۶/۵) با حاشیه منتخب كنز العمال.

بعدي»^۱.

«در میان اتم بیست و هفت نفر دجال دروغگو ظاهر می‌شوند. چهار نفر از آن‌ها زن هستند. همانا من خاتم انبیا هستم و هیچ پیامبری بعد از من نخواهد بود.

۸- انتشار امن و امان

ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يسير الراكب بين العراق ومكة، لا يخاف إلاضلال الطريق»^۲.

«قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه سواره بین عراق و مکه به حرکت می‌افتد و جز گم کردن راه از چیز دیگری نمی‌ترسد».

این موضوع در زمان صحابه -رضی الله عنهم- وقتی که فتوحات اسلامی زیاد شد و اسلام و عدل در تمام مناطق انتشار یافت اتفاق افتاد.

آنچه در حدیث عدی آمده بود این موضوع را تأیید می‌کند که پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به او گفت: «يا عدي! هل رأيت الحيرة؟» قلت: لم أرها وقد أنبئت عنها. قال: «فإن طالت بك حياة لترين الظعينة ترتحل من الحيرة حتى تطوف بالكعبة، لا تخاف إلا الله...»^۳. «ترجمه آن گذشت».

آرامش و امنیت در زمان مهدی و عیسی -علیهما السلام- دوباره جای ظلم و ستم را خواهد گرفت.

(۱) «مسند احمد» (۳۹۶/۵) این حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۹۷/۴) (حدیث ۴۱۳۴) هیشمی می‌گوید: «رواه احمد، والطبرانی فی «الکبیر» و«الأوسط» والبزار ورجال البزار رجال الصحیح «مجمع الزوائد» (۳۳۲/۷).

(۲) «مسند احمد» (۳۷۰/۲ - ۳۷۱- با حاشیه منتخب الكنز) هیشمی می‌گوید: «رواه احمد، و رجاله رجال الصحیح» «مجمع الزوائد» (۳۳۱/۷).

(۳) تخریج حدیث قبلاً بیان شد.

۹- ظهور آتش حجاز

ابوهریره از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل می‌کند فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی تخرج نار من أرض الحجاز، تضيء أعناق الإبل ببصری»^۱.

«قیامت برپا نمی‌شود تا آتشی در حجاز برافروخته شود گردن شتران را در بصری روشن گرداند».

این آتش در اواسط قرن هفتم هجری در سال (۶۵۴ هـ) ظاهر شد. آتش بزرگی که علماء آن زمان و بعد از آن در توصیفش مطالب زیادی بیان کرده‌اند.

نووی می‌گوید: «در زمان ما سال ۶۵۴ هـ آتش بزرگی در قسمت شرقی مدینه پشت «الحرّه» ظاهر شد. خبر آن در میان مردم شام و سایر شهرها به تواتر رسید و کسانی از اهل مدینه شاهد واقعه مرا از آن باخبر ساختند»^۲.

ابن کثیر می‌گوید: بیشتر از یک نفر از اعراب «بُصری» در روشنائی آن آتش برافروخته شده در سرزمین حجاز، گردن شتران را دیده‌اند»^۳.

قرطبی ظهور آتش فوق را بحث کرده و اوصاف آن را مفصلاً در کتابش «التذکره»^۴ بیان می‌کند او می‌گوید این آتش در مکه و کوه‌های اطراف بصری دیده شده است.

ابن حجر می‌گوید: «برای من روشن است آتش فوق همان است که در اطراف مدینه

(۱) (بُصری)، شهری معروف در سوریه به آن حوران گفته می‌شود که تا دمشق سه مرحله فاصله دارد.

«معجم البلدان» (۴/۱) و «شرح نووی بر صحیح مسلم» (۳۰/۱۸) و «فتح الباری» (۸۰/۱۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب خروج النار، (۷۸/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۳۰/۱۸) - با شرح نووی.

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۲۸/۱۸).

(۴) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۴/۱) تحقیق د. طه زینی و «البدایة والنهاية» (۱۸۷/۱۳ - ۱۹۳).

(۵) «التذکره» (ص ۶۳۶).

ظاهر شده است همانطور که قرطبی و سایرین گفته‌اند.^۱
 این آتش با آتشی که در آخرالزمان ظاهر می‌شود و باعث حشر مردم می‌گردد^۲
 متفاوت است همانطور که بعداً در بحث نشانه‌های بزرگ قیامت بیان خواهیم کرد.

۱۰- کشتار ترک‌ها^۳

مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يقاتل المسلمون الترك، قوماً وجوههم كالمجان المطرقة، يلبسون الشعر ويمشون في الشعر».^۴
 «قیامت بر پا نمی‌شود تا مسلمانان با ترک‌ها بجنگند. ترک‌ها قومی هستند که چهره آنان مانند سپرهای برجسته است لباس پشمی می‌پوشند و با کفش پشمی راه می‌روند. بخاری از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا تقوم

(۱) «فتح الباری» (۷۹/۱۳).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۲۸/۱۸) و «الإذاعة» (ص ۸۵).

(۳) الترك: علما اقوال زیادی درباره اصل و نژاد آنها دارند.

(الف) آنها از نسل یافت پسر بر نوح که یاجوج و مأجوج از نسل او هستند.

(ب) از پسران قنطوراء (نام جاریه حضرت ابراهیم) که اولادی از ابراهیم به دنیا آورد که ترک‌ها و چینی‌ها از نسل آنها هستند.

(ج) آنها از نسل تبع هستند.

(د) از نسل افریدون بن سام بن نوح هستند.

کشور آنها به نام ترکستان در شمال هند قرار دارد.

«النهاية في غريب الحديث» (۱۱۳/۴) و «ترتيب القاموس المحيط» (۷۰۰/۳) و «معالم السنن» (۶۸/۶)

و «معجم البلدان» (۲۳/۲) و «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۳/۱) تحقیق د. طه زینی و «فتح الباری»

(۶/۱۰۴ و ۶/۶۰۸) و «الإشاعة» (ص ۳۵) و «الإذاعة» (ص ۸۲).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة، (۳۷/۱۸) - با شرح نووی.

الساعة حتى تقاتلوا قوماً نعالهم الشعر، وحتى تقاتلوا الترك صغار الأعين، حمر الوجوه ذلف الأنوف^۱، كأن وجوههم المجان المطرقة^۲.

«قیامت برپا نمی‌شود تا با قومی بجنگید که کفش‌های آنان پشمی است و یا با ترک‌های چشم کوچک، قرمز رنگ و کوچک‌بینی که صورت آنان مانند سپر برجسته است. عمرو بن تغلب می‌گوید از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

«من أشرط الساعة أن تقاتلوا قوماً عراض الوجوه، كأن وجوههم المجان المطرقة»^۳.

«از جمله نشانه‌های قیامت جنگیدن شما با قومی با صورت پهن همانند سپر برجسته است».

مسلمانان در عصر صحابه اوائل خلافت اموی‌ها در عهد معاویه با ترک‌ها جنگیدند. ابویعلی از معاویه بن خریج نقل می‌کند گفت: من نزد معاویه ابن ابی سفیان بودم وقتی نام‌های از فرمانده‌اش رسید بدین مضمون که ما بر ترک‌ها پیروز شدیم بسیاری از آن‌ها را کشتیم و غنائم فراوانی بدست آوردیم. معاویه از این امر عصبانی شد و دستور داد به او چنین بنویسند: (نامه شما به دستمان رسید) و از مضمون آن (قتل ترک‌ها و کسب غنائم) مطلع شدیم و تا دستور من نیاید با آن‌ها جنگ مکن و غنائم از آنان مگیر.

گفتم: چرا ای امیرالمؤمنین. گفت: از پیامبر خدا شنیدم فرمود:

«لتظهرن الترك على العرب حتى تلحقها بمنابت الشيخ^۴ و القيصوم^۵ فأنا أكره قتالهم

(۱) «النهاية في غريب الحديث» (۱۶۵/۲).

(۲) «صحيح بخاری» كتاب المناقب، باب علامات النبوة في الإسلام (۶/۶۰۴ - با شرح فتح الباری).

(۳) «مسند احمد» (۵/۷۰ - با حاشیه منتخب الكنز) لفظ حدیث از اوست و صحيح بخاری» كتاب الجهاد، باب قتال الترك، (۶/۱۰۴ - با شرح فتح الباری).

(۴) الشيخ: گیاهی خوشبو «معجم البلدان» (۳/۳۹۷).

(۵) قيصوم: گیاهی خوشبو بیشتر در صحرا می‌روید.

لذلك»^۱.

«ترکها بر اعراب پیروز می‌شوند در جایی که به هم می‌رسند محل روئیدن دو گیاه شیخ و قيصوم (دو گیاه تلخ اما خوشبو) بدین دلیل من قتال با آنها را نمی‌پسندم. عبدالله بن بریده از پدرش نقل می‌کند گفت: در کنار پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نشسته بودم از او شنیدم فرمود:

«إن أمتي يسوقها قوم عراض الأوجه، صغار الأعين، كأن وجوههم الحجف»^۲ (ثلاث مرات) حتی یلحقوهم بجزیره العرب، أما السابقة الأولى فينجو من هرب منهم وأما الثانية، فيهلك بعض وينجو بعض، وأما الثالثة، فيصطلمون^۳ کلهم من بقي منهم». قالوا: يا نبي الله! من هم؟ قال: «هم الترك» قال: «أما والذي نفسي بيده ليربطن خيلهم إلى سوارى مساجد المسلمين».

«همانا قومی با چهره‌های عریض و سپر مانند (سه مرتبه) و چشمانی کوچک امت مرا تا جزیره‌العرب می‌رانند. بار اول هر کس از آنها فرار کرد نجات یافت. بار دوم بعضی هلاک می‌شوند و بعضی دیگر نجات می‌یابند. بار سوم باقیمانده آنان ریشه‌کن می‌شوند. گفتند: ای پیامبر خدا آنها چه کسانی هستند پیامبر فرمودند: ترک‌ها سپس گفت قسم به کسی که نفسم در دست اوست اسبهایشان را به ستون مساجد می‌بندند». او گفت: بعد از آن موقع بریده همیشه دو یا سه شتر و مقداری کالا (توشه)ی سفر برای احتیاط به خاطر آنچه دربارهٔ فتنه امراء ترک از پیامبر شنیده بود به همراه داشت^۴.

(۱) «فتح الباری» (۶/۶۰۹).

(۲) «النهاية في غريب الحديث» (۱/۳۴۵).

(۳) «النهاية في غريب الحديث» (۳/۴۹) و «عون المعبود» (۱۱/۴۱۳).

(۴) «مسند احمد» (۵/۳۴۸ - ۳۴۹ - با حاشیه منتخب الكنز) ابوالخطاب عمر بن دحیه می‌گوید: این سند

صحیح است «التذكرة» قرطبی (ص ۵۹۳).

در زمان صحابه این حدیث مشهور بود: «اتركوا الترك ما تركوكم»^۱.

هیثمی می‌گوید: «ابوداود، احمد و بزار به اختصار آن را روایت کرده‌اند و راویان آن از راویان حدیث صحیح هستند» «مجمع الزوائد» (۳۱۱/۷).

اما روایت ابوداود می‌گوید: مسلمانها ترک‌ها را تاجزیره العرب می‌رانند (سه مرتبه) در آن آمده است با شما جنگ می‌کنند قومی چشم کوچک (یعنی: ترک‌ها) و شما آن‌ها را فراری می‌دهید (سه بار) و به جزیره العرب ملحقشان می‌سازید.

«سنن ابوداود» کتاب الملاحم، باب قتال الترك (۴۱۲/۱۱ - ۴۱۳ - با شرح عون المعبود) صاحب عون المعبود می‌گوید به نظر من روایت احمد صحیح‌تر است ولی روایت ابوداود از طرف برخی راویان در آن و هم ایجاد شده است.

و اینکه بریده همیشه دو یا سه شتر و توشه سفر به همراه داشته، به خاطر فرار از آنچه از پیامبر خدا در رابطه با ابتلاء امراء ترک شنیده است. روایت احمد را تأیید می‌کند و همچنین در برخی از راویان حدیث شک وجود دارد. و حوادث اتفاق افتاده روایت احمد را تأیید می‌کند. «عون المعبود» (۴۱۴/۱۱).

از قرطبی درباره سه بار خروج ترک‌ها علیه مسلمانان مطالبی نقل شده است. او می‌گوید: ترک‌ها سه بار علیه مسلمانان خارج شدند که خروج اخیر آن‌ها تخریب بغداد، قتل خلیفه و امراء و علماء بود آنان حتی شام را مدتی به دست گرفتند تا اینکه پادشاه مصر ملک مظفر به (قطز) درمعرکه (عین الجالوت) آن‌ها را شکست داد و جمع آنان را متفرق ساخت. و خداوند مسلمین را از شرشان پاک کرد.

۱) «سنن ابوداود» کتاب الملاحم باب فی النهی عن تهییج الترك والحبشة (۴۰۹/۱۱ - با شرح عون المعبود).

ابن حجر می‌گوید: این حدیث را طبرانی در حدیث معاویه نقل کرده است. «فتح الباری» (۶۰۹/۶). عجلونی می‌گوید: «زرقانی گفته است این حدیث حسن است و در «الاصل» می‌گوید: رواه ابوداود و النسائی ... و طبرانی در «الکبیر» و «الاوسط» از ابن مسعود با این لفظ روایت می‌کند. «اتركوا الترك ما تركوكم» قال: «اول من یسلب امتی ملکهم و خولهم الله بنور قنطوراء» و همچنین از معاویه (با سند متصل) آن را روایت کرده است «كشف الخفاء مزيل الالباس عما اشتهر من الأحادیث علی السنة الناس» (۳۸/۱) عجلونی تعلیق احمد القلاش چاپ مؤسسه الرساله بیروت.

«اگر ترک‌ها با شما نجنگیدند شما نیز آن‌ها را رها کنید».

ابن حجر می‌گوید: بین ترک‌ها و مسلمانان مسدود بود ولی کم‌کم باز شد و تعداد بردگان و خادمان ترک زیاد شد و به خاطر نیرو و قدرتشان ملوک درباره آنان با هم به رقابت افتادند. تا جایی که بیشتر سپاهیان معتصم را ترک‌ها تشکیل می‌دادند سپس به مرور زمان ترک‌ها بر معتصم غلبه کردند و پسرش متوکل و اولادش را یکی پس از دیگری به قتل رساندند تا اینکه دیلمیها وارد شدند و بعد پادشاهان سامانی ترک‌نژاد آمدند و شهرهای عجم‌نشین را تصرف کردند. سپس آل سبکتکین و بعد از آن سلجوقیان بر ایران حاکم شدند و کشورهای عراق، شام و روم را به تصرف خود درآوردند و بعد بقایای پیروانشان یعنی - آل زنکی - و اتباعشان - بیت ایوب - در شام ماندند و تعداد ترک‌ها آنقدر زیاد شد به کشورهای مصر و شام و حجاز نیز رسیدند.

در صده پنجم عز بر آل سلجوق خروج کرد. شهرها را تخریب نمود و بسیاری را از بین برد. بعد از آن در صده ششم طامه بزرگ یعنی چنگیزخان و قوم تاتار هجوم آوردند دنیا خصوصاً مشرق‌زمین را پر از آتش کردند حتی شهری نمانده بود که از شر آن‌ها در امان باشد. در سال (۶۵۶ هـ) تخریب بغداد و قتل مستعصم به دست آنان اتفاق افتاد.

آلبانی درباره این حدیث می‌گوید: موضوع است «ضعیف الجامع الصغیر» (۸۱/۱) (حدیث ۱۰۵). سخاوی موضوع بودن حدیث را رد می‌کند «المقاصد الحسنة فی بیان کثیر من الأحادیث المشتهرة علی الاسنة» (ص ۱۶-۱۷) چاپ دارالادب العربی للطباعة، ناشر مکتبه الخانجی بمصر سال (۱۳۷۵ هـ ق). هیشمی می‌گوید: در روایت طبرانی عثمان بن یحیی القرقسانی برای ما شناخته نشده است اما بقیه رجال سند راویان حدیث صحیح‌اند. «مجمع الزوائد» (۳۱۲/۷). می‌توانیم بگوییم این حدیث حداقل حسن است بخصوص ابن حجر آن را در زمان صحابه مشهور دانسته و خللی در آن وارد نکرده است.

شاید منظور آلبانی از موضوع بودن حدیث عبارت اضافه آخر حدیث است. «اول من یسلب امتی ملکهم وما خولهم الله بنور قنطوراء» بعداً خواهد آمد که حافظ ابن حجر آن را قبول کرده است. والله اعلم.

این روند ادامه داشت تا اینکه آخرین آن‌ها - تیمور لنگ - به صدارت رسید او شهرهای شام را تصرف کرد. دمشق را به آتش کشید و مابین کشورهای هند و روم را به تصرف خود درآورد و مدت زیادی ماند تا اینکه خداوند پسرانش را در منطقه متفرق گرداند و خودش به عذاب خداوند گرفتار شد.

همه آنچه که بیان نمودم مصداق حدیث پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - است: «إِنَّ بَنِي قَنْطُورَاءَ أَوَّلُ مَنْ سَلَبَ أُمَّتِي مُلْكَهُمْ»... «پسران قنطوراء ملک را از امتم گرفتند» شاید منظور پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - از امت، امت نسبی یعنی عرب است نه امت دعوی. والله اعلم.^۱

بنابراین قوم تاتار که در قرن هفتم ظاهر شدند از نژاد ترک بوده‌اند. و صفات بیان‌شده در وصف ترک‌ها بر تاتار (مغول) نیز تطبیق می‌کند.

امام نووی^۲ هم عصر ظهور قوم تاتار بوده است او درباره آنان می‌گوید: «جنگ با ترک‌ها با تمام صفاتی که در حدیث آمده است اتفاق افتاد. دارای چشم‌های کوچک صورتهای عریض و سرخ‌رنگ بینی کوچک و چهره‌هایی مانند سپرهای برجسته دارای کفش‌های پشمی و... آن‌ها باتمام صفات ذکر شده در زمان ما ظاهر شدند و با مسلمانان به کرات جنگیدند و هم‌اکنون با هم در حال جنگ هستند».^۳

خیلی از ترک‌ها مسلمان شدند و خدمات فراوانی به اسلام و مسلمین رساندند آن‌ها دولت اسلامی نیرومندی تشکیل دادند که باعث عزت اسلام شد و فتوحات ارزشمندی از جمله فتح قسطنطنیه پایتخت روم بدست آوردند که مقدمه‌ای برای فتح بزرگ آن قبل از ظهور دجال در آخرالزمان است شرح آن در صفحات آتی می‌آید.

(۱) «فتح الباری» (۶۰۹/۶ - ۶۱۰).

(۲) ولادت امام نووی در سال (۶۳۱ هـ) و وفاتش در سال (۶۷۶ هـ) اتفاق افتاد در این مدت مغول ظاهر شدند و خلافت عباسی را شکست دادند. «تذکره الحفاظ» (۱۴۷۱/۴ - ۱۴۷۳).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۳۷/۱۸ - ۳۸).

در نتیجه اسلام به اروپا و بسیاری از شهرهای شرق و غرب آن وارد شد. این مصداق کلام پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در حدیثی از ابوهریره بعد از ذکر قتال ترک‌ها است که می‌فرماید:

«وتجدون من خیر الناس أشدهم كراهية لهذا الأمر حتى يقع فيه، والناس معادن، خيارهم في الجاهلية خيارهم في الإسلام»^۱.

«بهترین انسان‌ها اینکار را ناپسند می‌دانند تا اینکه به آن می‌رسند. مردم مانند معادن هستند. بهترین آن‌ها در جاهلیت بهترینشان در اسلام است».

۱۱- قتال با عجم

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا خوزاً وکرمان من الأعاجم حمر الوجوه، فطس الأنوف صغار الأعین كأن وجوههم المجان المطرقة، نعالهم الشعر»^۲.

«قیامت برپا نمی‌شود تا با خوزستان و کرمان (دو شهر بزرگ ایران) قتال کنید آنان سرخ چهره، چشم کوچک، بالای بینی پهن و فرورفته و دارای صورتهایی مانند سپر برجسته‌اند و کفش‌های پشیمی به پا دارند.

در بحث قتال ترک و احادیث مربوط صفات آنان نیز مطرح گردید در این حدیث بحث قتال خوزستان و کرمان است که از شهرهای عجم و فارس‌نشین هستند ولی وصفشان همان وصف ترک‌ها است.

ابن حجر می‌گوید: «ممکن است جواب داده شود این حدیث غیر از حدیث قتال با ترک است اما وجه مشترک دو حدیث انذار به خروج آن دو طائفه (ترک و عجم) است»^۳.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب المناقب باب علامات النبوة فی الإسلام (۶/۶۰۴ - با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب مناقب، باب علامات النبوة (۶/۶۰۴ - با شرح فتح الباری).

(۳) «فتح الباری» (۶/۶۰۷).

به نظر من روایت سمره که می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «يُوشِكُ أَنْ يَمْلَأَ اللَّهُ عِزْرَجْلَ أَيْدِيكُمْ مِنَ الْعَجَمِ، ثُمَّ يَكُونُونَ أَسْدًا لَا يَفْرُونَ، فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَكُمْ، وَ يَأْكُلُونَ فَيْئَكُمْ»^۱.

«شاید خداوند شما را بوسیله عجم ثروتمند گرداند سپس آن‌ها به شیر تبدیل شوند و فرار نکنند پس مجاهدان شما را بکشند و فیء و غنیمتتان را از شما بگیرند».

از ابوهریره روایت شده است پیامبر خدا فرمودند: «يُوشِكُ أَنْ يَكْثُرَ فَيْكُمُ مِنَ الْعَجَمِ أَسَدٌ لَا يَفْرُونَ، فَيَقْتُلُونَ مُقَاتِلَتَكُمْ وَيَأْكُلُونَ فَيْئَكُمْ»^۲.

«شاید مردان شجاع عجم در میان شما زیاد شوند و فرار نکنند، مجاهدان شما را بکشند و فیتان را تصرف کنند».

بر این اساس قتال با عجم نیز از نشانه‌های قیامت به حساب می‌آید.

۱۲- ضایع کردن امانت (فقدان امانتداری)^۳

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إِذَا ضَيَعَتْ

(۱) «مسند احمد» (۱۱/۵- با حاشیه منتخب الکنز).

هیشمی می‌گوید: «رواه احمد و البزار و الطبرانی، و راویان احمد مورد اعتماد هستند» «مجمع الزوائد» (۳۰۱/۷).

(۲) رواه الطبرانی، و راویان آن مورد اعتماد هستند «مجمع الزوائد» (۳۱۱/۷).

(۳) امانت ضد خیانت است بحث آن در سوره احزاب آیه: ۷۲ آمده است. ﴿إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾ [الأحزاب: ۷۲].

علماء درباره معنی این آیه چند قول بیان نموده‌اند همه آن اقوال به دو قسم برمی‌گردد.

۱- توحید: امانتی است نزد بنده و پنهان در قلب است.

۲- عمل: شامل تمام ابواب شریعت می‌شود که نزد انسان به امانت نهاده شده است. پس امانت یعنی تکلیف، پیروی از اوامر واجتناب از نواهی.

«احکام القرآن» ابن العربی (۱۵۸۸/۳ - ۱۵۸۹) تحقیق علی محمدالبجاوی و «شرح نووی بر مسلم»

(۱۶۸/۲) و «تفسیر ابن کثیر» (۴۷۷/۶) و «فتح الباری» (۳۳۳/۱۱).

الأمانة فانتظر الساعة» قال: كيف إضاعتها يا رسول الله؟ قال: «إذا أسند الأمر إلى غير أهله فانتظر الساعة»^۱.

«وقتی امانتها ضایع شد منتظر قیامت باش» گفت: ضایع کردن امانت چگونه است ای پیامبر خدا؟ فرمودند: «وقتی کار به کارشناس شایسته محول نشد منتظر روز قیامت باش». و پیامبر بیان نمودند که چگونه امانت از قلوب برداشته می‌شود و جز اثری از آن در قلب نمی‌ماند.

حذیفه می‌گوید پیامبر خدا دو حدیث برای ما بیان فرمودند تحقق یکی از آنها را دیدم. منتظر تحقق دیگری هستم. پیامبر به ما فرمودند امانت در درون دل مردان جای گرفت سپس قرآن و سنت را آموختند و درباره رفع امانت فرمودند.

«ينام الرجل النومة، فتقبض الأمانة من قلبه، فيظل أثرها مثل أثر الوكت^۲ ثم ينام النومة فتقبض، فيبقى أثرها مثل المجل^۳ كجمر دحرجته على رجلك، فنفظ^۴ فتراه منتبراً^۵ و ليس فيه شيء فيصبح الناس يتبايعون فلا يكاد أحدهم يؤدي الأمانة فيقال إن في بني فلان رجلاً أميناً، ويقال للرجل: ما أعقله! وما أظرفه! و ما أجده! و ما في قلبه مثقال حبة خردل من إيمان ولقد أتت علي زمان وما أبالي أيكم بايعت لئن كان مسلماً، رده الإسلام وإن كان نصرانياً رده على ساعيه، فأما اليوم فما كنت أباع إلا فلاناً و فلاناً»^۶.

(۱) «صحيح بخارى» كتاب الرقاق باب رفع الامانه (۳۳۳/۱۱) - با شرح فتح البارى.

(۲) «النهاية فى غريب الحديث» (۲۱۸/۵).

(۳) «النهاية فى غريب الحديث» (۳۰۰/۴) و «صحيح بخارى» كتاب الرقاق باب رفع الامانه ۳۳۳/۰۱۱ - باشرح فتح البارى.

(۴) «لسان العرب» (۴۱۶/۷ - ۴۱۷).

(۵) «النهاية فى غريب الحديث» (۷/۸ - ۸) و «فتح البارى» (۳۹/۱۳).

(۶) «صحيح بخارى» كتاب الرقاق باب رفع الامانه (۳۳۳/۱۱) - با شرح فتح البارى و كتاب الفتن باب اذا بقى فى حثالة من الناس (۳۸/۱۳) - با شرح فتح البارى.

«مرد چرتی می‌زند پس امانت از قلبش برداشته می‌شود و تنها اثر آن مانند اثر یک نقطه به جای می‌ماند سپس بار دوم می‌خوابد و اثرش مانند تاول بر جای می‌ماند مثل اخگری که روی پا غلطانده شود و پوست تاول تو خالی برمی‌دارد.

مردم با هم بیعت می‌کنند اما هیچکدام امانتداری نمی‌کنند. گفته می‌شود در فلان طائفه مردی امین وجود دارد در وصفش گفته می‌شود چقدر عاقل، باهوش و استوار است اما در قلبش مثال ذره‌ای ایمان وجود ندارد. زمانی بود بدون مبالغه با هر یک از شما بیعت می‌کردم زیرا اگر مسلمان بود اسلام و اگر نصرانی بود کوشش و جدیتش او را نزد من باز می‌گرداند اما اکنون جز با فلان و فلان بیعت نمی‌کنم».

این حدیث اشاره می‌کند امانتداری از قلب‌ها برداشته می‌شود و مردان امین به علت فقدان ترس از خدا، اختلاط با خائنان و ضعف ایمان خائن می‌گردند زیرا انسان به قرین خود اقتدا می‌کند.

یکی از مظاهر تضييع امانت‌واگذاری مسئولیت‌های مختلف از جمله امارت، خلافت، قضاوت و... به غیر متخصصین و ناتوانان در اجرای مثبت و حفظ و نگهداری آن است زیرا این امر موجب تضييع حقوق و استخفاف مصالح مردم، تولید خشم و نفرت در سینه‌ها و برافروختن کینه در میان آنان است.^۱

وقتی متولیان امور مردم (که عامه پیروانشان هستند) امانتدار نباشند مردم نیز امانتدار نخواهند بود پس اصلاح والیان برابر است با اصلاح رعیتان و فسادشان فساد جامعه را به همراه دارد.

بعلاوه سپردن امور به ناهلان نشانه عدم اهتمام مردم به امور دینی است و از ویژگی‌های جوامع جاهلی است بدین دلیل امام بخاری حدیث ابوهریره مذکور را در «کتاب العلم» آورده است.

(۱) «قبسات من هدی الرسول الاعظم - صلی الله علیه وسلم - فی العقاعد» (ص ۶۶) علی الشریجی، چاپ اول (۱۳۹۸ هـ) چاپ دارالقلم، دمشق.

ابن حجر می‌گوید: «تناسب این مطالب با «کتاب العلم» این است که اسناد امور به ناهلان فرهنگ جوامع جاهلی و بدور از علم است. که یکی از نشانه‌های روز قیامت به شمار می‌آید»^۱.

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- خبر می‌دهد سال‌هایی می‌آیند که معیارها معکوس می‌گردند. راستگویان دروغگو و دروغگویان راستگو می‌شوند. امین خیانت می‌کند و خائن امانتدار می‌گردد در ادامه بحث نشانه‌های قیامت به این موضوع اشاره خواهد شد.

۱۳- قبض علم و ظهور جهل

یکی دیگر از نشانه‌های قیامت قبض علم و نشر جهل است در صحیح مسلم و بخاری از انس بن مالک -رضی الله عنه- روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

«من أشرط الساعة أن يرفع العلم ويثبت الجهل»^۲.

«از نشانه‌های قیامت رفع علم و انتشار جهل است».

بخاری از شقیق نقل می‌کند گفت: من نزد عبدالله و ابوموسی بودم گفتند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أن بين يدي الساعة لأياماً ينزل فيها الجهل ويرفع العلم»^۳. «ایامی قبل از قیامت خواهد آمد جهل در آن مستقر و علم برداشته خواهد شد (از بین می‌رود)» در روایت مسلم از ابوهریره نقل شده است. پیامبر خدا فرمودند:

(۱) «فتح الباری» (۱/۱۴۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب العلم، باب رفع العلم و ظهور الجهل (۱/۱۷۸ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم وقرضه وظهور الجهل والفتن فی آخر الزمان (۱۶/۲۲۲ - با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب ظهور الفتن (۱۳/۱۳ - با شرح فتح الباری).

«یتقارب الزمان، ویقبض العلم، وتظهر الفتن ویلّی الشح ویکثر الهرج»^۱.

«دنیا به پایان نزدیک می‌گردد، علم برداشته می‌شود، فتنه و فساد آشکار می‌گردند، حرص و طمع و هرج و مرج فراوان می‌شوند».

ابن بطل می‌گوید: «تمام نشانه‌هایی که این حدیث در برمی‌گیرد. ما آن‌ها را بطور عیان دیده‌ایم. کمبود علم، انتشار جهل، رشد شح و بخل در قلوب تحقق یافته‌اند و فتنه منتشر شده و کشتار و قتل فراوان گشته است»^۲.

حافظ ابن حجر می‌گوید: «ظاهراً آنچه ابن بطل مشاهده کرده درصد کمی از موارد مذکور در حدیث است و مقابل آن‌ها نیز در جامعه فراوان یافت می‌شود اما مراد حدیث کمال استقرار موضوعات مطرح شده است بطوری که نقطه مقابل آن‌ها به ندرت یافت شود پس منظور از قبض علم استقرار جهل صرف در میان مردم است لذا وجود طائفه‌ای از علماء مانع تحقق مضمون حدیث نیست زیرا آنان در بطن جامعه مغمور می‌گردند»^۳.
تحقق قبض علم با قبض علماء است. در حدیثی از عبدالله بن عمر بن العاص آمده است از پیامبر خدا شنیدم فرمودند:

«إن الله لا یقبض العلم انتزاعاً ینتزع من العباد ولكن یقبض العلم بقبض العلماء، حتی إذا لم یبق عالماً، اتخذ الناس رؤوساً جهالاً، فسئلوا؟ فأفتوا بغير علم فضلوا وأضلوا»^۴.
«خداوند علم را به این صورت که آن را از قلب علماء بیرون آورد بر نمی‌دارد، بلکه علم را بوسیله از بین بردن علماء قبض می‌کند. یعنی عالم دینی باقی نمی‌ماند و مردم از رؤسای جاهل به امور دین پیروی می‌نمایند این جاهلان بدون علم فتوی می‌دهند خود

(۱) «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب رفع العلم (۲۲۲/۱۶ - ۲۲۳ - با شرح نووی).

(۲) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۳) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب العلم باب کیف یقبض العلم، (۱۹۴/۱ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم وقبضه وظهور الجهل والفتن، (۲۲۳/۱۶ - ۲۲۴ - با شرح نووی).

که گمراه هستند دیگران را نیز گمراه می‌کنند».

نووی می‌گوید: «این حدیث بیان می‌کند مراد از برداشته‌شدن علم در احادیث گذشته، محو آن از افکار و قلوب عالمان نیست بلکه منظور آن مرگ علماء و حاملان علم و اتخاذ جهال به عنوان والی و مسئولین امور و مدیریت و حکومت‌کردن براساس جهلشان است لذا هم خودشان گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌سازند»^۱.

منظور از علم در اینجا علم به کتاب (قرآن) و سنت است که از انبیاء به علماء رسیده و علماء وارثان حقیقی انبیاء هستند با رفتن آنان علم از بین می‌رود، سنت‌ها می‌میرند، بدعت شکوفا می‌شود و جهل تعمیم می‌یابد.

اما علوم دنیایی در رشد و شکوفایی است و منظور احادیث علم دنیایی نیست زیرا پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «فَسْئَلُوا فَأُفْتَوْا بِغَيْرِ عِلْمٍ فَضَلُّوا وَأَضَلُّوا» «از آنان سؤال می‌شود، بدون علم فتوی می‌دهند پس خود گمراه می‌شوند و دیگران را گمراه می‌سازند».

پس گمراهی مقارن جهل به دین است و علماء حقیقی کسانی که به علمشان عمل می‌کنند، امت را توجیه می‌نمایند و به راه حق و هدایت راهنماییشان می‌کنند. زیرا علم بدون عمل بی‌فایده بلکه مایه عذاب صاحبش است و در روایتی از بخاری آمده است «و ينقص العمل»^۲ «عمل رو به نقصان می‌رود».

امام مورخ ذهبی بعد از ذکر نام عده‌ای از علماء می‌گوید:

«جز مقدار کمی از علم در اختیار آن‌ها قرار نگرفت اما امروز از آن مقدار کم نیز جز اندکی در میان عده کمی از مردم نمانده است. چقدر کم هستند کسانی که به این مقدار

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۲۲۳/۱۶ - ۲۲۴).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الادب باب حسن الخلق و السخاء و ما یکره من البخل (۴۵۶/۱۰) - با شرح فتح الباری).

قلیل علم عمل کنند. حسبنا الله ونعم الوکیل»^۱.

وقتی زمان ذهبی چنین بوده است عصر ما باید چگونه باشد. زیرا هرچه از عهد نبوت دور می‌شویم علم کمتر و جهل بیشتر می‌شود. اصحاب رسول اکرم -صلی الله علیه وسلم- عالمترین این امت بوده‌اند سپس تابعین و تابع تابعین یعنی آنان به نسبت قرنهای بعدی در بهترین قرن می‌زیسته‌اند همانطور که پیامبر اسلام می‌فرماید:

«خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم، ثم الذین یلونهم»^۲. «بهترین مردم، مردمان قرن من هستند (اصحاب پیامبر اکرم) و بعد کسانی که بعد از قرن من می‌آیند (یعنی تابعین) و بعد از قرن تابعین قرن بعد از آنهاست (تابع تابعین) به همین ترتیب کسانی دیگر که به دنبال آنها بوجود می‌آیند» و بدین ترتیب بدین انقطاع علم کم می‌شود و جهل افزایش می‌یابد تا جایی که مردم فرائض اسلام را نمی‌دانند حذیفه می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «اسلام ضعیف می‌شود همانطور که لباس پوسیده می‌شود تا حدی که کسی نمی‌داند روزه، نماز، حج و صدقه چیستند و کتاب خدا در یک شب برده می‌شود حتی یک آیه از آن بر زمین نمی‌ماند جز عده‌ای پیرمرد و پیرزن که می‌گویند: ما پدرانمان را بر کلمه (لا اله الا الله) یافتیم بدین دلیل ما نیز آن را تکرار می‌کنیم». صله^۳ به حذیفه گفت: کلمه (لا اله الا الله) به آنها چه سودی می‌رساند در حالی که نمی‌دانند نماز، روزه، حج و صدق چیستند، حذیفه از او روی برگرداند ولی او سه بار سؤالش را تکرار کرد. در تمام موارد حذیفه رویش را برگرداند ولی در

(۱) «تذکرۃ الحفاظ» (۱۰۳۱/۳).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب فضائل الصحابة، باب فضل الصحابة -رضی الله عنهم- ثم الذین یلونهم (۸۶/۱۶) با شرح نووی).

(۳) او ابوبکر، صله بن زفر العبسی الکوفی -تابعی بزرگی بود که از عمار بن یاسر وحذیفه بن الیمان وابن مسعود وعلی وابن عباس حدیث روایت کرده است. او حدود سال ۷۰ هجری فوت کرد. «تهذیب التهذیب» (۴۳۷/۴) و «تقریب التهذیب» (۳۷۰/۱).

مرتبه سوم رو به او کرد و گفت ای صله: آنان را از عذاب آتش نجات می‌دهد (سه بار).^۱
 عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید: «قرآن در یک شب از میان شما برده می‌شود، از درون (سینه) مردان می‌رود و چیزی از آن در زمین باقی نمی‌ماند».^۲
 ابن تیمیه می‌گوید: «در آخر الزمان قرآن در مصاحف و سینه‌ها برده می‌شود کلمه‌ای از آن در سینه‌ها و حرفی از آن در مصاحف نمی‌ماند».^۳
 و بزرگ‌تر از آن اینکه در زمین نامی از خدا برده نمی‌شود همانطور که در حدیث انس بیان شده است پیامبر خدا فرمود:

«لا تقوم الساعة حتى لا يقال في الأرض: الله الله».^۴

«قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه روی زمین نام الله بر زبان‌ها محو گردد». ابن کثیر می‌گوید: برای این حدیث دو معنی بیان شده است.

۱- کسی منکر را ناپسند نمی‌داند و مردم همدیگر را بخاطر انجام منکرات ناراحت نمی‌کنند. حدیث این معنی را بدین تعبیر بیان می‌کند «حتى لا يقال: الله، الله» همانطور که در حدیث عبدالله بن عمر آمده است: «از آن تنها دودی می‌ماند،

۱) «سنن ابن ماجه» كتاب الفتن باب ذهاب القرآن والعلم (۱۳۴۴/۲-۱۳۴۵) و حاکم فی «المستدرک» (۴۷۳/۴) او می‌گوید این حدیث صحیح است و مطابق شرط مسلم روایت شده است» ذهبی نیز با او موافق است. ابن حجر می‌گوید: سند ابن ماجه قوی است «فتح الباری» (۱۶/۱۳) آلبانی آن را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۳۳۹/۶) (حدیث ۷۹۳۳).

۲) رواه الطبرانی، راویانش راویان حدیث صحیح هستند جز شداد بن معقل او نیز موثق است «مجمع الزوائد» (۳۲۹/۷-۳۳۰).

ابن حجر می‌گوید: سندش صحیح است اما به پیامبر نمی‌رسد (موقوف است) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).
 ۳) «مجموع فتاوی ابن تیمیه» (۱۹۸/۳-۱۹۹).

۴) «صحیح مسلم» كتاب الإيمان باب ذهاب الإيمان آخر الزمان (۱۷۸/۲) با شرح امام نووی.

معروف را نمی‌شناسند و منکر را ناپسند نمی‌دانند»^۱.

معنی دوم: تا اینکه ذکر نام الله در زمین قطع گردد و کسی نام او را نشناسد. زمانی است که زمانه فاسد شود، کفر و فسوق و عصیان افزایش یابد و نوع انسان نابود گردد^۲.

۱۴- افزایش نظامیان و اعوان ستمگران

امام احمد از ابو امامه -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «يكون في هذه الأمة في آخر الزمان رجال - أو قال: يخرج رجال من هذه الأمة في آخر الزمان - معهم سياط كأنها أذنان البقر، يغدون في سخط الله، ويروحون في غضبه»^۳.

«در آخر الزمان مردانی از این امت (خواهند آمد) شلاقی مانند دم گاو بدست دارند صبح و شام در عذاب و غضب خداوند قرار دارند» در روایت طبرانی در «الكبير» آمده است: «سيكون في آخر الزمان شرطه يغدون في غضب الله، ويروحون في سخط الله، فإياك أن تكون من بطانتهم»^۴.

«در آخر الزمان نظامیانی خواهند آمد در غضب خدا صبح می‌کنند و در عذاب خدا شب را به پایان می‌رسانند پس مبدا از حامیان آنها باشی».

به چنین افرادی که بر مسلمین چیره می‌شوند و آنان را بدون حق عذاب می‌دهند وعده عذاب داده شده است.

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «صنفان من أهل النار لم أرهما: قوم معهم سياط كأذنان البقر يضربون بها الناس.....»^۵.

(۱) «مسند احمد» (۱۸۱/۱۱-۱۸۲ شرح احمد شاکر) او می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۸۶/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «مسند امام احمد» (۲۵۰/۵) با حاشیه منتخب الكنز) حدیث صحیح است.

(۴) «اتحاف الجماعة» (۵۰۷/۱-۵۰۸) حدیث صحیح است. «صحيح الجامع» (۳۱۷/۳) (حدیث ۳۵۶۰).

(۵) «صحيح مسلم» باب جهنم اعادنا الله منها (۱۹/۱۷) با شرح امام نووی).

«دو گروه که آن‌ها را ندیده‌ام از اهل جهنم هستند یکی از آنان انسان‌هایی هستند شلاق‌ی مانند دم گاو در دست دارند و با آن مردم را می‌زنند....» نووی (رح) می‌گوید: «این حدیث یکی از معجزات پیامبر است زیرا مفاد آن امروز تحقق یافته است و شلاق بدستان غلامان و یاوران نظامیان هستند»^۱.

پیامبر خدا به ابوهیریه فرمودند: «إِنَّ طَالَتْ بَكَ مَدَّةَ أَوْشَكْتَ أَنْ تَرَى قَوْمًا يَغْدُونَ فِي سَخَطِ اللَّهِ وَيُروِحُونَ فِي لَعْنَتِهِ، فِي أَيَدِيهِمْ مِثْلُ أَذْنَابِ الْبَقَرِ»^۲.

«اگر عمر به تو اجازه بدهد ممکن است ببینی قومی را که صبح در عذاب خدا و شب در لعنت او بسر می‌برند ابن عباس -رضی الله عنهما- می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «يَكُونُ عَلَيْكُمْ أَمْرَاءُ هُمْ شَرٌّ مِنَ الْمَجُوسِ»^۳. «کسانی امیر شما می‌شوند که از مجوس هم بدترند».

۱۵- انتشار زنا

پیامبر خبر داده است انتشار زنا و افزایش آن بین مردم یکی از نشانه‌های قیامت است. در صحیحین (مسلم و بخاری) از انس روایت شده است. پیامبر فرمودند: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ..... وَيُظْهَرُ الزَّانَا»^۴. «از جمله نشانه‌های قیامت..... و انتشار زنا بین مردم است».

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹/۱۷).

(۲) «صحیح مسلم» باب جهنم اعاد نالله منها (۱۹/۱۷) با شرح نووی.

(۳) طبرانی آن را در «الصغیر» و «الاوسط» روایت کرده، راویان آن رجال صحیح هستند جز مؤمل بن اهاب، او نیز مطمئن است. «مجمع الزوائد» (۲۳۵/۵).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب العلم باب رفع العلم و ظهور الجهل (۱۷۸/۱) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان (۲۲۱/۱۶) با شرح نووی.

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر فرمودند: «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ سِنَوَاتُ خَدَّاعَاتٍ وَ..... وَ تَشِيعُ فِيهَا الْفَاحِشَةُ»^۱. «بر انسان سال‌هایی خواهد آمد که... و فاحشه در آن شایع می‌گردد».

بدتر از این حلال دانستن زنا است، در حدیث صحیح از ابو مالک اشعری آمده است می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند: «لَيَكُونَنَّ فِي أُمَّتِي أَقْوَامٌ يَسْتَحِلُّونَ الْحَرَ وَالْحَرِيرَ»^۲. «در امت من افرادی خواهند آمد که عمل زنا و پارچه حریر را حلال می‌شمارند در آخر الزمان بعد از تمام شدن مؤمنان افراد شروری مانند آن‌ها مثل الاغ در حضور دیگران جماع می‌کنند. همانطور که در حدیث نواس -رضی الله عنه- چنین آمده است. «وَيَبْقَى شَرَارُ النَّاسِ، يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارَجَ الْحَمْرِ فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ»^۳. «مردمان بدی باقی می‌مانند که مثل الاغ در حضور همگان جماع می‌کنند پس قیامت در زمان آنان بر پا می‌شود». از ابوهریره روایت شده است پیامبر خدا فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَفْنِي هَذِهِ الْأُمَّةَ حَتَّى يَقُومَ الرَّجُلُ إِلَى الْمَرْأَةِ فَيَفْتَرِشَهَا فِي الطَّرِيقِ فَيَكُونُ خِيَارَهُمْ يَوْمَئِذٍ مَنْ يَقُولُ لَوْ وَرَيْتَهَا وَرَاءَ هَذَا الْحَائِطِ»^۴. «قسم به کسی که جانم در دست اوست این امت از بین نمی‌رود (قیامت بر پا نمی‌شود) تا اینکه مرد به طرف زن می‌رود و بر سر راه با او جماع می‌کند پس بهترین آنان در چنین روزی کسی است که می‌گوید کاش به پشت آن دیوار

(۱) «مستدرک حاکم» (۵۱۲/۴) می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است اما بخاری و مسلم آن را نیاورده‌اند ذهبی نیز با او موافق است. آلبانی آن را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع» (۲۱۲/۳) (حدیث ۳۵۴۴) ولی در آن عبارت: «تَشِيعُ فِيهَا الْفَاحِشَةُ» نیامده است.

(۲) «صحیح البخاری» کتاب الاشربة باب ما جاء فی من يستحل الخمر و یسمیه بغیر اسمہ (۵۱/۱۰) با شرح فتح الباری).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذکر الدجال (۷۰/۱۸) با شرح نووی).

(۴) روایت از ابو یعلیٰ هیشمی می‌گوید: راویان این حدیث راویان حدیث صحیح‌اند. «مجمع الزوائد» (۳۳۱/۷).

می‌رفتید».

قرطبی^۱ در کتابش «المفهم» درباره حدیث گذشته که انس آن را روایت کرد می‌گوید: این حدیث نشانه‌ای از نشانه‌های نبوت او است. زیرا پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خبر وقوع چیزی را داده است که تحقق یافته است خصوصاً در زمان ما^۲. اگر در زمان قرطبی چنین بوده است پس در زمان به خاطر جهل و انتشار فساد بیشتر به وقوع پیوسته است.

۱۶- انتشار ربا

ظهور و انتشار ربا بین مردم و عدم مبالغت به حرام از نشانه‌های قیامت است عبدالله بن مسعود حدیثی نقل می‌کند که پیامبر می‌فرماید: «بین یدی الساعة یظهر الربا»^۳. «قبل از آمدن قیامت ربا انتشار می‌یابد» در حدیث صحیح از ابوهریره آمده است پیامبر خدا فرمود: «لیأتین علی الناس زمان لا یبالی المرء بما أخذ المال أمن حلال أم من حرام»^۴. «زمانی فرا می‌رسد انسان در کسب و کارش مبالغت نمی‌کند آیا این مال حلال است یا حرام».

(۱) ابو العباس احمد بن عمر انصاری قرطبی از فقهاء و محدثین مالکی او استاد قرطبی مفسر یعنی ابو عبدالله محمد بن احمد انصاری است صاحب کتاب «التذکرة فی احوال الموتی و... امور الاخره» اما ابو العباس مشهور به ابن المزیّن است از جمله آثار او کتاب «المفهم لما اشکل من تلخیص مسلم» و «مختصر صحیح بخاری» است او در سال (۶۵۶ هـ) در اسکندریه وفات یافت (رحمت خدا بر او باد) «البدایة والنهایة» (۲۱۳/۱۳) و «الاعلام» (۱۸۶/۱) زرکلی.

(۲) «فتح الباری» (۱۷۹/۱).

(۳) روایت از طبرانی «الترغیب و الترهیب» منذری (۳/۹) او می‌گوید روایانش راویان حدیث صحیح هستند.

(۴) «صحیح بخاری» کتاب البیوع باب قوله تعالی ﴿يَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ﴾ (۳۱۳/۴) با شرح فتح الباری و «سنن نسائی» (۲۴۳/۷) فی کتاب البیوع باب اجتناب الشبهات فی الکسب.

این احادیث بر بسیاری از مسلمانان امروزی تحقق یافته است. آنان را می‌بینی در کسب و کارشان به دنبال حلال نیستند بلکه مال را حلال یا حرام جمع می‌کنند. و غالباً حرام آن با اخذ ربا در معاملات است. معاملات ربوی امروز انتشار یافته و بسیاری از مردم در این بلای بزرگ غوطه‌ورند.

آوردن این حدیث توسط امام بخاری در باب:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا أَضْعَافًا مُّضَاعَفَةً وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

﴿١٣٠﴾ [آل عمران: 130].

نشانه فقه دینی ایشان است او می‌خواهد بیان کند تمام دو برابر و چند برابر خوردن‌های ربا و توسع در آن، بخاطر جمع کردن مال عدم تمیز بین حلال و حرام صورت می‌گیرد.

۱۷- ظهور آلات موسیقی و حلال کردن آن‌ها

از سهل بن سعد روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «سیکون في آخر الزمان خسف، وقذف ومسح» قیل: ومتي ذلک یا رسول الله؟ قال: «إذا ظهرت المعازف والقينات»^۱. «در آخر الزمان زبونی و خواری، دشنام و ناسزا و زشتی و بد شکلی ظاهر می‌شود سؤال شد چه وقت ای پیامبر خدا؟ فرمودند «وقتی که آلات موسیقی و زنان خواننده ظاهر شوند».

قسمتی از این نشانه در عصور گذشته ظاهر شده اما اکنون تحقق آن بیشتر شده و آلات موسیقی، زنان خواننده (القينات) در جامعه انتشار یافته‌اند.

(۱) روایت از ابن ماجه «سنن ابن ماجه» (۱۳۵۰/۲) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقي هيثمی می‌گوید: طبرانی این حدیث را روایت کرده است که در سند آن عبدالله بن ابی الزناد است و او ضعیف است ولی بقیه رجال یکی از اسناد صحیح هستند. «مجمع الزوائد» (۱۰/۸) آلبانی می‌گوید: حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲۱۶/۳) (حدیث ۳۵۵۹).

مهمتر از آن حلال دانستن آلات موسیقی توسط بسیاری از مردم است در صورتی که مطابق حدیث کسی که این کار را بکند به خواری، زشتی و ناسزایی وعده داده شده است و همچنین در «صحیح بخاری» آمده است.

هشام بن عمار گفت: صدقه بن خالد روایت می‌کند (سند حدیث را به ابومالک اشعری -رضی الله عنه- می‌رساند. او از پیامبر شنیده است) پیامبر خدا فرمودند: «لیکونن من أمتی أقوام یستحلون الحر والحریر والخمر والمعازف ولینزلن أقوام إلى جنب علم یروح علیهم بسارحة لهم یأتیهم الفقیر لحاجة، فبقولوا ارجع إلینا غداً فیبیتهم الله ویضع العلم ویمسح آخرین قرده وخنایزیر إلى یوم القیامة»^۱. «اقوامی از امت من زنا، پارچه حریر، شراب و آلات موسیقی را حلال می‌دانند و اقوامی نزد کوهی (تپه‌ای) سکنی گزیدند و هر شب چوپانشان حیوان‌ها را به آنجا برمی‌گرداند او نزد آنان رفت تا نیازش را بر طرف سازد. آن‌ها می‌گویند. فردا نزد ما باز گرد. خداوند آنان را در همان شب هلاک می‌کند و کوه را بر سرشان خراب می‌کند. و سایرین را به میمون و خوک مبدل می‌سازد.

به گمان ابن حزم این حدیث منقطع است و بین بخاری و صدقه ابن خالد^۲ متصل نیست اما ابن قیم کلام ابن حزم را با شش دلیل ردّ داده است^۳.

۱- بخاری هشام ابن عمار را ملاقات کرده و از او حدیث شنیده است پس وقتی از او حدیث معنعن روایت می‌کند به اتفاق حمل به اتصال می‌شود چون هم عصر بوده و از او حدیث شنیده است پس وقتی بخاری می‌گوید: «قال هشام» تفاوتی با «عن هشام» ندارد.

۲- راویان ثقه این حدیث را از هشام موصول نقل کرده‌اند. اسماعیلی در «صحیحش»

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الاشربة باب ما جاء فی من یستحل الخمر ویسمیه بغیر اسمہ (۵۱/۱۰) با شرح فتح الباری).

(۲) «المحلی» ابن حزم (۵۹/۹) تحقیق احمد شاکر، منشورات المكتب التجاری للطباعة و النشر، بیروت.

(۳) «تهذیب السنن» (۲۷۰/۵-۲۷۲).

- می‌گوید «اخبرنی الحسن: حدثنا هشام بن عمار» با همان اسناد و همان متن.
- ۳- این حدیث از طریق غیر حدیث هشام تصحیح شده است. اسماعیلی و عثمان ابن ابی شیبہ با دو سند دیگر از ابو مالک اشعری -رضی الله عنه- آن را روایت کرده‌اند.
- ۴- به فرض اینکه بخاری هشام را ملاقات نکرده و از او حدیث نشنیده باشد آوردن این حدیث در کتابش و جزم به صحت آن دال است بر اینکه نقل حدیث از هشام برای او ثابت شده است.
- ۵- وقتی بخاری در کتابش می‌گوید: قال فلان منظور جزم به صحت آن نزد بخاری است.
- ۶- بخاری این حدیث را به عنوان حجت در کتاب صحیح خود نقل کرده است نه به عنوان استشهاد. پس بدون شک حدیث صحیح است.
- ابن صلاح^۱ می‌گوید: «ردی که ابن حزم بر احادیث بخاری مروی از ابو عامر یا ابو مالک داده بی اساس است».
- سپس می‌گوید: «این حدیث صحیح، معروف الاتصال و دارای شرطهای حدیث صحیح است. او می‌گوید بخاری برخی مواقع چنین می‌کند زیرا این حدیث از جهت‌های مطمئن از این فرد (که حدیث به او معلق است) معروف است. او این کار را انجام داده زیرا این حدیث را در جای دیگر از کتابش با سند متصل آورده است و همچنین در

(۱) محدث و حافظ عثمان بن عبدالرحمن شهرزوری (یکی از شهرهای کردستان عراق) معروف به ابن صلاح او آثار زیادی در زمینه فقه و حدیث دارد و متولی تدریس در دارالحدیث دمشق بوده است وفات سال (۶۴۳ هـ).

«البدایة والنهاية» (۱۶۸/۱۳) و «شذرات الذهب» (۲۲۱/۵-۲۲۲).

جاهای دیگر این کار را به علت عدم انقطاع سند انجام داده است «والله اعلم»^۱. بدین خاطر این حدیث را تفصیل دادم چون بعضی از مردم تشبث به رأی ابن حزم می‌کنند و استعمال آلات موسیقی را جائز می‌دانند ولی بیان گردید احادیث وارده درباره نهی از آن همه صحیح هستند و امت تهدید شده است مبدا آلات لهو را استعمال کنند و مرتکب معاصی شوند.

۱۸- مجاز کردن شرابخواری

در میان امت شرابخواری با عنوان‌هایی دیگر ظاهر شده است بدتر از آن برخی مردم آن را حلال می‌دانند. و این یکی از نشانه‌های قیامت است. امام مسلم از انس بن مالک روایت می‌کند از پیامبر خدا شنیدم فرمود: «من أشرط الساعة.... (وذكر منها) ويشرب الخمر». «از جمله نشانه‌های قیامت.... ترویج شراب خواری است در احادیث بحث آلات موسیقی بحث شرب خمر نیز به میان آمد از جمله: افرادی از امت خواهند آمد شرابخواری را جائز می‌دانند. «حدیث دیگری را امام احمد و ابن ماجه از عباده بن صامت روایت می‌کنند^۲ پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لتستحلن طائفة من أمتي الخمر باسم يسمونها إياه»^۳. «طائفه‌ای از امتم شراب را با نام‌های دیگر برای خود حلال می‌کنند» نام‌های زیادی از جمله «مشروبات روحی» و امثال آن بر خمر اطلاق

(۱) «مقدمة ابن صلاح في علوم الحديث» (ص ۳۲)، چاپ دارالکتب العلمیه سال (۱۳۹۸ هـ) و «فتح الباری» (۵۲/۱۰).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب رفع العلم و قبضه و ظهور الجهل و الفتن فی آخر الزمان (۲۲۱/۱۶) با شرح نووی.

(۳) «مسند احمد» (۳۱۸/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن ابن ماجه» (۱۱۲۳/۲) ابن حجر در فتح الباری می‌گوید: سند حدیث خوب است. این حدیث را آلبانی تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۱۴-۱۳/۵) (حدیث ۴۹۴۵).

کرده‌اند.

احادیث درباره ترویج شراب خواری و حلال کردن آن به نام‌های دیگر فراوان است. ابن العربی تحلیل شراب را دو نوع تفسیر کرده است.^۱

۱- اعتقاد به جواز شرابخواری

۲- منظور از آن توسعه شرابخواری مانند سایر حلال‌های دیگر است.

این العربی می‌گوید: هم شنیده‌ام و هم دیده‌ام کسانی را که چنین کرده‌اند. در ادامه می‌گوید: این امر در زمان ما بیشتر از گذشته است و بسیاری از مردم با شرب آن در فتنه افتاده‌اند.

بدتر از آن فروش آن بطور آشکار در بازار و شرب آن در روز روشن در برخی از کشورهای اسلامی است و البته انتشار مخدرات در سطحی وسیع در ممالک اسلامی آذیر خطری بزرگ‌تر و فساد دامنگیرتر است اول و آخر همه امور در دست خدا است.

۱۹- آراستن مساجد و تفاخر به آن

یکی از نشانه‌های قیامت زینت دادن و نقش و نگار دادن به مساجد و تفاخر به آن است. امام احمد از انس روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی یتباهی الناس فی المساجد»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا مردم در مساجد بر همدیگر تفاخر کنند» در روایت نسایی و ابن حزم آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «من

(۱) «فتح الباری» (۱۵/۱۰).

(۲) «مسند احمد» (۳/۱۳۴) با حاشیه منتخب کنز العمال) آلبانی آن را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع (۱۷۴/۶) (حدیث ۷۲۹۸).

أشراط الساعة أن يتباهى الناس في المساجد^۱. «از نشانه‌های قیامت تفاخر مردم به مساجد است».

بخاری می‌گوید: «انس گفت به مساجد مباهات می‌کنند و آن‌ها را به ندرت آباد می‌کنند پس مباهات به مساجد تنها در آرایش و تزئین آن‌هاست». ابن عباس می‌گوید: همانا مساجد را مزین می‌کنید همانطور که یهود و نصاری معابد خود را تزئین می‌کنند^۲. لذا عمر بن خطاب از تزئین مساجد نهی می‌کرد زیرا مردم را به خود مشغول و از نماز دور می‌نماید ایشان وقتی دستور تعمیر مسجد نبوی را دادند گفتند: مسجد باید مردم را در گرما و سرما پیوشاند. پس آگاه باش مبدا آن را رنگ قرمز و زرد بکنی و مردم را با آن مبتلا و سرگرم سازی^۳.

خدا عمر را رحمت کند مردم وصیت او را عمل نکردند و به زرد و قرمز هم اکتفا نمودند بلکه مانند لباسها به نقش و نگار مسجد پرداختند و ملوک و خلفا به ساختمان مساجد و تزئین آن مباهات می‌کردند حتی در این راستا کارهای خارق العاده پدید آوردند که نمونه آن‌ها در کشورهای اسلامی زیاد است. مانند مساجد شام، مصر و کشورهای مغرب، اندلس و غیره. هنوز هم مسلمانان به ساختمان آراسته و بدیع مساجد مباهات می‌کنند بی‌شک آرایش مساجد نشانه ترفه و تبذیر است و آبادی و عمران آن‌ها تنها با عبادت و ذکر خدا تحقق می‌یابد. و به عنوان مسجد همین کافی است که مردم را از گرما، سرما و باران محفوظ کند و جای قراری برای آنان باشد.

زمانی انحطاط تحقق می‌یابد مساجد آراسته گردند و مصاحف آرایش یابند. امام

(۱) «سنن نسایی» (۳۲/۲ با شرح سیوطی) آلبانی این حدیث را صحیح می‌داند «صحیح الجامع» (۲۱۳/۵)

(حدیث ۵۷۷۱) و «صحیح ابن خزیمه» (۲۸۲/۲) (حدیث ۱۳۲۲-۱۳۲۳) تحقیق محمد مصطفی

الاعظمی او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الصلاة باب بنیان المسجد (۵۳۹/۱ با شرح فتح الباری).

(۳) «صحیح بخاری» (۵۳۹/۱ با شرح فتح الباری).

ترمذی از ابو درداء روایت می‌کند می‌فرماید: «وقتی مساجد را آرایش دادید و مصاحف را زیبا نمودید انحطاط شما فرا می‌رسد»^۱.

مناوی^۲ می‌گوید: «آرایش مساجد و زینت دادن مصاحف دو امر نهی شده هستند زیرا این کار قلب را مشغول می‌سازد و خشوع و تدبر در محضر ذات حق تعالی را با سرگرمی به خود از بین می‌برد. شافعی می‌گوید آرایش مساجد (حتی کعبه) به طلا و نقره مطلقاً حرام و به غیر طلا و نقره مکروه است»^۳.

۲۰- برج‌سازی

یکی از نشانه‌هایی که بعد از عصر نبوت خودنمایی کرد و انتشار یافت و موجب تفاخر و مباهات مردم گشت ساختمان‌سازی و آرایش آن بود زیرا نعمت‌های دنیا بر

(۱) «صحيح جامع الصغير» (۲۲۰/۱) (حدیث ۵۹۹) آلبانی می‌گوید اسناد حدیث حسن است، و در «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۳۳۷/۳) (حدیث ۱۳۵۱) می‌گوید امام ترمذی در کتابش «الاکیاس والمغترین» (ص ۷۸ مخطوطة الظاهرية) از ابو درداء بطور مرفوع آن را روایت کرده است.

این حدیث را ابن مبارک با اندکی تقدیم و تاخیر در کتاب «الزهد» (ص ۲۷۵) (حدیث ۷۹۷) با تحقیق حبیب الرحمن الاعظمی، روایت کرده است.

آلبانی سند روایت ابن المبارک را در «السلسلة» نقل کرده و می‌گوید: اسناد رجال آن راویان مسلم هستند اما نمی‌دانم بکر بن سواده (که از ابو درداء روایت می‌کند) از خود ابو درداء شنیده است یا نه. بغوی این حدیث را در «شرح السنة» (۳۵۰/۲) نقل کرده و به ابو درداء نسبت داده است.

اما سیوطی در «الجامع الصغير» (ص ۲۷) آن را به حکیم نسبت داده او نیز از ابو درداء روایت کرده است و آن را ضعیف قلمداد می‌کند و همچنین منادی در «فیض القدير» (۳۶۷/۱) (حدیث ۶۵۸) آن را تضعیف کرده است.

(۲) او زین الدین محمد بن عبدالوئوف المناوی است، او هشتاد تالیف دارد، بیشتر آن‌ها در حدیث، تاریخ و سیره است. او در سال ۱۰۳۱ هـ در قاهره متوفی شد. رحمه الله «الاعلام» (۲۰۴/۶).

(۳) «فیض القدير» (۳۶۷/۱).

مسلمانان گشوده شد و بعد از فتوحات اموالشان افزایش یافت و به مرور زمان عده‌ای از آنان به دنیا تکیه زدند و بیماری امت‌های گذشته یعنی تنافس در جمع مال و هزینه کردن آن در مسیرهای غیر مجاز به آنان سرایت کرد. حتی نه تنها مردم شهرنشین بلکه روستائیان و حومه شهرها که غالباً اقشار نیازمند جامعه هستند به چنان ثروت و امکاناتی رسیدند که همه شروع به بنای ساختمان‌های بلند و زیبا نمودند و در این راستا با هم به رقابت پرداختند.

همه این موارد مطابق خبر پیامبر گرامی -صلی الله علیه وسلم- تحقق یافته‌اند. در «صحیحین» از ابوهریره روایت شده است وقتی که جبرئیل از پیامبر درباره وقت بر پا شدن قیامت سؤال کرد پیامبر به ایشان (جبرئیل) گفت: «لكن سأحدثك عن أشراتها... إذا تطاول رعاء البهائم في البنيان، فذاك من أشراتها»^۱. «اما من درباره نشانه‌های آن برایت می‌گویم... (از جمله آن‌ها) وقتی چوپان‌ها ساختمان‌های بلند و سر به فلک کشیده بسازند، این از نشانه‌های روز قیامت است» و در روایت مسلم آمده است «و أن تری الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان»^۲. «انسان‌های پا برهنه، لخت، نیازمند و چوپان را می‌بینی ساختمان‌های چند طبقه و بلند می‌سازند».

در روایت امام احمد از عبدالله بن عباس آمده است؛ گفت ای پیامبر خدا این چوپان‌های پا برهنه گرسنه و نیازمند چه کسانی هستند. پیامبر فرمودند: اعراب^۳.

(۱) بهم: یعنی بره و بزغاله چه نر چه ماده «النهاية» ابن اثیر (۱۶۸/۱) و «شرح نووی لمسلم» (۱۶۳/۱).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الایمان باب سؤال جبرئیل النبی -صلی الله علیه وسلم- عن الایمان والاسلام والاحسان وعلم الساعة (۱۱۴/۱) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الایمان باب بیان الایمان والاسلام والاحسان، (۱۶۱-۱۶۴).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الایمان باب بیان الایمان والاسلام والاحسان (۱۵۸/۱) با شرح نووی).

(۴) «مسند احمد» (۳۳۲/۴-۳۳۴) (حدیث ۲۹۲۶) شرح احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

بخاری از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة... حتی يتطاول الناس في البنیان»^۱. «روز قیامت نمی‌آید... تا وقتی که مردم ساختمان‌های بلند و چند طبقه بسازند» حافظ ابن حجر در مورد تطاول در بنیان می‌گوید «یعنی هر کس خانه‌ای می‌سازد می‌خواهد ارتفاعش از خانه دیگری بلندتر باشد. و یا احتمال دارد منظور آن مباهات در آرایش و تزیین ساختمان‌ها باشد. یا هر چیز دیگری از این قبیل که بیشتر آن امروز یافت می‌شود»^۲.

این ویژگی بطور آشکار در عصر ما ظاهر شده و مردم بناهای خود را بلندتر کرده و به طول و عرض و آرایش آن مباهات می‌کنند حتی کار به جایی رسیده است برج‌های سر به فلک کشیده مانند برج‌های مشهور آمریکا و سایر شهرهای مهم جهان می‌سازند.

۲۱- جاریه آفایش را به دنیا می‌آورد^۳

در حدیث طولانی و مشهور جبرئیل پیامبر به او می‌فرماید: «سأخبرک عن أشراتها... إذا ولدت الأمة ربّتها»^۴ «..... (یکی دیگر از اشراف قیامت) این است: وقتی که جاریه سید

هیثمی می‌گوید: «رواه احمد و البزار بنحوه و در اسنادش احمد شهر بن حوشب وجود دارد «مجمع الزوائد» (۳۸/۱-۳۹).

آلبانی می‌گوید: «این اسناد در شواهد مشکلی ندارد» «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (۳۳۲/۳) (حدیث ۱۳۴۵)

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب (بدون) (۱۳/۱۸-۸۲ با شرح فتح الباری).

(۲) «فتح الباری» (۸۸/۱۳).

(۳) «ربّتها» و فی رواية «ربّها» ابن کثیر می‌گوید: «رب در لغت به مالک، سید مدیر، مربی، قیم و منعم می‌گویند و بدون اضافه تنها به اسم «الله» (تعالی) اطلاق می‌شود اما وقتی به معنی غیر «الله» (تعالی) بیاید اضافه می‌گردد و گفته می‌شود: رب کذا» «النهاية» (۱۷۹/۲).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الإیمان باب سؤال جبرئیل (۱/۱۱۴ با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان الإیمان والإسلام والإحسان (۱/۱۵۸ با شرح نووی).

خودش را بدنیا آورد در روایت مسلم چنین آمده است: «إذا ولدت الأمة ربّها»^۱. علماء درباره معنی این عبارت که یکی از نشانه‌های قیامت است چند قول مختلف دارند. ابن حجر چهار قول از آن‌ها را بیان کرده است.

۱- قول خطابی: «منظور توسعه بلاد اسلامی، استیلاء مسلمانان بر مناطق شرک و اسارت آنان است پس وقتی مردی دارای جاریه می‌شود و از او صاحب بچه می‌گردد بچه به منزله سید جاریه به حساب می‌آید زیرا فرزند سیدش است»^۲. نووی می‌گوید: بیشتر علماء این رأی را پذیرفته‌اند^۳. ابن حجر می‌گوید: «در این معنی تردید وجود دارد»^۴ زیرا تولد فرزند توسط جاریه در زمان پیامبر نیز وجود داشته و استیلاء بر مناطق شرک و بدست آوردن جاریه در صدر اسلام بیشتر بوده است اما سیاق کلام اشاره به چیزی دارد که تا آن موقع نبوده ولی در آینده اتفاق می‌افتد و از نشانه‌های قیامت به شمار می‌آید»^۵.

۲- سید مادر بچه‌اش را بفروشد و این امر بسیار تکرار شود و مالکان آن زیاد شوند تا اینکه اتفاقاً فرزند مادرش را بخرد در حالی که او را نمی‌شناسد.

۳- جاریه فرزندی از غیر سیدش با آمیزش حلال یا حرام به دنیا آورد (سید پدر بچه نباشد) سپس جاریه فروخته شود و آن قدر در دست افراد خرید و فروش شود تا در پایان فرزندش او را بخرد در حالی که او را نمی‌شناسد. (این قول شبیه قول قبلی است).

۴- عقوق (اذیت و آزار) والدین زیاد شود و فرزند با مادرش مانند کنیز برخورد کند

(۱) «صحیح مسلم» (۱/۱۶۳) با شرح امام نووی.

(۲) «معالم السنن علی مختصر سنن ابو داود» (۷/۶۷) این نص در «فتح الباری» هم آمده است. (۱/۱۲۲)

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۱/۱۵۸).

(۴) حافظ ابن کثیر نیز این قول را بعید می‌داند «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱/۱۷۷-۱۷۸).

(۵) «فتح الباری» (۱/۱۲۲).

مثلاً به او سبّ و شتم روا دارد و او را به خدمت بگیرد در نتیجه بچه مجازاً سید مادرش می‌شود یا منظور از ربّ مربی است.

ابن حجر می‌گوید: این توجیه پذیرترین معنی است به خاطر عمومیت آن و به خاطر مقام کلام که باید مراد از آن باین امری غریب باشد - گر چه بر وجود فساد در جوامع نیز دلالت می‌کند - پس حاصل کلام این است بر پایی قیامت زمانی است که امور منعکس می‌گردند یعنی متربی مربی می‌شود، افراد پایین بالا می‌آیند و.... این معنی با علامت قبلی «أن تصیر الحفاة ملوک الأرض» تناسب بیشتری دارد.^۱

۵- ابن کثیر نیز در این مورد قولی دارد او می‌گوید: «در آخر الزمان کنیز مظهر حشمت و کرامت خواهد بود پس مردان بزرگ به جای زن حرّه کنیز دارند. و بدین دلیل آن را با عبارت: «أن ترى الحفاة العراة العالة يتناولون في البنیان» مقارن ساخته است»^۲.

۲۲- افزایش قتل و خونریزی

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی یکثر الهرج» قالوا: وما الهرج یا رسول الله؟ قال: القتل، القتل، «قیامت بر پا نمی‌شود تا هرج افزایش یابد» گفته شد هرج چیست ای پیامبر خدا، فرمودند: قتل، قتل. «رواه مسلم»^۳.

بخاری از عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- روایت می‌کند «نزدیک روز قیامت ایام هرج است، علم از بین می‌رود و جهل ظاهر می‌شود» ابو موسی می‌گوید: هرج در لغت

(۱) «فتح الباری» (۱۲۲/۱-۱۲۳) با اختصار.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۷۷/۱) تحقیق د. طه. زینی.

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۳/۱۸) با شرح نووی.

حبشی به معنی قتل است.^۱

ابوموسی -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند فرمودند: «إن بين يدي الساعة الهرج» قالوا: وما الهرج؟ قال: «القتل». گفتند: یعنی قتل از زمان ما نیز بیشتر می‌شود، مادر هر سال بیشتر از هفتاد هزار نفر می‌کشیم. گفت منظور از قتل فقط کشتن مشرکین نیست بلکه منظور قتل شما بین یکدیگر است. گفتند در چنین روزی آیا ما دارای عقل هستیم. گفت در چنین زمانی عقل بیشتر انسان‌ها زائل می‌شود. و به جایشان مردمان کم عقل می‌نشینند. بیشتر آن‌ها خودشان را با ارزش حساب می‌کنند اما هیچ ارزشی ندارند.^۲

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «والذي نفسي بيده لا تذهب الدنيا حتى يأتي على الناس يوم لا يدري القاتل فيم قتل ولا المقتول فيم قتل» «قسم به کسی که نفس من در دست اوست دنیا تمام نمی‌شود تا روزی بیاید قاتل نداند به چه دلیل قتل کرده است و مقتول نداند چرا کشته شده است». گفته شد چگونه این امر ممکن می‌شود. فرمودند: «الهرج، القاتل والمقتول في النار» «کشتار زیاد (در چنین حالی) قاتل و مقتول هر دو به دوزخ می‌روند».^۳

برخی از آنچه پیامبر در این احادیث خبر داده تحقق یافته است. در عهد صحابه قتال بین مسلمانان بعد از شهادت حضرت عثمان -رضی الله عنه- واقع شد سپس جنگ‌ها در برخی مناطق نسبت به مناطق دیگر و بعضی سال‌ها نسبت به سال‌های دیگر افزایش یافت بدون اینکه سبب آن‌ها معلوم باشد در قرون اخیر جنگ‌های ویران‌کننده‌ای بین ملت‌ها

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب ظهور الفتن (۱۴/۱۳) با شرح فتح الباری.

(۲) «مسند امام احمد» (۴/۴۱۴) با حاشیه منتخب کنز العمال و «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن باب التثبت في الفتنه (۲/۱۳۰۹) (حدیث ۳۹۵۹) و «شرح السنة» باب أشرار الساعة (۲۸/۱۵-۲۹) (حدیث ۴۲۳۴) و حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲/۱۹۳) (حدیث ۲۰۴۳).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة (۱۸/۳۵) با شرح نووی.

ایجاد شده‌اند که هزاران نفر را از بین برده و باعث انتشار فتنه بین ملت‌ها گشته‌اند بطوری که یک نفر دیگری را می‌کشد اما دلیل اصلی آن را نمی‌دانست.

البته پخش اسلحه‌های کشنده و تخریب‌کننده بین ملت‌ها و امت‌ها نقش اساسی را در افزایش قتل و کشتار داشته‌اند. تا آنجا که انسان بی‌ارزش شده و مانند حیوان ذبح می‌گردد و خونس ریخته می‌شود. سبب همه این‌ها از هم پاشیدگی ملت‌ها و کم عقلی آن‌ها است. هنگام وقوع فتنه‌ها فرد کشته می‌شود اما نمی‌داند چرا و برای چه چیزی کشته شد بلکه برخی از مردم را می‌بینیم به خاطر اسباب واهی دیگران را می‌کشند و این مصداق قول پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است «إِنَّهُ لَيَنْزِعَ عَقُولَ أَكْثَرِ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ» «عقل بیشتر مردم آن زمان نقص پیدا می‌کند» از شر فتنه‌های پنهان و آشکار به خدا پناه می‌بریم و از او عافیت و صحت را می‌طلبیم.

در برخی روایات آمده است این امت مورد رحمت خدا قرار گرفته است و در قیامت عذابی ندارد لذا خداوند عذاب آن را در دنیا فتنه، زلزله و قتل قرار داده است در حدیثی از صدقی ابن المثنی آمده است. رباح بن حارث از ابو برده نقل کرد و گفت: روزی من در بازار نزد منزل زیاد ایستاده بودم از تعجب با یک دستم به دست دیگرم زدم مردی از انصار که پدرش هم صحبت پیامبر خدا بود به من گفت: ای ابا برده از چه چیز تعجب می‌کنی، گفتم: از مردمانی تعجب می‌کنم که دینشان، پیامبرشان، دعوتشان، حبشان و جهادشان همه یکی است. ولی بعضی از آنان قتل بعضی دیگر را حلال می‌دانند. گفت تعجب نکن، من از پدرم شنیدم گفت: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیده‌ام فرمود: «إِنَّ أُمَّتِي أُمَّةٌ مَرْحُومَةٌ لَيْسَ عَلَيْهَا فِي الْآخِرَةِ حِسَابٌ وَلَا عَذَابٌ إِلَّا عَذَابُهَا فِي الْقَتْلِ وَالزَّلَازِلِ وَالْفِتَنِ»^۱.

(۱) «مستدرک حاکم» (۲۵۳/۴-۲۵۴) حاکم می‌گوید: «صحيح الاسناد است و آن را اخراج نکرده‌اند (صحيحين)» ذهبی نیز با او موافق است. این حدیث صحیح است. «سلسلة الأحاديث الصحيحة» (م ۶۸۴/۲-۶۸۶).

«امتم مورد رحمت خدا قرار گرفته است در روز آخرت حسابی بر او نیست و عذابی ندارد بلکه عذاب او قتل و زلزله و فتنه (در دنیا) است».

در روایتی از ابو موسی آمده است «إن أمتي أمة مرحومة ليس عليها في الآخرة عذاب، إنما عذابها في الدنيا: القتل والبلابل والزلازل»^۱ «امتم مورد رحمت خداوند قرار گرفته است و در آخرت عذابی ندارد بلکه عذاب او در دنیا: قتل و زلزله و قلق اضطراب است».

۲۳- تقارب زمان

ابوهریره نقل می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى..... يتقارب الزمان»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه... زمان نزدیک شود».

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يتقارب الزمان، فتكون السنة كالشهر ويكون الشهر كالجمعة وتكون الجمعة كالיום ويكون اليوم كالساعة كاحتراق السعفة»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه زمان نزدیک شود سال مثل ماه، ماه مثل هفته، هفته مثل روز، روز مانند ساعت و ساعت مانند آتش گرفتن یک برگ

(۱) «مسند احمد» (۴/۴۱۰ با حاشیه منتخب الكنز) حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغير» (۲/۱۰۴) (حدیث ۱۷۳۴) و «سلسلة احاديث الصحيحة» (م ۲/۶۸۴) (حدیث ۹۵۹).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، (۱۳/۸۱-۸۲ با شرح فتح الباری).

(۳) «مسند احمد» (۲/۵۳۷-۵۳۸ با حاشیه منتخب الكنز) ترمذی از انس روایت کرده است، «جامع الترمذی» ابواب الزهد باب ما جاء في تقارب الزمن و قصر الامل (۶/۶۲۴-۶۲۵ با شرح تحفة الاحوذی).

این کثیر می‌گوید: «سند این حدیث مطابق شرط مسلم است» «النهاية / الفتن و الامم» (۱/۱۸۱) تحقیق د. طه زینی هیثمی می‌گوید: رجال حدیث رجال صحیح هستند. «مجمع الزوائد» (۷/۲۳۱) آلبانی می‌گوید: صحیح است «صحیح جامع الصغير» (۶/۱۷۵) (حدیث ۷۲۹۹)

درخت خرما شود».

چند نظر در مورد معنی تقارب زمان وجود دارد.

۱- منظور از آن کاهش برکت در وقت است.^۱

ابن حجر می‌گوید: «در این زمان ما متوجه سرعت گذر شب و روز می‌شویم در حالی در عصر گذشته چنین نبود».^۲

۲- منظور از آن زمان مهدی و حضرت عیسی -علیه السلام- است که مردم از زندگی لذت می‌برند امنیت و عدالت گسترش می‌یابد و علی القاعده مردم زمان‌های خوش را گرچه طولانی باشد کوتاه می‌بینند. و در حال سختی زمان را گرچه کم باشد طولانی می‌بینند.^۳

۳- منظور نزدیکی احوال مردم به یکدیگر به علت کاهش تدین است. یعنی به خاطر ظهور اهل فسق و تسلط آن‌ها کسی نیست امر به معروف و نهی از منکر انجام دهد زیرا علم رها شده و به جهل دل خوش کرده‌اند بی‌شک درجات علمی مردم متفاوت است و مردم در این زمینه با هم برابر نیستند خداوند می‌فرماید:

﴿وَفَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ﴾^۴ [یوسف: 76].

«ولی مردم تنها در حالت جهل و نادانی با هم برابرند».

۴- منظور نزدیک شدن ساکنان زمین و اماکن دور دست به همدیگر به خاطر افزایش وسائل ارتباط جمعی و حمل و نقل است.^۵

(۱) «معالم السنن» (۱۴۱/۶-۱۴۲) با حاشیه مختصر سنن ابو داوود منذری) و «جامع الاصول» ابن اثیر

(۴۰۹/۱۰) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۳) «فتح الباری» (۱۶/۱۳).

(۴) «مختصر سنن ابو داود» للمندری (۱۴۲/۶).

(۵) «اتحاف الجماعة» (۴۹۷/۱) و «العقائد الإسلامية» (ص ۲۴۷) سید سابق.

۵- منظور کوتاه شدن حقیقی زمان و افزایش سرعت آن در آخر الزمان است. این مورد تاکنون تحقق نیافته است و روایات وارده درباره طولانی شدن ایام دجال و تبدیل یک روز به یک سال و همچنین طولانی شدن هفته و ماه این امر را تأیید می‌کند زیرا همانطور که ایام طولانی می‌شوند پس کوتاه شدنش نیز بعید نیست^۱. این پدیده به سبب اختلال در نظام هستی و نزدیک شدن زوال آن است.

ابن ابی جمره^۲ می‌گوید: «ممکن است منظور از تقارب زمان کوتاه شدن آن مطابق حدیث «لا تقوم الساعة حتى تكون السنة كالشهر» بطور حسی یا معنی باشد اما تقارب زمان از نظر حسی تاکنون اتفاق نیفتاده شاید در آینده دور در آخر الزمان رخ بدهد. اما تقارب زمان از نظر معنوی مدتی از ظهور آن می‌گذرد این امر را اهل دین و کسانی که دارای هوش و ذکاوتند از فعالان در عرصه دنیا بیشتر تشخیص می‌دهند. آنان متوجه می‌شوند کارهایی را که قبلاً در یک روز انجام می‌دادند امروز نمی‌توانند انجام دهند آن‌ها از این امر شاکی بوده و علت آن را نمی‌دانند. شاید علت آن ضعف ایمان و ظهور امور مخالف شرع خصوصاً رزق حرام است اغلب مردم به محض توانایی در کسب روزی بدون در نظر گرفتن معیار حلال و حرام بر آن هجوم می‌برند.

در واقع وجود برکت در زمان، رزق، گیاهان و.... تنها از راه نیروی ایمان و پیروی از دستورات و اجتناب از نواهی بدست می‌آید به دلیل آیه ۹۶ سوره اعراف که خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ ءَامَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ

(۱) «مختصر سنن ابو داود» (۱۴۲/۶) و «جامع الاصول» (۴۰۹/۱۰) تحقیق عبدالقادر الارناؤوط.

(۲) علامه ابو محمد عبدالله بن سعد اندلسی و مالکی مذهب او عالم به حدیث بود و تالیفات فراوانی دارد از جمله «مجمع النهایة» مختصر صحیح بخاری و «المرائی الحسان» فی الحدیث و الرؤیا. ابن کثیر درباره‌اش می‌گوید: او بسیار حق‌گو، آمر به معروف و ناهی از منکر بود. او در سال (۶۹۵ هـ) در گذشت «البدایة والنهایة» (۳۴۶/۱۳) و «الاعلام» (۸۹/۴).

وَالْأَرْضِ»^۱ [الأعراف: 96]. «اگر ساکنین شهری ایمان بیاورند و پرهیزگار باشند درهای خیر و برکت را از آسمان و زمین بر ایشان باز می‌کنیم».

۲۴- تقارب بازارها

ابوهریره -رضی الله عنه- روایت می‌کنند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَظْهَرَ الْفِتْنُ وَيَكْثُرَ الْكُذْبُ وَتَتَقَارَبَ الْأَسْوَاقُ»^۲. «روز قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه فتنه ظاهر شود و کذب زیاد گردد و بازارها به هم نزدیک شوند».

شیخ محمود التویجری^۳ می‌گوید: «حدیث ضعیفی تقارب بازارها را به کساد آنها معنی کرده است اما ظاهراً - و الله اعلم - اشاره به زمان ما دارد که ساکنین زمین به سبب افزایش و پیشرفت وسائل حمل و نقل در زمین، دریا و هوا و تنوع وسائل ارتباط جمعی مانند رادیو، تلویزیون و... به هم نزدیک شده و بازارها تقارب پیدا کرده‌اند. هیچ تغییری در قیمت‌ها در ناحیه‌ای از زمین صورت نمی‌گیرد مگر تجار در جاهای دیگر از آن مطلع می‌شوند و قیمت‌های خود را براساس بازار کم و زیاد می‌کنند. و بازرگانان در مدت زمان کوتاهی از روز به بازار شهرهای دور می‌روند معاملات خود را انجام می‌دهند و بر می‌گردند و یا با هواپیما به بازارهای شهرهای دورتر می‌روند و کمتر از ۲۴ ساعت به

(۱) «فتح الباری» (۱۷/۱۳).

(۲) «مسند احمد» (۵۱۹/۲) با حاشیه منتخب الکنز

هشتمی می‌گوید: «رجال آن رجال احادیث صحیحند جز سعید بن سمعان که او نیز موثق به است» «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷).

(۳) علامه شیخ محمود بن عبدالله التویجری النجدی از علماء معاصر در شهر ریاض است از جمله مصنفات او «اتحاف الجماعة بما جاء فی الفتن والملاحم وأشراف الساعة» در دو جلد و رساله‌هایی مانند «الصارم المشهور علی اهل التبرج والسفور» و «التنبیهاً علی رسالة آلبنی فی الصلاة» و «فصل الخطاب فی رد علی ابی تراب» و چند نمونه دیگر هستند.

شهر خود بر می‌گردند. پس تقارب بازارها سه وجه دارد.

- ۱- سرعت اطلاعات در افزایش و کاهش قیمت‌ها
- ۲- سرعت مسافرت بین بازارها در مدت زمان کوتاه گرچه مسافت طولانی باشد.
- ۳- نزدیکی قیمت‌ها و تبعیت تجار از همدیگر در افزایش یا کاهش قیمت‌ها و الله اعلم^۱.

۲۵- ظهور شرک در میان امت

این علامت به وقوع پیوسته و در حال ازدیاد است همانا عده‌ای از امت اسلامی مشرک شده و به جامعه مشرکین ملحق گشته‌اند و بت‌پرستی می‌کنند. و بر مقابر گنبد و بارگاه بنا کرده و آن‌ها را پرستش می‌نمایند. خیر و برکت را از آن‌ها می‌طلبند، آن‌ها را می‌بوسند و در برابر شان تعظیم می‌کنند. نذرها را تقدیمشان می‌کنند و اعیاد در آنجا بر پا می‌کنند و بسیاری از آن‌ها جایگاه لات و منات و عزى را در بین مردم بدست آورده‌اند شاید شرک آن‌ها از لات و منات و.... بیشتر باشد.

ابو داود و ترمذی از ثوبان -رضی الله عنه- نقل می‌کنند گفت: پیامبر فرمودند: «إذا وضع السيف في أمتي لم يرفع عنها إلى يوم القيامة ولا تقوم الساعة حتى تلحق قبائل من أمتي بالمشرکین وحتى تعبد قبائل من أمتي الأوثان»^۲. «وقتی در امتم شمشیر زمین گذاشته شد تا روز قیامت برداشته نمی‌شود و قیامت بر پا نمی‌شود تا قبائلی از امتم به مشرکین ملحق شوند و قبائلی از آنان بت‌ها را پرستش کنند».

شیخان (مسلم و بخاری) از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت کرده‌اند که پیامبر خدا -

(۱) «اتحاف الجماعة» (۱/۴۹۸-۴۹۹).

(۲) «سنن ابو داود» (۱۱/۳۲۲-۳۲۴ با شرح عون المعبود) و «جامع ترمذی» (۶/۴۶۶) ترمذی می‌گوید: این حدیث صحیح است.

آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است در «صحیح جامع الصغیر» (۶/۱۷۴) (حدیث ۷۲۹۵).

صلی الله علیه وسلم - می‌فرماید: «لا تقوم الساعة حتی تضطرب ألیات نساء «دوس» حول ذي الخلصة»^۱ «قیامت بر پا نمی‌شود تا وقتی که زنان (پیر زنان) قبیله دوس به دور (بت دوران جاهلیت خود به نام) ذی الخلصه طواف نکنند و مانند جاهلیت مجدداً آن را پرستش نمایند».

ذو الخلصه: اسم بتی است که در دوران جاهلیت قبیله دوس آن را پرستش می‌کردند.^۲ آنچه پیامبر خدا خبر داد تحقق یافت، قبیله دوس و حومه آن به علت جهل و نادانی بوسیله بت (ذی الخلصه) در فتنه افتادند و مانند دوران جاهلیت شروع به پرستش آن نمودند تا اینکه محمد بن عبدالوهاب (رحمه الله) دعوت به توحید را آغاز کرد قسمت فراموش شده دین را دوباره احیا نمود و اسلام به جزیره العرب بازگشت. و امام عبدالعزيز بن محمد بن سعود پیا خواست و جماعتی از داعیان را به آنجا فرستاد ذی الخلصه را تخریب نمودند و بناهای آن را منهدم کردند پس از پایان حکومت آل سعود بر حجاز در آن زمان، جهال بار دیگر به پرستش آن بت پرداختند. اما پس از به حکومت رسیدن ملک عبدالعزيز بن عبدالرحمن آل سعود در حجاز به فرماندار خود در آنجا دستور داد تا لشکری از سپاهیان را به آنجا بفرستد آن را منهدم

(۱) ذو الخلصه اسم بت قبیله دوس و بت قبیله خثعم و سایر اعراب بود. به هر یک از آن‌ها ذو الخلصه گفته می‌شود.

جایگاه بت دوس معروف است و امروز در شهر زهران (جنوب طائف) در جایی به نام (ثروق) نزدیک روستایی به نام «رمس» قرار دارد. «فتح الباری» (۷۱/۸) و «کتاب فی سراء عامر و زهران» (۳۳۶-۳۴۰) حمد الجاسر و قصه انهدام آن (ذو الخلصه) را بخاری در «صحیحش» (۷۱-۷۰/۸) با شرح فتح الباری) بیان کرده است.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان (۷۶/۱۳) با شرح فتح الباری) (حدیث (۷۱۱۶) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن وأشراف الساعة (۳۲/۱۸-۳۳) با شرح نووی.

کنند و آثارش را با خاک یکسان نمایند^۱.

وَلِلَّهِ الْحَمْدُ وَالْمُنَّةُ

هنوز هم در بعضی از شهرها صورت‌هایی از شرک دیده می‌شود پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى تَعْبُدَ اللَّاتَ وَالْعِزَّى». «شب و روز تمام نمی‌شوند (قیامت نمی‌آید) تا اینکه لات و عزی دوباره پرستش شوند».

عائشه گفت: ای پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- وقتی این آیه نازل شد.
﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾
[الصف: 9].

«او کسی است که پیامبرش را بر راه راست و دین حق فرستاد تا بر تمام ادیان دیگر فائق گرداند گرچه مشرکان ناپسند بدانند».

گمان بردم کار تمام شده است پیامبر فرمودند: «إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحاً طَيِّبَةً فَتُوفِي كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةِ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ فَيَبْقَى مِنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ»^۲.

«تا خدا بخواهد این امر (شرک و پرستی) صورت می‌پذیرد سپس خداوند باد خوشبویی را می‌فرستد تا روح کسانی را که مؤمنند (و لو مِثْقَالَ ذَرَّةٍ إِيْمَانٍ) در دل دارند) بگیرد و بقیه را رها سازد تا به دین ابا و اجدادشان برگردند».

البته مظاهر شرک زیادند و منحصر در سنگ، درخت و یا قبر پرستی نیست. بلکه گاهی طاغوتها شریک خدا قرار داده می‌شوند. آنان برای مردم شریعت و قانون (غیر قانون خدا) وضع می‌کنند و مردم را به پیروی از آن و تمرد از قانون خدا ملزم می‌نمایند

(۱) «اتحاف الجعاعة» (۵۲۲/۱-۵۳۳) و «سراة غامد وزهران» (ص ۳۴۷-۳۴۹).

(۲) «صحيح مسلم با شرح نووی» كتاب الفتن و أشرط الساعة (۱۸/۳۳) با شرح نووی.

و خود را شریک خداوند به شمار می‌آورند خداوند می‌فرماید:

﴿اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَرُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِّن دُونِ﴾ [التوبة: 31].

«علماء و راهبان‌شان را اله خود قرار دادند برایشان قانون وضع می‌کردند و آنان از آنچه تحریم و تحلیل می‌کردند پیروی می‌نمودند»^۱.

وقتی تحریم و تحلیل (بدور از قانون خدا) شرک به حساب می‌آید و پیروانشان مشرک پس افرادی که اسلام را پشت سر می‌گذارند و مذاهب الحادی از جمله علما نیست، شیوعیت، اشتراکیت، نژاد پرستی و.... را بر می‌گزینند باید چه حالی داشته باشند.

۲۶- ظهور فواحش^۲، قطع صله رحم و بد رفتاری با همسایه

امام احمد و حاکم از عبدالله بن عمر روایت می‌کنند پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتى يظهر الفحش والتفاحش وقطيعة الرحم، وسوء المجاورة»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا گفتار و رفتارهای زشت، قطع صله رحم و بد بودن با همسایه رواج یابد».

طبرانی در «الاوسط» از انس -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا فرمود: «من أشرط الساعة الفحش والتفاحش وقطيعة الرحم»^۴ امام احمد از عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «إن بين يدي الساعة.... قطع الأرحام»^۵.

(۱) «تفسير ابن كثير» (۷۷/۴).

(۲) فحش: ابن اثیر می‌گوید: گناه و معصیت بسیار قبیح را فحش گویند (فعل باشد یا قول) لذا بسیاری اوقات به زنا فحش می‌گویند. «النهاية» (۴۱۵/۳)

(۳) «مسند احمد» (۳۱-۲۶/۱۰) با شرح احمد شاکر) او می‌گوید اسنادش صحیح است «مستدرک حاکم» (۷۶-۷۵/۱) با سه سند آن را روایت کرده است و او (حاکم) می‌گویند حدیث صحیح است. و ذهبی نیز آن را تصحیح کرده است.

(۴) «مجمع الزوائد» (۲۸۴/۷) هیثمی می‌گوید: رجالش ثقه هستند.

(۵) «مسند احمد» (۳۳۳/۵) شرح احمد شاکر) او می‌گوید اسناد حدیث درست است.

«قبل از آمدن آخر الزمان.... قطع صله رحم رواج می‌یابد».

آنچه پیامبر خبر داد امروز واقع شده است، فحاشی بین بسیاری از مردم رواج یافته است آنان به سخنان گناه آلود خود و عذاب سخت مترتب بر آن مبالغه نمی‌کنند. همچنین صله رحم قطع شده و خویشاوندان نزدیک به هم سر نمی‌زنند در نتیجه ارتباط بینشان قطع شده است. ماه‌ها و سال‌ها می‌گذرد، آن‌ها (علی‌رغم اینکه در یک شهر ساکنند) همدیگر را ملاقات نمی‌کنند. بی‌شک این خصلت ناشی از ضعف ایمان است. و پیامبر خدا ما را به صله‌رحم تشویق کرده و از قطع آن بر حذر داشته است.

می‌فرماید: خداوند خلق را آفرید وقتی از آن‌ها فارغ شد. رحم بر پا شد و گفت: من چیزی هستم که باید از قطع به تو پناه برده شود؟ خداوند فرمود: بله آیا راضی هستی مرتبط شوم با کسی که تو را وصل می‌کند و قطع رابطه کنم با کسی که تو را قطع می‌کند رحم گفت: بلی خداوند فرمود: این را به تو عطا کردم.

سپس پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- گفت این آیه را قرائت کنید:

﴿فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَتُقْطِعُوا أَرْحَامَكُمْ ۚ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى أَبْصَرَهُمْ ۚ أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ ۚ أَلَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ۚ﴾^۱

[محمد: ۲۲-۲۴].

«آیا اگر رویگردان شوید جز این انتظار دارید که در زمین فساد کنید و پیوند خویشاوندی میان خویش را بگسلید. آنان کسانی که خداوند ایشان را از رحمت خویش بدور داشته است لذا گوش‌هایشان را (از شنیدن حق) کر و چشمانشان را کور کرده است. آیا درباره قرآن نمی‌اندیشید یا اینکه بر دل‌ها قفل‌های ویژه‌ای زده‌اند».

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «قاطع رحم داخل بهشت نمی‌شود»^۲.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب البر والصلوة والآداب، باب صلة الرحم وتحريم قطيعتها، (۱۱۲/۱۶) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» (۱۱۴/۱۶) با شرح نووی.

اما همسایه بد بودن، درباره آن دقت کن چقدر همسایه هستند که همسایه‌های خود را نمی‌شناسند و احوالشان را نمی‌پرسند تا در هنگام نیاز دست کمک به سوی او دراز کنند بلکه حتی شرشان را از آن‌ها دور نمی‌کنند. پیامبر گرامی از همسایه آزاری نهی کرده است می‌فرماید: «من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فلا يؤذي جاره»^۱. «هر کس ایمان به خدا و روز آخرت دارد همسایه‌اش را اذیت نکند».

پیامبر ما را به احسان نسبت به همسایه امر می‌کند و می‌فرماید: «من کان يؤمن بالله واليوم الآخر فليحسن إلى جاره»^۲. «هر کس به خدا و روز آخرت ایمان دارد به همسایه‌اش نیکی کند».

و همچنین می‌فرماید: «ما زال جبرئیل یوصینی بالجار حتی ظننت أنه سیورثه»^۳ «حضرت جبرئیل آنقدر مرا به همسایه توصیه کرد گمان کردم همسایه ارث نیز می‌برد».

۲۷- جوان شدن پیران

ابن عباس روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «يكون قوم يخضبون في آخر الزمان بالسواد، كحواصل الحمام لا يريحون رائحة الجنة»^۴ «قومی در آخر

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب الحث علی اکرام الجار والضيف، (۲/۲۰ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب حث علی اکرام الجار والضيف (۲/۲۰ با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب البر والصلة والآداب باب الوصية بالجار والإحسان إليه (۱۶/۱۷۶ با شرح نووی).

(۴) «مسند احمد» (۴/۱۵۶) (حدیث ۲۴۷) تحقیق و شرح احمد شاکر و قال: «صحیح» و «سنن ابو داود» کتاب الترجل، باب ما جاء فی حضاب السواد (۱۱/۲۶۶ با شرح عون المعبود) ابن حجر می‌گوید: اسناد حدیث قوی است آلبانی می‌گوید: «ابو داود، نسائی و احمد آن را روایت کرده‌اند و الضیاء در «المختاره» و چندین راوی دیگر با اسناد صحیح طبق شرط شیخین آن را روایت کرده‌اند. «غایة المرام فی تخریج احادیث الحلال و الحرام» (ص ۸۴) چاپ المکتب الإسلامی چاپ اول (۱۴۰۰ هـ).

الزمان می‌آیند رنگ سیاه مانند دم کبوتر می‌زنند آن‌ها بوی بهشت را حس نمی‌کنند». مضمون این حدیث امروز محقق شده است و مردان زیادی موی سر و ریش را با رنگ سیاه می‌کنند.

قول پیامبر که می‌فرماید «کحواصل الحمام» تشبیه حال برخی از مسلمانان امروزی است که ریش خود را مانند دم کبوتر در می‌آورند. همه صورتشان را جز موهای روی چانه می‌تراشند سپس به آن رنگ سیاه می‌زنند و به شکل دم کبوتر در می‌آید. ابن جوزی می‌گوید^۱: «احتمال دارد بخاطر اعمال بد یا عقائد منحرفشان بوی بهشت را حس نکنند نه بخاطر رنگ و منظور از آن رنگ صورتشان است همانطور که درباره خوارج می‌گویند «سیماهم التحلیق» «صورتشان تراشیده شده است» گرچه تراشیدن مو حرام نیست»^۲.

ابن الجوزی آن را در کتاب «الموضوعات» (۵۵/۳) ذکر کرده است. می‌گوید در روایت حدیث عبدالکریم بن المخارق آمده او متروک است. ابن حجر در ردّ ابن الجوزی می‌گوید: ابن الجوزی اشتباه می‌کند زیرا حدیث از روایات عبدالکریم الجوزی است و او فردی موثق به است. (۱) ابن الجوزی: علامه ابو الفرج عبدالرحمن بن علی الجوزی القرشی البغدادی الحنبلی او نزدیک به سی صد تألیف درباره حدیث، تفسیر، تاریخ و ... دارد او در سال (۵۹۷ هـ) در گذشت «البدایة والنهاية» (۲۸/۱۳-۳۰) و «مقدمه کتابش به نام «الموضوعات» (۲۱/۱-۲۶) عبدالرحمن محمد عثمان ناشر محمد عبدالمحسن چاپ اول (۱۳۸۶ هـ).

(۲) «الموضوعات» (۵۵/۳) ابن جوزی. ابن جوزی می‌گوید: «بدان که تعدادی از اصحاب و تابعین از جمله حسن و حسین و سعد بن ابی وقاص و بسیاری از تابعین رنگ زده‌اند و برخی تنها بخاطر تدلیس (حیله و نیرنگ) آن را مکروه دانسته‌اند پس در صورت عدم تدلیس چرا باید حرام باشد و چنین شخصی حتی بوی بهشت را حسّ نکند. کسی چنین حکمی نداده است. اما نووی می‌گوید: «قول اصح آن است که رنگ سیاه به مو زدن حرام است. و رأی ضعیفی می‌گوید کراهت تنزیهی است اما قول مختار حرام بودن آن است زیرا پیامبر می‌فرماید: «واجتنوا السواد». «شرح مسلم» (۸۰/۱۴) ابن ابی عاصم در کتاب «الخصاب» از زهری نقل می‌کند. گفت: «کنا نخضب بالسواد اذا

به نظر من پیامبر خدا از رنگ سیاه زدن به موی سر و ریش نهی کرده است در حدیث صحیح از جابر بن عبدالله آمده است. او می‌گوید: در روز فتح مکه ابو قحافه (پدر ابوبکر) را آوردند موی سر و ریش او مانند ثغامه (میوه‌ای سفید رنگ) سفید بود پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرودند موهایش را تغییر دهید ولی از رنگ سیاه دوری کنید»^۱.

۲۸- افزایش شحّ

ابوهریره می‌گوید «از نشانه‌های قیامت ظاهر شدن بخل شدید است»^۲ ابوهریره از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند که: «یتقارب الزمان وینقص العمل ویلقی الشح»^۳ «زمان نزدیک می‌شود، عمل کم می‌گردد و بخل شدید ایجاد می‌شود». از معاویه -رضی الله عنه- روایت شده می‌گوید: شنیدم از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا یزداد الأمر إلا شدة ولا یزداد الناس إلا شحاً»^۴ «کارها سخت‌تر می‌شوند و بخل شدید مردم ازدیاد می‌یابد». شح (بخل شدید) اخلاق مذمومی است که اسلام از آن نهی می‌کند و بیان می‌کند هر کس از شحّ نفسش مصون بماند به فلاح

كان الوجه جدیداً فلما نغض الوجه والانسان، تركناه» «فتح الباری» (۳۵۴/۱۰ - ۳۵۵) آلبانی می‌گوید: «ظاهراً زهری حدیثی دال بر تحریم (رنگ سیاه زدن) ندیده است و به ذوق خود عمل می‌کرد در هر صورت بعد از قول پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- قول و فعل هیچ کس حجت نیست و این حدیث حجتی علیه زهری و امثال او است». «غایة المرام» (ص ۸۴).

(۱) «صحیح مسلم» کتاب اللباس و الزینة، باب استحباب خضاب الشیب بصفرة او حمرة و تحریمه بالسواد (۷۹/۱۴) با شرح امام نووی.

(۲) رواه الطبرانی فی «الوسط» «فتح الباری» (۱۵/۱۳). هیثمی می‌گوید: رجال حدیث از رجال صحیح هستند جز محمد بن الحارث بن سفیان که موثق به است «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب ظهور الفتن، (۱۳/۱۳) با شرح فتح الباری.

(۴) رواه الطبرانی، و رجاله رجال الصحیح «مجمع الزوائد» (۱۴/۸).

می‌رسد. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَنْ يُوقِ شُحَّ نَفْسِهِ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [التغابن: 16].

«کسانی که از شح نفسشان مصون بمانند یقیناً آنان رستگارند».

جابر بن عبدالله روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «اتقوا الظلم، فإن الظلم ظلمات يوم القيامة، واتقوا الشح، فإن الشح أهلك من كان قبلكم حملهم على أن سفكوا دماءهم، واستحلّوا محارمهم»^۱ «از ظلم و ستم پرهیزید همانا ظلم باعث تاریکی روز قیامت است و از شح پرهیزید همانا شح پیشینیان شما را هلاک ساخت و باعث شد خون همدیگر را بریزند و حریم همدیگر را بشکنند». قاضی عیاض می‌گوید: «احتمال دارد منظور از هلاک آنان همان هلاک در دنیا باشد که در حدیث آمده است یعنی خون همدیگر را می‌ریزند و یا احتمال دارد منظور هلاک آنان در روز آخرت باشد ولی معنی دوم ظاهرتر به نظر می‌رسد و شاید آنان به هر دو هلاکت دنیا و آخرت مبتلا گردند»^۲.

۲۹- ازدیاد تجارت

یکی دیگر از نشانه‌های روز قیامت رشد و توسعه تجارت بین مردم است. به طوری که زنان نیز در تجارت با مردان مشارکت می‌کنند.

امام احمد و حاکم از عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- از پیامبر خدا روایت می‌کنند فرمودند: «بین یدی الساعة تسلیم الخاصة وفسوّ التجارة حتی تشارك المرأة زوجها في التجارة»^۳ «از نشانه‌های بر پایی قیامت سلام کردن به خواص و انتشار تجارت است به

(۱) «صحیح مسلم» کتاب البرّ والصلّة والآداب، باب تحریم الظلم (۱۶/۱۳۴) با شرح نووی.

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۱۶/۱۳۴).

(۳) «مسند احمد» (۵/۳۳۳) با شرح احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. و «مستدرک حاکم» (۴/۴۴۵-۴۴۶).

نحوی که زنان با شوهرانشان در تجارت مشارکت می‌کنند.

نسائی از عمرو بن تغلب روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إن من أشراط الساعة أن يفشو المال ويكثر، وتفشو التجارة»^۱.

«همانا یکی از علامت‌های روز قیامت این است که مال زیاد و پخش می‌گردد و تجارت رشد و توسعه می‌یابد» و این خبر امروز تحقق پذیرفته است. تجارت افزایش یافته و زنان با مردان در آن مشارکت می‌کنند و مردم کلاً در جمع و تکاثر اموال با هم رقابت دارند.

پیامبر خبر می‌دهد ترسی بر فقیر شدن این امت نیست بلکه ترس در زیاد شدن نعمت و بسط دنیا و در نتیجه ایجاد رقابت و تنافس در بین آن‌هاست. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «والله ما الفقر أخشى عليكم ولكني أخشى عليكم أن تبسط الدنيا عليكم كما بسطت على من كان قبلكم فتنافسوها كما تنافسوا وتهلككم كما أهلكتهم»^۲. «قسم به خدا از فقر شما نمی‌ترسم بلکه از این می‌ترسم که درهای دنیا بر شما باز شود همانطور که بر امت‌های قبل از شما باز شد پس مانند آن‌ها شما نیز به رقابت و تنافس پردازید و سرانجام شما را هلاک کند همانطور که آن‌ها را هلاک کرد». و در روایت مسلم آمده است: «وتلهيكم كما آلهتهم»^۳. «و شما را سرگرم سازد همانطور که آن‌ها را سرگرم ساخت» پیامبر گرامی در حدیثی دیگر می‌فرماید: «إذا فتحت عليكم فارس وروم، أي قوم أنتم؟» «وقتی فارس و روم (برایتان) فتح شود شما در چه حالی

(۱) «سنن نسائی» (۲۴۴/۷ با شرح سیوطی) «المسند» (۶۹/۵ با حاشیه منتخب الكنز) و «سلسلة الأحادیث الصحيحة» آلبانی (م ۲۵۱/۲-۲۵۲).

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الجزية و الموادة باب الجزية و الموادة مع اهل الذمة والحرب (۲۵۷/۶-۲۵۸ با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» كتاب الزهد (۹۵/۱۸ با شرح نوی).

(۳) «صحيح مسلم» كتاب الزهد (۹۶/۱۸ با شرح نووی).

هستید» عبدالرحمن بن عوف گفت: همانطور خدا ما را امر کرده است سخن می‌گوییم. قال رسول الله -صلی الله علیه وسلم-: «أَوْ غَيْرَ ذَلِكَ: تَتَنَافَسُونَ، ثُمَّ تَتَحَاسَدُونَ ثُمَّ تَتَدَابِرُونَ، ثُمَّ تَتَبَاغِضُونَ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ»^۱ «غیر از این است که با هم رقابت می‌کنید و حسد می‌ورزید و به همدیگر پشت می‌کنید و بغض و کینه به دل می‌گیرید» تنافس در دنیا منجر به ضعف دین، نابودی امت و تفرق می‌گردد همانطور که در گذشته چنین بود و اکنون نیز چنین است.

۳۰- افزایش زلزله

از ابوهریره روایت شده است پیامبر خدا فرمودند: «لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَكْثُرَ الزَّلَازِلُ»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا وقتی که زلزله زیاد شود». سلمه بن نفیل السکونی گفت: نزد پیامبر خدا نشسته بودیم (حدیث پیامبر را بیان کرد که در آن این جمله مذکور بود) «وَبَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ مَوْتَانِ شَدِيدٍ وَ بَعْدَهُ سَنَوَاتُ الزَّلَازِلِ»^۳. «قبل از روز قیامت، بیماری کشنده شدید و بعد از آن سال‌های زلزله می‌آید» ابن حجر می‌گوید «در مناطق شمال، شرق و غرب زلزله‌های زیادی رخ داده است اما ظاهراً مراد حدیث وسعت، ازدیاد و دوام زلزله‌ها است»^۴. از عبدالله بن حواله -رضی الله عنه- روایت شده است گفت: پیامبر خدا دستم را روی سرم گذاشت و گفت «ای ابن حواله وقتی دیدی خلافت در سرزمین مقدس قرار گرفت پس زلزله، بلا و امور سخت نزدیک شده‌اند و در چنین روزی قیامت از فاصله دست من به سر تو، به آن‌ها نزدیکتر است. این حدیث مطالب

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الزهد (۹۶/۱۸) با شرح نووی.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن (۸۱/۱۳-۸۲) با شرح فتح الباری.

(۳) «مسند احمد» (۱۰۴/۴) با حاشیه منتخب کنز العمال) هبثمی می‌گوید: «این حدیث را احمد و طبرانی و بزار و ابو یعلی روایت کرده‌اند و رجال آن موثق به هستند» «مجمع الزوائد» (۳۰۶/۷).

(۴) «فتح الباری» (۸۷/۱۳).

فوق را تأیید می‌کند.^۱

از عائشه روایت شده است می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند «يَكُونُ فِي آخِرِ هَذِهِ الْأُمَّةِ خَسْفٌ وَمَسْخٌ وَقَذْفٌ» «در آخر این امت (نزدیک به روز قیامت) زلزله تغییرات و دگرگونی‌های هلاک‌کننده پدید می‌آیند. عائشه -رضی الله عنها- می‌گوید گفتیم: ای پیامبر خدا آیا در حالی که انسان‌های نیکوکار در میانمان هستند ما نابود می‌شویم پیامبر فرمودند: بلی وقتی خبائث ظاهر شود.^۲ عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر خدا فرمود: «بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ مَسْخٌ وَخَسْفٌ وَقَذْفٌ»^۳ «قبل از روز قیامت، زلزله و تغییرات و دگرگونی‌های هلاک‌کننده ظاهر می‌شوند».

در اخبار آمده است که زنا دقه و قدریه مسخ و قذف بر آنان مستولی می‌گردد.

امام احمد از عبدالله بن عمر روایت می‌کند می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند «إِنَّهُ سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي مَسْخٌ وَقَذْفٌ وَهُوَ فِي الزُّنْدَقِيَّةِ وَالْقَدَرِيَّةِ»^۴ «در امتم مسخ و قذف خصوصاً در زندقیه و قدریه ظاهر می‌شود». در روایت ترمذی آمده است «فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ - أَوْ فِي

(۱) «مسند احمد (۲۸۸۸/۵) با حاشیه منتخب الكنز» و «سنن ابو داود» کتاب الجهاد باب فی الوجمل یغزو یلتمس الاجر و الغنیمه (۲۰۹/۷-۲۱۰) با شرح عون المعبود و «مستدرک حاکم» (۴۲۵/۴۵) می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است و ذهبی نیز با او موافق است آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۲۶۳/۶) (حدیث ۷۷۱۵).

(۲) «سنن ترمذی» کتاب الفتن باب ما جاء الخسف (۴۱۸/۶). آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغیر» (۳۵۸/۶) حدیث (۸۰۱۲).

(۳) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب الخسوف (۱۳۴۹/۲) حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۱۳/۳) (حدیث ۲۸۵۳).

(۴) «مسند احمد» (۷۴-۷۳/۹) (حدیث ۶۲۰۸) تحقیق احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

أمتي - خسف أو مسخ أو قذف في أهل القدر»^۱. «در این امت - یا امت من - خسف، و قذف در فرقه «قدریه» ظاهر می‌شود».

از عبدالرحمن بن صحرار العبدی از پدرش روایت شده است پیامبر فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يخسف بقبائل فيقال: من بقي من بني فلان؟»^۲ «قال: فعرفت حين قال «قبائل» آن‌ها العرب لأن العجم تنسب إلى قراها»^۳ «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه قبائلی از بین بروند پس گفته شود از طائفه بنی فلان چه کسی زنده مانده است. وقتی گفت قبائل فهمیدم منظور پیامبر اعراب است. زیرا عجم را به شهر (روستا)هایشان نسبت می‌دهند».

از محمد بن ابراهیم التیمی روایت شده است. گفت از بقیره زن قعقاع بن ابی حدرد شنیدم گفت: «از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم در حالی که روی منبر بود گفت: «وقتی شنیدید سپاه من شکست خورد پس قیامت نزدیک شده است»^۴.

خسوف در مواضع زیادی در شرق و غرب^۵ قبل از زمان ما اتفاق افتاده است و امروز نیز خسوف‌های بسیاری در جاهای متفاوت زمین رخ می‌دهد. این خسوف‌ها اندازی برای انسان و عقوبتی قبل از قیامت برای بدعت‌گذاران و گناهکاران به شمار می‌آید. تا مردم عبرت گیرند و به سوی پروردگارشان برگردند و بدانند قیامت نزدیک شده است و هیچ پناهگاهی جز ذات حق تعالی وجود ندارد.

برای عاصیان، شرابخواران، اهل موسیقی و.... وعیدِ خسف، مسخ و قذف آمده است.

(۱) «ترمذی» ابواب القدر (۳۶۷/۶-۳۶۸) حدیث صحیح است «صحيح الجامع الصغير» (۱۰۳/۴) (حدیث (۴۱۵۰).

(۲) «مسند احمد» (۴۸۳/۴) با حاشیه منتخب الكنز) هیثمی می‌گوید: «روایت از احمد، طبرانی، ابو یعلی و بزار است و راویان آن موثق به هستند». «مجمع الزوائد» (۹/۸).

(۳) «مسند احمد» (۳۷۸/۶-۳۷۹) با حاشیه منتخب الكنز) این حدیث حسن است «صحيح جامع الصغير» (۲۲۸/۱) (حدیث ۶۳۱) و «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۳۴۰/۳) (حدیث ۱۳۵۵).

(۴) «التذكرة» (ص ۶۵۴) و «فتح الباری» (۸۴/۱۳) و «الإشاعة» (ص ۵۲-۴۹) و «عون المعبود» (۴۲۹/۱).

ترمذی از عمران بن حصین -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «فی هذه الأمة خسف ومسح وقذف» یکی از مسلمانان گفت: ای پیامبر خدا کی رخ می‌دهند؟ گفت: «وقتی که آلات موسیقی ظاهر شوند و شراب نوشیده شود»^۱. ابن ماجه از ابو مالک اشعری -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لیشربن ناس من أمتي الخمر یسمونها بغير اسمها، یعزف علی رؤوسهم بالمعازف، یخسف الله بهم الأرض، ویجعل منهم القردة والخنازیر»^۲. «عده‌ای از امت من شراب را به اسم دیگر می‌نوشند. آلات موسیقی بر سرشان زده می‌شود، خداوند آنان را در زمین فرو می‌برد و آنان را به میمون و خوک تبدیل می‌کند.

مسح دو نوع حقیقی و معنوی دارد. حافظ ابن کثیر مسح حقیقی را در این آیه می‌بیند:

﴿وَلَقَدْ عَلِمْتُمُ الَّذِينَ اعْتَدَوْا مِنْكُمْ فِي السَّبْتِ فَقُلْنَا لَهُمْ كُونُوا قِرَدَةً خَاسِئِينَ﴾ [البقرة: 65].

«بی‌شک شما شناختید آنان را از خودتان که در روز شنبه از حدود الهی تجاوز کردند پس بدیشان گفتیم به بوزینه رانده شده (پست) تبدیل شوید».

ابن کثیر می‌گوید: منظور این آیه مسح حقیقی است نه مسح معنوی محض. این قول راجح است و ابن عباس و سایر مفسرین نیز این رأی را ترجیح داده‌اند.

مجاهد ابو العالیه و فتاده معتقدند منظور آیه مسح معنوی است یعنی قلب آنان مسح شده است و به بوزینه تبدیل نشده‌اند»^۳.

(۱) «جامع الترمذی» ابواب الفتن، (۴۵۸/۶) (حدیث ۴۵۸). حدیث صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۱۰۳/۴) (حدیث ۴۱۱۹).

(۲) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب العقوبات (۱۳۳۳/۲) (حدیث ۴۰۲۰) حدیث صحیح است «صحيح جامع الصغير» (۱۰۵/۵) (حدیث ۵۳۳۰).

(۳) «تفسير ابن کثیر» (۱۵۰/۱-۱۵۳).

ابن حجر از ابن العربی هر دو قول را نقل می‌کند و خود قول اول را ترجیح می‌دهد.^۱ رشید رضا در تفسیر المنار^۲ قول دوم را ترجیح می‌دهد و می‌گوید: مسخ در اخلاقتان واقع شده است. ابن کثیر قول روایت شده از مجاهد را بعید می‌داند و می‌گوید: «قول غریبی است بر خلاف ظاهر آیه و سیاق کلام است».^۳

سپس بعد از اینکه اقوال عده‌ای از علما را نقل می‌کند می‌گوید: منظور از ذکر کلام این ائمه بیان خلاف قول مجاهد (رح) است اینکه مسخ آن‌ها معنوی بوده است نه ظاهری بلکه رأی صحیح مسخ معنوی و ظاهری است.^۴ و الله اعلم پس وقتی احتمال دارد مسخ معنوی باشد بسیاری از گناهکاران قلوبشان مسخ شده است. و تفاوتی بین حلال و حرام و معروف و منکر قائل نیستند و آن‌ها مانند بوزینه و خوک هستند. (از خداوند صحت و سلامت را خواستاریم) پس طبق حدیث پیامبر اکرم -صلی الله علیه وسلم- مسخ معنوی یا ظاهری در آینده رخ می‌دهد.

۳۲- کم شدن صالحین

از جمله نشانه‌های قیامت رفتن صالحین، کم شدن نیکوکاران و افزایش اشرار است تا وقتی که جز اشرار در زمین نمی‌مانند و قیامت در زمان آن‌ها بر پا می‌شود. عبدالله بن عمرو -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتی يأخذ الله

(۱) «فتح الباری» ۵۶/۱۰.

(۲) «تفسیر المنار» (۳۴۳/۱-۳۴۴).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۱۵۱/۱).

(۴) «تفسیر ابن کثیر» (۱۵۳/۱).

شریطته من أهل الأرض، فيبقى فيها عجاجة لا يعرفون معروفاً ولا ينكرون منكراً^۱. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه خداوند اهل خیر و دین را از زمین بر دارد و تنها انسان‌های شرور که امر به معروف و نهی از منکر نمی‌کنند در آن باقی بمانند» یعنی خداوند اهل خیر و دین را بر می‌دارد و انسان‌های شرور، رذیل و انسان‌های بی ارزش را باقی می‌گذارد. این واقعه هنگامی رخ می‌دهد که علم و علماء برداشته می‌شوند و مردم جاهلانی را که بدون علم فتوی می‌دهند به عنوان رئیس خود بر می‌گزینند.

عمرو بن شعیب از پدرش از جدش از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَغْرِبُونَ فِيهِ غَرْبَةً يَبْقَى فِيهِ حِثَالَةٌ قَدْ مَرَجَتْ عَهْدَهُمْ وَأَمَانَتَهُمْ، وَاخْتَلَفُوا فَكَانُوا هَكَذَا (و شبک بین أصابعه)»^۲.

«زمانی می‌آید مردم غربال می‌شوند و انسان‌های کم ارزش می‌مانند که عهد و پیمان‌هایشان با هم آمیخته شده و دچار اختلاف شده‌اند (پیامبر خدا انگشتانش را در هم فرو برد) و فرمودند مانند این انگشتان».

کاهش تعداد نیکوکاران هنگام افزایش گناه و ترک امر به معروف و نهی از منکر است. زیرا وقتی نیکوکاران امر به معروف و نهی از منکر را رها کردند، فساد زیاد می‌شود و عذاب بر همه آنان نازل می‌گردد همانطور که در حدیث آمده است وقتی خبث و

(۱) «مسند احمد» (۱۸۱/۱۱-۱۸۲) شرح احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. و «مستدرک حاکم» (۴۳۵/۴) حاکم می‌گوید حسن این حدیث را از عبدالله بن عمرو شنیده باشد مطابق شرط شیخین است».

(۲) «مسند احمد» (۱۲/۱۲) شرح احمد شاکر می‌گوید حدیث صحیح است. و «مستدرک حاکم» (۴۳۵/۴) می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است که شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی نیز با او موافق است.

معصیت زیاد شود نیکوکاران نمی‌مانند. «روایت از بخاری»^۱.

۳۳- ارتفاع درجه فرومایگان

یکی از نشانه‌های قیامت ارتفاع مقام انسان‌های کم منزلت جامعه بر دیگران است. پس امور مردم به دست سفهاء و کم خردان می‌افتد. و این امر یکی از موارد انعکاس حقایق و تغییر احوال است که در زمان ما بسیار مشاهده می‌شود. بسیاری از سران مردم و کار بدستان کسانی که علم و صلاحشان از دیگران کمتر است در صورتی که باید اهل دین و تقوی در بدست گرفتن امور مردم بر دیگران مقدم باشند زیرا بهترین انسان‌ها با تقواترین آن‌ها است.

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاهُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ﴾ [الحجرات: 13].

«ای مردم ما شما را از مرد و زن آفریدیم و شما را گروه‌ها و قبایل مختلفی قرار دادیم تا همدیگر را بشناسید به درستی که گرامی‌ترین شما نزد خداوند با تقواترینتان است» بدین دلیل پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- امور مردم را تنها به دست داناترین و با تقواترین آنان می‌سپرد. و خلفاء راشده نیز چنین عمل می‌کردند. نمونه آن در تاریخ زیاد است. از جمله بخاری از حذیفه -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا به اهل نجران گفت: «لأبعثن إليكم رجلاً أميناً حق أمين» «مردی بسیار امین را برای شما اختیار می‌کنم» اصحاب پیامبر نامزد آن شدند اما پیامبر خدا ابو عبیده را برگزید.^۲

تعدادی حدیث دال بر ارتفاع درجه مردم طبقه پایین جامعه به عنوان شاهد بیان

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب قول النبی -صلی الله علیه وسلم- «ویل للعرب من شر قد اقترب (۱۱/۳) با شرح فتح الباری».

(۲) «صحیح بخاری» کتاب اخبار الآحاد باب ما جاء فی اجازة خبر الواحد الصادق (۲۳۲/۱۳) - با شرح فتح الباری.

می‌کنیم.

- امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «إنها ستأتي على الناس سنون خداعة يصدق فيها الكاذب ويكذب فيها الصادق ويؤمن فيها الخائن ويخون فيها الأمين وينطق فيها الروبضة» گفته شد معنی روبضه چیست؟ «قال: السفیه يتكلم في أمر العامة»^۱. «سال‌هایی (که در آن‌ها خدعه می‌شود) خواهد آمد کاذب تصدیق و صادق تکذیب می‌شود، خائن امانتدار و امین خائن قلمداد می‌گردد. و سفیهان سخن‌گو می‌شوند و در امور عامه مردم صاحب نظر می‌گردند».

- در حدیث طولانی جبرئیل پیامبر می‌فرماید: «... اما درباره نشانه‌های آن می‌گویم..... وقتی که پا برهنه‌گان و نیازمندان جامعه امور مردم را به دست می‌گیرند»^۲.
عمر بن خطاب -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «من أشرط الساعة أن يغلب على الدنيا لكع بن لكع، فخير الناس يومئذ مؤمن بين كريمين»^۳ «از نشانه‌های قیامت این است که فرومایه‌گان و کم‌خردان بر دنیا غالب گردند در چنین روزی بهترین مردم مؤمنی است در بین دو نفر کریم در حدیث صحیح آمده است «وقتی امور به نااهلان سپرده شد پس منتظر قیامت باش»^۴.
از ابوهریره روایت شده است می‌گوید: «از نشانه‌های روز قیامت برتری «تحت» بر

(۱) «سنن امام احمد» (۳۷/۱۵-۳۸ با شرح احمد شاکر) می‌گوید اسناد حدیث حسن و متنش صحیح است. ابن کثیر می‌گوید: اسناد حدیث خوب است «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان الإیمان و الإسلام و الإحسان (۱۶۳/۱ - با شرح امام نووی).
(۳) هیثمی می‌گوید: طبرانی این حدیث را در «الاوسط» با دو سند روایت کرده است که رجال یکی از آن دو صحیحند «مجمع الزوائد» (۳۲۵/۷).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الوقاق، باب رفع الامانة (۲۳۲/۱۱ با شرح فتح الباری).

«و عول» است ای عبدالله ابن مسعود آیا از پیامبر عزیزمان اینطور شنیدی؟ گفت: قسم به رب کعبه چنین است گفتیم «تحت» چیست گفت مردان فرو مایه و پست که بر صالحین رفعت می‌یابند و «و عول» نیکوکاران بزرگ شده در خانواده خوب هستند.^۱

امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تذهب الدنيا حتى تصير لكع بن لكع»^۲ «دنيا تمام نمی‌شود تا در دست فرومایگان اصیل قرار گیرد». یعنی «مقام و منزلت نعمت و لذائد دنیا در اختیار او قرار می‌گیرد»^۳ امام احمد از حذیفه بن الیمان روایت می‌کند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يكون أسعد الناس بالدنيا للکع بن لکع»^۴. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه فرومایگان و انسان‌های پست خوشبخت‌ترین انسان در دنیا گردند» در «صحیحین» از حذیفه -رضی الله عنه- روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- درباره قبض امانت فرمودند: «حتى يقال للرجل: ما أجده! ما أظرفه! ما أعقله! وما في قلبه مثقال حبة من خردل من إيمان»^۵. «به مرد گفته می‌شود: چقدر استوار است! چقدر باهوش است! چقدر خردمند است! اما در قلبش مثقال ذره‌ای

(۱) «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷) و «فتح الباری» (۱۵/۱۳) من روایه طبرانی فی «الوسط» عن ابی هریره.

(۲) «مسند احمد» (۲۸۴/۱۶) با شرح احمد شاکر می‌گوید: سیوطی در «الجامع الصغير» گفته است حدیث حسن است «الجامع الصغير» (۲۰۰/۲) با حاشیه کنوز الحقایق مناوی) ابن کثیر می‌گوید اسناد حدیث خوب است «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۸۱/۱) آلبانی آن را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغير» (۱۴۲/۶) (حدیث ۷۱۴۹).

(۳) «فیض القدر شرح الجامع الصغير» (۳۹۴/۵) عبد الوؤوف المناوی.

(۴) «مسند امام احمد» (۳۸۹/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال) سیوطی در «الجامع الصغير» به صحیح بودنش اشاره کرده است (۲۰۲/۲) با حاشیه کنوز الحقایق مناوی). آلبانی می‌گوید: حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغير» (۱۷۷/۶) (حدیث ۷۳۰۸)

(۵) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق باب رفع الأمانة (۳۳۳/۱۱) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» الإیمان باب رفع الامانة والإیمان من بعض القلوب (۱۶۷/۲-۱۷۰) با شرح نووی).

ایمان وجود ندارد».

واقع حال مسلمانان امروز چنین است. به مردی با تعجب می‌گویند چقدر عاقل باهوش و خوش اخلاق و.... است در حالی که او فاسقترین و خائنترین فرد است چه بسا دشمن اسلام و مسلمانان نیز می‌باشد و برای از بین بردن اسلام تلاش می‌کند لاجرم و لا قوة إلا بالله العظیم.

۳۴- سلام کردن به آشنایان

یکی از نشانه‌های قیامت این است که انسان به کسی سلام می‌کند که او را بشناسد در حدیث از عبدالله بن مسعود نقل شده است پیامبر اسلام فرمودند: «إِنْ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَسْلَمَ الرَّجُلُ عَلَى الرَّجُلِ، لَا يَسْلَمُ عَلَيْهِ إِلَّا لِلْمَعْرِفَةِ» (رواه احمد)^۱. «یکی از نشانه‌های قیامت این است که مرد بر مرد دیگر سلام می‌کند به خاطر اینکه او را می‌شناسد». در روایتی دیگر از ابن مسعود آمده است: «إِنْ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ تَسْلِيمُ الْخَاصَّةِ»^۲. «یکی از نشانه‌های قیامت سلام کردن بر افراد شناخته شده است».

این امر در زمان ما بسیار مشاهده می‌شود. بسیاری از مردم جز به کسانی که می‌شناسند سلام نمی‌کنند و این خلاف سنت است زیرا پیامبر ما را تشویق می‌کند به همه انسان‌ها چه آن‌هایی که می‌شناسیم و چه آنانی که نمی‌شناسیم سلام کنیم و این امر سبب انتشار محبت بین مسلمانان می‌شود محبتی که سبب ایمان و مقتضی دخول انسان به بهشت است همانطور که در حدیثی از ابوهریره آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لَا تَدْخُلُ الْجَنَّةَ حَتَّى تُؤْمِنُوا وَلَا تُؤْمِنُوا حَتَّى تَحَابُّوا أَوْ لَا أَدْلَكُمْ عَلَى شَيْءٍ

(۱) «مسند احمد (۳۲۶/۵) احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

(۲) «مسند احمد» (۳۳۳/۵) احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. آلبانی می‌گوید: اسناد این

حدیث صحیح و مطابق شرط مسلم است. «سلسلة احادیث الصحیحة» (۲۵۱/۲) (حدیث ۶۴۷).

إذا فعلتموه تحاببتم؟ أفشوا السلام بينكم» «رواه مسلم»^۱.
 «داخل بهشت نمی‌شوید مگر ایمان بیاورید، و ایمان نمی‌آورید مگر همدیگر را دوست داشته باشید. آیا شما را راهنمایی کنم به چیزی که اگر آن را انجام دهید همدیگر را دوست - می‌دارید. سلام کردن را در بین همدیگر رواج دهید».

۳۵- التماس دانش از مبتدعین

عبدالله بن مبارک از ابی امیه الجحمی -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا فرمود: «إن من أشرط الساعة ثلاثاً: إحداهن أن يلتمس العلم عند الأصغر...»^۲. «سه چیز از نشانه‌های قیامت هستند: ۱- دانش از کم ارزشان اخذ می‌گردد... او در این مورد دوباره می‌گوید: «از جاهلان کم ارزش دانش می‌جویند یعنی از اهل بدعت علوم دینی می‌آموزند»^۳.

عبدالله بن مسعود می‌گوید: «لا يزال الناس بخير ما أتاهم العلم من أصحاب محمد -صلى الله عليه وسلم- ومن أكابرهم، فإذا أتاهم العلم من قبل أصاغرهم وتفرقت أهواءهم، هلكوا»^۴. «مردم تا زمانی که علم را از اصحاب پیامبر گرامی و از بزرگان‌شان (عالمان دینی) می‌آموختند بر راه راست به خوبی پیش می‌رفتند اما وقتی علم را از اهل بدعت

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان انه لا يدخل الجنة إلا المؤمنون (۳۵/۲) با شرح نووی.

(۲) «کتاب الزهد» ابن مبارک (ص ۲۰-۲۱) (حدیث ۶۱) تحقیق عبدالرحمن الاعظمی دار الکتب العلمیه.

آلبانی می‌گوید این حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲۴۳/۲) (حدیث ۲۲۱۳).

(۳) «حاشیه کتاب الزهد» (ص ۳۱) تحقیق و تعلیق حبیب الرحمن الاعظمی.

(۴) «کتاب الزهد» ابن مبارک (ص ۲۸۱) (حدیث ۸۱۵) تویجری می‌گوید: این حدیث را طبرانی در

«الکبیر والاوسط» و عبدالرزاق شبیه آن را در «المصنف» روایت کرده است اسنادش صحیح طبق

شرط مسلم است. «اتحاف الجماعة» (۴۲۴/۱) «المصنف» (۳۴۶/۱۱) (حدیث ۲۰۴۴۶) تحقیق حبیب

الرحمن الاعظمی».

کسب کردند و آراء مبتنی بر هواهای نفسانیشان پراکنده گشت همه هلاک شدند».

۳۶- ظهور زنان عریان پوشیده

یکی دیگر از نشانه‌های قیامت خارج شدن زنان از آداب اسلامی با آشکار کردن زینت، مو و بدن و پوشیدن لباس‌هایی است که عوراتشان را پنهان نمی‌کنند عبدالله بن عمر می‌گوید از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «سیکون فی آخر أمتی رجال یرکبون علی السروج، کأشباه الرجال، ینزلون علی أبواب المساجد، نساءؤهم کاسیات، عاریات علی رؤوسهم کأسنمة البخت العجاف العنوهن فإنهن ملعونات، لو کانت وراءکم أمة من الأمم لخدمن نساءکم نساءؤهم کما یخدمتکم نساء الأمم قبلکم» «رواه امام احمد»^۱. «در امت آخر الزمان مردانی پیدا می‌شوند بر زین‌هایی مانند رحال شترها سوار هستند و جلو درب مساجد پیاده می‌شوند. زنانشان لباس بر تن دارند اما در واقع لختند روی سر آنها مانند کوهان شتر لاغر اندام است بر آنان نفرین کنید، آنان نفرین شده هستند اگر بعد از شما امت دیگر می‌بود زنان شما به زنان آنان خدمت می‌کردند همانطور که زنان امت‌های گذشته به شما خدمت می‌کنند». حاکم در روایتی^۲ آورده است: «سیکون فی آخر هذه الأمة رجال یرکبون علی المیائر حتی یأتوا أبواب مساجدهم نساءؤهم کاسیات عاریات» «در نسل‌های آخر این امت مردانی هستند که سوار بر زین‌های بزرگ می‌شوند تا اینکه جلو درب مساجد پیاده می‌شوند. زنانشان گرچه لباس بر تن دارند ولی اندام آنها آشکار است.

از ابوهریره روایت شده است گفت: «از جمله نشانه‌های قیامت... این است که

(۱) «مسند احمد» (۳۶/۱۲) (حدیث ۷۰۸۳) تحقیق: احمد شاکر او می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است).

(۲) «مستدرک حاکم» (۴۳۶/۴) او می‌گوید: این حدیث صحیح و مطابق شرط شیخین است و در صحیحین روایت نشده است.

لباسهایی درست می‌شود که زنان آن را می‌پوشند ولی در عین حال لختند»^۱.

این احادیث از معجزات پیامبر گرامی -صلی الله علیه وسلم- به حساب می‌آیند زیرا تمام آن‌ها قبل از ما و همچنین امروز بیشتر از گذشته تحقق یافته‌اند.^۲

پیامبر گرامی این نوع زنان را «کاسیات عاریات» نامیده است زیرا لباس می‌پوشند ولی چون لباس‌ها شفاف و ناز کند بدن آنان را نمی‌پوشانند مانند اغلب لباس زنان امروزی.^۳

برخی گفته‌اند «کاسیات عاریات» یعنی لباس‌ها بدن را می‌پوشانند ولی آنقدر تنگ و چسبان هستند تمام مفاتن بدن زن از جمله پشت و سینه، برجسته و آشکارند و یا قسمتی از بدنش را لخت می‌کند تا بر اساس آن قسمت‌های دیگر بدنشان حدس زده شود.^۴

ابوهریره -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «صنفان من أهل النار لم أرهما: قوم معهم سياط كأذناب البقر يضربون بها الناس ونساء كاسيات عاریات مميلات مائلات رؤوسهن كأسنمة البخت المائلة لا يدخلن الجنة ولا يجدن ريحها وإن ريحها ليوجد من مسيرة كذا وكذا»^۵.

«دو صنف از انسان‌ها جزو اهل جهنم هستند تاکنون آن‌ها را ندیده بودم. افرادی که شلاق‌ی مانند دم گاو در دست دارند و با آن مردم را می‌زنند. و زنانی پوشیده از لباس ولی در عین حال لخت و عریانند آنان از طاعت خدا بدورند و با بی‌حجابی خود را به طرف مردان سوق می‌دهند. سر آنان مانند کوهان شتر لاغر اندام است. به بهشت وارد نمی‌شوند و بوی آن را نیز حس نمی‌کنند در صورتی که بوی بهشت از فاصله فلان و.... حس می‌شود».

(۱) هیشمی می‌گوید: بعضی از آن در حدیث صحیح آمده است «مجمع الزوائد» (۳۲۷/۷).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۰/۱۷).

(۳) «الحلال و الحرام» یوسف قرضاوی (ص ۸۳).

(۴) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۰/۱۷).

(۵) «شرح نووی مسلم» (۱۹۱/۱۷) باب جهنم أعاذنا الله منها.

«مِميلات مائلات رؤوسهن كأسنمة البخت المائلة» بیان کرده است همان صفاتی که امروز مشاهده می‌شوند درست مثل اینکه پیامبر خدا به زمان ما می‌نگریسته و آن را برایمان توصیف می‌کرده است.

در عصر ما مکان‌هایی برای آرایش موهای زنان با مدل‌های گوناگون به نام (کوافیر) ساخته شده است که مردانی بر آن مشرفند و گرانتین قیمت‌ها را دریافت می‌کنند. بلکه بسیاری از زنان به موهای طبیعی خود اکتفا نمی‌کنند بلکه به موهای مصنوعی پناه می‌برند و آن را به موهای خودشان پیوند می‌زنند تا جذابیت و زیبایی آن بیشتر گردد و مردان بیشتر مجذوب آن شوند.^۱

۳۷- رؤیای صادق مؤمن

از جمله نشانه‌های قیامت صدق خواب انسان مؤمن است، انسان مؤمن هر چه ایمانش کاملتر باشد خواب‌هایش نیز درست‌ترند در صحیح بخاری و مسلم^۲ از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت شده است رسول خدا فرمودند: «إذا اقترب الزمان لم تكذب رؤيا المؤمن تكذب، وأصدقكم رؤيا أصدقكم حديثاً، ورؤيا المسلم جزء من خمس وأربعين جزءاً من النبوة» «وقتی روز قیامت فرا رسد خواب مؤمن دروغ نیست، هر کس راست‌گفتارتر باشد خوابش نیز درست‌تر است و خواب مسلمان قسمتی از چهل و پنج جزء نبوت است». این لفظ مسلم بود. و اما لفظ بخاری: «لم تكذب رؤيا المؤمن تكذب.... وما كان من النبوة فإنه لا يكذب».

ابن ابی جمره می‌گوید: «اینکه خواب مؤمن در آخر الزمان دروغ نیست یعنی اینکه به گونه‌ای پدید می‌آید که نیاز به تعبیر ندارد پس در آن دروغ پیش نمی‌آید بر خلاف

(۱) «الحلال و الحرام» یوسف قرضاوی (ص ۸۴).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب التعبير، باب القید فی المنام (۴۰۴/۱۲) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الرؤیا (۲۰/۱۵) با شرح نووی).

گذشته که تعبیر خواب پوشیده می‌ماند بطوری که تعبیر کننده خواب آن را تعبیر می‌کرد و در ظاهر بر خلاف آن تحقق می‌یافت پس بدین اعتبار در آن کذب واقع می‌شد. و علت اختصاص این موضوع به آخر الزمان این است که مؤمن غریب می‌گردد طبق حدیث پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- که می‌فرماید: «بدأ الإسلام غريباً وسيعود غريباً»^۱. «اسلام با غربت آغاز شد و دوباره به غربت بر می‌گردد» در این موقع انیس و یاور مؤمن کم می‌شود و با رؤیای صادقه تاییدات خداوند را دریافت می‌نماید.^۲

علماء در مورد تعیین زمان رؤیای صادقه مؤمن چند رأی دارند.^۳

۱- زمانی است که قیامت نزدیک می‌شود، علماء کم می‌گردند. آموزش‌های دینی کم رنگ می‌شوند به علت فتنه‌های زیاد و کشتار فراوان مردم مانند اهل فتره می‌شوند (نسبت به دین جاهل می‌گردند) و آنان نیازمند مجدد دینی و یاد آورنده تعلیمات دینی هستند همانند انبیاء در امت‌های گذشته اما چون حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- آخرین پیامبر بود. و پیامبر دیگری مبعوث نمی‌شود خداوند رؤیای صادقه را که جزئی از انذار و تبشیر انبیاست جایگزین آن می‌کند. لذا حدیث ابوهریره این موضوع را تایید می‌کند که می‌فرماید: «یتقارب الزمان ویقبض العلم»^۴ «زمان نزدیک می‌شود و علم کم می‌گردد». ابن حجر این قول را ترجیح می‌دهد.

۲- زمانی که تعداد مؤمنان کم می‌شود، کفر و جهل و فسق بر جامعه حاکم می‌گردد مؤمن با رؤیای صادقه انس می‌گیرد و یاری دریافت می‌کند و با آن اکرام و تسلی خاطر می‌یابد.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب بیان أن الإسلام بدأ غريباً وسيعود غريباً (۱۷۶/۲) با شرح نووی.

(۲) «فتح الباری» (۴۰۶/۱۲).

(۳) «فتح الباری» (۴۰۶/۱۲-۴۰۷).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب العلم، باب رفع العلم (۲۲۲/۱۶) با شرح نووی.

این قول با قول گذشته ابن ابی جمره نزدیک است پس براساس این دو قول رؤیای صادقه مؤمن به زمان خاصی اختصاص ندارد بلکه هر وقت آخر الزمان نزدیک شد و امر دین رو به اضمحلال رفت خواب مؤمن حقیقی صادق می‌گردد.

۳- این موضوع خاص زمان حضرت عیسی بن مریم است زیرا انسان‌های زمان او بهترین و راستگوترین این امت بعد از صدر اسلام هستند پس رؤیای آنان صادقه خواهد بود.

۳۸- افزایش کتاب و چاپ و نشر آن

عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند پیامبر فرمودند: «إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ..... ظُهورُ الْقَلَمِ»^۱ مراد از ظهور قلم -و الله اعلم- ظهور کتابت^۲ و انتشار آن است.

در روایت طیالسی و نسائی از عمرو بن تغلب آمده است گفت: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمود: «إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ..... أَنْ يَكْثُرَ التَّجَارُ وَيُظْهَرَ الْعِلْمُ»^۳ «از نشانه‌های قیامت.... این است تجارت افزایش می‌یابد و علم ظاهر می‌گردد».

معنی ظهور علم - و الله اعلم - ظهور وسائل علم مانند کتاب‌ها است در عصر ما بطور آشکار ظاهر شده و در اطراف و اکناف زمین به علت رشد صنعت چاپ و تصویر برداری انتشار یافته است. با وجود این بیشتر مردم جاهلند و علم نافع که علم به کتاب و

(۱) «مسند احمد» (۳۳۳/۵-۳۳۴) (ح. ۳۸۷) شرح احمد شاکر او می‌گوید صحیح الاسناد است.

(۲) «شرح مسند احمد» (۳۳۴/۵) احمد شاکر.

(۳) «منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی» (۱۱۲/۲) ۰ حدیث (۲۷۶۳) ترتیب الساعاتی و «سنن النسائی» کتاب البیوع، باب التجارة (۲۴۴/۷).

تویجری درباره روایت نسائی می‌گوید صحیح الاسناد است و مطابق شرط شیخین. «تحاف الجماعة» (۴۲۸/۱).

سنت و عمل به آن‌ها است در میانشان به ندرت دیده می‌شود. و کثرت کتب در این راستا سودی نبخشیده است.^۱

۳۹- تهاون به شعائر و ضوابط دینی

از جمله نشانه‌های قیامت تهاون به شعائر خداوند است. در حدیث عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- آمده است از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «إِنْ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يَمْرَ الرجل بالمسجد لَا يَصِلِي فِيهَا رَكَعَتَيْنِ» «همانا از نشانه‌های قیامت این است که مرد در کنار مسجد عبور می‌کند و دو رکعت نماز در آن نمی‌خواند».^۲ و در روایتی دیگر آمده است «أَنْ يَجْتَاز الرجل بالمسجد، فَلَا يَصِلِي فِيهِ».^۳ «مرد از مسجد بگذرد و در آن نماز نخواند». دوباره از ابن مسعود روایت شده است «از جمله نشانه‌های قیامت تبدیل شدن مساجد به راه عبور و مرور است».^۴

از انس -رضی الله عنه- روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إِنْ مِنْ أَمَارَاتِ السَّاعَةِ أَنْ تَتَّخِذَ الْمَسَاجِدَ طَرَفًا». «از جمله نشانه‌های قیامت تبدیل شدن مساجد به راه عبور و مرور است» یقیناً این کار درست نیست زیرا احترام به مساجد از

(۱) «اتحاف الجماعة» (۱/۴۲۸).

(۲) «صحیح ابن خزیمه» باب کراهیة المرور فی المساجد من غیر أَنْ تَصَلِّيَ فِيهَا والبيان أَنَّهُ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ (۲۸۳/۲-۲۸۴) تحقیق: د. محمد مصطفی الاعظمی ألبانی می‌گوید: اسناد این حدیث ضعیف است اما از طرق دیگری روایت شده است و در «السلسلة الصحيحة» مذکور است از طریق ابن مسعود دوباره روایت شده است که آن را تقویت می‌کند (م ۲/۲۵۳) (حدیث ۶۴۹).

(۳) روایت از بزار و هیثمی آن را تصحیح می‌کند «مجمع الزوائد» (۷/۳۲۹).

(۴) «منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی» باب ما جاء فی الفتن التي تكون بین یدی الساعة (۲/۲۱۲)، ترتیب الساعاتی و «مستدرک الحاکم» (۴/۴۴۶) او می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است اما ذهبی می‌گوید موقوف است.

زمره تعظیم شعائر الله^۱ و از نشانه‌های ایمان و تقوی به حساب می‌آید. خداوند می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ وَمَنْ يُعْظَمْ شَعَائِرَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مِنْ تَقْوَى الْقُلُوبِ﴾ [الحج: ۳۲].

«هر کس شعارها و برنامه‌های خداوند را ارج نهد بی‌شک این کار نشانه پرهیزگاری دل‌ها است».

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- می‌فرمایند: «إذا دخل أحدكم المسجد فلا يجلس حتى يركع ركعتين»^۲. «هر گاه یکی از شما داخل مسجد شد ننشیند تا دو رکعت نماز بخواند» یکی از بلاهای بزرگ این است که مساجد به جای ذکر و عبادت اسلامی به اماکن سیاحت و استراحت کفار تبدیل شده‌اند این معضل در عصر ما در برخی مناطق اسلامی و مناطق تحت تصرف کفار صورت پذیرفته است. لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم.

۴۰- بزرگ شدن هلال ماه

عبدالله بن مسعود می‌گوید پیامبر خدا فرمودند: «من اقتراب الساعة انتفاخ الأهلة»^۳. «از نشانه‌های قیامت بزرگ شدن هلال ماه است» ابوهیره می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «من اقتراب الساعة انتفاخ الأهلة وأن يرى الهلال؛ الليلة فيقال

(۱) شعائر جمع شعیره یعنی هر چیزی که نشانه‌ای از نشانه‌های طاعت خداوند باشد. «تفسیر غریب القرآن» ابن قتیبہ (ص ۳۲).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب صلاة المسافرين و قصرها، باب استحباب تحية المسجد برکعتین و کراهة الجلوس قبل صلاتهما و آن‌ها مشروعة فی جميع الاوقات (۲۲۵/۵-۲۲۶ با شرح نووی).

(۳) رواه الطبرانی فی «الکبیر» و «میزان الاعتدال» (۶۰۰/۲) للذهبی آلبانی می‌گوید حدیث صحیح است ابن العربی در «الکامل و طبرانی در «الاوسط» و «الصغیر» آن را روایت کرده است و بخاری از انس در «التاریخ» آن را روایت می‌کند.

(۴) «صحیح الجامع الصغیر» (۲۱۴/۵): «أن يرى الهلال قبلاً لليلة» «التذكرة» قرطبی (ص ۶۴۸).

للّیلّین»^۱. «از جمله نشانه‌های قیامت بزرگ شدن هلال ماه است بطوری که هلال یک شبه مانند هلال دو شبه دیده می‌شود.

انس ابن مالک -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إن من أمارات الساعة أن يرى الهلال الليلة فيقال لليلتين»^۲. «از جمله نشانه‌های قیامت رؤیت هلال یک شبه مانند هلال دو شبه است» در این دو روایت «انتفاخ الاهله» چنین تفسیر شده است، هلال شب اول هنگام طلوع در بزرگی مانند هلال شب دوم است. یعنی از حالت عادی بزرگ‌تر است. و الله اعلم.

۴۱- دروغگویی و عدم ثبات در نقل اخبار

ابوهریره از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند فرمودند: «سیکون في آخر أمتي أناس يحدثونكم ما لم تسمعوا أنتم ولا آبائكم فيأياكم وإياهم»^۳. «در آخر الزمان مردمانی وجود دارند با شما سخنانی را می‌گویند که تاکنون نه شما و نه پدرانتان آنها را نشنیده‌اید پس خود را از آنان دور نگه دارید.

در روایتی دیگر آمده است «يكون في آخر الزمان دجالون كذابون يأتونكم من الأحاديث بما لم تسمعوا أنتم ولا آبائكم، فيأياكم وإياهم لا يضلونكم ولا يفتنونكم»^۴. «در آخر الزمان دجال‌های دروغگو سخنانی به شما می‌گویند که نه شما و نه پدرانتان آنها را نشنیده‌اید پس مواظب آنها باشید شما را گمراه و منحرف نکنند»

(۱) رواه الطبرانی في «الصغير» هيثمي می‌گوید: «در سند حدیث عبدالرحمن بن الازرق الانطالی است که تاریخ زندگی او را پیدا نکردم» «مجمع الزوائد» (۱۴۶/۳).

(۲) هيثمي می‌گوید: این حدیث را طبرانی در «الصغير» و «الوسط» از شیخ خود الهیثم بن خالد (ضعیف است) روایت کرده است «مجمع الزوائد» (۳۲۵/۷).

(۳) «صحیح مسلم» المقدمة، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء (۷۸/۱) با شرح نووی.

(۴) «صحیح مسلم» المقدمة، باب النهی عن الروایة عن الضعفاء (۷۸/۱-۷۹) با شرح نووی.

مسلم از عامر بن عبده نقل می‌کند، او می‌گوید: عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- گفت: «إن الشيطان ليتمثل في صورة الرجل، فيأتي القوم فيحدثهم بالحديث من الكذب فيتفرقون فيقول الرجل منهم: سمعت رجلاً أعرف وجهه ولا أدري ما اسمه يحدث^۱». «همانا شیطان به صورت مرد در می‌آید نزد قومی می‌آید سخنان دروغ به آنان می‌گوید و پراکنده می‌شوند یکی از آنها می‌گوید از مردی این سخن را شنیدم صورتش را می‌شناسم اما اسمش را نمی‌دانم» از عبدالله بن عمرو بن العاص روایت شده است می‌گوید: «در داخل دریا شیاطینی توسط سلیمان -علیه السلام- زندانی شده‌اند. ممکن است آزاد شوند و قرآن را بر مردم بخوانند^۲».

نووی درباره معنی کلام فوق می‌گوید: یعنی چیزی را که می‌خوانند قرآن نیست ولی می‌گویند این قرآن است تا مردم عوام را گمراه کنند اما آنان گمراه نمی‌شوند^۳.

چقدر احادیث غریب در عصر ما زیادند، مردم چنان حالی پیدا کرده‌اند از دروغ‌گویی و نقل اقوال بدون تحقیق درباره صدق و کذب آن، پرهیز نمی‌کنند و این باعث گمراه کردن مردم و ابتلاء آنان است. بدین خاطر پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- ما را از تصدیق آنها بر حذر داشته است. لذا محدثین این نوع احادیث را برای وجوب تحقیق و تثبیت در نقل احادیث پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- و تمحیص راویان برای شناسایی راویان مطمئن از سایرین اصل قرار داده‌اند. ولی به علت دروغ‌گویی بیش از حد مردم در این زمان انسان نمی‌تواند صحیح و سقم اخبار را از هم جدا کند.

۴۲- کثرت شهادت زور و کتمان شهادت حق

در حدیث عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آمده

(۱) «صحیح مسلم» المقدمة (۷۹/۱) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» المقدمة، باب النهی عن الرواية عن الضعفاء (۷۹/۱-۸۰) با شرح نووی.

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۸۰/۱).

است «إن بين يدي الساعة.... شهادة الزور وكتمان شهادة الحق»^۱. «از نشانه‌های قیامت.... شهادت دروغ و کتمان شهادت بر حق است» شهادت زور یعنی عمداً شهادت دروغ گفتن پس همانطور که شهادت زور سبب ابطال حق است همچنین کتمان شهادت نیز سبب ابطال حق خواهد شد.

خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكْتُمُوا الشَّهَادَةَ وَمَنْ يَكْتُمْهَا فَإِنَّهُ آثِمٌ قَلْبُهُ﴾ [البقرة: 283].

«شهادت را کتمان نکنید، هر کس شهادت را کتمان کند بی‌شک قلبش گناهکار است».

ابوبکر -رضی الله عنه- می‌گوید: ما نزد پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بودیم فرمودند: «ألا أنبئكم بأكبر الكبائر (ثلاثاً)؟ الإشرāk بالله، و عقوق الوالدين و شهادة الزور - أو قول الزور - وكان متكئاً فجلس فما زال يكررها حتى قلنا: ليته سكت»^۲. «آیا شما را با خبر سازم از بزرگ‌ترین گناهان کبیره (سه بار تکرار کرد) شرک به خداوند، آزار و اذیت پدر و مادر و شهادت زور - یا قول زور - پیامبر در حالی که تکیه داده بود نشست اما آنقدر (این عبارت را) تکرار کرد ما گفتیم ای کاش (پیامبر) سکوت می‌کرد».

در عصر ما شهادت زور و کتمان شهادت چه قدر افزایش یافته است! و به خاطر بزرگ بودن جرم آن پیامبر اکرم آن را همراه با شرک و حقوق والدین ذکر نموده‌اند زیرا شهادت زور باعث ظلم و ستم به هم‌نوعان و ضایع شدن حقوق مردم در اموال و اعراض می‌گردد. و وقوع آن علامت ضعف ایمان و عدم ترس از خداوند رحمان است.

۴۳- افزایش تعداد زنان و کاهش مردان

در روایتی انس -رضی الله عنه- می‌گوید: حدیثی به شما می‌گویم که کسی جز من به

(۱) «مسند امام احمد» (۳۳۳/۵) شرح احمد شاکر تخریج حدیث در «فتح الباری» (۲۶۲/۵).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الشهادات باب ما قيل فی شهادة الزور (۲۶۱/۵) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب الكبائر و اکبرها (۸۱/۲-۸۲) با شرح نووی.

شما نخواهد گفت، از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «من أشرط الساعة أن يقل العلم ويظهر الجهل، ويظهر الزنا وتكثر النساء ويقل الرجال حتى يكون لخمسين امرأة القيم الواحد»^۱. «از جمله نشانه‌های روز قیامت این است: علم کم و جهل و زنا آشکار می‌شود و زنان زیاد و مردان کم می‌شوند بطوری که پنجاه زن یک مرد به عنوان قیم دارند».

گفته شده است: سبب آن افزایش فتنه و زیاد کشته شدن مردان است زیرا مردان اهل جنگ و کارزارند^۲.

یا اینکه سبب آن زیاد شدن فتوحات و افزایش جاریه در بین مسلمانان است حافظ ابن کثیر می‌گوید: «در ردّ اسباب ذکر شده می‌توانیم بگوییم در حدیث ابو موسی به قلت مردان تصریح شده است «من قلة الرجال وكثرة النساء»^۳. ظاهراً قلت مردان و کثرت زنان علامت نزدیکی قیامت است و سبب دیگری ندارد بلکه خداوند در آخر الزمان تولد پسر را کاهش و تولد دختر را افزایش می‌دهد و افزایش زنان و کاهش مردان متناسب با ظهور جهل و قبض علم است^۴.

به نظر من کلام ابن حجاز با کلامی که اسبابی را برای کاهش مردان و افزایش زنان بیان می‌کند. منافاتی ندارند یعنی چیزیهایی مانند وقوع فتنه‌ها که سبب اصلی کشت و کشتار هستند نیز می‌توانند اسباب آن واقع شوند. در روایت مسلم اشاره شده است کاهش مردان و افزایش زنان سبب رفتن مردان و باقیماندن زنان است. و غالباً آنچه باعث از بین

(۱) «صحیح بخاری» کتاب العلم باب رفع العلم و ظهور الجهل (۱۷۸/۱) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم و ظهور و قبضه الجهل و الفتن فی آخر الزمان (۲۲۱/۱۶) با شرح نووی) و «جامع ترمذی» باب ما جاء فی أشرط الساعة (۴۴۸/۶) (حدیث ۲۳۰۱).

(۲) «التذکره» (ص ۶۳۹) و «شرح نووی مسلم» (۹۶۷-۹۷) و «فتح الباری» (۱۷۹/۱).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۶/۷) با شرح نووی).

(۴) «فتح الباری» (۱۷۹/۱).

رفتن مردان می‌شود کثرت کشت و کشتار است لفظ حدیث در روایت مسلم چنین است «ويزهب الرجال وتبقى النساء حتى يكون لخمسين امرأة قيم واحد»^۱. در اینجا منظور حقیقت عدد «پنجاه» نیست. در همین رابطه در حدیث ابو موسی آمده است: «یری الرجل يتبعه أربعون امرأة يلذن به»^۲. پس بطور مجازاً منظور کثرت زنان نسبت به مردان است^۳.

۴۴- افزایش مرگ ناگهانی

از انس بن مالک و از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت شده است فرمودند: «إن من أمارات الساعة... أن يظهر موت الفجأة»^۴. «از نشانه‌های قیامت... این است که مرگ‌های ناگهانی زیاد شود».

این امر امروز زیاد مشاهده می‌شود خیلی انسان‌های صحیح و سالم را می‌بینی ناگهان می‌میرند. امروز این نوع مرگ‌ها به (سکته قلبی) مشهورند. بر عاقل لازم است آگاه شود و به سوی خدا باز گردد قبل از اینکه مرگ ناگهانی او را فراگیرد.

امام بخاری می‌فرماید:

اغتنم في الفراغ فضل ركوع فعسى أن يكون موتك بغتةً
اوقات فراغت را غنیمت بشمار و از فضل و برکت رکوع (نماز) بهره‌مند شو چون
ممکن است مرگ ناگهانی تو را فرا گیرد.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب العلم باب رفع العلم وقبضه وظهور الجهل والفتن (۲۲۱/۱۶) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» (۹۶/۷) با شرح نووی.

(۳) «فتح الباری» (۱/۱۷۹).

(۴) هیشمی می‌گوید: «رواه الطبرانی» فی «الصغیر» و «الاوسط» عن شیخه الهیثم بن خالد المصیمی، و هو ضعیف «مجمع الزوائد» (۳۲۵/۷).

قال الألبانی: «حسن» و ذکر من اخرجه و هم الطبرانی فی «الاوسط» و الضیاء المقدسی. «صحیح جامع الصغیر» (۲۱۴/۵) (حدیث ۲۷۷۵).

کم صحیح رأیت من غیر سقم ذهبـت نفسه الصـحیحة فلتة
چه انسان‌های سالم و بدور از بیماری را دیدیم جان شریفشان را ناگهان از دست دادند ابن حجر می‌گوید: «عجیب است که او با مرگ ناگهانی دنیا را وداع گفت!»

۴۵- دوری و عدم اعتماد بین مردم

حذیفه -رضی الله عنه- می‌گوید: از پیامبر خدا درباره قیامت سؤال شد فرمودند: «علمها عند ربی، لا یجلّیها لوقتھا إلا هو ولكن أخبركم بمشاریطھا وما یكون بین یدیھا إن بین یدیھا فتنة وھرجاً». «علم آن نزد خداوند است زمان وقوع آن را جز او نمی‌داند ولی من از نشانه‌ها و اتفاقات آن شما را با خبر می‌سازم یقیناً قبل از قیامت فتنه و هرج می‌آید».

گفتند: ای پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- معنی فتنه را می‌دانیم ولی هرج به چه معنی است؟ پیامبر فرمود «بلسان الحبشة القتل ویلّقي بین الناس التناكر فلا یکاد أحد أن یعرف أحداً»^۱. «در زبان حبشه هرج یعنی قتل و در بین مردم تناکر ایجاد می‌شود بطوری که کسی کسی را نمی‌شناسد».

وقوع عدم اعتماد و عدم تعارف بین مردم به علت ایجاد فتنه و سختی‌ها و افزایش کشتار بین مردم است زمانی که ماده بر حیات انسان مستولی می‌گردد و هر کس به فکر خواسته‌های خود است و مصالح و حقوق دیگران را در نظر نمی‌گیرد. انانیت و خودبینی در جامعه رواج می‌یابد و انسان درست در اختیار هواهای نفسانی خود است و اصول اخلاقی وجود ندارد تا مردم براساس آن همدیگر را بشناسند و اخوت اسلامی وجود ندارد تا موجب محبت و تعاون بین همدیگر گردد.

(۱) «هدی الساری مقدمة فتح الباری» (ص ۴۸۱) ابن حجر عسقلانی.

(۲) «مسند احمد» (۳۸۹/۵ با حاشیه منتخب کنز العمال) هیشمی می‌گوید: رجال حدیث صحیح الاسناد هستند «مجمع الزوائد» (۳۰۹/۷).

طبرانی از محمد بن سوقه نقل می‌کند گفت: نزد نعیم بن ابی هند آمدم، صحیفه‌ای به من نشان داد که در آن نوشته شده بود از ابو عبیده جراح و معاذ بن جبل به عمر ابن خطاب: سلام علیکم (در ادامه آمده بود) ما با همدیگر بحث می‌کردیم کار این امت در آخر الزمان به جایی می‌رسد برادران ظاهری و دشمنان سرّی همدیگرند. (سپس جواب عمر در آن آمده بود) شما مرا از حال امت اسلامی در آخر الزمان آگاه می‌کنید که مردم برادر ظاهری و دشمنان سرّی همدیگرند و خودتان را تبرئه می‌کنید اکنون آن زمان فرا نرسیده است. آن موقع زمانی است که رغبت و رهبت در مردم ظاهر می‌گردد و رغبت مردم به همدیگر به خاطر منافع دنیوی است»^۱.

۶۱- بازگشت سرسبزی و آب و باران به سرزمین عرب

باران و نهرها و سرسبزی به سرزمین عرب باز می‌گردد. در حدیثی از ابوهریره آمده است پیامبر خدا فرمود: «لا تقوم الساعة حتی تعود أرض العرب مروجاً وأنهاراً»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا سرسبزی و آب و باران دوباره به سرزمین عرب بازگردد». این حدیث دلالت دارد بر اینکه قبلاً سرزمین عرب خرم و سرسبز با آب شیرین فراوان بوده است و در آینده به همان حالت باز خواهد گشت.

نووی درباره‌ی عود سرزمین عرب به سرسبزی و آب شیرین می‌گوید: - و الله اعلم - آنان سرزمینشان را رها می‌کنند و بر اثر عدم زراعت و کشت و کار مهمل و بدون استفاده باقی می‌ماند. و این امر به علت کمبود مردان و زیاد شدن جنگ‌ها و تراکم فتنه‌ها و کمبود آمال و عدم اهتمام به زمین‌ها و مشغول شدن به امور دیگر و نزدیکی آخر الزمان

(۱) تویجری می‌گوید: «این حدیث را طبرانی روایت کرده است» «اتحاف الجماعة» (۵۰۴/۱) هیشمی می‌گوید: این حدیث را بزار و همچنین طبرانی در «الاوسط» روایت کرده‌اند در راویان ابوبکر بن مریم است و او ضعیف است «مجمع الزوائد» (۲۸۶/۷).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الزکاة، باب کل نوع من المعروف صدقة (۹۷/۷) با شرح نووی.

است.

به نظر من در توضیح نووی دربارهٔ این حدیث جای بحث و نظر وجود دارد زیرا سرزمین عرب خشک و کم آب و بدون نبات است. بیشتر آب آن از برکه‌ها و آب باران تهیه می‌شود. پس وقتی رها شود. و مردم به امور دیگری مشغول شوند زراعت و حاصل خیزی زمین‌های آن می‌میرد و دیگر سرسبز و پر آب نمی‌شود.

از ظاهر حدیث بر می‌آید مناطق عرب‌نشین پر آب، صاحب جویبار و سرسبز و خرم می‌گردد. پیدایش چشمه‌های آب و تشکیل جویبارها و زراعت در عصر ما مضمون حدیث را تایید می‌کند معاذ بن جبل می‌گوید پیامبر خدا در غزوهٔ تبوک فرمودند: «شما در آینده - ان شاء الله - به چشمه تبوک می‌آیید. و نزدیکی چاشت به آنجا می‌رسید پس اگر کسی از شما به آنجا رسید آب آن را لمس نکند تا بر می‌گردد» ما به آنجا آمدیم ولی قبل از ما دو نفر در آنجا بودند. آب چشمه کم بود (مانند بند کفش) پیامبر از آن‌ها سؤال کرد آیا آب چشمه را لمس کرده‌اید. گفتند: بلی پیامبر (تا خدا اجازه بدهد) بر آن‌ها عصبانی شد سپس با دستانشان کم کم مقداری آب در جایی جمع کردند و پیامبر خدا با آن دست و صورتش را شست و دوباره آب را داخل چشمه ریختند آب چشمه زیاد شد.^۱ و مردم همه آب نوشیدند سپس پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «یوشک یا معاذ إن طالت بک حیاة أن تری ماههنا قد ملی جناناً»^۲. «امید است ای معاذ اگر طول عمر داشته باشی مشاهده کنی اینجا پر از باغ و گیاه شده است».

۴۷- زمین پر باران و کم نبات شود

ابوهریره می‌گویند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی تمطر السماء مطراً لا

(۱) «شرح نووی لمسلم» (۹۷/۷).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفضائل باب معجزات النبی -صلی الله علیه وسلم- (۴۰/۱۵-۴۱) با شرح نووی).

تكن منها بيوت المدر ولا تكن منها إلا بيوت الشعر^۱. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه از آسمان چنان بارانی ببارد که خانه‌های گلی مقاومت نکنند جز چادرهای صحرائی». انس -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يمطر الناس مطراً عاماً ولا تنبت الأرض شيئاً»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه باران عام بر تمام مردم ببارد ولی زمین گیاهی را سبز نکند». وقتی باران سبب رویدن گیاه بر زمین است پس خداوند باید مانعی برای آن خلق کند تا موجب مسبب نشود زیرا خداوند خالق اسباب و مسببات است و در این راستا هیچ چیز مانع او نیست. ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «ليست السنة بأن لا تمطروا، ولكن السنة أن تمطروا وتمطروا ولا ينبت الأرض شيئاً»^۳. «خشکسالی این نیست که باران نبارد بلکه خشکسالی این است که بر شما باران ببارد و ببارد ولی چیزی از زمین سبز نشود».

۴۸- رود فرات از کوه طلایی پرده بر می‌دارد

ابوهریره می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يحسر الفرات عن جبل من ذهب، يقتتل الناس عليه فيقتل من كل مئة تسعة وتسعون وتقول كل رجل منهم، لعلی أكون أنا الذي أنجو»^۴. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه رود فرات

(۱) «مسند احمد» (۲۹۱/۱۳) (حدیث ۷۵۵۴) شرح احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۲) «مسند احمد» (۱۴۰/۳) با حاشیه منتخب الكنز) هیشمی نیز این حدیث را ذکر کرده و می‌گوید راویانش مطمئن هستند «مجمع الزوائد» (۳۳۰/۷).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة (۳۰/۱۸) با شرح نووی).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب خروج النار (۷۸/۱۳) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة (۱۸/۱۸) با شرح نووی).

کوهن از طلا را کشف (ظاهر) کند. مردم بر سر آن بجنگند و نود و نه در صد آنان کشته می‌شوند و همه می‌گویند شاید من زنده بمانم».

منظور از کوه طلایی (نفت یا طلای سیاه) نیست همانطور که ابو عبیده در شرح آن «النهاية / الفتن و الملاحم» وابن کثیر بیان کرده است^۱ به چند دلیل زیر:

۱- نصّ حدیث می‌گوید کوهی از طلا در صورتی که در حقیقت نفت طلا نیست. و طلا همان فلز مشهور است.

۲- پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خبر داده که رود فرات کوه طلایی را کشف می‌کند و مردم آن را می‌بینند اما نفت از اعماق زمین با آلات و تجهیزات مخصوص استخراج می‌شود.

۳- پیامبر تنها از رود فرات نام برده است نه آبهای دیگر و ما می‌بینیم نفت همانند خشکی از اعماق دریاها و در مناطق مختلف استخراج می‌شود.

۴- پیامبر خبر داده است مردم بر سر این کوه طلا کشته می‌شوند اما نقل نشده است که هنگام استخراج نفت مردم با هم کشتار کرده باشند. و پیامبر حاضران در آن زمان را از برداشت از آن کنز نهی کرده است همانطور که در روایت ابی بن کعب آمده است او می‌گوید: با وجود اینکه مردم دائماً به دنبال دنیا هستند.... من از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند «یوشک الفرات أن یحسر عن جبل من ذهب فمن حضره فلا يأخذ منه شیئاً»^۲.

«نزدیک است فرات کوه طلایی را کشف کند. پس هر کس در آنجا حاضر باشد از آن چیزی بر ندارد». هر کس کوه طلا را به نفت تفسیر کرده است لازم است بگوید هیچ کس از نفت کشف شده چیزی بر ندارد ولی تا به حال هیچ کس چنین نظری نداده

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۰۸/۱) تحقیق محمد فهیم ابو عبیده.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۱۹/۱۸) با شرح نووی.

است.^۱

ابن حجر این قول را ترجیح داده است که عدم اخذ از کوه طلا به خاطر فتنه و کشتار ناشی از هجوم مردم به آن است.^۲

۴۹- تکلم حیوانات (درنده) و جمادات با انسان

از جمله نشانه‌های قیامت تکلم حیوانات درنده و جمادات با انسان و اخبار جمادات درباره وقایعی است که در غیاب او رخ داده‌اند. و تکلم بعضی از اعضاء انسان مانند خبر دادن پای انسان درباره آنچه خانواده‌اش بعد از او انجام داده‌اند.

در حدیثی از ابوهریره آمده است: گرگی نزد چوپانی آمد از میان گوسفندان بره‌ای برداشت و چوپان دنبالش رفت تا بره را از او گرفت. گرگ به بالای تپه‌ای رفت و نشست و دمش را از پشت به شکمش چسپاند و به چوپان گفت: رزقی را که خداوند به من داده بود از من گرفتی. مرد گفت: قسم به خدا تا امروز ندیده بودم گرگی سخن بگوید. گرگ گفت: تعجب می‌کنم از این مرد که در بین این خرماها خبر از گذشته و آینده می‌دهد. مرد یهودی نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آمد و ماجرا را تعریف کرد. پیامبر او را تصدیق کرد و گفت: «إنها أمارة من أمارات بين يدي الساعة وقد أوشك الرجل أن يخرج فلا يرجع حتى تحدّثه نعلاه وسوطه ما أحدث أهله بعده» «رواه احمد».^۳

این یکی از نشانه‌های قبل از روز قیامت است. ممکن است مرد خارج شود و بر نگردد تا اینکه کفش‌هایش و تازیانه‌اش به او بگویند آنچه را اهلش بعد از او انجام دادند. در روایتی دیگر از ابو سعید خدری (در همین قصه) آمده است پیامبر خدا

(۱) «اتحاف الجماعة» (۱/۴۸۹-۱۹۰).

(۲) «فتح الباری» (۸۱/۱۳).

(۳) «مسند احمد» (۲۰۲/۱۵-۲۰۳) (حدیث ۸۰۴۹) تحقیق احمد شاکر او حدیث را صحیح الاسناد می‌داند.

فرمود: «صدق والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكلم السباع الإنس ويكلم الرجل عذبة سوطه وشراك نعله ويخبره فخذ به أحد أهلك بعده»^۱. «راست می‌گوید قسم به کسی که جانم در دست اوست قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه درندگان و (جمادات از جمله) تازیانه و بند کفش انسان با او سخن بگویند و ران پایش به او خبر بدهد آنچه را که خانواده‌اش در غیاب او انجام داده‌اند».

۵۰- آرزوی مرگ از شدت بلا

ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يمر الرجل بقبر الرجل، فيقول يا ليتني مكانه»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه مرد به قبر مرد دیگری عبور کند و بگوید: ای کاش من به جای او بودم».

ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «والذي نفسي بيده لا تذهب الدنيا حتى يمر الرجل على القبر فيتمرغ عليه ويقول يا ليتني كنت مكان صاحب هذا القبر وليس به الدين إلا البلاء»^۳. «قسم به کسی که جانم در دست اوست دنیا تمام نمی‌شود یا اینکه مرد بر قبری عبور کند و روی آن بغلطد و بگوید ای کاش من بجای صاحب این قبر بودم در حالی که او بدهکار کسی نیست بلکه از شدت بلا این کار را می‌کند».

(۱) «مسند احمد» (۸۳/۳-۸۴ با حاشیه منتخب كنز العمال) آلبانی می‌گوید: صحیح الاسناد است «سلسلة احاديث الصحيحة» (م ۳۱/۱) (حدیث ۱۲۲).

ترمذی در ابواب الفتن باب ما جاء في كلام السباع آن را روایت کرده است و می‌گوید: حدیث حسن و صحیح است (۴۰۹/۶).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن (۸۱/۱۳-۸۲ با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۴/۱۸ با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۱۸۳۴ با شرح نووی).

آرزوی مرگ هنگام افزایش فتنه، تغییر احوال و آداب و رسوم شریعت است و این امر اگر تاکنون اتفاق نیفتاده است حتماً اتفاق خواهد افتاد.

عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید: «زمانی پیش می‌آید اگر مرگ فروخته شود شما آن را می‌خرید. همانطور که شاعر می‌گوید:

وهذا العیش ما لا خیر فیہ ألا موت یباع فاشتریه^۱
این زندگی خیر را در بر نمی‌گیرد آگاه باش اگر مرگ را فروختند آن را خریداری کن
حافظ عراقی^۲ می‌گوید: لازم نیست این امر در تمام زمان‌ها و مکان‌ها و در میان همه مردم اتفاق بیافتد بلکه کافی است در برخی جاها میان تعدادی از مردم رخ بدهد و اینکه آرزوی مرگ را تعلیق به گذر بر قبرستان کرده است به خاطر نشان دادن شدت بلا در میان مردم است چون انسان ذاتاً با دیدن قبر یا مرده از مرگ می‌هراسد اما در آن زمان به قدری فتنه و بلا وجود دارد که حتی دیدن مرده و قبر نیز باعث وحشت از مرگ و آرزوی حیات نمی‌شود.

این حدیث منافی حرمت تمنی مرگ نیست بلکه تنها اخبار وقایعی است که قبل از روز قیامت حادث خواهد شد. لذا متعرض هیچ حکم شرعی نشده است.^۳ (یعنی نمی‌توان جواز تمنی مرگ را از آن استنباط کرد).

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- خبر داده است زمانی می‌آید مردم از شدت بلا و سختی آرزوی دجال را می‌کنند در حدیثی حذیفه -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَتَمَنُونَ فِيهِ الدَّجَالَ» «زمانی خواهد

(۱) «فیض القدیر» (۴۱۸/۶).

(۲) زین الدین عبدالرحیم بن الحسین بن عبدالرحمن از عالمان کردستان عراق است او در سال (۷۲۵ هـ) متولد شد و علم را در دمشق حلب حجاز و اسکندریه و از علماء بزرگ کسب کرد. او صاحب تالیفات زیادی در حدیث است. و در سال (۸۰۶ هـ) وفات یافت «شذرات الذهب» (۵۵۷-۵۶).

(۳) «فیض القدیر» (۴۱۸/۶) و «فتح الباری» (۷۶-۷۵/۱۳).

آمد مردم آرزوی آمدن دجال را می‌کنند» گفتیم: ای پیامبر خدا، پدر و مادرم فدایت به چه دلیل؟ پیامبر فرمود: «مما يلْقون من العناء والعناء»^۱ «به خاطر شدت رنج و زحمت زیاد».

۵۱- افزایش رومیان و جنگ با مسلمین

مستورد قریشی به عمرو بن عاص -رضی الله عنه- گفت: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «تقوم الساعة والروم أكثر الناس» «قیامت بر پا می‌شود در حالی که تعداد رومیان از همه بیشتر است» عمرو گفت: چه می‌گویی؟ او جواب داد: آنچه را که از پیامبر خدا شنیده‌ام می‌گویم.^۲

در حدیثی عوف بن مالک اشجعی -رضی الله عنه- می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند: «اعدد ستاً بين يدي الساعة... ثم هدنة تكون بينكم بين بني الأصفر، فيغدرون فيأتونكم تحت ثمانين غاية تحت كل غاية اثنا عشر ألفاً»^۳. «شش نشانه را قبل از روز قیامت بر شمار..... (از جمله آن‌ها) جنگی که بین شما و رومیان ایجاد می‌شود و آنان به شما خیانت می‌کنند و با هشت لشکر که تعداد هر یک از آن‌ها دوازده هزار نفر است به جنگ شما می‌آیند».

جابر بن سمره از نافع بن عثبه روایت می‌کند، می‌گوید: ما با پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بودیم از ایشان چهار جمله به یاد دارم. فرمودند: «تغزون جزيرة العرب فيفتحها الله، ثم فارس فيفتحها الله، ثم تغزون الروم فيفتحها الله، ثم تغزون الدجال فيفتحها الله» «در جزیره العرب جهاد می‌کنید و خداوند آن را برایتان فتح می‌کند، سپس با فارس جهاد می‌کنید خداوند آن را برایتان فتح می‌کند سپس با روم جهاد می‌کنید خداوند آن را برایتان فتح می‌کند و سپس با دجال جهاد می‌کنید و خداوند آن را نیز برایتان فتح

(۱) رواه الطبرانی فی الاوسط والبخاری و رجالهما ثقات «مجمع الزوائد» (۲۸۴/۷-۲۸۵).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة (۲۲/۱۸) با شرح نووی.

(۳) «رواه البخاری» تخريج حديث در ص ۶۰ گذشت.

می‌کند نافع گفت: ای جابر دجال را نمی‌بینیم تا اینکه روم را فتح کنیم^۱.
در توصیف قتال بین مسلمانان و روم احادیثی روایت شده‌اند و در حدیثی از یسیر بن جابر آمده است. او گفت: باد سرخی در کوفه وزید مردی آمد ظاهراً او جز عبدالله بن مسعود نبود. ای عبدالله قیامت آمد او نشست، تکیه زد و گفت همانا قیامت نمی‌آید تا میراث تقسیم نشود و غنیمت شادی بخش بدست نیاید و سپس دستش را به سمت شام دراز کرد و گفت آن دشمنی که علیه مسلمانان جمع می‌شوند و مسلمین هم برای جهاد با آنان آماده می‌شوند گفتم منظور شما روم است؟

گفت: بلی در آنجا جنگ سختی در می‌گیرد، مسلمانان گروهی پیش مرگ را به خط مقدم می‌فرستند تا حتماً با پیروزی برگردند پس تا شب با دشمن می‌جنگند در این هنگام هر کدام از دو طرف به جای خودشان بر می‌گردند. در حالی که گروه پیش مرگان نمانده‌اند مسلمانان گروه پیش مرگ دیگری را به میدان می‌فرستند تا جز با پیروزی بر نگردند آنان می‌جنگند تا اینکه شب مانع می‌شود و دوباره هر کدام از دو طرف بدون پیروزی به عقب بر می‌گردند در حالی که گروه پیش مرگ دوم هم از هم پاشیده است این روند به همین ترتیب در روز سوم هم ادامه دارد.

در روز چهارم بقیه سپاهیان مسلمان نیز به خط مقدم می‌روند خداوند شکست را بر لشکر روم وارد می‌کند و تعداد زیادی از آنها به قتل می‌رسند که نظیر آن تاکنون دیده نشده است. حتی پرنده هم در جانب آنان نمی‌ماند و هر کس جای آنان را می‌گرفت فوراً از بین می‌رفت. اگر تعداد فرزندان بدر به صد نفر می‌رسید جز یک نفر باقی نمی‌ماند.
پس آنان به چه غنائمی دل خوش می‌شوند و کدام میراث را تقسیم می‌کنند. آنان در این فکر بسر می‌برند که ناگهان با بلائی بزرگ‌تر از آن مواجه می‌شوند. صدایی به آنها می‌رسد: دجال به میان زن و بچه آنها رفته و جای آنها را گرفته است پس هر چه در دست دارند رها می‌کنند و به سمت همدیگر می‌آیند و ده لشکر را آماده می‌کنند.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۶/۱۸) با شرح نووی).

پیامبر خدا می‌فرماید: «همانا من اسم آنها و اسم پدرانشان و رنگ اسبانشان را می‌شناسم آنان در آن روز بهترین سواران روی زمین هستند»^۱.

همانطور که احادیث بیان کرده‌اند این جنگ در آخر الزمان در شام قبل از ظهور دجال اتفاق می‌افتد و پیروزی مسلمانان بر روم مقدمه فتح قسطنطنیه می‌شود در حدیثی از ابوهریره پیامبر اسلام می‌فرماید: «قیامت بر پا نمی‌شود تا سپاه روم در دابق (جای در شام بین حلب و انطاکیه) استقرار یابند و سپاهی از بهترین انسان‌های روی زمین در مدینه به سوی آنها می‌رود. وقتی که صف می‌بندند. (سپاه) روم می‌گوید شما کنار بروید ما با شما قتال نمی‌کنیم آنان در جواب می‌گویند قسم به خدا ما برادران مسلمانان را تنها نمی‌گذاریم پس با آنها جهاد می‌کنند ثلث آنها شکست می‌خورند که خداوند آنان را هرگز نمی‌بخشد. یک سوم کشته می‌شوند که برترین شهیدان نزد خداوند هستند و یک سوم به نعمت فتح می‌رسند. آنها قسطنطنیه را فتح می‌کنند. آنها در حال تقسیم عنائم هستند و شمشیر خود را بر درخت زیتون آویزان کرده‌اند. ناگهان شیطان در میان آنان صدا می‌زند مسیح در میان خانواده‌های شما قرار گرفته است پس خارج می‌شوند می‌بینند خبر باطل است. وقتی دوباره به شام می‌آیند او خارج شده است پس آنان خود را برای قتال آماده می‌کنند و صف‌ها را راست می‌کنند تا نماز بخوانند در همین موقع عیسی ابن مریم نازل می‌شود»^۲.

ابو درداء -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر اسلام فرمودند: «إن فسطاط المسلمين يوم الملحمة في أرض بالغوطة في مدينة يقال لها دمشق من خير مدائن الشام»^۳. «تجمع مسلمانان در روز قتال (با روم) در سرزمینی بنام غوطه و در شهری به نام دمشق که از

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۴/۱۸-۲۵ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۱/۱۸-۲۲ با شرح نووی).

(۳) «سنن ابو داود» کتاب الملاحم باب فی العقل من الملاحم (۴۰۶/۱۱ با شرح عون المعبود).

بهترین شهرهای شام است، خواهد بود».

ابن المنیر^۱ می‌گوید: «اما قصه روم تاکنون آنان بدین صورت تجمع نکرده‌اند و ما مطلع نشده‌ایم که آن‌ها با این تعداد در خشکی جنگ کرده باشند پس این خبر از جمله اموری است که تاکنون رخ نداده است و در آن انذار و تبشیر وجود دارد و دلالت دارد بر اینکه عاقبت در دست مسلمانان است گرچه لشکر روم زیاد است ولی بشارت می‌دهد که تعداد مسلمان‌ها چندین برابر خواهد بود»^۲.

۵۲- فتح قسطنطنیه

یکی از نشانه‌های قیامت فتح قسطنطنیه - قبل از خروج دجال - توسط مسلمانان است. براساس احادیث وارده مسلمان‌ها بعد از جنگ بزرگ با روم و پیروزی بر آنان به سوی شهر قسطنطنیه می‌روند و خداوند بدون کشتار و در حالی که سلاح مسلمان‌ها تهلیل و تکبیر است آنجا را برایشان فتح می‌کند.

در حدیث از ابوهریره روایت شده است، پیامبر اسلام فرمودند: «سمعتم بمدينة جانب منها في البر وجانب منها في البحر؟» «شهری را می‌شناسید قسمتی از آن در خشکی و قسمت دیگر آن در دریا است». گفتند: بلی فرمود: «قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه هفتاد هزار از نوادگان اسحاق در آن غزا کنند وقتی به آنجا می‌رسند نه تیری پرتاب می‌کنند و نه با اسلحه جنگ می‌کنند. گفتند لا اله الا الله و الله اکبر یک قسمت از شهر سقوط می‌کند ثور (یکی از راویان حدیث) می‌گوید نمی‌دانم فکر کنم گفت قسمتی که در دریاست سپس (حاضرین) گفتند لا اله الا الله و الله اکبر و قسمت دیگر آن سقوط می‌کند سپس گفتند: لا اله الا الله و الله اکبر سپس برای آنان فرج می‌آید و وارد آن می‌شوند و غنائم

(۱) حافظ زین الدین عبداللطیف بن تقی الدین محمد بن منیر الحلبی در سال (۸۰۴ هـ) در گذشت «شذرات الذهب» (۴/۷).

(۲) «فتح الباری» (۲۷۸/۶).

زیادی بدست می‌آورند. آنان در حال تقسیم غنائم هستند ناگهان صدایی به آنان می‌رسد. دجال آمده است پس آنان همه چیز را رها می‌کنند و بر می‌گردند»^۱.

به قسمتی از حدیث که می‌فرماید: «یغزوها سبعون ألفاً من بني إسحاق» اشکال وارد کرده‌اند چون رومی‌ها از نوادگان اسحاق بن ابراهیم خلیل^۲ هستند پس چگونه فتح قسطنطنیه بدست آنان صورت می‌گیرد.

قاضی عیاض می‌گوید: در تمام روایت‌های صحیح مسلم لفظ بنی اسحاق آمده است اما بعضی گفته‌اند. بنی اسماعیل معروفتر است زیرا سیاق حدیث دلالت بر آن دارد و منظور حدیث اعراب است^۳.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: این حدیث دلالت می‌کند بر اینکه رومیان در آخر الزمان مسلمان می‌شوند. بنابراین شاید فتح قسطنطنیه بدست آن‌ها صورت گیرد و همانطور که حدیث متقدم بیان کرد هفتاد هزار نفر از نوادگان اسحاق به جنگ قسطنطنیه می‌روند. و به عنوان شاهد بر این استنباط حدیث مستورد قرشی را بیان می‌کند که در آن رومی‌ها مدح شده‌اند می‌گوید از پیامبر خدا شنیدم گفت: قیامت بر پا می‌شود و رومیان بیشتر مردم هستند. عمرو بن عاص به او گفت: متوجه هستی چه می‌گویی. گفت چیزی را می‌گویم که از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیده‌ام در ادامه گفت و در آنان چهار خصلت وجود دارد.

۱- آنان هنگام فتنه حلیمترین مردمند. و بعد از فتنه و بلا سریعتر از دیگران بهبودی می‌یابند و بعد از شکست فوراً جمع می‌شوند و دوباره حمله می‌کنند. و بهترین انسان نسبت به مسکین، یتیم و ضعیف هستند و بزرگان‌شان بیشتر از دیگران از ظلم و ستم

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۴۳/۱۸-۴۴ با شرح نووی).

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۵۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۴۳/۱۸-۴۴).

دوری می‌کنند.^۱

به نظر من دلیل دیگر بر مسلمانان شدن رومیان در آخر الزمان حدیث سابق ابوهریره درباره قتال با روم است. در آن آمده رومیان به مسلمانان می‌گویند: «راه باز کنید تا با آنان که از ما جدا شده‌اند بجنگیم، اما مسلمانان می‌گویند قسم به خدا ما برادرانمان را تنها نمی‌گذاریم^۲ رومی‌ها از مسلمانان می‌خواهند بگذارند تا با کسانی از خودشان که از دینشان برگشته و مسلمان شده‌اند قتال کنند. مسلمانان پیشنهاد آنان را نمی‌پذیرند هر کسی از آنان مسلمان شود برادرشان محسوب می‌گردد و آن را به کسی تحویل نمی‌دهند یعنی حتی بعید نیست که بیشتر سپاه اسلام رومی باشند.

نووی می‌گوید: این امر امروز در زمان ما تحقق یافته است و بیشتر لشکریان اسلام در شام و مصر رومیان از دین برگشته هستند حتی در یک مرحله هزاران نفر از کفار را اسیر کردند الحمدلله.

پس اینکه سپاهیان فاتح قسطنطنیه از نوادگان حضرت اسحاق هستند تایید می‌شود و تعداد آنها به یک میلیون نفر می‌رسد. تعدادی از آنان کشته می‌شوند و برخی اسلام می‌آورند که همراه با مسلمانان قسطنطنیه را فتح می‌کنند و الله اعلم.

و فتح قسطنطنیه بدون قتال تاکنون رخ نداده است. ترمذی از انس بن مالک روایت می‌کند «فتح قسطنطنیه همراه با برپایی قیامت است». ترمذی می‌گوید: محمود بن غیلان می‌گوید: ابن حدیث غریب است. قسطنطنیه شهری در روم هنگام خروج دجال فتح می‌شود. و قسطنطنیه در زمان اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فتح شده است.^۳

ولی قسطنطنیه در عصر صحابه فتح نشده است، معاویه سپاهی به فرماندهی یزید که ابو ایوب انصاری هم جزو آنان بود به جنگ قسطنطنیه فرستاد ولی کلاً فتح نشد و بعداً

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۲/۱۸) با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» (۲۱/۱۸) با شرح نووی).

(۳) «جامع الترمذی» باب ما جاء فی علامات خروج الدجال (۴۹۸/۶).

مسلمه بن عبدالملک آن را محاصره کرد و دوباره موفق به فتح آن نشدند اما با آنان صلح کردند به شرطی که در قسطنطنیه مسجدی بسازند.^۱

ترک‌ها قسطنطنیه را فتح کردند اما با جنگ و کشتار و امروز قسطنطنیه در دست کفار است و بنابر حدیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در آینده دوباره فتح می‌گردد.

احمد شاکر می‌گوید: مزده‌ای که در حدیث به فتح قسطنطنیه داده شده است خدا بهتر می‌داند در آینده نزدیک یا دور اتفاق می‌افتد. این فتح زمانی تحقق می‌یابد.

مسلمانان از اعراض از دین خود دست بر دارند و به حقیقت آن باز گردند. اما فتح قسطنطنیه توسط ترک‌ها قبل از عصر ما مقدمه فتح بزرگ آن به حساب می‌آید و در واقع زمانی که اعلام کرده‌اند حکومت آن لائیک و غیر دینی است از دست مسلمانها خارج شده است. کفار آنجا با دشمنان دین هم عهد شده‌اند، مردم براساس قوانین غیر دینی و احکام کفر زندگی می‌کنند و در آینده طبق بشارت نبی اکرم فتح آن توسط مسلمانان اعاده می‌گردد.^۲

۵۳- خروج قحطانیها

در آخر الزمان مردی از قحطان خارج می‌شود، مردم به دین او در می‌آیند و از او پیروی می‌کنند. امام بخاری این موضوع را در باب تغییر زمان مطرح می‌کند امام احمد و شیخان از ابوهریره روایت کرده‌اند: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لا تقوم الساعة حتی ینخرج رجل من قحطان ینسوق الناس بعصاه»^۳. «قیامت نمی‌آید تا اینکه مردی

(۱) «النهاية فی الفتن و الملاحم» (۶۲/۱) تحقیق در طه زینی.

(۲) حاشیه «عمدة التفسیر عن ابن کثیر» (۲۵۶/۲) اختصار و تحقیق شیخ احمد شاکر.

(۳) «مسند امام احمد» (۱۰۳/۱۸) (حدیث ۹۳۹۵) شرح احمد شاکر و «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان (۷۶/۱۳) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و اشراف الساعة (۳۶/۱۸) با شرح نووی.

از قحطان خارج شود و مردم را به دنبال خود بکشد» قرطبی می‌گوید: «یسوق الناس بعصاه» کنایه از استقامت مردم در برابر او و اتفاقشان علیه اوست و منظور معنی حقیقی عصا نیست بلکه مثالی برای اطاعت مردم از او و تسلطش بر آنان است و ذکر واژه عصا دلیل خشونت و تندی او با مردم است.^۱

به نظر من: عبارت «یسوق الناس بعصاه» کنایه از پیروی مردم از دستورات اوست و وصف خشونت او (همانطور که قرطبی بیان می‌کند) تنها نسبت به کسانی است که از دستورات او سرپیچی می‌کنند. و او مرد نیکوکاریست و حکم به عدالت می‌کند. این موضوع را روایت ابن حجر از نعیم بن حماد تأیید می‌کند.

نعیم بن حماد در اسنادی قوی از عبدالله بن عمرو نقل می‌کند: در حالی که و نام خلفاء را بیان می‌کرد در ادامه گفت: «و مردی از قحطان» (یعنی او نیز جزو خلفاء عادل به حساب می‌آید). و همچنین با اسنادی قوی از عبدالله بن عباس نقل می‌کند. گفت: (و از جمله حاکمان عادل) مردی از قحطان است. همه (حاکمان نامبرده) صالح هستند»^۲.

وقتی عبدالله بن عمرو بن العاص گفت: ملکی از قحطان می‌آید. معاویه عصبانی شد بلند شد خدا را حمد و سپاس کرد و گفت: اما بعد به من خبر داده‌اند مردانی از شما سخنانی برایتان نقل می‌کنند نه در کتاب خداوند در سنت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- وجود ندارند. آنان بسیار نادانند مواظب باشید هوی و آرزوی نفسانی شما را گمراه نکند من از پیامبر خدا شنیدم گفت: «این امر تنها در قریش است و هر کس در برابر آن قرار گیرد خداوند صورتش را به زمین می‌مالد به شرطی که دین اسلام را اقامه کنند.»^۳ البخاری

(۱) «التذکره» (ص ۶۳۵).

(۲) «فتح الباری» (۵۳۵/۶).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب المناقب باب مناقب قریش (۵۳۲/۶-۵۳۳).

معاویه بدین خاطر انکار کرد مبدا کسی گمان کند خلافت در غیر قریش جائز است. با وجود این معاویه خروج مرد قحطانی را انکار نکرده است. و در حدیثش عبارت «ما اقاموا الدین» آمده است پس وقتی دین اسلام را اقامه نکنند امور از دستشان خارج می‌شود. و امروز چنین شده است. مردم پیرو و مطیع قریش بودند تا اینکه تمسکشان به دین رو به ضعف گرایید و متلاشی شدند لذا ملک از دست آنان به دیگران رسید.^۱

(بر خلاف تصور قرطبی)^۲ نام مرد قحطانی جهجاه نیست بلکه او مردی آزاده و منسوب به قحطان از نژاد اهل یمن به نام حمیر، کنده، همدان و غیره است^۳ اما جهجاه از مولاها است. روایت احمد از ابوهریره این امر را تأیید می‌کند، او می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «لا یذهب اللیل و النهار حتی یملک رجل (من الموالي) یقال له جهجاه»^۴ «روز قیامت نمی‌آید تا مردی به نام جهجاه به امارت برسد».

۵۴- قتال یهود

یکی از نشانه‌های قیامت جهاد مسلمانان یا یهودی‌ها است زیرا یهود (پیروان دجال و مسلمانان سپاهیان حضرت عیسی -علیه السلام- هستند. حتی سنگ و درخت به مسلمانان می‌گویند ای مسلمان این یک یهودی است در پشت من مخفی شده است بیا و او را به قتل برسان.

در زمان پیامبر مسلمانان با یهودیان قتال کردند بر آنان پیروز شدند و از جزیره العرب آنان را راندند در این راستا پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لأُخْرِجَنَّ الْيَهُودَ

(۱) «فتح الباری» (۱۱۵/۱۳).

(۲) «التذکره» امام قرطبی (ص ۶۳۶).

(۳) «فتح الباری» (۷۸/۱۳-۵۴۵/۶).

(۴) «مسند احمد» (۱۵۶/۱۶) (حدیث ۸۳۴۶) شرح احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است «صحیح مسلم» (۳۶/۱۸) بدون لفظ «من الموالي»

والنصارى من جزيرة العرب حتى لا أدع إلا مسلماً^۱. «حتماً یهود و نصاری را از جزیره العرب خارج می‌کنم تا اینکه جز مسلمانان در آن نماند».

اما این قتال از جمله نشانه‌های قیامت نیست و احادیث صحیحی در این مورد از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نقل شده‌اند وقتی که دجال می‌آید و عیسی نازل می‌شود مسلمانان با یهودیان جهاد می‌کنند.

امام احمد از سمره بن جنوب -رضی الله عنه- حدیثی طولانی از خطبه پیامبر خدا در روز خورشید گرفتگی نقل می‌کند که در آن نام دجال آمده است و در ادامه می‌فرماید: «مسلمانان در بیت المقدس در محاصره قرار می‌گیرند ناگهان زلزله شدیدی می‌آید و خداوند او (دجال) و سپاهیان را هلاک می‌سازد حتی دیوار - یا اصل دیوار - (حسن الاشیب^۲ می‌گوید) و اصل درخت، می‌گویند ای مؤمن - این یهودی و کافر است بیاو او را به قتل برسان.

او گفت: «این روایت تحقق نمی‌یابد مگر وقایع بزرگی را در میان خودتان ببینید و در بین خودتان سؤال کنید آیا پیامبرتان در این باره چیزی گفته است»^۳.

شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند پیامبر خدا فرمودند: «لا تقوم الساعة حتى يقاتل المسلمون اليهود، فيقتلهم المسلمون حتى يختبئ اليهودي من وراء الحجر والشجر فيقول الحجر والشجر: يا مسلم! يا عبدا لله! هذا يهودي خلفي فتعال فاقتله، إلا الغرقد فإنه من شجر اليهود»^۴. «رواه مسلم». «قیامت نمی‌آید تا مسلمانان با یهودیان جهاد کنند و آن‌ها را

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الجهاد و السیر باب اجلاء اليهود من الحجاز (۹۲/۱۲) با شرح نووی.

(۲) زندگی او در کتاب «تهذیب التهذیب» (۳۲۲/۲) آمده است.

(۳) «مسند امام احمد» (۱۶/۵) با حاشیه منتخب کنز العمال ابن حجر می‌گوید صحیح الاسناد است. «فتح الباری» (۶۱۰/۶).

(۴) «صحیح بخاری» کتاب الجهاد، باب قتال اليهود (۱۰۳/۶) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۴۴/۱۸-۴۵) با شرح نووی.

قتل و عام کنند و یهودی خود را پشت سنگ و درخت پنهان کند و بگویند ای مسلمان یا ای عبدالله! اینجا یک نفر یهودی پنهان شده است بیا و او را به قتل برسان جز درخت غرقد (نوعی درخت در بیت المقدس) که به درخت یهودیها مشهور است.

از سیاق احادیث مشهود است منظور از تکلم سنگ و درخت معنی حقیقی آن است البته حدوث تکلم جمادات در احادیثی غیر از احادیث مربوط به قتال یهود مطرح شده و ثابت گردیده است. چون بحث مرتبط با نشانه‌های قیامت است ما بحث ویژه‌ای در این باره مطرح کردیم.

پس وقتی در آخر الزمان جمادات به سخن می‌آیند دلیلی برای حمل تکلم سنگ و درخت بر مجاز وجود ندارد. همانطور که برخی علماء^۱ بیان کرده‌اند دلیلی برای حمل معنی حقیقی بر مجاز (در اینجا) وجود ندارد.

در قرآن به تکلم جمادات شده است خداوند می‌فرماید:

﴿أَنطَقْنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: 21].

«ما را به سخن آورد کسی که نطق را به همه چیز عطا کرد».

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَلَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ﴾ [الإسراء: 44].

«همه چیز تسبیح و حمد خدای را به جای می‌آورد اما شما تسبیح آن‌ها را درک نمی‌کنید».

ابو امامه باهلی در حدیثی می‌گوید: «پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- برای ما (درباره دجال طولانی‌ترین) خطبه خواند و ما را از او بر حذر داشت، ظهور دجال و سپس نزول عیسی -علیه السلام- برای قتل او را بیان کرد (در حدیث آمده است) «عیسی -علیه السلام- گفت: در را باز کنید پس در باز می‌شود در پشت دجال با هفتاد هزار

(۱) «هدایة الباری الی ترتیب صحیح البخاری» (۳۱۷/۱) و «العقائد الإسلامية» سید سابق (ص ۴۵) ابن

حجر می‌گوید سخن گفتن سنگ و درخت حقیقت است.

یهودی سر تا پا مسلح قرار دارند وقتی دجال به او نظر کرد مانند نمک در آب ذوب شد و پا به فرار گذاشت.

حضرت عیسی -علیه السلام- می‌گوید: من باید چنان ضربه‌ای به تو وارد کنم کسی جز من آن را وارد نکرده باشد. او را نزد درب شرقی می‌یابد و به قتل می‌رساند. در آن روز یهودی هیچ چیز را مخفیگاه خود قرار نمی‌دهد مگر خداوند آن (سنگ، درخت، دیوار، حیوان) را به زبان می‌آورد. بجز درخت غرقد^۱.

بنابراین حدیث فوق تصریح به نطق جمادات در روز قیامت می‌کند. استثناء درخت غرقد از سایر جمادات در به سخن در آمدن علیه یهودی‌ها (چون از درختان خودشان است) دلالت دارد بر اینکه منظور از نطق معنی حقیقی آن است نه مجازی و الا استثناء درست نبود.

اگر تکلم جمادات را بر مجاز حمل کنیم کار خارق‌العاده‌ای در آخر الزمان در کشتار یهودیان تحقق نمی‌یابد و شکست آنان در مقابل مسلمانان مانند شکست سایر دشمنان عادی خواهد بود و در مورد شکست غیر یهودیان اشاره به نطق جمادات و اختفاء آنان وجود ندارد^۲. پس وقتی بپذیریم حدیث بحث خارق‌العاده‌ای را در آخر الزمان مطرح می‌کند در نتیجه نطق جمادات در جریان کشتار یهودیان حقیقی خواهد بود نه اینکه آنان در برابر مسلمانان مکشوف شوند و قدرت دفاع از خود را نداشته باشند. (همانطور که برخی چنین نظر داده‌اند).

۵۵- بیرون رفتن اشرار از مدینه و تخریب آن در آخر الزمان

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- مردم را به سکونت در مدینه تشویق می‌کند و می‌گوید هیچ کس از مدینه خارج نمی‌شود مگر خداوند جای آن را با افراد بهتر پر

(۱) «سنن ابن ماجه» (۱۳۵۹/۲-۱۳۶۳) حدیث (۶۰۷۷).

(۲) «اتحاف الجماعة» (۳۳۷/۱-۳۳۸).

می‌کند. پیامبر خدا خبر داده است یکی از نشانه‌های روز قیامت این است که مدینه اشرار و خبیثان درونش را بیرون می‌اندازد همانطور که کوره آهن‌گری خرده آهن را بیرون می‌اندازد.

امام مسلم از ابوهریره نقل می‌کند. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «زمانی می‌آید مرد پسر عمو و نزدیکانش را دعوت می‌کند تا از مدینه خارج شوند و به جای خوشتر بروند. اگر متوجه شوند مانند در مدینه برای آنان بهتر است (ولی اگر خارج می‌شوند) قسم به کسی که جانم در دست اوست کسی از مدینه خارج نمی‌شود (به خاطر تنفر از آن) مگر خداوند انسان‌های بهتری را در آنجا جای می‌دهد. آگاه باشید مدینه مانند کوره آهن‌گری است حیث را بیرون می‌اندازد، قیامت بر پا نمی‌شود تا مدینه شرورهای خود را بیرون کند همانطور کوره (آهن‌گری) آهن‌های خبیث را بیرون می‌اندازد»^۱.

قاضی عیاض مضمون این حدیث را به زمان پیامبر بر می‌گرداند زیرا کسی نمی‌توانست در مدینه طاقت بیاورد. مگر کسی که ایمان استوار داشت اما منافقان و اعراب جاهلی توان ماندن در مدینه و تحمل آن را نداشتند و اجرای را در این زمینه برای خود به حساب نمی‌آوردند امام نووی تحقق مضمون حدیث را در زمان دجال می‌داند و نظر قاضی عیاض را قبول ندارد او یادآور می‌شود این امر ممکن است در زمان‌های متفرقی صورت پذیرد^۲.

حافظ ابن حجر می‌گوید: ممکن است در هر دو زمان صورت پذیرد در زمان پیامبر به دلیل داستان اعرابی که بخاری از جابر -رضی الله عنه- روایت می‌کند. یک نفر اعرابی نزد پیامبر آمد و با او بر اسلام بیعت کرد فردای آن روز با وسائش وارد مدینه شد نزد پیامبر رفت تا بیعتش را بشکند بعد از سه بار پیامبر (ناچار) از او پذیرفت (و از مدینه خارج شد) بعد فرمودند:

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الحج، باب المدینة تنفی خبیثها وتسمی طابة وطیبة (۱۵۳/۹ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» (۱۵۴/۱ با شرح امام نووی).

«المدينة کالکیر، تنفی خبثها وینصح طیبها» «مدینه مانند کوره آهنگری است خبثات را دور می‌کند و بوییش خوش می‌شود»^۱.

زمان دوم زمان دجال است همانطور که در حدیث انس ابن مالک -رضی الله عنه- از پیامبر نقل شده است پیامبر نام دجال را بردند سپس فرمود: «ثم ترجف المدينة بأهلها ثلاث رجفات فيخرج الله إليه كل كافر و منافق» «سپس مدینه سه بار ساکنینش را می‌لرزاند و خانه تکانی می‌کند و خداوند تمام کافرین و منافقین را بیرون می‌اندازد». «رواه البخاری»^۲.

ولی خارج شدن‌های ما بین این دو زمان جزو مصادیق حدیث به شمار نمی‌آیند زیرا بسیاری از فضلاء صحابه بعد از پیامبر از مدینه خارج شده‌اند مانند معاذ بن جبل ابو عبیده، عبدالله بن مسعود و... و علی، طلحه، زبیر و... این افراد از بهترین انسان‌های زمان خود بوده‌اند. بنابراین معنی حدیث به بعضی مردم و بعضی زمان‌های خاص تخصیص می‌یابد به دلیل آیه ۱۰۱ سوره توبه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ مَرَدُوا عَلَى النَّفَاقِ﴾ [التوبة: 101].

«بدون شک منافق خبیث است»^۳ برخی از اهل مدینه در نفاق تمرین کرده‌اند (و مهارت کامل دارند)».

اما خارج شدن کلی مردم از مدینه در آخر الزمان صورت می‌گیرد ابوهیریه در حدیثی می‌گوید از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «مدینه را در بهترین شرائط ترک می‌کنید و داخل آن نمی‌شوند جز پرندگان و حیوانات وحشی و آخرین کسی که آنجا حشر می‌شود دو چوپان از مزینه هستند می‌خواهند وارد مدینه شوند گوسفندان‌شان

(۱) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینه باب المدینه تنفی الخبث (۹۶/۴) با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینه، باب لا یدخل الدجال المدینه (۹۵/۴) با شرح فتح الباری).

(۳) «فتح الباری» (۸۸/۴).

را می‌رانند (یا صدا می‌زنند) متوجه می‌شوند مدینه خالی از سکنه شده است تا اینکه به ثنیه الوداع می‌رسند و به صورت بر زمین می‌افتند^۱.

امام مالک از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «در بهترین شرائط مدینه را ترک می‌کنید تا سگ و گرگ وارد آن شوند و در مساجد آن ادرار کنند گفتند این پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در این موقع چه کسی ثمر و میوه درختان مدینه را مصرف می‌کند. پیامبر فرمودند: حیوانات وحشی و پرندگان^۲.

ابن کثیر می‌گوید: منظور این است مدینه در عصر دجال و بعد از آن تا زمان حضرت عیسی -علیه السلام- آباد می‌ماند حتی وفات حضرت عیسی در آنجا اتفاق می‌افتد و در همانجا دفن می‌گردد ولی بعد از آن ویران می‌شود^۳.

سپس حدیث جابر -رضی الله عنه- را نقل می‌کند می‌گوید: عمر بن خطاب به من گفت: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند:

«لِيسِرَنَّ الرَّاكِبُ بِمَجْنِبَاتِ الْمَدِينَةِ، ثُمَّ لَيَقُولَنَّ لَقَدْ كَانَ فِي هَذَا حَاضِرٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ كَثِيرٌ.»
«رواه احمد»^۴.

«راکب در کنار مدینه سفر می‌کند، می‌گوید: زمانی در این مکان مسلمانان زندگی می‌کردند.»
حافظ ابن حجر می‌گوید: عمر بن شَبَّه با اسنادی صحیح از عوف بن مالک روایت می‌کند می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- وارد مسجد شد سپس به ما نگاه کرد و گفت (قسم به خدا اهل مدینه چهل سال آن را با خواری ترک می‌کنند و برای پرندگان و حیوانات وحشی رها می‌سازند. ابن حجر می‌گوید: این امر تاکنون به وقوع نپیوسته

(۱) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینه باب من رغب عن المدینه (۸۹/۵-۹۰ با شرح فتح الباری).

(۲) «الموطا» (۸۸۸/۲) امام مالک تصحیح و تخریج محمد فؤاد عبدالباقی دار احیاء الکتب العربیه.

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۴) «مسند امام احمد» (۱۲۴/۱) حدیث ۱۲۴ شرح و تعلیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

است.^۱

پس همه این موارد دلالت می‌کنند بر خروج کلی مردم از مدینه در آخر الزمان بعد از خروج دجال و نزول عیسی بن مریم اتفاق می‌افتد احتمال دارد این واقعه هنگام خروج آتشی باشد که مردم را حشر می‌کند و آن آخرین نشانه روز قیامت و اولین دلیل بر برپایی قیامت است، بعد از آن قیامت می‌آید.

وجود آخرین افراد محشور شده در مدینه همانطور که در حدیث ابوهریره آمده بود «وآخر من یحشر راعیان من مزینة یریدان المدینة ینعقان بغنمهما فیجدانها وحشاً»^۲. توجیه مذکور را تأیید می‌کند. «فیجدانها و حشاً» یعنی مدینه را خالی از سکنه یا مسکون از حیوانات وحشی می‌بینند. والله اعلم

۵۶- وزیدن بادی ملایم برای قبض روح مؤمنان

از جمله نشانه‌های قیامت وزیدن باد ملایم برای قبض ارواح مؤمنان است پس بر روی زمین کسی که اسم خدا بر زبان داشته باشد باقی نمی‌ماند بلکه این مفسدین و انسان‌های شرورند که پایان دنیا با وقایع خاص خود بر روی آن‌ها حادث می‌شود. در وصف این باد آمده است که از حریر نرمتر است و از جمله اکرام خداوند به مؤمنین در چنان زمان پر از فتنه و بلا به حساب می‌آید.

در حدیث نواس بن سمعان در بحث دجال و نزول عیسی و خروج یاجوج و ماجوج آمده است «در آن زمان خداوند باد ملایمی را برمی‌گزیند زیر بغل آنان را می‌گیرد و روح هر مؤمنی را قبض می‌کند و تنها مفسدین و کفار می‌مانند که مانند حیوانات به هر طرف می‌دوند و قیامت و حوادث خاص آن بر پا می‌شود»^۳.

(۱) «فتح الباری» (۹۰/۴).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب فضائل المدینة، باب من رغب عن المدینة (۸۹/۴-۹۰ با شرح فتح الباری).

(۳) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۷۰/۱۸ با شرح نووی).

امام مسلم از عبدالله بن عمرو بن عاص روایت می‌کند گفت، پیامبر خدا فرمودند «دجال خارج می‌شود و.... (در ادامه می‌گوید) و خداوند عیسی بن مریم را مبعوث می‌کند (او مانند عروه بن مسعود است) او دجال را فرا می‌خواند و او را از بین می‌برد سپس مردم هفت سال در حالی که بین دو نفر دشمنی وجود ندارد زندگی می‌کنند بعد خداوند باد خنکی از طرف شام می‌فرستد هیچ کس روی زمین نیست که مثقال ذره‌ای ایمان در دلش باشد جز این که قبض روح می‌شود حتی اگر یکی از شما در عمق کوهی باشد باد به آنجا می‌آید و قبض روحتان می‌کند.^۱

این احادیث دلالت می‌کنند بر وزیدن این باد بعد از نزول عیسی -علیه السلام-، کشتن دجال، نابودی یاجوج و ماجوج، طلوع خورشید از مغرب، خروج دابه الارض و سایر آیات دیگر صورت می‌گیرد.^۲

بنابراین وزیدن این باد بسیار به قیامت نزدیک است.

احادیث دال بر وزیدن این باد تعارض با این حدیث «لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق ظاهرين إلى يوم القيامة»^۳ ندارند «طائفه‌ای از اتم بدون انفصال تا روز قیامت ظاهر هستند و در راه حق جهاد می‌کنند». در روایتی دیگر آمده است «ظاهرين على الحق لا يضرهم من خذلهم حتى يأتي أمر الله وهم كذلك»^۴ «آنان بر سر راه حقند دشمن به آنان زبانی نمی‌رساند تا اینکه در همان حال امر خدا می‌آید».

پس حدیث می‌گوید: آنان دائماً بر راه حق قرار دارند تا زمانی که این باد نرم در روز

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب ذکر الدجال (۷۵/۱۸-۷۶ با شرح نووی).

(۲) «فیض القدير» (۴۱۷/۶).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب نزول عیسی بن مریم حاکماً (۱۹۳/۲) با شرح نووی.

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الإمارة، باب قوله صلى الله عليه وسلم - «لا تزال طائفة من أمتي ظاهرين» (۶۵/۱۳) با شرح نووی.

قیامت روح آنان را قبض کند و مراد از «امر الله» وزیدن آن باد است.^۱ در حدیث عبدالله بن عمرو آمده است وزیدن این باد از طرف شام است. در حدیث دیگری از ابوهریره -رضی الله عنه- آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إن الله يبعث ريحاً من اليمن أليئ من الحرير فلا تدع أحداً في قلبه مثقال ذرة من إيمان إلا قبضته»^۲. «خداوند بادی از حریر نرمتر از طرف یمن می‌فرستد هر کس مثقال ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد روحش را قبض می‌کند. ممکن است دو باد باشند یکی از یمن و یکی از شام و یا ممکن است مبدأ باد در یکی از آن دو باشد سپس به دیگری برسد و در آنجا منتشر شود. والله اعلم»^۳.

۵۷- استحلال بیت الحرام و انهدام کعبه

بیت الحرام را جز اهلش (مسلمان‌ها) حلال نمی‌کنند وقتی آن را حلال دانستند هلاک می‌شوند سپس مردی دارای ساق پای باریک از حبشه می‌آید کعبه را خراب می‌کند، سنگهایش را از هم جدا می‌نماید و زینت‌ها را از او جدا می‌سازد^۴ و... این واقعه در آخر الزمان است وقتی که بر زمین کسی که نام خدا را بر زبان داشته باشد نمی‌ماند. بدین خاطر و بر اساس احادیث صحیح دیگر کعبه هرگز تعمیر نمی‌شود. امام احمد از سعید بن سمعان روایت می‌کند گفت: از ابوهریره شنیدم به ابا قتاده می‌گفت: پیامبر خدا فرمودند: «يباع لرجل ما بين الركن والمقام ولن يستحل البيت إلا أهله فإذا استحلوه، فلا يسأل عن هلكة العرب، ثم تأتي الحبشة، فيخربون خراباً لا يعمر بعده أبداً وهم الذين

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۱۳۲/۲) و «فتح الباری» (۱۳/۱۹-۸۵).

(۲) «صحیح مسلم» باب فی الريح التي تكون قرب الساعة (۱۳۲/۲) با شرح نووی.

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۱۳۲/۲) و «أشراط الساعة و اسرارها» (ص ۸۸-۸۹) شیخ محمد سلامه جبر، طبع مطبعة التقدم، عام (۱۴۰۱ هـ) القاهرة.

(۴) «فتح الباری» (۳/۴۶۲).

یستخرجون کنزه^۱. «بین رکن کعبه و مقام ابراهیم با مرد بیعت می‌شود. و کعبه را حلال نمی‌کنند جز اهلش. پس وقتی که آن را حلال کردند از هلاک شده‌های عرب سؤال نمی‌شود (اعراب زیادی کشته می‌شوند). سپس حبشی‌ها می‌آیند آن را طوری خراب می‌کنند که دیگر هرگز تعمیر نمی‌شود و آنان کنز آن را استخراج می‌کنند».

عبدالله بن عمر می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند: «مردی دارای ساق پای باریک و کوچک از حبشه کعبه را خراب می‌کند و کسوت و زینت آلات را از آن جدا می‌سازد مثل اینکه اکنون من او را می‌بینم با سری طاس و مفاصل کج با بیل و کلنگش به کعبه می‌کوبد». «رواه احمد»^۲.

امام احمد و شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند گفت پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «يُخْرَبُ الْكَعْبَةُ ذُو السَّوِيقَتَيْنِ مِنْ حَبْشَةَ»^۳ «مردی دارای ساق پای کوچک و باریک از حبشه کعبه را خراب می‌کند». امام احمد و بخاری از ابن عباس از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کنند. فرمود: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْهِ: أَسْوَدُ، أَفْحَجُ، يَنْقُصُهَا حَجْرًا حَجْرًا» (یعنی: الكعبه)^۴ «درست مثل اینکه به او می‌نگرم. سیاه پوست با

(۱) «مسند امام احمد» (۳۵/۱۵) شرح و تعلیق احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است ابن کثیر آن را تصحیح می‌کند «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۶/۱) آلبانی نیز این حدیث را تصحیح می‌کند «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۱۲۰/۲) (حدیث ۵۷۹).

(۲) «مسند احمد» (۱۴/۱۲-۱۵) (حدیث ۷۰۵۳) شرح و تعلیق احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است.

(۳) «مسند احمد» (۱۰۳/۱۸) (حدیث ۹۳۹۴) شرح احمد شاکر و «صحیح بخاری» کتاب الحج، باب هدم الكعبه (۴۶۰/۳) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۳۵/۱۸) با شرح نووی.

(۴) «مسند امام احمد» (۳۱۵-۳۱۶/۳) (حدیث ۲۰۱۰) شرح احمد شاکر و «صحیح بخاری» کتاب الحج باب هدم الكعبه (۴۶۰/۳) با شرح فتح الباری.

پاهای باریک (بین دورانش باز است) سنگ‌های کعبه را یکی یکی از هم جدا می‌کند» امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند گفت: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «فی آخر الزمان يظهر ذو السویقتین علی الکعبه - قال حسبْتُ أنه قال - فی هدمها»^۱ «در آخر الزمان مردی دارای دو ساق پای باریک ظاهر می‌شود، بر کعبه مسلط می‌گردد - راوی می‌گوید گمان کنم پیامبر گفت - و آن را خراب می‌کند. اگر گفته شود این احادیث مخالف آیه ۶۷ عنکبوت هستند که می‌فرماید:

﴿أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّا جَعَلْنَا حَرَمًا آمِنًا﴾ [العنکبوت: 67].

«آیا ندیدند که ما (مکه را) حرم امن و امانی قرار دادیم».

و همچنین خداوند اصحاب الفیل را نابود کرد تا کعبه قبله مسلمانان سالم بماند پس چگونه بعد از اینکه کعبه قبله مسلمانان شده است حبشی‌ها را بر آن مسلط می‌سازد در جواب آمده است: «خراب شدن کعبه در آخر الزمان در نزدیکی بر پایی قیامت است زمانی که بر زمین هیچ مسلمانی زنده نیست و بدین خاطر در روایت امام احمد از سعید بن سمعان آمده است «لا یعمر بعده ابدًا» یعنی بعد از آن دیگر (کعبه) تعمیر نمی‌شود پس کعبه حرم امن است به شرطی که اهلش حرمت آن را نشکنند.^۲ و در آیه چیزی دال بر استمرار و دوام امن در کعبه وجود ندارد. دفعات فراوانی در

(۱) «مسند احمد» (۲۲۷/۱۵) (۸۰۸۰) شرح احمد شاکر می‌گوید حدیث صحیح الاسناد است.

(۲) طائفه‌ای از باطنیه منسوب به مردی به نام حمدان قرمط از اهل کوفه بودند آنان کارهای بد بسیاری را در حیات خود انجام داده‌اند از جمله در سال (۳۱۷ هـ) در روز ترویه (هشتم ذی الحجه) به حجاج (در مکه) حمله کردند بسیاری را کشتند و اموالشان را غارت کردند لباس کعبه را پایین آوردند، درب آن را کردند، چاه زمزم را تخریب کردند و حجر الاسود را از جا کنده و با خود بردند و بعد از ۲۲ سال آن را به کعبه باز گرداندند. «فضائح الباطنیه» غزالی (ص ۱۲-۱۳) تحقیق عبدالرحمن بروی و «البدایة والنهاية» (۱۶/۱۱-۱۶۱) و رساله «القرامطه وآراءهم الاعتقادیه» (ص ۲۲۲-۲۲۳) سلیمان السلوی.

مکه قتال صورت گرفته است و بزرگ‌ترین آن هجوم قرامطه به مکه در قرن چهارم هجری است که مسلمان‌های زیادی را در حال طواف به قتل رساندند و حجر الاسود را به منطقه خودشان بردند و بعد از چندین سال آن را به کعبه باز گرداندند و با وجود این تمام این‌ها مضمون ایه را نقض نمی‌کند زیرا این وقایع بدست مسلمانان و منتسبین به آنان صورت گرفته است مطابق روایت امام احمد که می‌فرماید: «لا یستحل البیت الحرام إلا أهله» «حرمت بیت الحرام را جز مسلمانان نمی‌شکنند» پس طبق خبر پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - این امر واقع شد و در آخر الزمان نیز دوباره اتفاق می‌افتد اما در آن موقع دیگر تعمیر نمی‌شود زیرا دیگر هیچ مسلمانی روی زمین وجود ندارد^۱.

(۱) «فتح الباری» (۳/۴۶۱-۴۶۲).

باب دوم:

نشانه‌های بزرگ قیامت

- مقدمه
- فصل اول: مهدی
- فصل دوم: مسیح دجال
- فصل سوم: نزول عیسی - علیه السلام -
- فصل چهارم: یاجوج و ماجوج
- فصل پنجم: خسوفهای سه گانه
- فصل ششم: دود
- فصل هفتم: طلوع خورشید از مغرب
- فصل هشتم: خروج دابه الارض
- فصل نهم: آتشی که مردم را حشر می کند

مقدمه

الف - ترتیب نشانه‌های قیامت

نص صریحی درباره ترتیب وقوع نشانه‌های قیامت نداریم و نام آن‌ها در احادیث با هم و بدون ترتیب آمده است. هر چند ترتیب بیان آن‌ها مستلزم ترتیب در وقوع آن‌ها نیست. در احادیث نشانه‌های قیامت با حرف واو به همدیگر عطف شده‌اند که تنها دلالت بر جمع آن‌ها دارد نه ترتیب علاوه بر این ترتیب ذکر آن‌ها در نصوص متفاوت است. در این رابطه نمونه‌ای از احادیث درباره برخی یا کل نشانه‌های بزرگ قیامت را یادآور می‌شویم.

۱- امام مسلم از حذیفه بن اسید غفاری -رضی الله عنه- روایت می‌کند. گفت: پیامبر خدا بر ما وارد شد در حالی که با همدیگر بحث می‌کردیم. فرمودند: درباره چه چیزی گفتگو می‌کنید. گفتند درباره قیامت. پیامبر فرمود:

«روز قیامت نمی‌آید تا زمانی که ده نشانه را ببینید، دود، دجال، دابه، طلوع خورشید از مغرب، نزول عیسی پسر مریم -علیه السلام-، یاجوج و ماجوج و سه خسوف در مشرق، مغرب و سومی در جزیره العرب و آخرین آن‌ها آتشی است که در یمن ظاهر می‌شود و همه مردم را در یک جا جمع می‌کند»^۱.

مسلم این حدیث را از حذیفه بن اسید بالفظ دیگری روایت می‌کند «قیامت نمی‌آید تا ده نشانه ظاهر شوند: خسوفی در مشرق، خسوفی در مغرب و خسوفی در جزیره العرب، دود، دجال، دابه الارض، یاجوج و مأجوج، طلوع خورشید از مغرب و آتشی که در عدن ظاهر می‌شود و مردم را به کوچ وامی‌دارد».

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸ - ۲۸ - با شرح نووی).

در روایت دیگری آمده است: دهمین آن‌ها نزول عیسی بن مریم است^۱ متوجه می‌شویم یک حدیث از یک صحابی با دو لفظ مختلف درباره ترتیب نشانه‌های قیامت روایت شده است.

۲- مسلم از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

«بادروا بالأعمال ستاً طلوع الشمس من مغربها أو الدخان أو الدابة أو خاصة أحدكم أو أمر العامة»^۲.

«قبل از آمدن شش چیز اعمال صالح انجام دهید. طلوع خورشید از مغرب، دود، دجال، دابه الارض، مرگ هر یک از شما یا قیامت که همه را در برمی‌گیرد».

مسلم این حدیث را از ابوهریره با لفظ دیگری روایت می‌کند.

«بادروا بالأعمال ستاً: الرجل والدخان ودابة الأرض وطلوع الشمس من مغربها وأمر العامة وخويصة أحدكم»^۳.

خويصة أحدكم: یعنی مرگ یکی از شما.

این حدیث نیز از یک صحابی با دو لفظ مختلف در ترتیب نشانه‌های قیامت و با دو حرف عطف متفاوت (واو، او) که هر دو بر ترتیب دلالت نمی‌کنند، روایت شده است.

اما می‌توان ترتیب بعضی از نشانه‌ها را در خلال وقوع برخی از آن‌ها و یا به دنبال برخی دیگر درک کرد. مثلاً حدیث نواس بن سمعان که (ان شاء الله) بعداً خواهد آمد برخی از نشانه‌ها را به ترتیب وقوع ذکر کرده است مثلاً ابتدا خروج دجال سپس نزول

(۱) «صحیح مسلم» (۲۸/۱۸ - ۲۹ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب فی بقية من أحاديث الدجال (۸۷/۱۸ - با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب فی بقية من أحاديث الدجال (۸۷/۱۸ - با شرح نووی).

عیسی برای قتل دجال و سپس خروج یاجوج و ماجوج در زمان حضرت عیسی و دعائش علیه آن‌ها بیان شده‌اند و همچنین در برخی روایات اولین و آخرین نشانه قیامت مشخص شده است. اما به رغم آن علماء از عهد صحابه -رضی الله عنهم- تاکنون در این زمینه اختلاف نظر دارند.

امام احمد و مسلم از ابوزرعه روایت می‌کند. گفت: سه نفر مسلمان در مدینه نزد مروان بن حکم نشسته بودند او به آنان گفت اولین نشانه قیامت خروج دجال است. عبدالله بن عمر گفت مروان چنین چیزی نگفته است من حدیثی از پیامبر خدا به یاد دارم و هرگز آن را فراموش نمی‌کنم. ایشان فرمودند:

«إن أول الآيات خروجا طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابة على الناس ضحى وأيهما ما كانت قبل صاحبتهما فالأخرى على أثرها قريباً».

«اولین نشانه روز قیامت طلوع خورشید از مغرب و خروج دابه الارض در چاشتگاه بر مردم است. هر کدام از این دو قبلاً ظاهر شد دومی با فاصله کمی بعد از آن می‌آید».

«این روایت مسلم است».

امام احمد در روایتش اضافه می‌کند: «قال عبلة - و كان يقرأ الكتب - وأظن أولها خروجاً طلوع الشمس من مغربها»^۱.

«عبدالله بن عمر - در حال مطالعه کتاب - گفت: گمان می‌کنم اولین آن‌ها طلوع خورشید از مغرب است».

حافظ ابن حجر در تعیین اولین نشانه قیامت می‌گوید: از مجموع اخبار ترجیح داده می‌شود که اولین نشانه بزرگ تغییردهنده احوال عامه در زمین خروج دجال و آخرین آن مرگ حضرت عیسی -علیه السلام- است. و طلوع خورشید از مغرب اولین نشانه بزرگ

(۱) «مسند احمد» (۱۱۱-۱۰/۱۱) (حدیث ۶۸۸۱) تحقیق احمد شاکر و «صحیح مسلم کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۷۷/۱۸ - ۷۸ - با شرح نووی).

تغییرات آسمانی است که با برپاشدن قیامت به پایان می‌رسد. و ممکن است خروج دابه‌الارض در همان روز طلوع خورشید از مغرب باشد».

سپس اضافه می‌کند «حکمت آن این است که هنگام طلوع خورشید از مغرب در توبه بسته می‌شود و دابه‌الارض خارج می‌شود تا مؤمن را از کافر تمییز دهد و اغلاق در توبه را تکمیل نماید. ولی اولین نشانه اعلام برپایی قیامت آتشی است که مردم را حشر می‌کند»^۱. پس از دیدگاه ابن حجر خروج دابه‌الارض اولین نشانه زمینی غیر مألوف روز قیامت است که با مردم سخن می‌گوید:

و کافر و مؤمن را از هم جدا می‌کند و امری غیرعادی جلوه می‌نماید. اما طلوع خورشید از مغرب یک تغییر اساسی در عالم هستی و اولین نشانه آسمانی روز قیامت است.

ظهور دجال و نزول حضرت عیسی -علیه السلام- از آسمان و خروج یاجوج و ماجوج گرچه قبل از طلوع خورشید از مغرب و قبل از خروج دابه‌الارض واقع می‌شوند ولی چون همه آن‌ها بشر هستند برخلاف خروج دابه‌الارض و طلوع خورشید از مغرب ظهورشان از امور مأنوس به حساب می‌آید^۲.

مشخصاً منظور ابن حجر این است خروج دجال از بعد انسان‌بودنش یک نشانه به شمار نمی‌آید. بلکه ویژگیهای منحصر به فردش مانند نزول باران و سبز شدن نباتات از زمین به دستور او و... باعث می‌شود یکی از نشانه‌های قیامت به حساب آید. همانطور که بعداً در بحث دجال خواهد آمد.

اما درحقیقت دجال اولین نشانه غیرعادی زمینی در روز قیامت به شمار می‌آید.

(۱) «فتح الباری» (۳۵۳/۱۱).

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۶۴/۱ - ۱۶۸) تحقیق د. طه زینی.

طیبی^۱ می‌گوید: نشانه‌ها یا دال بر نزدیکی قیامت و یا دال بر حصول آن هستند. از جمله نوع اول: دجال، نزول عیسی، ظهور یاجوج و مأجوج و خسوف است. و از جمله نوع دوم: دود، طلوع خورشید از مغرب خروج داب‌الارض و آتشی که مردم را حشر می‌کند.^۲

این شیوه تقسیم نشانه‌های قیامت (به دو نوع) بدون تعیین ترتیب موارد آن‌ها – گرچه تصور می‌کنم به نظر طیبی ترتیب ظهور آن‌ها مطابق ترتیب ذکر نام آن‌ها است – از طرف طیبی تقسیمی زیبا و دقیق است زیرا وقتی قسم اول (دال بر نزدیکی بیش از حد قیامت) اتفاق افتادند فرصتی است برای مردم تا توبه کنند و به سوی خدا بازگردند اما تمیزی بین مؤمن و کافر صورت نمی‌گیرد.

نشانه‌های مذکور در قسم اول (که بعداً توضیح خواهم داد) به نظر من ذکر نامشان براساس ترتیب ظهور آن‌ها است. و طیبی تنها خسوفها را به آن اضافه کرده است. اما وقتی نوع دوم از نشانه‌های (دال بر حصول قیامت) ظاهر شدند. مؤمن و کافر از هم تمیز داده می‌شوند. و هنگام ظهور دود به مؤمن حالتی مانند زکام و به کافر حالت نفخ دست می‌دهد سپس خورشید از مغرب طلوع می‌کند و در توبه و بازگشت به روی انسان بسته می‌شود. و ایمان و توبه سودی به کافر و عاصی نمی‌رساند. بعد از آن داب‌الارض خارج می‌شود و کافر و مؤمن را هر یک با نشانه‌ای خاص از هم جدا می‌کند و در پایان آتش حشرکننده مردم ظاهر می‌شود. در بیان نشانه‌های بزرگ قیامت دیدگاه طیبی را برگزیده‌ام چون آن را به حقیقت نزدیکتر می‌دانم.

(۱) او شرف‌الدین حسن بن محمد بن عبدالله طیبی از علماء حدیث، تفسیر و بیان است. از جمله تألیفات او ۱- شرح مشکاة المصابیح ۲- شرح الکشاف ۳- خلاصه فی اصول الحدیث و... است او در سال (۷۴۳ هـ) دار فانی را وداع گفت.

«شذرات الذهب» (۱۳۷/۶ – ۱۳۸) و «کشف الظنون» (۷۲۰/۱) و «الاعلام» (۲۵۶/۲) زرکلی.

(۲) «فتح الباری» (۳۵۲/۱۱ – ۳۵۳).

قبل از بیان نشانه‌های قیامت بحث مهدی را به میان آورده‌ام چون ظهور او مقدم بر این نشانه‌ها است. و مسلمانان برای جهاد با دجال ابتدا دور او جمع می‌شوند سپس عیسی بن مریم نازل می‌گردد. و در نماز جماعت به او اقتدا می‌کند (تمام این موضوعات مفصلاً خواهند آمد).

ب- تتابع ظهور نشانه‌های بزرگ

وقتی نخستین نشانه بزرگ روز قیامت ظاهر شود بقیه مانند مهره‌های تسبیح یکی پس از دیگری به دنبال آن می‌آیند.

طبرانی در «الاوسط» از ابوهریره روایت می‌کند. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «خروج الآيات بعضها على إثر بعض يتتابعن كما تتابع الخرز في النظام»^۱.

«ظهور نشانه‌های قیامت پشت سر هم یکی پس از دیگر مانند مهره‌های تسبیح است».

امام احمد از عبدالله بن عمرو روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

«الآيات خرزات منظومات في سلک فإن يقطع السلک يتبع بعضها بعضاً»^۲.

«نشانه‌های قیامت مانند مهره‌های منظم روی نخ هستند هرگاه نخ قطع شود همه آن‌ها

به دنبال هم می‌آیند».

ظاهراً - والله اعلم - منظور حدیث نشانه‌های بزرگ قیامت است. و سیاق کلام

احادیث دال بر نزدیکی شدید آن‌ها به همدیگر دارد.

(۱) هیشمی می‌گوید: «این حدیث را طبرانی با رجال صحیح در «الاوسط» روایت کرده است جز عبدالله بن احمد بن حنبل و داود الزهرانی که هر دو ثقه هستند.

«مجمع الزوائد» (۳۳۱/۷).

آلبانی این حدیث را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع الصغیر» (۱۱۰/۳) (حدیث ۳۲۲۲).

(۲) «مسند احمد» (۷-۶/۱۲) (حدیث ۷۰۴۰) شرح احمد شاکر. او می‌گوید حدیث صحیح الاسناد است.

هیشمی نیز روایت احمد را تأیید می‌کند «مجمع الزوائد» (۳۲۱/۷).

این موضوع بحث گذشته درباره ترتیب نشانه‌های بزرگ قیامت را نیز تأیید می‌کند و تعدادی از احادیث دلالت دارند بر اینکه برخی از این نشانه‌ها در فاصله زمان نزدیک به هم اتفاق می‌افتند. و اولین نشانه بزرگ بعد از مهدی ظهور دجال است. سپس نزول عیسی برای قتل دجال و بعد ظهور یاجوج و ماجوج و دعای عیسی -علیه السلام- علیه آنان و نابودشدنشان توسط خداوند متعال.

سپس عیسی -علیه السلام- می‌گوید:

«فَإِذَا رَجَّيْ عَزْوَجَلْ أَنْ ذَلِكْ إِذَا كَانَ كَذَلِكَ، فَإِنَّ السَّاعَةَ كَالْحَامِلِ الْمَتَمِّمِ الَّتِي لَا يَدْرِي أَهْلُهَا مَتَى تَفْجُؤُهُمْ بَوْلَادَهَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا»^۱.

«آنچه در عهد پروردگار عزوجل وجود دارد مبین این است هرگاه این نشانه‌ها ظاهر شدند (قیامت) مانند جنینی است که مدت خود را به پایان رسانده است و اهل او منتظرند تا هر لحظه از شب یا روز ناگهان متولد شود».

این (قول حضرت عیسی) دلیل بر نزدیک شدن جدی قیامت است و بین فوت حضرت عیسی -علیه السلام- و برپایی قیامت تنها چند نشانه باقی می‌ماند مانند: طلوع خورشید از مغرب، ظهور داب‌الارض، دود و خروج آتشی که مردم را حشر می‌کند و این نشانه‌ها در وقت بسیار کوتاهی قبل از برپایی قیامت مانند مدت زمان قطع شدن بند مهره‌های یک تسبیح اتفاق می‌افتند.

در تأیید مطالب فوق حافظ این حجر می‌گوید: «ثابت شده است نشانه‌های بزرگ قیامت مانند بند مهره‌های تسبیح‌اند هرگاه بند قطع شود به سرعت دانه‌ها پایین می‌ریزند، این نظریه را امام احمد نیز قبول دارد»^۲.

(۱) «مسند امام احمد» از حدیث عبدالله بن مسعود-رضی الله عنه- (۱۸۹/۵ - ۱۹۰) (حدیث ۳۵۵۶)

تحقیق احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است.

(۲) «فتح الباری» (۷/۱۳).

فصل اول:

مهدی

در آخرالزمان مردی از اهل بیت پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- ظاهر می‌شود و باعث تقویت دین می‌گردد اوهفت سال حکومت رابدست می‌گیرد و زمین را به جای ظلم و ستم پر از عدل و داد می‌کند در این مدت مردم به نعمت‌های بی‌سابقه می‌رسند. زمین سرسبز و پربرکت و نزولات آسمانی فراوان می‌گردند. و مال و نعمت فراوانی در اختیار مردم قرار می‌گیرد.

ابن کثیر می‌گوید: «در زمان او میوه‌ها و محصولات زراعتی زیاد می‌شوند. و همچنین مال وافر، سلطان قاهر، دین استوار، دشمن ذلیل و خیر و برکت در ایام او مداوم می‌گردد»^۱.

- اسم و صفات او

این مرد اسم خود و پدرش مانند پیامبر خدا و پدر گرامیشان است پس او احمد یا محمد بن عبدالله و از نوادگان فاطمه و از فرزندان حسن بن علی خواهد بود. در این زمینه ابن کثیر می‌گوید: او محمد بن عبدالله علوی، فاطمی و حسنی -رضی الله عنه-^۲ است.

و دربارهٔ صفت چهره او گفته‌اند دارای پیشانی عریض بینی کشیده و محدب است.

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۳۱/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۹/۱).

- مکان خروج او

مهدی از طرف مشرق ظهور خواهد کرد. در حدیثی از ثوبان آمده است پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - فرمود:

«يقتل عند كنزكم ثلاثة كلهم ابن خليفة، ثم لا يصير إلى واحد منهم ثم تطلع رايات السود من قبل المشرق فيقتلونكم قتلاً لم يقتله قوم....» (ثم ذكر شيئاً لا أحفظه فقال): فإذا رأيتموه فبايعوه ولو حبواً على الثلج فإنه خليفة الله المهدي.

«در کنار کنزتان سه (نفر) با هم قتال می‌کنند که همه پسر خلیفه هستند و کنز به هیچکدام از آنان نمی‌رسد سپس دسته‌ای با پرچم‌های سیاه از طرف مشرق می‌آیند و با شما جنگی شدید می‌کنند (سپس چیزی گفت که آن را بیاد ندارم و بعد گفت): وقتی آنان را دیدید با آنان بیعت کنید. اگرچه با دست و پا از روی برف بگذرید همانا او خلیفه الله مهدی است.^۱»

ابن کثیر می‌گوید: منظور از کنز (مذکور در حدیث) کنز کعبه است که در آخرالزمان سه نفر از اولاد خلفا بر سر آن قتال می‌کنند و بعد از آنان مهدی ظاهر می‌شود و او از طرف شرق ظهور می‌کند نه از شهر سامرا همانطور که روافض گمان می‌برند اکنون او در

(۱) «سنن ابن ماجه» كتاب الفتن باب خروج المهدي (۱۳۶۷/۲) و «مستدرک حاکم» (۴/۶۳ - ۴/۶۴) او می‌گوید: این حدیث صحیح و مطابق شرط شیخین است. ذهبی نیز این قول را تأیید می‌نماید.

ابن کثیر می‌گوید: «این اسناد قوی و صحیح است» «النهاية / الفتن والملاحم» (۲۹/۱)

آلبانی می‌گوید: «این حدیث صحیح المعنی است نه صحیح القول زیرا در روایات مرفوع دیگر لفظ «خلیفة الله» وجود ندارد پس این لفظ طریق ثابتی ندارد.

و از «فتاوی» ابن تیمیه قوی در ردّ کسانی که می‌گویند خلیفه همان خلیفة الله است نقل شده است زیرا خداوند خلیفه نمی‌خواهد و خود حی و قیوم، شهید، مهیمن، رقیب و حفیظ و بی‌نیاز از جهانیان است بلکه اطلاق خلیفه زمانی جائز است که مستخلف بمیرد و یا غائب باشد و خداوند از این‌ها منزّه است. «سلسلة الأحادیث الضعيفة والموضوعة» جلد اول (ص ۱۱۹ - ۱۲۱) (حدیث ۸۵).

آنجا است و انتظار ظهورش را (در آخر الزمان) می‌کشند این نظریه نوعی هذیان و عقیده‌ای باطل و شیطانی است زیرا دلیلی از قرآن و سنت و یا برهانی عقلی دال بر آن وجود ندارد.

ابن کثیر اضافه می‌کند او از طرف مردم بلاد شرق نصرت داده می‌شود یعنی سلطانش را پایدار و ارکان قدرتش را استوار می‌سازند و پرچم آن‌ها مشکی مطرز است زیرا پرچم پیامبر خدا مشکی و به نام عقاب بود. خلاصه اینکه مهدی فردی ممدوح و پسندیده و وعده داده شده در آخرالزمان در بلاد شرق ظهور خواهد کرد و طبق مفهوم برخی احادیث در کنار کعبه با او بیعت می‌شود.^۱

- دلیل‌هایی از سنت بر ظهور مهدی

احادیث صحیحی دال بر ظهور مهدی وارد شده‌اند. برخی از آن‌ها صراحتاً نام مهدی را می‌برند. و برخی دیگر تنها اوصاف او را ذکر می‌کنند.^۲ در حد کفایت تعدادی از این احادیث را به عنوان دلیل ظهور او در آخرالزمان نقل می‌کنیم.

۱- از ابوسعید خدری روایت شده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۹/۱ - ۳۰).

(۲) شیخ عبدالعلیم رساله پایان‌نامه فوق لیسانس خود را در مورد «الأحاديث الواردة في المهدى في ميزان الجرح والتعديل» نوشته است در این رساله مجموعاً ۳۳۶ خبر و روایت درباره مهدی ذکر شده است از این مجموعه ۳۲ حدیث و ۱۱ اثر بین صحیح و حسن هستند. ۹ حدیث و ۶ اثر از آن‌ها صراحتاً و بقیه با قرائن و اوصاف در مورد ظهور مهدی بحث می‌کنند.

تعدادی از علماء از جمله ابن تیمیه در «منهاج السنة في نقض كلام الشيعة والقدرية» (۲۱۱/۴) و ابن قیم در کتاب «المنار المنيف في الصحيح والضعيف» (ص ۱۴۲ به بعد) و حافظ ابن کثیر در کتاب «النهاية / الفتن و الملاحم» احادیث مهدی را تصحیح کرده‌اند.

«يُخْرِجُ فِي آخِرِ أُمَّتِي الْمَهْدِي، يُسْقِيهِ اللَّهُ الْغَيْثَ وَيُخْرِجُ الْأَرْضَ نَبَاتَهَا وَيُعْطِي الْمَالَ صَاحِبًا وَتَكْثُرُ الْمَاشِيَةُ، وَتَعْظُمُ الْأُمَّةُ، يَعِيشُ سَبْعًا أَوْ ثَمَانِيًا» (يعني: حججاً)^۱.

«در پایان عمر امت مهدی ظهور می‌کند، خدا به او باران فراوان و زمین حاصلخیز می‌بخشد. ثروت زیاد می‌شود. حیوانات اهلی افزایش می‌یابند و امت اسلامی بزرگ می‌گردد. او هفت یا هشت سال بعد از ظهور زندگی می‌کند».

۲- ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

«أُبْشِرُكُمْ بِالْمَهْدِيِّ يَبْعَثُ عَلَى اخْتِلَافِ مِنَ النَّاسِ وَ زَلَّازِلٍ، فَيَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مَلَأَتْ جَوْرًا وَ ظُلْمًا يَرْضِي عَنْهُ سَاكِنُ السَّمَاءِ وَسَاكِنُ الْأَرْضِ يَقْسِمُ الْمَالَ صَاحِبًا».

«شما را به مهدی مژده می‌دهم در زمانی که مردم با هم اختلاف دارند و زلزله‌های زیادی روی می‌دهد مهدی مبعوث می‌شود. او زمین را به جای ظلم و ستم پر از عدل و داد می‌کند. ساکنان آسمان و زمین از (عملکرد) او راضی هستند و اموال را بطور درست و عادلانه بین مردم تقسیم می‌کند» مردی گفت معنی صحاحاً چیست؟ پیامبر فرمودند: «تقسیم عادلانه» در ادامه می‌فرماید: «خداوند غنی و بی‌نیازی را در جامعه پدید می‌آورد و عدل و مساوات او همه را در برمی‌گیرد. تا جایی که ندادهنده ندا می‌دهد چه کسی نیاز مالی دارد جز یک نفر هیچ کس جواب نمی‌دهد. او می‌گوید به طرف انباردار برو و به او بگو مهدی به تو دستور داده است به من مال عطا کنی».

انباردار به او می‌گوید: هرچه مال می‌خواهی بردار وقتی مال را برداشت و به منزل برد با خود می‌گویی من حریصترین و آزمندترین فرد امت محمد -صلی الله علیه وسلم- بودم. آیا فضل و احسان آنان مرا کفایت نکرد.

(۱) «مستدرک حاکم» (۵۵۷/۴ - ۵۵۸) حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الإسناد است و شیخین آن را روایت نکرده‌اند. ذهبی نیز موافق اوست. و آلبانی آن را تصحیح کرده است «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۲ / ص ۳۳۶) (حدیث ۷۱۱).

راوی می‌گوید: مال را بر می‌دارد و به جای خود بازمی‌گرداند اما آن را از او دریافت نمی‌کنند و می‌گویند ما چیزی را بخشیدیم دوباره پس نمی‌گیریم. ابن روند ۷، ۸ و یا ۹ سال ادامه دارد و بعد حیات رو به سختی و تلخی می‌رود یا خیر و خوشی از زندگی قطع می‌گردد»^۱.

این روایت دلالت می‌کند بر اینکه بعد از مهدی شر و فتنه بزرگی رخ می‌دهد.

۳- از علی -رضی الله عنه- روایت شده است گفت: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «المهدي منا أهل البيت يصلحه الله في ليلة»^۲.

«مهدی از اهل بیت است خداوند او را در یک شب اصلاح می‌کند». ابن کثیر می‌گوید: یعنی: توبه او را می‌پذیرد، توفیق و رشدش می‌دهد و به او الهام می‌کند^۳.

۴- ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

«المهدي مني أجلى الجبهة، أقى الأنف، يملأ الأرض عدلاً و قسطاً كما ملئت ظلماً وجوراً، يملك سبع سنين»^۴.

«مهدی از من است. او دارای پیشانی وسیع و بینی باریک محدب شکل است به جای

(۱) «مسند امام احمد» (۳۷/۳ - با منتخب کنز) هشتمی می‌گوید: ترمذی و دیگران از جمله ابویعلی با اختصار زیاد آن را روایت کرده‌اند و امام احمد در چند سند آن را نقل نموده است که رجال هر دو موثق به هستند. «مجمع الزوائد» (۷/۳۱۳ - ۳۱۴) و «عقيدة أهل السنة والاثار في المهدي المنتظر» (ص ۱۷۷) شیخ عبدالمحسن عباد.

(۲) «مسند احمد» (۵۸/۲) (حدیث ۶۴۵) تحقیق احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است. و «سنن ابن ماجه» (۲/۱۳۶۷).

آلبانی حدیث را تصحیح کرده است «صحیح جامع الصغير» (۶/۲۲) (حدیث (۶۶۱۱).

(۳) «النهاية في الفتن والملاحم» (۱/۲۹) تحقیق د. طه زینی.

(۴) «سنن ابوداود» کتاب المهدي (۱۱/۳۷۵) (حدیث ۴۲۶۵) و «مستدرک حاکم» (۴/۵۵۷) می‌گوید: حدیث صحیح طبق شرط مسلم است و شیخین آن را روایت نکرده‌اند ذهبی می‌گوید: یکی از راویان آن (عمران) ضعیف است و مسلم از او روایت نکرده است آلبانی می‌گوید: حدیث حسن است «صحیح الجامع» (۶/۲۲ - ۲۳) (۶۶۱۲).

ظلما و ستم زمین را پر از عدل و داد می‌کند و هفت سال حکومت رابه دست می‌گیرد».

۵- ام سلمه -رضی الله عنها- می‌گوید: «از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «المهدي من عترتي، من ولد فاطمة»^۱.

«مهدی از اهل من واز اولاد فاطمه است».

۶- جابر -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر خدا فرمودند: «ينزل عيسى بن مريم فيقول أميرهم المهدي: تعال صل بنا فيقول: لا، إن بعضهم أمير بعض تكرمه الله لهذه الأمة»^۲.

«حضرت عیسی بن مریم نازل می‌شود. امیر مسلمانان مهدی می‌گوید بیا برای ما نماز بخوان او می‌گوید: خیر به خاطر احترام خداوند به این امت باید امیرشان از خودشان باشد».

۷- ابوسعید خدری می‌گوید پیامبر خدا فرمودند:

«من الذي يصلي عيسى بن مريم خلفه»^۳.

«کسی که نماز می‌خواند و عیسی پسر مریم به او اقتدا می‌کند از ماست».

۸- عبدالله بن مسعود می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

«لا تذهب أو لا تنقضي الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه

(۱) «سنن ابوداود» (۳۷۳/۱۱) و «سنن ابن ماجه» (۱۳۶۸/۲).

البانی در «صحیح الجامع» آن را تصحیح کرده است (۲۲/۶) (حدیث ۶۶۱۰) «رساله عبدالعلیم فی المهدی» (ص ۱۶۰).

(۲) حارث بن ابواسامه در «مسند» و در «المنار المنيف» ابن قیم (ص ۱۴۷ - ۱۴۸) و «الحاوی فی الفتاوی» سیوطی (۶۴/۲).

(۳) ابونعیم در «اخبار المهدی» آن را روایت کرده است و سیوطی در «الحاوی» (۶۴/۲) به ضعف آن اشاره می‌کند و همچنین المناوی در «فیض القدير» (۱۷/۶) آن را ضعیف می‌داند.

آلبانی می‌گوید حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۲۱۹/۵) (حدیث ۵۷۹۶).

اسمی»^۱.

در روایت دیگر آمده است: «یواطئ اسمه اسمی واسم أبیه اسم أبي»^۲.
«دنیا به پایان نمی‌رسد تا اینکه مردی از اهل بیت که هم اسم من است حکومت عرب را بدست گیرد».
یا «اسم او و پدرش مثل اسم من و پدرم است».

احادیث مسلم و بخاری متعلق به مهدی

۱- ابوهریره می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «کیف أنتم إذا نزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم»^۳. «حال شما چگونه خواهد بود وقتی که عیسی ابن مریم نازل شود و امام و رهبر شما از خودتان باشد».
۲- جابر بن عبدالله می‌گوید: از پیامبر خدا شنیدم فرمودند «لاتزال طائفة من أمتي یقاتلون علی الحق ظاهرين إلى يوم القيامة» قال: «فینزل عیسی بن مریم فیقول أمیرهم: تعال صل بنا فیقول: لا، إن بعضکم علی بعض أمراء تکرمة الله لهذه الأمة»^۴. «همیشه طائفه‌ای از امت من در راه حق جهاد می‌کنند و این روند تا قیامت

(۱) «مسند احمد» (۱۹۹/۵) (حدیث ۳۵۷۳) بتحقیق احمد شاکره او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

ترمذی می‌گوید (۴۸۵/۶) حدیث حسن و صحیح است. و «سنن ابوداود» (۳۷۱/۱۱).

(۲) «سنن ابوداود» (۳۷۰/۱۱) آلبانی می‌گوید حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۷۰/۵ - ۷۱) (حدیث ۵۱۸۰)

«رساله عبدالعلیم فی المهدی» (ص ۲۰۲).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب أحادیث الانبیاء باب نزول عیسی بن مریم (۴۹۱/۶) - با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب نزول عیسی بن مریم حاکماً (۱۹۳/۲) - با شرح نووی.

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب نزول عیسی بن مریم -علیهما السلام- حاکماً (۱۹۳/۲ - ۱۹۴ - با شرح نووی).

ادامه دارد». فرمودند: «و عیسی بن مریم نازل می‌شود و امیر شما به او می‌گوید بیا برایمان نماز بخوان او می‌گوید: نه خداوند به خاطر احترام به این امت امیر را از خودتان قرار داده است».

۳- جابر بن عبدالله می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةُ يَحْثِي الْمَالِ حَثِيًّا لَا يَعْدُهُ عَدْدًا». «در آخرین انسان‌های امتم خلیفه‌ای می‌آید که مال بی‌شماری (بر اثر فتوحات و غنائم) بدست می‌آورد».

یکی از راویان حدیث به نام جریری می‌گوید: به ابونضره و ابوالعلاء گفتم: به نظر شما این شخص عمر بن عبدالعزیز نیست؟ گفتند: خیر^۱.

احادیث روایت شده در صحیحین بر دو امر دلالت می‌کنند.

۱- هنگام نزول عیسی بن مریم -علیه السلام- یک نفر از مسلمانان متولی امرشان است.

۲- حضور امیر مسلمانان هنگام اقامه نماز و درخواست او از حضرت عیسی -علیه السلام- برای امامت در نماز دلالت بر صلاحیت و هدایت آن امیر دارد گرچه در این روایات صراحتاً نام مهدی برده نشده است. اما صفات مردی صالح را بیان می‌کنند که در آن زمان مردم به او اقتدا می‌نمایند.

احادیث دیگری در تفسیر این حدیث‌ها در کتب مسانید و سنن نقل شده‌اند و نام او را محمد بن عبدالله که به او مهدی گفته می‌شود معرفی کرده‌اند. و یقیناً می‌دانید که احادیث تفسیرکننده همدیگر هستند.

یکی از این احادیث را حارث بن اسامه در مسند خود از جابر بن عبدالله روایت می‌کند. جابر می‌گوید پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة (۳۸/۱۸ - ۳۹ - با شرح نووی) و «شرح السنه» بغوی باب المهدی (۸۶/۱۵ - ۸۷) تحقیق شعیب الارناؤوط، بغوی می‌گوید حدیث صحیح است.

«ینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول أمیرهم المهدی»^۱.

«حضرت عیسی بن مریم نازل می‌شود و می‌گوید: امیرشان مهدی است».

این حدیث دلالت دارد بر اینکه امیر مسلمانان در آخرالزمان که از عیسی -علیه السلام- می‌خواهد تا امامت نماز را بپذیرد (طبق حدیث صحیح مسلم) مردی به نام مهدی است. شیخ صدیق حسن در کتابش «الاذاعة» احادیث زیادی درباره مهدی آورده است آخرین آن‌ها حدیث مذکور در «صحیح مسلم» است او بعد از این حدیث می‌گوید: «این حدیث و امثال آن را نمی‌توان به شخصی جز مهدی منتظر حمل کرد همانطور که آثار و اخبار دیگر بیان کرده‌اند»^۲.

تواتر احادیث مهدی

احادیث ذکر شده و احادیث دیگری در این زمینه که به خاطر عدم اطاله کلام آن‌ها را بیان نکردم همه دال بر تواتر معنوی احادیث مربوط به مهدی دارند و برخی از علماء بر این موضوع صحه گذاشته‌اند از جمله:

۱- حافظ ابالحسن الأبری^۳ می‌گوید: «اخبار مربوط به مهدی از پیامبر خدا مشهور و متواتر بوده و تبیین می‌کنند که مهدی از اهل بیت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است و مدت حکومتش هفت سال می‌باشد. او زمین را پر از عدل و داد می‌کند. حضرت عیسی در عهد او نازل می‌شود و در قتل دجال او را یاری می‌دهد. او

(۱) تخریج آن گذشت.

(۲) «عقیده اهل السنة والاثار فی المهدی المنتظر» (۱۷۵ - ۱۷۶) شیخ عبدالمحسن بن حمد العباد المدرس بالجامعة الإسلامية بالمدينة المنورة چاپ اول سال (۱۴۱۲ هـ) چاپ الرشید، المدينة، و «الإذاعة» (ص ۱۴۴).

(۳) متوفی سال (۳۶۳ هـ).

- امامت امت را در دست دارد و عیسی -علیه السلام- به او اقتدا می‌نماید».^۱
- ۲- محمد برزنجی^۲ در کتابش «الإشاعة لا شراط الساعة» باب سوم درباره نشانه‌های بزرگ قیامت و علامت‌های نزدیک به وقوع قیامت می‌گوید این نشانه‌ها زیاد هستند اولین آن‌ها مهدی است و اذعان دارم که احادیث روایت شده در این زمینه علی‌رغم اختلاف روایاتشان بی‌شمارند».^۳ او در ادامه می‌گوید: «شما می‌دانید احادیث مربوط به خروج مهدی در آخرالزمان و اینکه او از اهل پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- و از اولاد فاطمه است به حد تواتر معنوی رسیده‌اند و جایی برای انکار آن‌ها وجود ندارد».^۴
- ۳- علامه محمد السفارینی می‌گوید: «روایات زیاد در حد تواتر معنوی درباره خروج مهدی در بین علماء اهل سنت رایج است به حدی که این موضوع جزو اعتقادات آن‌ها گشته است». سپس احادیث و آثار روایت شده درباره خروج مهدی و اسم برخی از اصحاب راوی آن احادیث را ذکر کرده و می‌گوید: «از اصحاب نامبرده و از سایرین و همچنین از تابعین روایات متعددی درباره خروج مهدی نقل شده‌اند که مجموعاً مفید علم قطعی هستند پس بنا بر رأی علماء ایمان به خروج مهدی واجب و جزو عقائد اهل سنت و جماعت است».^۵

(۱) «تهذیب الکمال فی اسماء الرجال» (۱۱۹۴/۳) ابی الحجاج یوسف المزی و «المنار المنیف» (ص ۱۴۲) و «فتح الباری» (۴۹۳/۶ - ۴۹۴) و «الحاوی للفتاوی» در جزء «العرف الوردی فی اخبار المهدی» (۸۵/۲ - ۸۶) و «عقیده اهل السنة والاثار فی المهدی المنتظر» (ص ۱۷۱ - ۱۷۲) عبدالمحسن العباد.

(۲) او از فقهاء شافعیه است او به بغداد، دمشق و مصر سفر کرده و نهایتاً در مدینه سکنی گزیده است و در سال (۱۱۰۳ هـ) در آنجا وفات یافت.

(۳) «الإشاعة» (ص ۸۷).

(۴) «الإشاعة» (ص ۱۱۲).

(۵) «لوامع الانوار البهیة» (۸۴/۲) و «عقیده اهل السنة والاثار» (ص ۱۷۳).

۴- شوکانی می‌گوید: «احادیثی که خروج مهدی را به تواتر می‌رسانند پنجاه حدیث شامل صحیح، حسن و ضعیف می‌باشند. پس بدون شک این موضوع به تواتر رسیده است بلکه در تمام اصطلاحات علم اصول وصف تواتر به کمتر از آن تعداد نیز اطلاق گشته است بعلاوه آثار منقول تصریح شده به خروج مهدی از اصحاب (که حکم مرفوع را دارند) نیز زیادند. بنابراین مجالی برای اجتهاد در این زمینه باقی نمی‌ماند».^۱

۵- صدیق حسن^۲ می‌گوید: احادیث وارده درباره مهدی علی‌رغم اختلاف روایات آن‌ها بسیار زیادند و به حد تواتر معنوی می‌رسند که بیشتر در کتب سنن مسانید و امثال آن‌ها یافت می‌شوند».^۳

۶- شیخ محمد بن جعفر الکتانی^۴ می‌گوید: «احادیث وارده درباره مهدی منتظر و دجال و نزول عیسی -علیه السلام- به حد تواتر رسیده‌اند».^۵

علمائی که درباره مهدی کتاب نوشته‌اند

علاوه بر کتب حدیث مشهور مانند سنن اربعه (نسائی، ابن ماجه، ترمذی و ابوداود) و کتب مسند مانند «مسند امام احمد»، «مسند بزار»، «مسند ابویعلی»، «مسند الحارث بن ابی

(۱) از رساله شوکانی به نام «التوضیح فی تواتر ما جاء فی المهدی المنتظر و الدجال و المسیح» صدیق حسن در کتابش الإذاعة (ص ۱۱۳ - ۱۱۴) آن را ذکر کرده است. «نظم المتناثر من الحديث المتواتر» (ص ۱۴۵ - ۱۴۶) کتانی و «عقیده اهل السنة والاثار فی المهدی المنتظر» (ص ۱۷۳ - ۱۷۴).
(۲) علامه محمد صدیق خان بن حسن بخاری قریخی صاحب مصنفاتی در تفسیر، حدیث، فقه و اصول متوفی سال (۱۳۰۷ هـ).

(۳) «الإذاعة لما کان و ما یکون بین یدی الساعة» (ص ۱۱۲).

(۴) ابوعبدالله محمد بن جعفر بن ادريس کتابی مورخ و محدثی که در شهر فای در کشور مغرب متولد شد و در سال (۱۳۴۵ هـ) در آنجا وفات یافت. «الاعلام» (۷۲/۶ - ۷۳).

(۵) «نظم المتناثر من الحديث المتواتر» (ص ۱۴۷) شیخ محمد بن جعفر کتانی.

اسامه»، «مستدرک حاکم»، «مُصَنَّف ابن ابی شیبّه» و «صَحیح ابن خزیمه» و چند تصنیف دیگر که احادیث مهدی را ذکر کرده‌اند عده‌ای از علمای دیگر تصنیفاتی^۱ خاص دربارهٔ خروج مهدی منتظر تألیف کرده‌اند که تعداد زیادی از احادیث وارده را در آن آورده‌اند. از جمله:

- ۱- حافظ ابوبکر ابن ابی خثیمه^۲ تمام احادیث وارده دربارهٔ مهدی را گردآوری کرده است. همانطور که ابن خلدون به نقل از سهیلی در مقدمه‌اش ذکر کرده است.^۳
- ۲- سیوطی رساله‌ای به نام «العرف الوردی فی اخبار المهدی» تألیف کرده که در ضمن کتاب «الحاوی للفتاویٰ»^۴ به چاپ رسیده است.
- ۳- حافظ ابن کثیر در کتابش «النهایه / الفتن و الملاحم» فصلی دربارهٔ مهدی آورده است.^۵
- ۴- علی متقی هندی^۶ رساله‌ای در شأن مهدی نوشته است.^۷
- ۵- ابن حجر مکی^۱ تألیفی به اسم «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر»^۲

(۱) «عقیده اهل السنة و الاثر فی المهدی المنتظر» (ص ۱۶۶ - ۱۶۸) عبدالمحسن عباد تعدادی کتاب درباره مهدی نام برده است.

(۲) او از شیوخ امام مسلم بوده است و علم را از احمد بن حنبل و ابن معین کسب کرد کتاب «التاریخ الکبیر از اوست. او در سال (۲۷۹ هـ) درگذشت.

«سیر اعلام النبلا» (۴۹۲/۱۱ - ۴۹۳) و «تذکره الحفاظ» (۵۹۶/۲) و «طبقات الحنابلہ» (۴۴/۱).

(۳) «تاریخ ابن خلدون» مقدمه (ص ۵۵۶).

(۴) «الحاوی للفتاویٰ» (۵۷/۲).

(۵) «النهایه / الفتن و الملاحم» (۳۰/۱).

(۶) علی بن حسام الدین هنری مشغول به حدیث او مجاور مکه بود و در همانجا فوت کرد (۹۷۵ هـ).

«شذرات الذهب» (۳۷۹/۸) و «الاعلام» (۲۷۱/۴).

(۷) «الإشاعة لأشراط الساعة» (ص ۱۲۱).

نوشته است.

- ۶- ملاعلی قاری^۳ کتابی به نام «الشرب الوردی فی مذهب المهدی» دارد.^۴
- ۷- مرعی بن یوسف حنبلی^۵ «فوائد الفکر فی ظهور المنتظر^۶» را تألیف کرده است.
- ۸- «التوضیح فی تواتر ماجاء فی المهدی المنتظر و الدجال و المسیح^۷» شوکانی.
- ۹- صدیق حسن می‌گوید: علامه بدر الملّه المنیر محمد بن اسماعیل الامیر الیمانی^۸ احادیث وارده را درباره ظهور مهدی (از نوادگان آل محمد -صلی الله علیه وسلم-) در آخرالزمان جمع‌آوری کرده است.^۹

منکرین احادیث مهدی و ردّ بر آنها

احادیث صحیح قاطع دال بر ظهور مهدی در آخرالزمان به عنوان حاکمی عادل و

- (۱) شهاب الدین احمد بن محمد بن علی بن حجر الهیثمی، فقیه شافعی متوفای سال (۹۷۳ هـ) یا (۹۸۴ هـ) در مکه.
- «شذرات الذهب» (۳۷۰/۸) و «الاعلام» (۲۳۴/۱).
- (۲) «الإشاعة» (۱۰۵) و «لوامع الانوار» (۷۲/۲) و رسالة عبدالعلیم فی المهدی (ص ۴۳).
- (۳) علی بن سلطان محمد نورالدین الهروی فقیه حنفی ساکن مکه و متوفای همانجا در سال (۱۰۱۴) «الاعلام» (۱۲/۵).
- (۴) «الإشاعة» (ص ۱۳).
- (۵) مرعی بن یوسف الکریمی المقدسی مؤرخ، ادیب و از فقهای بزرگ متوفی سال (۱۰۳۳ هـ) در قاهره «الاعلام» (۲۰۳/۷).
- (۶) «لوامع الانوار» (۷۶/۲) و «الإذاعة» (ص ۱۴۷ - ۱۴۸).
- (۷) «الإذاعة» (ص ۱۱۳).
- (۸) محمد بن اسماعیل صنعانی صاحب کتاب «سبل السلام شرح بلوغ المرام» در صنعاء سال (۱۱۸۲ هـ) در گذشت. «الاعلام» (۳۸/۶).
- (۹) «الإذاعة» (ص ۱۱۴).

امامی مقسط در ابتدای بحث بیان شدند.

و همچنین قول برخی از علماء را که به تواتر این احادیث اذعان داشتند و تعدادی از مصنفات آن‌ها را یادآوری نمودیم.

متأسفانه امروز کتاب‌هایی^۱ در زمینه ردّ بر خروج مهدی ظاهر شده‌اند که احادیث وارد شده در این زمینه را متناقض و باطل می‌دانند و معتقدند مهدی اسطوره‌ایست که شیعه آن را اختراع کرده و سپس به کتب اهل سنت سرایت کرده است.

برخی از این کتاب‌ها به رأی مشهور ابن خلدون^۲ درباره تضعیف احادیث مهدی متأثر شده‌اند در حالی که ابن خلدون از علمای این میدان نیست تا قولش در تصحیح و تضعیف احادیث معتمد باشد. با وجود این ابن خلدون (بعد از اینکه بسیاری از احادیث مهدی را ذکر می‌کند و به سند آن‌ها ایراد می‌گیرد) می‌گوید: این‌ها مجموعه احادیثی بود که ائمه درباره مهدی تخریج کرده‌اند و خروج او در آخرالزمان – همانطور که مشاهده

(۱) از بارزترین آنان محمد رشیدرضا در «تفسیر المنار» (۴۹۹/۹ – ۵۰۴) و محمد فرید وجدی در «دائرة المعارف القرن العشرين» (۴۸۰/۱۰) و احمد امین در «ضحی الإسلام» (۲۳۷/۳ – ۲۴۱) و عبدالرحمن محمد عثمان در تعلیق بر «تحفة الاحوذی» (۴۷۴/۶) و محمد عبدالله عتّان در کتاب «مواقف حاسمة فی تاریخ الإسلام» (ص ۳۵۹ – ۳۶۴) و محمد فهیم ابوعبیه در تعلیقش بر «النهاية / الفتن و الملاحم» ابن کثیر (۳۷/۱) و عبدالکریم خطیب در کتابش «المسیح فی القرآن و التوراة و الانجیل» (ص ۵۳۹) اخیراً شیخ عبدالله بن زید آل محمود در کتابش «لا مهدی یتظر بعد الرسول - صلی الله علیه وسلم - خیر البشر» را می‌توان نام برد. البته عبدالمحسن بن محمد العباد در کتابش «الرّد علی من کذب بالأحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی» جواب همه آن‌ها را داده است.

(۲) عبدالرحمن بن محمد بن محمد بن خلدون ابوزید مشهور به کتابش «العبر و دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و العجم و البربر» در هفت جلد که جلد نخست آن‌ها مقدمه است او در تونس بزرگ شد و به مصر رفت و در آنجا قاضی مالکیها شد. او در قاهره سال (۸۰۸ هـ) درگذشت. «شذرات الذهب» (۷۶/۷ – ۷۷) و «الاعلام» (۳۳۰/۳).

کردی - خالی از نقد نیست جز تعداد قلیل یا اقل از آن‌ها»^۱.
عبارت ابن خلدون می‌رساند که تعداد کمی از این احادیث از نقد جان سالم بدر برده‌اند.

ما می‌گوئیم: اگر یکی از این احادیث صحیح باشد. برای تأیید ظهور مهدی کافی است در صورتی که احادیث مربوط به آن صحیح و متواتر هستند.
شیخ احمد شاکر در جواب ابن‌خلدون می‌گوید: او قول محدثین را که می‌گویند «جرح مقدم بر تعدیل است» خوب اجرا نکرده است. اگر او اطلاع بر اقوال محدثین و فقه آنان داشت در این رابطه چیزی نمی‌گفت. او عالم و عارف بوده است اما براساس رأی سیاسی عصرش احادیث مهدی را تضعیف کرده است.^۲
سپس بیان می‌کند آنچه ابن خلدون در این باره نوشته است غلط‌های زیادی درباره اسماء رجال و نقل علل دارد و از او معذرت‌خواهی می‌کند زیرا کار او جزو نسخ و یا اهمال مصححین حدیث به شمار می‌آید.

اختصاراً قول رشید رضا را به عنوان نمونه در مورد مهدی بیان می‌کنم.
او می‌گوید: «تعارض در احادیث مهدی قوی و ظاهر است و جمع بین روایات آن مشکل است. منکرین آن زیادند و ایراد و شبهه در آن خیلی آشکار است. بدین دلیل مسلم و بخاری به هیچکدام از این روایات که باعث بزرگ‌ترین فسادها و فتنه‌ها در شعوب اسلامی شده‌اند اعتماد نکرده و آن‌ها را در صحیحین ذکر نکرده‌اند»^۳.
سپس نمونه‌ای از تعارض احادیث و بی‌اساسی آن‌ها (به زعم او) را یادآوری می‌کند. و می‌گوید: «مشهورترین روایات درباره اسم او و پدرش نزد اهل سنت محمد بن عبدالله و در روایتی احمد بن عبدالله است اما شیعه امامیه متفقند او محمد بن حسن عسکری

(۱) «مقدمه تاریخ ابن خلدون» جلد اول (ص ۵۷۴).

(۲) از تعلیق احمد شاکر بر «مسند امام احمد» (۱۹۷/۵ - ۱۹۸)

(۳) «تفسیر المنار» (۴۹۹/۹).

(یعنی امام یازدهم و دوازدهم از امامان معصوم) و ملقب به حجه، قائم، منتظر و... است و کیسانیه^۱ گمان می‌کنند مهدی محمد بن حنفیه حی و قیوم در کوه رضوی است^۲.

او می‌گوید: «درباره نسبش مشهور است او علوی، فاطمی و از اولاد حسن است ولی در برخی روایات از اولاد حسین معرفی شده است. این قول موافق نظریه شیعه است و همچنین روایات صریحی بیان می‌کنند که او از پسران عباس است»^۳.

سپس او یادآور می‌شود بسیاری از اسرائیلیات به کتب احادیث وارد شده‌اند او می‌گوید: «بی‌شک متعصبین علوی، عباسی و فارسی نقش اساسی در وضع بسیاری از احادیثی مهدی داشته‌اند و هر کدام مدعی است که مهدی از آنان است. یهودیان و فارسها این روایات را به خاطر تخدیر افکار مسلمانان ترویج دادند تا به اتکاء به ظهور مهدی (ناصر دین خدا و توسعه‌دهنده عدل در جهان) سست و کم فعالیت شوند»^۴.

در جواب قول رشیدرضا باید گفت: روایات وارده درباره ظهور مهدی صحیح و در حد تواتر معنوی هستند همانطور که تعدادی از این روایات و همچنین قول علماء در باره صحت و تواتر آنها را توضیح دادیم.

و اما اینکه شیخین به هیچکدام از احادیث مهدی اعتماد نکرده‌اند. می‌گوئیم تمام سنت پیامبر گرامی تنها در صحیحین تدوین نشده است بلکه بسیاری از احادیث صحیح در دیگر کتب سنن، مسانید، معاجم و سایر کتب حدیث روایت شده‌اند.

ابن کثیر می‌گوید: «بخاری و مسلم تمام احادیث صحیح را روایت نکرده‌اند. آنها گاهی احادیثی را که در کتاب‌هایشان روایت نشده است تصحیح کرده‌اند. همانطور که

۱) کیسانیه پیروان مختار ثقفی هستند قوی گفته است کیسان لقب محمد بن حنفیه است «الفرق بین الفرق» (ص ۳۸) تحقیق محمد محی‌الدین عبدالحمید.

۲) «تفسیر المنار» (۵۰۱/۹).

۳) «تفسیر المنار» (۵۰۲/۹).

۴) «تفسیر المنار» (۵۰۱/۹ - ۵۰۴).

ترمذی و امثال او از بخاری تصحیح برخی احادیث را که در کتابش روایت نشده بلکه در سنن دیگر آمده‌اند. نقل می‌کند^۱.

اما اینکه بسیاری از اسرائیلیات وارد احادیث شده‌اند و برخی از آن‌ها را شیعه وضع کرده‌اند. درست است ولی امامان محدث، صحیح را از غیر آن تشخیص داده و کتب متعددی را در تبیین احادیث موضوع و ضعیف تألیف کرده‌اند و قواعد دقیقی را برای جرح و تعدیل رجال وضع نموده‌اند و هیچ فرد بدعت‌گزار یا کاذبی نیست مگر کارش را فاش کرده‌اند. پس خداوند سنت را از عبث عابثین و تحریف محرفین و سرقت ابطال‌کنندگان محفوظ داشته است چراکه خداوند حافظ دین خود است.

اما اگر متعصبین روایات موضوعی درباره مهدی جعل کرده‌اند. این امر دلیل نمی‌شود بر اینکه ما روایات صحیح را نیز ترک کنیم. چون در روایات صحیح صفت و اسم خود و پدرش آمده است پس اگر فردی انسانی را تعیین کند و گمان برد او مهدی است بدون اینکه روایات صحیح او را تأیید کنند. این امر نباید منجر به انکار مهدی توصیف شده در احادیث شود.

بعلاوه مهدی حقیقی نیازمند معرفی کسی نیست بلکه خداوند هرگاه بخواهد او را به مردم نشان می‌دهد و مردم با علامات خاصش او را می‌شناسد. پس در واقع تعارض از روایات غیر صحیح نشأت گرفته است و در احادیث صحیح تعارض وجود ندارد. والله الحمد.

و همچنین اختلاف شیعه با اهل سنت مطرح نیست چون حکم عادلانه در قرآن و احادیث صحیح آمده است. لذا خرافات و اقوال باطل شیعه نباید اساسی برای رد احادیث صحیح و ثابت پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- گردد.

علامه ابن قیم درباره مهدی می‌گوید: «شیعه امامیه قول چهارمی درباره مهدی دارند

(۱) «الباعث الحثیث / شرح اختصار علوم الحدیث لابن کثیر» (ص ۲۵) تألیف احمد شاکر چاپ دارالکتب العلمیه.

که می‌گویند او محمد بن حسن عسکری^۱ منتظر از اولاد حسین بن علی است نه از اولاد حسن و او غائب از ابصار و حاضر در میان مردم است.

و او بیش از پانصد سال پیش به صورت طفلی صغیر در سرداب سامرا است و از آن وقت تاکنون چشمی او را ندیده و هیچ خبر و اثری از او نیست و آنان هر روز انتظار او را می‌کشند و با اسبهایشان مقابل درب سرداب می‌ایستند و ندا می‌زنند ای مولای ما خارج شو و در نهایت با دست خالی برمی‌گردند بدین ترتیب این عادتشان است. به قول شاعر:

ما آن للسرداب ان یلـد الذی کلمتموه بجهلکم ما أنـا؟
وقت آن نرسیده است سرداب خارج کند کسی را که جاهلانه با او سخن می‌گوئید.
وقت آن نرسیده است.

فعـلی عقولکم العفاء فانکم ثلثتم العنقاء والغیلانـا
عقل شما از بین رفته است و شما می‌خواهید یک موجود افسانه‌ای و نایاب دیگر
مانند عنقاء و غول اضافه کنید.
این‌ها لکه ننگ بر بنی‌آدم و مضحکه‌ای هستند که هر عاقلی آن‌ها را به تمسخر
می‌گیرد.^۲

جواب حدیث «لا مهدی إلا عیسی ابن مریم علیهما السلام»

منکرین احادیث مهدی استناد به حدیثی می‌کنند که ابن ماجه و حاکم از انس بن مالک -رضی الله عنه- روایت کرده‌اند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا یزداد الأمر إلا شدة ولا دنیا إلا ادباراً ولا أناس إلا شحاً ولا تقوم الساعة إلا علی شرار الناس

(۱) او در سال (۲۵۶ هـ) متولد و در سال (۲۷۵ هـ) متوفی گشت (اگر موجود بوده باشد) زیرا ابن تیمیه می‌گوید او اصلاً وجود خارجی نداشته است.

(۲) «المنار المنیف» (ص ۱۵۲ - ۱۵۳).

ولا المهدي إلا عيسى ابن مريم^۱.

«امور به سوی سختی می‌روند و دنیا به پایان می‌رسد. مردم حریص‌تر می‌شوند و روز قیامت جز بر بدترین انسان‌ها برپا نمی‌گردد و مهدیی جز عیسی بن مریم وجود ندارد». در جواب آن‌ها گفته شده است که این حدیث ضعیف است زیرا محور آن محمد بن خالد الجندی است که ذهبی درباره او می‌گوید: «ازدی گفته است: منکر الحدیث است. و ابوعبدالله حاکم می‌گوید: شخص مجهول است. ذهبی می‌گوید: حدیث او «لامهدي الا عيسى بن مريم» حدیث منکری است»^۲.

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌گوید: «این حدیث ضعیف است گرچه ابومحمد بن الولید بغداد و غیره بر آن اعتماد کرده‌اند. اما این حدیث قابل اعتماد نیست. چون ابن ماجه از یونس از شافعی و شافعی نیز از مردی یمنی به نام محمد بن خالد جندی روایت کرده است که او (محمد بن خالد جندی) قابل احتجاج نیست و این حدیث در مسند امام شافعی وجود ندارد.

برخی می‌گویند: شافعی از جندی نشنیده است و یونس نیز از شافعی این حدیث را استماع نکرده است»^۳.

حافظ ابن حجر می‌گوید: محمد بن خالد الجندی فردی مجهول است^۴.

حافظ ابن کثیر مخالف ابن حجر است او می‌گوید: «این حدیث مشهور به محمد بن خالد جندی صنعانی مؤذن است. او شیخ شافعی بوده و چندین نفر از او حدیث روایت کرده‌اند. برخلاف تصور حاکم او فرد مجهولی نیست بلکه از ابن معین روایت شده است

(۱) «سنن ابن ماجه» (۱۳۴۰/۲ - ۱۳۴۱) و «مستدرک حاکم» (۴۴۱/۴ - ۴۴۲).

(۲) «میزان الاعتدال» (۵۳۵/۳).

(۳) «منهاج السنة النبوية» (۲۱۱/۴).

(۴) «تقریب التهذیب» (۱۵۷/۲).

که او موثق به است اما برخی از راویان این حدیث را از او (محمد بن خالد الجندی) از ابان بن ابی عیاش از حسن بصری به صورت مرسل روایت کرده‌اند. این موضوع را شیخ ما در «التهذیب»^۱ از برخی از راویان ذکر کرده که شافعی را در خواب دیدند می‌گفت: یونس بن عبد الاعلی الصدفی بر من دروغ بسته است و این حدیث از احادیث من نیست. گفتم یونس بن عبد الاعلی از افراد ثقه است. و تنها با یک خواب شخصیتش مخدوش نمی‌گردد.

این حدیث به طور واضح مخالف احادیث دیگری است که مهدی را جدا از عیسی بن مریم و ظهور او را یا قبل از نزول عیسی (رای ظاهرتر و مشهورتر) و یا بعد از نزول او می‌دانند. ولی اگر در این روایات تأمل کنیم آن‌ها با هم منافات ندارند. یعنی اینکه مهدی حقیقی عیسی بن مریم است اما منافی این نیست که مهدی دیگری غیر از او وجود داشته باشد. والله اعلم»^۲.

ابو عبدالله قرطبی می‌گوید: «احتمال دارد منظور پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- از عبارات «ولا مهدی إلا عیسی» این است که هیچ مهدی کامل و معصومی جز عیسی -علیه السلام- وجود ندارد بنابراین تعارض بین احادیث متفی می‌گردد»^۳.

می‌گوییم: حتی در صورت اثبات، این حدیث در همه احادیث ثابت شده درباره مهدی خللی ایجاد نمی‌کند. و سند آن‌ها صحیحتر از سند این حدیث است که علماء هنوز در ثبوت و عدم ثبوت آن با هم اختلاف دارند. والله اعلم.

(۱) «تهذیب الکمال فی اسماء الرجال» (۱۱۹۳/۳ - ۱۱۹۴) ابی الحجاج المزی.

(۲) «النهاية / الفتن والملاحم» (۳۲/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۳) «التذكرة فی احوال الموتی وأمور الآخرة» (ص ۶۱۷).

فصل دوم: مسیح دجال

معنی مسیح

ابوعبدالله قرطبی بیست و سه^۱ واژه و صاحب قاموس پنجاه^۲ واژه از مشتقات آن را بیان کرده‌اند.

این لفظ بر صدیق (بسیار راستگو) و ضلیل کذاب (بسیار گمراه) و (بسیار دروغگو) اطلاق می‌گردد.

مسیح عیسی بن مریم -علیه السلام- نمونه صدیق و مسیح دجال نمونه ضلیل کذاب است.

پس خداوند دو مسیح ضد هم خلق کرده است.

عیسی -علیه السلام- مسیح هدایت، معالجه‌کننده بیماری پستی و کوری و زنده‌کننده مردگان است.

و دجال مسیح ضلالت و گمراه‌کننده مردم به وسیله آیاتی است که خداوند به او عطا کرده است مانند: انزال باران، احیاء و سرسبز گرداندن زمین و چندین امر خارق‌العاده دیگر. دجال مسیح نامیده شده است زیرا یکی از چشم‌هایش کور است یا اینکه کل زمین را در مدت چهل روز طی می‌کند^۳.

قول اول راجحتر است زیرا در حدیث آمده است «ان الرجال ممسوح العين» «دجال

(۱) «التذكرة» (ص ۶۷۹).

(۲) «ترتیب القاموس (۲۳۹/۴) و صاحب قاموس می‌گوید: این اقوال را در کتابش «شرق مشارق الانوار» و غیره آورده است.

(۳) «النهاية في غريب الحديث» (۳۲۶/۴ - ۳۲۷) و «لسان العرب» (۵۹۴/۲ - ۵۹۵).

یک چشمش کور است»^۱.

معنی دجال

لفظ دجال از قول عرب که می‌گویند: دجل البعیر گرفته شده است یعنی با قطران پوستش را مالیدند و چرب کردند^۲.

الدجل: یعنی مخلوط‌شدن دجل: یعنی مشته و پوشیده ماند.

دجال: یعنی بسیار وارونه جلوه‌دهنده و کذاب، صیغه مبالغه بر وزن فعال است یعنی دروغ و تقلب از او بسیار سر می‌زند^۳ دجالون جمع دجال و امام مالک آن را بر صیغه جمع مکسر دجاجله نیز جمع کرده است^۴.

قرطبی می‌گوید دجال برده وجه آمده است^۵. و لفظ «الدجال» اسم شده است برای مسیح کذاب یک چشم پس وقتی گفته می‌شود دجال غیر از او کسی دیگر به ذهن نمی‌آید.

به او دجال گفته می‌شود زیرا حق را با باطل می‌پوشاند و یا کفرش را با کذب و تقلب و ظاهرسازی از مردم پنهان می‌کند.

برخی گفته‌اند به دلیل اینکه به وسیله پیروانش امور را بر دیگران مشته می‌گرداند.

صفات دجال براساس احادیث وارد شده

دجال انسانی است که احادیث با بیان برخی از صفاتش او را به مردم معرفی می‌کنند. تا هنگام خارج شدن مردم او را بشناسند و خود را از شر او بر حذر دارند و گمراه نشوند.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۶۱/۱۸ - با شرح نووی).

(۲) «لسان العرب» (۲۳۶/۱۱) و «ترتیب القاموس» (۱۵۲/۲).

(۳) «النهاية في غريب الحديث» (۱۰۲/۲۰).

(۴) «لسان العرب» (۲۳۶/۱۱).

(۵) «التذكرة» (ص ۶۵۸).

این صفات او را از سایر مردم متمایز می‌سازد به طوریکه با علم به آن‌ها او شناسایی می‌شود و جز جاهل و شقی کسی مفتون او نمی‌گردد.

صفات مذکور عبارتند از: او مردی جوان، قرمز رنگ، کوتاه قد، سینه پاهایش به هم نزدیک و پاشنه‌هایش از هم دور است، موی سر او فردار است پیشانی او باز و گودی زیر گلویش عریض است، چشم راستش کور و خاموش مانند دانه انگور برجسته است. روی پلک چشم چپش تکه گوشتی بیرون آمده است.

و بین دو چشمش با حروف مقطعه کلمه کفر (کفر) یا کافر نوشته شده است و هر مسلمان با سواد و بی‌سوادی می‌تواند آن را بخواند. او عقیم است و بچه‌دار نمی‌شود.

تعدادی از احادیث دال بر صفات فوق را توضیح می‌دهیم.

۱- ابن عمر -رضی الله عنهما- می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند:

«بینا أنا نائم أطوف بالبيت...» (یادآوری کرد او عیسی بن مریم و دجال را دیده است

پس اوصافش را چنین بیان کرد) فإذا رجل جسيم، أحمر، جعد الرأس، أعور العين،

كأن عينه عنبة طافئة قالوا: هذا الدجال أقرب الناس به شبهاً ابن قطن رجل من

خزاعة^۱. «من در خواب دیدم کعبه را طواف می‌کنم ناگهان مردی درشت اندام،

قرمز رنگ با موی فر، یک چشم که چشم کورش بیرون آمده بود را دیدم.

گفتند: این دجال است. شبیه‌ترین شخص به او ابن قطن خزاعی است.

۲- ابن عمر -رضی الله عنهما- می‌گوید: پیامبر خدا در بین مردم بحث دجال را کرد

و گفت: «إن الله تعالى ليس بأعور، ألا و إن المسيح الدجال أعور العين اليمنى،

(۱) «صحيح بخارى» كتاب الفتن باب ذكر الدجال (۹۰/۱۳- با شرح فتح الباری) و «صحيح مسلم» كتاب

الإيمان باب ذكر المسيح بن مریم عليهما السلام- و المسيح الدجال (۲۳۷/۲- با شرح نووی).

كأن عينه عنبه طافئة^۱. «خداوند متعال کور نیست بلکه مسیح دجال چشم راستش کور و مانند دانه انگور برجسته و از حدقه جدا شده است».

۳- در حدیث نواس بن سمعان آمده است. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در وصف دجال فرمودند: «إنه شاب ققط عينه طافية كأني أشبهه بعبد العزی بن قطن^۲». «او جوانی دارای موی فر و یک چشم کور است من او را مانند عبدالعزی بن قطن می‌بینم».

۴- در حدیث عباده بن صامت آمده است. پیامبر خدا فرمودند: «إن مسیح الدجال، رجل قصیر، أفحج، جعد، أعور، مطموس العين، لیس بناتئة ولا حجراء، فإن ألبس علیکم فاعلموا أن ربکم لیس بأعور^۳». «مسیح دجال مردی کوتاه، مصیبت زده، دارای موی فر و یک چشم است و چشم کورش بارز و برجسته است اگر در شناخت او اشتباه کردید بدانید پروردگار شما کور نیست».

۵- در حدیث ابوهیرره آمده است پیامبر خدا فرمودند: «و أما مسیح الضلالة فإنه أعور العين، أجلى الجبهة، عریض النحر، فیه دفاً^۴». «اما مسیح گمراه، او یک چشم است و پیشانی باز دارد و گودی زیر گلویش عریض و دارای انحنا است».

۶- و در حدیث حذیفه -رضی الله عنه- آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۹۰/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۵۹/۱۸ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب ذکر الدجال (۶۵/۱۸ - با شرح نووی).

(۳) «سنن ابوداود» (۴۴۳/۱۱ - با شرح عون المعبود).

حدیث صحیح است «صحیح جامع الصغیر» (۳۱۷/۲ - ۳۱۸) (حدیث ۲۴۵۵).

(۴) «مسند احمد» (۲۸/۱۵ - ۳۰) شرح احمد شاکر او می‌گوید اسنادش صحیح است و ابن کثیر آن را حسن دانسته است «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۳۰/۱) د. طه زینی.

وسلم- فرمودند «الدجال أعور العين اليسرى، جفال الشعر»^۱. «دجال چشم چپش کور است و موی زیاد دارد».

۷- در حدیث انس -رضی الله عنه- آمده است پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «وإن بین عینیه مکتوب کافر»^۲. «همانا بین دو چشمش کلمه کافر نوشته شده است و در روایتی دیگر می‌گوید کلمه کافر به صورت مقطع (کفر) نوشته شده است»^۳.

و در روایتی از حذیفه آمده است «هر مؤمن با سواد و بی‌سوادی آن را می‌خواند»^۴. این کلمه درست و بطور آشکار نوشته شده است و اینکه برخی آن را رؤیت کنند و تعدادی دیگر آن را رؤیت نکنند و یا چگونه بی‌سواد آن را می‌خواند و... اشکالی وارد نمی‌کند «زیرا خداوند قوه ادراک را در بصر انسان طبق مشیئت خود خلق می‌کند پس مؤمن با چشم آن را می‌بیند گرچه امی باشد و کافر آن را نمی‌بیند گرچه با سواد باشد. همانطور که مؤمن آیات و ادله را با عین بصیرتش می‌بیند ولی کافر نمی‌بیند. پس خداوند قوه ادراک را بدون تعلم به مؤمن می‌دهد و یا واقعاً در آن زمان عادات خرق می‌گردند»^۵. نووی می‌گوید: «رأی صحیح محققین بر این است که کلمه (کفر) حقیقی است و مجازی در آن نیست و خداوند مانند دیگر آیات و نشانه‌ها آن را علامت کذب و کفر و باطل‌بودنش قرار داده است و خداوند آن را به هر مؤمن با سواد یا بی‌سواد نشان می‌دهد.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۶۰/۱۸ - ۶۱ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن با ذکر الدجال (۹۱/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۵۹/۱۸ - با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۵۹/۱۸ - با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم» (۶۱/۱۸ - با شرح نووی).

(۵) «فتح الباری» (۱۰۰/۱۳).

و بدون مانع آن را بر کافر و فاجر پوشیده می‌کند تا به فتنه و شقاوت دچار گردند»^۱.

۸- یکی دیگر از صفات او در حدیث فاطمه بنت قیس در قصه جساسه آمده است. در آن تمیم -رضی الله عنه- می‌گوید: «به سرعت رفتیم تا به دیری رسیدیم. در آن دیر بزرگ‌ترین و محکم‌ترین انسان را دیدم. (منظور دجال است)»^۲.

۹- در حدیثی عمران بن حصین -رضی الله عنه- می‌گوید از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمودند: «ما بین خلق آدم إلى قیام الساعة خلق أكبر من دجال»^۳ «ما بین خلق آدم تا برپایی قیامت مخلوقی بزرگ‌تر از دجال (از نظر فتنه و قدرت) آفریده نشده است».

۱۰- و اما در مورد عقیم‌بودن دجال، در حدیث ابوسعید خدری -رضی الله عنه- در داستان‌ش با ابن صیاد چنین آمده است. او به ابوسعید گفت: «آیا از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیده‌ای فرمودند: او (دجال) بچه‌دار نمی‌شود ابوسعید گفت، گفتم: بلی»^۴.

برخی از روایات چشم راست و برخی دیگر چشم چپش را کور دانسته‌اند در عین حال همه روایات صحیح و بدون اشکال هستند بدین‌ترتیب در این زمینه ایراد وارد است. حافظ ابن حجر می‌گوید: حدیث عبدالله بن عمر مذکور در صحیحین که می‌گوید چشم راستش کور است راجح‌تر از روایت مسلم است که چشم چپش را کور می‌داند. زیرا حدیث متفق‌علیه بوده و از روایات دیگر قوی‌تر است^۵.

قاضی عیاض می‌گوید براساس روایات صحیح دو چشم دجال عیبارند ولی چشمی

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۶۰/۱۸).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة باب قصة الجساسة (۸۱/۱۸ - با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب فی بقية من أحادیث الدجال (۸۶/۱۸ - ۸۷ - با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر ابن صیاد (۵۰/۱۸ - با شرح نووی).

(۵) «فتح الباری» (۹۷/۱۳).

که روشنائیش را از دست داده است چشم راست اوست.

به نحوی که در حدیث ابن عمر نقل شده است و چشم چپ او نیز که تکه گوشتی اضافه دارد عیدار است پس هر دو چشم دجال معیوب هستند چون صفت اعور در هر چیزی دلالت بر نقص آن چیز دارد. بویژه در چشم، بنابراین هر دو چشم دجال اعور یعنی معیوب هستند اما یکی از آن‌ها کاملاً نمی‌بیند و دیگری گرچه بینایش را از دست نداده ولی معیوب است.

نووی درباره جمع و اتفاق بین احادیث می‌گوید کاملاً زیبا و متین است^۱ و ابو عبدالله قرطبی نیز آن را ترجیح داده است^۲.

آیا دجال زنده است و یا در زمان پیامبر خدا - صلی الله علیه وسلم - زنده بوده است؟

قبل از جواب دادن به این دو سؤال لازم است درباره ابن صیاد شناخت حاصل نمائیم و بدانیم آیا او دجال است یا دجال شخص دیگری است. و اگر دجال غیر از ابن صیاد است آیا او قبل از ظهور فتنه‌اش در آخرالزمان پدید آمده است؟

قبل از هر چیز ابن صیاد را تعریف می‌کنیم.

اسم اوصافی و برخی گفته‌اند او عبدالله - بن صیاد یا صائر است^۳. او از یهودیان

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۲/۲۳۵).

(۲) «التذکره» (ص ۶۶۳).

(۳) «فتح الباری» (۳/۲۲۰ و ۶/۱۶۴) و «عمدة القاری شرح صحیح البخاری» (۸/۱۷۰ و ۱۴/۲۷۸ - ۳۳۰) بدرالدین العینی چاپ دارالفکر و «النهاية / الفتن والملاحم» (۱/۱۲۸) و «شرح نووی لمسلم» (۱۸/۴۶) و «عون المعبود» (۱۱/۴۷۸) و «اتحاف الجماعة» (۲/۶۳ - ۶۴) و «التصريح بما تواتر فی نزول المسيح» (ص ۱۸۳ - ۱۸۵) از تعلیق شیخ عبدالفتاح ابوغده.

مدینه بود. برخی گفته‌اند او از خود مردم مدینه (انصار) بود. و قبل از هجرت پیامبر خدا به مدینه بدنیا آمده بود.

ابن کثیر می‌گوید: او مسلمان شد و عماره از بزرگان تابعین پسر اوست که امام مالک و غیره از او حدیث نقل کرده‌اند.^۱

ذهبی در کتابش «تجرید اسماء الصحابه» درباره او می‌گوید: «ابن شاهین^۲ نام عبدالله بن صیاد را آورده و می‌گوید: او ابن صائد و پدرش یهودی است. عبدالله یک چشم و ختنه شده بدنیا آمد او کسی است که گفته‌اند دجال است اما بعداً مسلمان شد او یک تابعی است که پیامبر را قبل از بلوغ رؤیت کرده است.^۳

حافظ ابن حجر در «الاصابه» در این زمینه کلام ذهبی را تکرار می‌کند و می‌گوید: یکی از فرزندان عماره بن عبدالله بن صیاد از بهترین مسلمانان و از اصحاب سعید بن المسیب است که امام مالک و غیره از او روایت کرده‌اند.

سپس چند حدیث درباره ابن صیاد ذکر می‌کند که بعداً به آن‌ها اشاره می‌شود. و در ادامه می‌گوید: جائز نیست ابن صیاد را صحابه بدانیم. چون اگر او دجال بوده باشد پس قطعاً صحابه نیست و او با کفر می‌میرد و اگر دجال نبوده است وقتی پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را ملاقات کرد مسلمان نبود.^۴

و اگر بعداً مسلمان شده است پس او جزو تابعینی به شمار می‌آید که پیامبر را رؤیت

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) یکی از مفسرین و حفاظ حدیث بغداد است او تصنیفات زیادی دارد. بیشتر آن‌ها درباره، تفسیر و تاریخ است متوفای سال (۳۸۵ هـ) است.

«شذرات الذهب» (۱۱۷/۳) و «الاعلام» (۴۰/۵) زرکلی.

(۳) «تجرید اسماء الصحابه» (۳۱۹/۱) (شماره ۳۳۶۶) ذهبی چاپ دارالمعرفه بیروت.

(۴) «الإصابة فی تمییز الصحابه» القسم الرابع، ممن اسمه عبدالله (۱۳۳/۳) (شماره ۶۶۰۹) ابن حجر عسقلانی چاپ سعادت مصر چاپ اول ۱۳۷۸ هـ.

کرده است.

ابن حجر در کتابش «تهذیب التهذیب» درباره زندگی عماره ابن صیاد می‌گوید: «عمارہ بن عبد اللہ بن صیاد الانصاری، ابویوب مدنی او از جابر بن عبد اللہ، سعید بن مسیب و عطاء بن یسار حدیث روایت کرده است. و همچنین ضحاک بن عثمان الخُزامی و مالک بن انس و غیر آنها از او حدیث روایت کرده‌اند.

ابن معین و نسائی درباره او می‌گویند موثوق به است. ابوحاتم او را صالح الحدیث می‌نامد. ابن سعد می‌گوید موثوق به و کم حدیث است. مالک بن انس کسی را از او فاضلتر نمی‌دانست. آنان می‌گفتند ما فرزندان شیربچه بن نجار هستیم ولی بنونجار آنان را نپذیرفتند. آنان امروز حلیفان فرزندان مالک بن نجارند. در واقع معلوم نیست آنان از چه کسانی هستند»^۱.

احوال ابن صیاد

ابن صیاد دجال بود (یعنی کارهای عجیب انجام می‌داد) او بعضی اوقات (درست یا نادرست) کھانت انجام می‌داد لذا خبرش بین مردم منتشر شد و به دجال مشهور گشت. بدین خاطر مورد آزمایش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- قرار گرفت.

پیامبر ابن صیاد را امتحان می‌کند

پس از انتشار دجال بودن ابن صیاد بین مردم پیامبر خواست از او مطلع شود و حالش را بداند لذا بطور مخفیانه نزد او می‌رفت تا سخنی از او بشنود و با مطرح نمودن برخی سؤالات حقیقتش را کشف نماید.

در حدیثی از عبد الله ابن عمر -رضی الله عنهما- روایت شده است عمر و چند نفر دیگر در معیت پیامبر خدا دنبال ابن صیاد رفتند و او را در حال بازی کردن با بچه‌ها در

(۱) «تهذیب التهذیب» (۴۱۸/۷) (شماره ۶۸۱).

نزدیکی ساختمان ابن مقاله یافتند. ابن صیاد در آن وقت نزدیک سن بلوغ رسیده بود ابن صیاد متوجه آمدن آنان نشد تا اینکه پیامبر دستش را به سر ابن صیاد زد. آنگاه فرمود: «آیا شهادت می‌دهی من پیامبر خدا هستم» ابن صیاد به او نگاه کرد و گفت: من شهادت می‌دهم تو رسول امیین (اعراب) هستی. او به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- گفت: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم؟ پیامبر رهایش کرد و گفت: من به خدا و پیامبران ایمان دارم. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: پیامهای راست و دروغ را از غیب برایم می‌آورند. پیامبر فرمودند: آیا راست و دروغ را از هم تشخیص نمی‌دهی (آنها را با هم مخلوط کرده‌ای) پیامبر گفت: آیه‌ای را در نظر گرفته‌ام. ابن صیاد گفت: آن آیه دخان است. پیامبر به او گفت: ساکت شو تو از حد یک کاهن نمی‌توانی تجاوز کنی.

حضرت عمر -رضی الله عنه- گفت: ای پیامبر خدا آیا گردنش را بزنم. پیامبر فرمودند:

«إن يَكْنِه فلن تسلط عليه وإن لم يَكْنِه فلا خير لك في قتله».

«اگر او دجال باشد تو نمی‌توانی او را بکشی و اگر او نباشد قتل او برای تو خیری ندارد»^۱.

در روایتی دیگر آمده است پیامبر به او گفت: چه چیزهایی را می‌بینی؟ او گفت: عرشی را روی آب می‌بینم. پیامبر فرمودند: عرش ابلیس را روی دریا می‌بینی دیگر چه می‌بینی؟ او گفت: خبرهای راست و دروغ را برایم می‌آورند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: همه چیز را با هم مخلوط کرده است، رهایش کنید»^۲.

عبدالله بن عمر می‌گوید: بعد از آن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و ابی بن کعب به

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الجنائز باب اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه وهل یرض علی الصبی الإسلام؟ (۳/۳۱۸) با شرح فتح الباری.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب ذکر ابن صیاد (۴۹/۱۸ - ۵۰ - با شرح نووی).

داخل باغ خرمایی رفتند که این صیاد آنجا بود. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- خودش را مخفی می‌کرد تا قبل از اینکه ابن صیاد او را ببیند سخنانش را بشنود. ابن صیاد دراز کشیده بود و حرفهایی را زمزمه می‌کرد که قابل فهم نبودند مادر ابن صیاد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را دید که خود را در پشت تنه درختی پنهان کرده است پسرش را صدا کرد و گفت: ای صاف - اسم ابن صیاد بود - این محمد -صلی الله علیه وسلم- است. ابن صیاد به سرعت از جایش بلند شد. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: اگر مادرش او را صدا نمی‌زد ما از اوضاع او آگاه می‌شدیم^۱.

ابوذر غفاری -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- مرا به سوی مادرش فرستاد و گفت: از او سؤال کن چند ماه به ابن صیاد حامله بوده‌ای؟ نزد او آمدم و از او سؤال کردم او گفت: دوازده ماه. ابوذر می‌گوید: دوباره مرا نزد او فرستاد و گفت: درباره صدای هنگام تولدش سؤال کن بار دیگر نزد او بازگشتم و از او سؤال کردم. او گفت صدای او مانند صدای بچه یک‌ماهه بود.

سپس پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به او گفت: من آیه‌ای را برایت در نظر گرفته‌ام. ابن صیاد گفت: هوای بینی گوسفند یادخان را در نظر گرفته‌ای. گفت: ابن صیاد می‌خواست بگوید دخان اما نمی‌توانست و می‌گفت: الدخ، الدّخ. پیامبر بدین خاطر او را با دخان امتحان کرد تا او را بشناسد.

منظور از دخان در اینجا آیه ۱۰ سوره دخان است

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰].

«منتظر باش روزی در آسمان دودی آشکار پدید می‌آید».

در روایت امام احمد از عبدالله بن عمر آمده است «إني قد خبأت لك خبيثا» «من

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الجنائز، باب اذا اسلم الصبی فمات هل یصلی علیه؟ (۳/۳۱۸) - با شرح فتح الباری).

چیزی را برایت در نظر گرفته‌ام» و پیامبر خدا این آیه را ﴿يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ﴾ [الدخان: ۱۰]. در نظر گرفته بود.

ابن کثیر می‌گوید: ابن صیاد از طریق کهنات و با زبان جنیان مسائل را کشف می‌کند و جنی‌ها عبارت‌ها را قطع می‌کنند بدین دلیل گفته است الدّخ یعنی دخان (دود) در همین حال پیامبر خدا متوجه شد الفاظ او شیطانی هستند پس به او گفت: خفه شو تو از حد یک کاهن نمی‌توانی تجاوز کنی^۱.

– وفات ابن صیاد

جابر بن عبدالله می‌گوید ابن صیاد را در روز واقعه حره گم کردیم^۲. ابن حجر این روایت را تصحیح می‌کند و قول کسانی را که می‌گویند ابن صیاد در مدینه مرده است و آنان صورتش را نگاه کردند و بر روی او نماز خوانده‌اند ضعیف می‌داند^۳.

– آیا ابن صیاد دجال اکبر است

آنچه درباره احوال ابن صیاد و امتحانش توسط پیامبر خدا –صلی الله علیه وسلم– گذشت دلالت می‌کند بر اینکه پیامبر درباره ابن صیاد توقف نمود زیرا وحی دجال بودن او را تأیید نکرد.

ولی عمر بن خطاب نزد پیامبر –صلی الله علیه وسلم– سوگند خورد که ابن صیاد دجال است و پیامبر خدا حرف او را انکار ننمود.

بعضی از اصحاب رأی عمر را داشتند که سوگند می‌خورد ابن صیاد دجال است. این

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۴/۷).

(۲) «سنن ابوداود» (۴۷۶/۱۱) – با شرح عون المعبود.

(۳) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

روایت را جابر، ابن عمر و ابوذر نقل کرده‌اند در حدیثی محمد بن منکدر^۱ می‌گوید: جابر را دیدم به خدا سوگند می‌خورد که ابن صیاد دجال است به او گفتم به خدا سوگند می‌خوری او گفت من از عمر شنیدم نزد پیامبر بر این امر سوگند خورد و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- او را انکار نکرد.^۲

در روایتی نافع^۳ می‌گوید: «ابن عمر می‌گفت قسم به خدا شک ندارم ابن صیاد دجال است»^۴.

در روایتی زید بن وهب^۵ می‌گوید: «ابوذر -رضی الله عنه- گفت اگر ده بار سوگند بخورم ابن صائد دجال است نزد من بهتر است از اینکه یک بار سوگند بخورم که او دجال نیست»^۶.

از نافع روایت شده است می‌گوید: «عبدالله بن عمر در بعضی راههای مدینه به ابن

(۱) عبدالله محمد بن مکندر بن عبدالله بن الهدیر بن عبدالعزی التیمی، او تابعی است و از برخی از صحابه حدیث روایت کرده است و در سال (۱۳۱ هـ) فوت کرد. «تهذیب التهذیب» (۹/۴۷۳ - ۴۷۵).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الاعتصام بالکتاب و السنة باب من رای ترک النکیر من النبی -صلی الله علیه وسلم- حجة لامن غیرالرسول» (۲۲۳/۱۳ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الفتن وأشرط الساعة باب ذکر ابن صیاد (۵۲/۱۸ - ۵۳ - با شرح نووی).

(۳) ابو عبدالله فقیه مدینه و مولای ابن عمر بود او از برخی اصحاب حدیث روایت کرده است در سال (۱۱۹ هـ) فوت کرد «تهذیب التهذیب» (۱۰/۴۱۲ - ۴۱۴).

(۴) «سنن ابوداود» (۱۱/۴۸۳).

ابن حجر می‌گوید: سند حدیث صحیح است «فتح الباری» (۱۳/۳۲۵).

(۵) زید بن وهب جهنی اهل کوفه او از بسیاری از اصحاب حدیث روایت کرده است مانند: عمر، عثمان، علی، ابوذر و... او شخص موثق به است او در سال (۹۶ هـ) وفات یافت «تهذیب التهذیب» (۳/۴۲۷).

(۶) رواه امام احمد (تخریج حدیث در ص ۲۶۸) گذشت.

صائد رسید سخنی به او گفت که او را عصبانی کرد و پر از باد شد و تمام راه را سد کرد. ابن عمر نزد حفصه رفت و جریان را برای حفصه تعریف کرد حفصه به او گفت: رحمک الله از ابن صائد چه می‌خواهی آیا نمی‌دانی پیامبر فرمود: «إِنَّمَا يُخْرَجُ مِنْ غَضَبَةِ يَغْضِبُهَا»؟!^۱

«دجال به سبب خشمی ظاهر می‌شود که در او ایجاد شده است».

در روایتی از نافع آمده است. می‌گوید: ابن عمر گفت: دوبار به او رسیدم او را ملاقات کردم و به برخی از آن‌ها گفتم آیا شما می‌گوئید او دجال است گفتند: نه قسم به خدا (ابن عمر می‌گوید) گفتم شما به من دروغ گفتید. قسم به خدا بعضی از شما گفتند: دجال نمی‌میرد تا وقتی که اموال و اولادش از شما بیشتر شود لذا امروز گمان می‌کنند او دجال است. با او گفتگو کردیم سپس از او جدا شدم. بار دوم به او رسیدم که چشمش ورم کرده بود به او گفتم: کی چشمت اینگونه شده است؟ او گفت: نمی‌دانم. گفتم چگونه از چشمت خبر نداری. گفت: شاید خداوند به وسیله عصای تو آن را اصلاح کند. (عصایم به چشمش خورد) چنان صدای بلندی از او صادر شد که تا آن وقت آن را نشنیده بودم. ابن عمر می‌گوید: بعضی از همراهان گمان کردند با عصایم آنقدر به او زدم تا عصا شکسته شد. ولی من چیزی احساس نکردم. راوی می‌گوید. سپس ابن عمر نزد ام‌المؤمنین رفت و او به ابن عمر گفت: از ابن صیاد چه می‌خواهی مگر نمی‌دانی پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «اولین چیزی که دجال را ظاهر می‌کند. خشمی است که در او ایجاد می‌شود».^۲

ابن صیاد آنچه را مردم درباره او می‌گفتند، می‌شنید، و از آن بسیار آزرده می‌شد، او خودش را دجال نمی‌دانست و برای دفاع از خود به صفات بیان‌شده در مورد دجال

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة باب ذکر ابن صیاد (۵۷/۱۸ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» (۵۷/۱۸ - ۵۸ - با شرح نووی).

توسط پیامبر -صلی الله علیه وسلم- احتجاج می‌کرد و مدعی بود آن صفات بر او منطبق نیستند.

در حدیثی از ابوسعید خدری -رضی الله عنه- آمده است، می‌گوید: «برای حج تتمع یا عمره همراه ابن صیاد خارج شدیم. در جایی برای استراحت نشستیم همه مردم متفرق شدند جز من و ابن صیاد من نیز از او به شدت احساس وحشت کردم به خاطر اقوالی که درباره او گفته می‌شد. او می‌گوید: ابن صیاد وسائلش را نزد وسائل من گذاشت من گفتم هوا خیلی گرم است اگر وسائلت را زیر آن درخت بگذاری بهتر است. او سخن مرا قبول کرد. گوسفندانی به سمت ما آمدند او رفت یک لیوان بزرگ شیر آورد و به من گفت: ابوسعید شیر بنوش. گفتم: نه گرما شدید است و شیر گرم ولی من حقیقتاً دوست نداشتم چیزی از دستش بخورم یا بگیرم. او گفت: ابوسعید می‌خواهم طنابی بیاورم بر درختی آویزان کنم و از دست آنچه مردم می‌گویند خودکشی کنم. ای ابوسعید» هر کس دیگر غیر از شما از سخن پیامبر خدا بی‌اطلاع باشد شما (اهل مدینه) باید باخبر باشید مگر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نگفته است دجال کافر است، اما من مسلمان هستم. مگر پیامبر نگفته است او عقیم است اما من پسرم را در مدینه جا گذاشته‌ام. مگر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نگفته است دجال داخل مکه و مدینه نمی‌شود ولی من از مدینه آمده‌ام و به مکه می‌روم. ابوسعید می‌گوید: نزدیک بود عذرش را بپذیرم سپس گفت: قسم به خدا من او را می‌شناسم و می‌دانم در کجا به دنیا آمده است و او اکنون کجاست. به او گفتم: خداوند تو را هلاک کند»^۱.

ابن صیاد در روایتی می‌گوید: «قسم به خدا می‌دانم اکنون او کجا است و والدینش را می‌شناسم به او گفته شد آیا اگر تو آن مرد باشی خوشحال می‌شوی. گفت: اگر به من بگویند ناپسند نمی‌دانم»^۲.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة باب ذکر ابن صیاد (۵۱/۱۸ - ۵۲ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» (۵۱/۱۸ - با شرح نووی).

بعضی روایات دیگر درباره ابن صیاد در کتب احادیث وجود دارند ولی من به خاطر پرهیز از اطاله کلام و به خاطر اینکه برخی از محققین مانند ابن کثیر و ابن حجر و... آن‌ها را تضعیف کرده‌اند آن‌ها را بیان نکردم.^۱

بدین ترتیب روایات وارده درباره ابن صیاد بر علما ملتبس گشته و مسئله ابن صیاد مشکل شده است.

برخی می‌گویند او دجال است و در این راستا به احادیث مذکور درباره ابن صیاد که شامل سوگند تعدادی از اصحاب و دو حدیث این عمر و ابوسعید است استناد می‌کنند. بعضی دیگر از علما معتقدند ابن صیاد دجال نیست و برای اثبات مدعای خود به حدیث تمیم‌داری -رضی الله عنه- استناد می‌کنند. قبل از اینکه اقوال دو گروه را توضیح دهیم. حدیث طولانی تمیم را ذکر می‌کنم.

اما مسلم از عامر بن شراحیل الشعبی^۲ روایت می‌کند او از فاطمه بنت قیس که جزو اولین زنان مهاجر است خواهر ضحاک بن قیس سؤال کرد.

و به او گفت: حدیثی برایم بگو که خودت از پیامبر خدا شنیده‌ای و آن را به کسی دیگری جز پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- نسبت نده. فاطمه گفت اگر می‌خواهی برایت می‌گویم او گفت: پس بگو او داستان بیوه‌شدن از همسرش و گذراندن عده نزد ام‌مکتوم را ذکر کرد و سپس گفت: پس از اینکه عده‌ام تمام شد صدای منادی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را شنیدم که می‌گفت الصلاة جامعه، به مسجد رفتم در صف زنان پشت سر مردان به امامت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نماز جماعت خواندیم بعد از

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۷/۱) د. طه زینی و «فتح الباری» (۳۲۶/۱۳).

(۲) عامر بن عبدالله بن شراحیل الشعبی الحمیری در سال ششم خلافت عمر بن خطاب متولد شد. و از بسیاری از اصحاب حدیث روایت کرده است. او می‌گوید هیچ مطلبی را نوشتم و هیچ مردی حدیثی برایم نقل نکرد مگر آن‌ها را حفظ می‌کردم. او بعد از نود سال دار فانی را وداع گفت. «تهذیب الکمال» للمزی (۶۴۳/۲) و «تهذیب التهذیب» (۶۵/۵ - ۶۹).

اتمام نماز، پیامبر در حالی که تبسم بر لب داشت روی منبر رفت و فرمود هر کس در جای خودش بماند آیا می‌دانید چرا شما را جمع کرده‌ام؟ گفتند خدا و پیامبرش داناترند قسم به خدا شما را به خاطر رغبت و یا رهبتی جمع ننموده‌ام بلکه شما را جمع کرده‌ام تا به شما خبر دهم که تمیم‌داری^۱ نصرانی مسلمان شد و بیعت کرد و سخنی به من گفت مطابق همان حدیثی که دربارهٔ مسیح دجال به شما گفتم. او گفت تمیم همراه سی نفر از لخم و جزام (مکانهایی در یمن) در یک کشتی سوار می‌شوند. موج دریا یک ماه آنان را روی آب معلق ساخت تا هنگام مغرب به جزیره‌ای در دریا رسیدند. آن‌ها روی قایقهای کوچکی سوار شدند و در جزیره پیاده شدند به حیوانی پرپشم رسیدند که جلو و عقبش را به علت موی زیاد تشخیص نمی‌دادند گفتند تو کی هستی. گفت من جساسه هستم، گفتند جساسه چیست. گفت ای قوم نزد آن مرد در عبادتکده بروید او مشتاق دیدار شما است بعد از اینکه آن مرد را به ما نشان داد فوری از او جدا شدیم و ترسیدیم که او شیطان باشد. ما به سرعت رفتیم تا داخل عبادتکده شدیم. او بزرگ‌ترین و قویترین انسانی بود که تا به حال دیده بودیم. دو دستش روی گردنش بود و بین زانو تا مچ پایش با آهن بسته شده بود گفتیم شما چه کسی هستی گفت شما از من خبر دارید. اکنون بگوئید شما چه کسانی هستید. گفتیم ما مردمانی غرب‌زبانیم سوار یک کشتی بزرگ شدیم یک ماه تمام موج دریا ما را روی آب معلق ساخت تا در نهایت به جزیره شما رسیدیم و با قایقهای کوچک وارد جزیره شدیم به حیوانی پرپشم و مو رسیدیم که اول و آخرش به علت پشم زیاد مشخص نبود به او گفتیم چه کسی هستی او گفت من

(۱) ابورقیه تمیم بن اوس بن خارجه داری از علمای نصرانی بود او به مدینه آمد و در سال ۹ هجری مسلمان شد. از پیامبر اُحدیثی روایت کرده و اصحاب زیادی از او نیز حدیث روایت کرده‌اند بعد از وفات عثمان-رضی الله عنه- به شام رفت و در بیت المقدس سکنی گزید. او در سال (۴۰ هـ) جان به جان آفرین بخشید.

«تهذیب التهذیب» (۵۱۱/۱ - ۵۱۲).

جساسة ام. و به ما گفت نزد آن مرد در دیر بروید مشتاق شنیدن اخبار شما است. و ما از او ترسیدیم که مبادا شیطان باشد لذا به سرعت نزد تو آمدیم. مرد گفت از درخت خرما ی بیان (شهری در اردن) برایم بگویید. گفتیم از چه چیز آن به شما بگوئیم. گفت از درختهای خرما آیا ثمر می‌دهند. گفتیم: بلی گفت ممکن است دیگر ثمر ندهند. گفت از دریاچه طبریه برایم بگوئید. گفتیم از چه چیزش به تو خبر دهیم. گفت آیا آب دارد گفتیم: آب زیاد دارد. گفت ممکن است آبش تمام شود. گفت از چشمه زغز (بین بیت المقدس و حجاز) چه خبر. از چه چیزش سؤال می‌کنی گفت آیا چشمه آب دارد و ساکنان آنجا با آن زراعت می‌کنند. گفتیم بله آب دارد و مردم با آب آن زراعت می‌کنند. گفت از پیامبر امین بگویید چه کار می‌کند گفتیم از مکه به مدینه هجرت کرده است. گفت آیا اعراب با او جنگیدند. گفتیم بلکه گفت با آنان چه کار کرد. با خبر شده‌ایم بر اعراب پیروز شده و آنان از او پیروی می‌کنند. آیا درست است گفتیم بله گفت برای آنان بهتر است از او اطاعت کنند و من به شما خبر می‌دهم که مسیح دجال هستم. امیدوارم اجازه خروج به من داده شود و روی زمین سفر کنم هیچ شهر و روستایی نباشد مگر آن را در چهل روز نابود کنم جز مکه و مدینه چون آن دو بر من حرامند. هرگاه می‌خواهم به یکی از آنجا وارد شوم ملائکه‌ای شمشیر بدست مانع من می‌شود و در هر سوراخی از آن‌ها ملائکه‌ای نگهبان وجود دارد».

فاطمه گفت: پیامبر خدا با چوب (شمشیر) دستش بر منبر کوبید و گفت: این (مدینه طیبه است. این طیبه است... آیا من این حدیث را به شما گفتم. مردم گفتند بله «همانا حدیث تمیم مرا متعجب کرد چون موافق است با آنچه که من درباره او و درباره مکه و مدینه به شما گفتم. پس بدانید او در دریای شام یا دریای یمن است. نه بلکه از طرف مشرق ظاهر می‌شود. از طرف مشرق، از طرف مشرق (و با دستش به سمت مشرق اشاره کرد).

فاطمه گفت: این حدیث را از پیامبر خدا بیاد دارم.^۱
ابن حجر می‌گوید: «بعضی تصور کرده‌اند حدیث فاطمه بنت قیس غریب و فرد است اما چنین نیست. غیر از فاطمه، ابوهریره، عائشه و جابر نیز این حدیث را روایت کرده‌اند».^۲

اقوال علماء دربارهٔ ابن صیاد

ابوعبدالله قرطبی می‌گوید: «رأى صحيح این است که ابن صیاد همان دجال است (به دلائلی که ذکر شد) و بعید نیست در آن زمان در جزیره و در وقت دیگر بین اصحاب بوده باشد».^۳

نووی می‌گوید: «علماء گفته‌اند داستانش مبهم است و مشکل است تشخیص داده شود که او مسیح دجال مشهور است یا نه اما شکی نیست که او یکی از دجالها بوده است».
علماء گفته‌اند: ظاهر احادیث نشان می‌دهد برای پیامبر وحی نیامده است که چه کسی مسیح دجال است بلکه صفات دجال به او وحی شده است. و احتمال دجال بودن ابن صیاد منتفی نیست. لذا پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- بر دجال بودن او و یا غیر او صحّه نگذاشته‌اند و بدین علت به عمر بن خطاب گفت: اگر او دجال باشد نمی‌توانی او را به قتل برسانی».

اما استدلال ابن صیاد بر اینکه او مسلمان است و دجال کافر و او بچه‌دار است و دجال عقیم و دجال داخل مکه و مدینه نمی‌شود، اما او داخل مدینه شده و در حال رفتن به مکه است، همه این‌ها دلیل تبرئه او نمی‌شوند زیرا این صفات متعلق به هنگام خروج او در آخرالزمان است.

(۱) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة باب ذكر ابن صياد (۷۸/۱۸ - ۸۳ - با شرح نووی).

(۲) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

(۳) «التذكرة» (ص ۷۰۲).

یکی از مسائل مورد اشکال داستان ابن صیاد و اینکه او یکی از دجالهای روی زمین است یا نه این است که به پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- گفت: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم و ادعا کرد اخبار صدق و کذب از غیب به او می‌رسد و عرشی را روی آب می‌بیند و اگر دجال شود ناراضی نیست و او اکنون جای دجال و محل تولدش را می‌داند و او را می‌شناسد و می‌داند اکنون کجا است و همچنین (هنگام ملاقات با ابن عمر) پرباد شد تا جایی که راه را مسدود کرد.

اما اینکه او اسلامش را آشکار کرد و به حج رفت و جهاد کرد و از عقائد و اخلاق گذشته‌اش جدا شد همه این‌ها ادله قاطعی بر دجال‌بودنش نیستند.^۱

ولی از مفهوم کلام نووی چنین برمی‌آید که او دجال‌بودنش را ترجیح می‌دهد. شوکانی می‌گوید: «مردم در مورد ابن صیاد اختلاف شدید پیدا کرده و دچار مشکل شده‌اند و سخنان مختلفی درباره او گفته‌اند و ظاهر حدیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- چنین می‌رساند که خود پیامبر نیز در مورد دجال‌بودنش مردد بود.

در مورد تردید پیامبر دوجواب بیان شده است.

۱- پیامبر قبل از اینکه خداوند به او اعلام کند ابن صیاد دجال است مردد بود اما بعد از آن سوگند عمر را انکار نکرد.

۲- گاهی اوقات اعراب کلام را به صورت شک بیان می‌کنند. اگرچه در اصل خبر شک نداشته باشند.

بعلاوه دلیل دجال‌بودنش روایتی است از عبدالرزاق^۲ (با اسنادی صحیح) از ابن عمر، او گفت: «روزی ابن صیاد را همراه مردی یهودی ملاقات کردم. چشم او کور و مانند چشم الاغ بیرون آمده بود وقتی چشم او را دیدم به ابن صیاد گفتم: شما را به خدا سوگند می‌دهم چشمت کی کور شده است؟ گفت: قسم به خدای رحمان نمی‌دانم. گفتم: دروغ

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۴۶/۱۸ - ۴۷).

(۲) «المصنف» (۳۹۶/۱۱) تحقیق حبیب الرحمن اعظمی.

می‌گویی چگونه از چشم خودت خبر نداری. گفت: چشمش را مسح کرد و سه بار خرخر کرد»^۱.

مانند این قصه از روایت مسلم نیز آمده بود.^۲

من از کلام شوکانی چنین استنباط می‌کنم او هم رأی کسانی است که بن صیاد را دجال بزرگ می‌دانند.

بیهقی^۳ در شرح حدیث تمیم می‌گوید: «از این حدیث نتیجه می‌گیریم دجال بزرگی که آخرالزمان می‌آید غیر از ابن صیاد است. و ابن صیاد یکی از دجالهای بزرگی است که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به خروج آنها خبر داده است که بیشتر آنان خارج شده‌اند به نظر می‌رسد کسانی که قاطعانه می‌گویند ابن صیاد دجال است قصه تمیم را نشنیده‌اند والا نمی‌توانند نظریه خود را با آن جمع کنند زیرا چگونه ممکن است کسی در زمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در سنین قبل از بلوغ باشد، و پیامبر با او سخن بگوید و از او سؤال کند در اواخر حیات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- پیرمردی زندانی در جزیره‌ای از جزایر دوردست دریا زندانی و به زنجیر بسته شده باشد. آیا می‌توان از کلام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- چنین استنباط کرد که او خارج شده است یا نه؟!»

بهترین جواب این است که کلام پیامبر -صلی الله علیه وسلم- را حمل بر بی‌اطلاعی ایشان از دجال بودن یا نبودن ابن صیاد کنیم.

ولی احتمال دارد سوگند عمر قبل از شنیدن قصه تمیم بوده باشد. ولی بعد از اینکه آن را شنید، سوگند یاد شده را تکرار نکرد.

(۱) «نیل الاوطار شرح متفی الاخبار» (۲۳۰/۷ - ۲۳۱) شوکانی چاپ مصطفی الحلبي مصر.

(۲) (ص ۲۷۰ - ۲۷۱).

(۳) حافظ ابوبکر احمد بن الحسين بن علی الشافعی. تألیفات او: «سنن الکبری» و «الصغری» و «دلائل النبوة» و «المبسوط» و... او در سال (۴۵۸ هـ) در نیشابور درگذشت.
«شذرات الذهب» (۳۰۴/۳ - ۳۰۵) و «الاعلام» (۱۱۶/۱).

اما جابر که شاهد سوگند عمر نزد پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بود در حضور ایشان اطلاعات خود را از عمر کسب کرد.^۱

می‌گوییم: بنابر روایت ابوداود جابر از راویان حدیث تمیم است آنجا که ابوداود قصه جساسه و دجال را مانند قصه تمیم ذکر می‌کند. و در آن ابن ابوسلمه^۲ می‌گوید: «در این حدیث چیزی هست من آن را بیاد ندارم ابوسلمه گفت: جابر گواهی داد که دجال این صائر است. گفتم او مرده است گفت اگرچه مرده باشد. گفتم او اسلام آورد گفت اگرچه اسلام آورده باشد. گفتم او وارد مدینه شد گفت اگرچه وارد مدینه شده باشد».^۳

جابر -رضی الله عنه- مصرّ بود بر اینکه ابن صیاد دجال است. گرچه گفته شود او اسلام آورد و داخل مدینه شد و یا او مرده است. و همچنین در حدیث صحیحی از جابر بیان کردیم که او گفت: «ابن صیاد را در روز واقعه حرّه گم کردیم».^۴

ابن حجر می‌گوید: «ابونعیم اصبهانی^۵ در «تاریخ اصبهان»^۶ روایتی دارد دال بر اینکه ابن صیاد دجال است او از طریق شبیل بن عرزه از حسان بن عبدالرحمن از پدرش، نقل می‌کند و می‌گوید: بعد از اینکه اصبهان را فتح کردیم بین سپاه ما و سپاه یهود یک فرسخ فاصله بود. ما میان آنان می‌آمدیم و چیزهایی را از آنان می‌گرفتیم. روزی نزد آنان آمدم دیدم آنان رقص و پایکوبی می‌کنند. آشنایی در میان آنان داشتم درباره آن (رقص و

(۱) «فتح الباری» (۳۲۶/۱۳ - ۳۲۷).

(۲) عمر بن ابی‌سلمه بن عبدالرحمن بن عوف الزهری قاضی مدینه در سال (۱۳۲ هـ) در شام به قتل رسید.

(۳) «سنن ابوداود» کتاب الملاحم باب فی خبر الجساسة (۴۷۶/۱۱ - با شرح عون المعبود).

(۴) تخریج آن گذشت.

(۵) حافظ احمد بن عبدالله اصفهانی فوت او در اصفهان در سال (۴۳۰ هـ) بود.

«شذرات الذهب» (۲۴۵/۳) و «الاعلام» (۱۵۷/۱).

(۶) «ذکر اخبار اصبهان» (ص ۲۸۷ - ۲۸۸) ابونعیم چاپ = شهر لیدن، چاپخانه بویل (۱۹۳۴ م).

شادی) از او سؤال کردم گفت: ما امروز چیزی را بدست آوردیم که با آن اعراب را فتح می‌کنیم او اکنون داخل می‌شود. شب با او روی بام ماندم و نماز صبح را خواندم بعد از اینکه خورشید طلوع کرد. ناگهان از سمت لشکر صدا بلند شد نگاه کردم مردی را دیدم که شالی سبزرنگ برگردن داشت و یهودیان شادی و رقص می‌کردند. دقت کردم دیدم آن مرد ابن صیاد است. او وارد شهر شد و تاکنون برنگشته است»^۱.

ابن حجر می‌گوید: «خبر جابر گم‌شدن ابن صیاد در روز واقعه حرّه» با خبر حسان بن عبدالرحمن قابل جمع نیستند. چون فتح اصبهان (طبق قول ابونعیم در تاریخش) در خلافت عمر بوده است و قتل عمر و واقعه حرّه حدود چهل سال با هم فاصله دارند. شاید اینطور بوده است که پدر حسان بعد از فتح اصبهان در این مدت شاهد قصه بوده است و آنجا که می‌گوید: «لما افتتحنا اصبهان» «بعد از اینکه اصبهان را فتح کردیم محذوف باشد و تقدیر آن چنین است بعد از فتح اصبهان من با آنجا رفت و آمد داشتم و بعد جریان ابن صیاد اتفاق افتاده است یعنی زمان فتح اصبهان و زمان دخول ابن صیاد به آنجا یکی نبوده است»^۲.

ابن تیمیه می‌گوید: جریان ابن صیاد برای برخی از اصحاب اشکال ایجاد کرده است. آن‌ها گمان کرده‌اند دجال است اما پیامبر دجال‌بودنش را تأیید و یا ردّ نکرده است تا اینکه بعداً معلوم شد او دجال نیست بلکه او از کاهنان و اصحاب احوال شیطانیه بوده است به همین خاطر پیامبر می‌خواست از او با خبر شود»^۳.

ابن کثیر می‌گوید: حرف آخر این است که با استناد به حدیث فاطمه بنت قیس ابن صیاد دجالی نیست که در آخرالزمان خارج می‌شود، این حدیث در این زمینه قول فصل

(۱) «فتح الباری» (۳/۳۲۷ - ۳۲۸).

(۲) «فتح الباری» (۱۳/۳۲۸).

(۳) «الفرقان بین اولیاء الرحمن و اولیاء الشیطان» (ص ۷۷) چاپ دوم سال ۱۳۷۵ هـ چاپ ریاض.

است.^۱

مطالب فوق چند قول از علماء همراه با استدلال آن‌ها دربارهٔ ابن صیاد بود. گرچه با هم اختلاف دارند.

در عین حال حافظ ابن حجر تلاش زیادی برای توفیق بین احادیث انجام داده است. او می‌گوید: «نزدیکترین راه برای جمع بین حدیث تمیم و دجال بودن ابن صیاد این است که دجال واقعی همان کسی است که تمیم او را دیده است و ابن صیاد شیطانی بوده که در این مدت به صورت دجال ظاهر شده است. و او به اصفهان می‌رود و با قرینش مستتر می‌شوند تا وقتی که خداوند مقدر کرده باشد خارج شود. و به دلیل شدت التباس دو موضوع با هم دیگر. بخاری حدیث جابر از عمر دربارهٔ ابن صیاد را ترجیح داده و حدیث فاطمه بنت قیس دربارهٔ قصه تمیم را در کتابش ذکر نکرده است»^۲.

– ابن صیاد حقیقت است نه خرافات

ابوعبیه گمان می‌کند شخصیت ابن صیاد خرافه‌ای است که به برخی از عقول نفوذ کرده و داستان آن در برخی از کتب به پیامبر صلی الله علیه وسلم – نسبت داده شده است. زیرا پیامبر صلی الله علیه وسلم – قول و فعل حق و درست از خود صادر می‌کند (نه خرافات) پس لازم است با دید اعتبار و جدیت به روح حدیث، معنی، مدلول و سند آن بنگریم تا مدارک اسلامی را از اغلاط و خرافات پاک کنیم»^۳.

این تعلیقی است که ابوعبیه بر احادیث وارده دربارهٔ ابن صیاد نوشته است.

ولی دیدگاه او مردود است، چون تمام احادیث وارد شده دربارهٔ ابن صیاد صحیح هستند و در کتب سنت مانند صحیحین و غیره نقل شده‌اند. و در این احادیث چیزی

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۷۰/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «فتح الباری» (۳۲۸/۱۳).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۰۴/۱) تحقیق محمد ابوعبیه.

مخالف روح حدیث و حق خالص نیست. همانطور که بیان شد حل مسئله ابن صیاد برای مسمانان مشکل شده بود. او یکی از دجالها بود که خداوند ماهیتش را برای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و مسلمانان روشن کرد. و در کلام ابوعبیه تناقض وجود دارد او در بعضی از تعلیقاتش بر احادیث ابن صیاد می‌گوید: «در حقیقت ابن صیاد سخن بی‌فایده و بدون معنی را مانند کاهنان دیگر گفته است لذا او مشعوذ (حقه‌باز) و بسیار دروغگو است»^۱.

پس او در اینجا اعتراف می‌کند که ابن صیاد دروغگو و حقه‌باز است پس چگونه در جایی دیگر می‌گوید ابن صیاد خرافات است. شکی نیست کلام ابوعبیه متناقض است.

اگر کسی تعلیقات شیخ ابوعبیه بر کتاب «النهایه / الفتن و الملاحم» (ابن کثیر) را مطالعه کند دچار تعجب می‌شود. او عنان عقلش را در مورد احادیثی که ابن کثیر نقل می‌کند رها ساخته، مطالبی را که او می‌پذیرد حق می‌داند و غیر آن را با ادله‌ای مخالف ظاهر احادیث تأویل می‌نماید. یا بعضی احادیث صحیح را بدون دلیل و برهان موضوع می‌داند.

ابوعبیه درباره احادیث ابن صیاد می‌گوید: «آیا طفل مکلف است و آیا اهتمام پیامبر به این نوجوان مزعوم بدانجا رسیده بود که روبروی او قرار می‌گیرد و این سؤال را از او بکند؟ و آنقدر بایستد تا جوابش را بگیرد و معقول است با این جواب او را کافر و مدعی نبوت و رسالت بدانند؟ و آیا خداوند اطفال را مبعوث می‌کند؟ همه این سؤالات را از کسانی می‌پرسیم که عقل خود را از تفکر سدید و رشید باز می‌دارند.

در جواب ابوعبیه گفته می‌شود کسی نمی‌گوید طفل مکلف است و خداوند اطفال را (به پیامبری) مبعوث می‌کند. بلکه پیامبر خواست مطلع شود که ابن صیاد دجال حقیقی است یا نه چون در مدینه شایع شده بود او همان دجالی است که پیامبر مردم را از او

(۱) «النهایه / الفتن و الملاحم» (۸۸/۱).

برحذر داشته است. و درباره ابن صیاد به او وحی نشده بود. پس پیامبر صلی الله علیه وسلم - مصلحت دانست چیزی که دجال بودنش را کشف می‌کند - در حالی که او در سن تمیز است - از او پرسد و به او بگوید: آیا گواهی می‌دهی من پیامبر خدا هستم؟... و در نهایت به او بگوید من چیزی را برای تو در نظر گرفته‌ام (تا تو آن را حدس بزنی) و چندین سؤال دیگر.^۱

منظور پیامبر صلی الله علیه وسلم - این نبود او را به اسلام مکلف کند بلکه خواست حقیقت امر روشن شود. پس وقتی قصد پیامبر چنین است تعجب‌آور نیست در مقابل ابن صیاد بایستد تا جوابش را بگیرد. و اتفاقاً از جوابش مشخص شد او یکی از دجالها است. بعلاوه هیچ مانعی ندارد پیامبر اسلام را بر نوجوان عرضه کند. بخاری قصه ابن صیاد را در چنین بابی آورده است «باب کیف يعرض الإسلام على الصبي»^۲.

اما اینکه چرا پیامبر ابن صیاد را که ادعای نبوت کرد معاقبه ننمود شبهه‌ای است که عدم اطلاع ابوعبیه از اقوال علماء در این زمینه باعث اصلی آن است و آنان در این مورد چند جواب ارائه داده‌اند.

۱- ابن صیاد از یهودی‌های مدینه یا از حلفاء (هم‌پیمانان) مسلمانان بود که در این مدت پیامبر با آنان عهد و پیمان بسته بود.

ایشان هنگام ورودشان به مدینه با یهود پیمان صلح بست تا هیچ یک از آنها همدیگر را بدگویی نکنند و هر کدام بر دین خود باقی بمانند.

در تأیید این امر امام احمد از جابر بن عبدالله - رضی الله عنه - حدیثی را در مورد رفتن پیامبر نزد ابن صیاد و گفتارش با او و قول عمر - رضی الله عنه - «اجازه بده او را به قتل برسانم» روایت می‌کند. در آن پیامبر خدا می‌فرماید: «اگر او دجال باشد تو صاحب او نیستی بلکه صاحب او عیسی بن مریم است و اگر او دجال نباشد، تو نباید مردی را که

(۱) «النهاية / الفتن والملاحم» (۱/۱۰۴).

(۲) «صحيح بخاری» كتاب الجهاد، باب كيف يعرض الإسلام على الصبي (۶/۱۷۱ - با شرح فتح الباری).

اهل عهد است به قتل برسانی»^۱.

خطابی^۲، بغوی^۳ و ابن حجر^۴ این جواب را تأیید کرده‌اند.

۲- ابن صیاد در این موقع به سن بلوغ نرسیده بود.

در تأیید این جواب بخاری حدیثی از ابن عمر -رضی الله عنهما- در قصه رفتن پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نزد ابن صیاد روایت می‌کند که در آن آمده است «او را در حال بازی با بچه‌ها در کنار خانه بنی مغاله یافتند او در این موقع سنش نزدیک بلوغ بود»^۵. قاضی عیاض این جواب را اختیار کرده است^۶.

۳- جواب سوم را حافظ ابن حجر ذکر می‌کند او می‌گوید: ابن صیاد ادعای نبوت نکرد بلکه تصور می‌شود که ادعای رسالت کرده است و از ادعای رسالت ادعای نبوت استنباط نمی‌شود. خداوند می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّا أَرْسَلْنَا الشَّيَاطِينَ عَلَى الْكَافِرِينَ تَؤْزُهُمْ أَزًّا﴾^۷ [مریم: ۸۳].

«آیا نمی‌بینی همانا ما شیاطین را بر کافرین فرستادیم».

مکان خروج دجال

دجال از سمت مشرق از خراسان واز میان یهودیان اصفهان خارج می‌شود سپس روی زمین سفر می‌کند و به همه شهرها جز مکه و مدینه وارد می‌شود. (چون ملائکه از آن‌ها

(۱) «فتح ربانی» (۶۴/۲۴ - ۶۵) هبثمی می‌گوید: «رجال حدیث صحیح هستند» «مجمع الزوائد» (۴-۳/۸).

(۲) «معالم السنن» (۱۸۲/۶).

(۳) «شرح السنة» (۸۰/۱۵) تحقیق شعیب الارناؤوط.

(۴) «فتح الباری» (۱۷۴/۶).

(۵) «صحیح بخاری» (۱۷۲/۶ - با شرح فتح الباری).

(۶) «شرح النووی لمسلم» (۴۸/۱۸).

(۷) «فتح الباری» (۱۷۴/۶).

حراست می‌کنند).

در حدیث فاطمه بنت قیس پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درباره دجال فرمود: «ألا إنه في بحر الشام أو بحر اليمن لا، بل من قبل المشرق ما هو من قبل المشرق ما هو (وَأَوْماً بیده إلى المشرق)»^۱. (ترجمه آن گذشت).

ابوبکر صدیق -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر در حالی که برای ما حدیث می‌گفت فرمود: «الدجال يخرج من أرض بالمشرق يقال لها خراسان»^۲.

«دجال در سمت مشرق در جایی به نام خراسان ظاهر می‌شود».

انس -رضی الله عنه- می‌گوید پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «يخرج الدجال من يهودية أصبهان، معه سبعون ألفاً من اليهود»^۳.

«دجال از یهودیه‌های اصفهان خارج می‌شود و هفتاد هزار نفر همراه او هستند».

ابن حجر می‌گوید: اما اینکه دجال از کجا می‌آید؟ قطعاً از سمت مشرق می‌آید»^۴.

ابن کثیر می‌گوید: ابتدای ظهورش از اصفهان در محله یهودیه‌ها است»^۵.

دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود

هنگام خروج دجال در آخرالزمان دخول به مکه و مدینه بر او حرام است. با استناد به احادیث صحیح این مطلب بیان شد. لذا او جز این دو شهر به همه شهرها یکی پس از

(۱) «صحیح مسلم» (۸۳/۱۸ - با شرح نووی).

(۲) «جامع الترمذی» باب ما جاء من این يخرج دجال؟ (۴۹۵/۶ - با شرح تحفة الاحوذی) البانی می‌گوید:

حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۱۵۰/۳) (حدیث ۳۳۹۸).

(۳) الفتح الربانی ترتیب مسند احمد» (۷۳/۲۴) ابن حجر حدیث را تصحیح می‌کند.

«فتح الربانی» (۳۲۸/۱۳).

(۴) «فتح الباری» (۹۱/۱۳).

(۵) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۸/۱) تحقیق د. طه زینی.

دیگری وارد خواهد شد.

در حدیث فاطمه بنت قیس -رضی الله عنها- آمده است دجال گفت: من ظاهر می‌شوم و روی زمین سفر خواهم کرد و در مدت چهل روز جز مکه و مدینه هیچ شهری نمی‌ماند مگر اینکه داخل آن خواهم شد جز مکه و مدینه که بر من حرام شده‌اند و هرگاه می‌خواهم به یکی از آن‌ها وارد شوم ملائکه‌ای شمشیر بدست روبروی من قرار می‌گیرد و هیچ روزنه‌ای نیست که ملائکه‌ها از آن حراست نکنند.^۱

و در روایات صحیح آمده است که دجال وارد چهار مسجد نمی‌شود. مسجد حرام، مسجد مدینه، مسجد طور و مسجد الاقصی.

امام احمد از جناد بن ابی‌امیه از دری روایت می‌کند. او گفت: من با مردی از انصار نزد یکی از اصحاب پیامبر رفتم و به او گفتیم حدیثی که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درباره دجال شنیده‌ای برایمان بازگو کن... او حدیث را ذکر کرد و گفت: «دجال چهل روز در زمین می‌ماند و به هر چشم‌های سر می‌زند اما به چهار مسجد نزدیک نمی‌شود: مسجد الحرام، مسجد طور، مسجد مدینه و مسجد الاقصی».^۲

اما حدیثی در صحیحین آورده شده است که پیامبر مردی را دید موهای سرش جمع شده و به هم پیوسته و همچنین چشم راستش کور بود و دو دستش را روی شانه‌های مردی گذاشته و دور بیت طواف می‌کرد.^۳ پیامبر درباره او سؤال کرد؟ گفتند او مسیح

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن وأشراف الساعة، باب قصة الجساسة (۸۳/۱۸) - با شرح نووی.

(۲) «الفتح الربانی» (۷۶/۲۴) - ترتیب الساعاتی.

هیثمی می‌گوید که احمد حدیث را روایت کرده و رجال آن صحیح هستند. «مجمع الزوائد» (۳۴۳/۷) ابن حجر می‌گوید: رجال حدیث ثقه هستند. «فتح الباری» (۱۰۵/۱۳).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب أحادیث الانبیاء، باب قوله تعالى (واذكر فی الكتاب مریم) (۴۷۷/۶) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب ذکر مسیح بن مریم -علیهما السلام- و المسیح الدجال (۲۳۳/۲ - ۲۳۵ - با شرح نووی).

دجال است. در مورد آن جواب داده می‌شود منع دجال از مکه و مدینه در آخرالزمان است. والله اعلم.^۱

پیروان دجال

بیشتر پیروان دجال از اقوام یهود، عجم، ترک و همچنین از قومیت‌های مختلف دیگرند و غالب آنان را اعراب و زنان تشکیل می‌دهند.

مسلم از انس بن مالک -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «یتبع الدجال من یهود أصبهان سبعون ألفاً علیهم الطیالسة».^۲ «از دجال هفتاد هزار یهودی اصفهانی پیروی می‌کنند که عبای مخصوص (ایرانیان) بر تن دارند. و در روایت احمد آمده است «سبعون ألفاً علیهم التیجان».^۳

«هفتاد هزار نفر که تاج بر سر دارند».

در حدیث ابوبکر آمد: «یتبعه أقوام كأنَّ وجههم المِجان المطرقة».^۴ «اقوامی از او پیروی می‌کنند که صورتشان مانند سپر برجسته است».^۵

ابن کثیر می‌گوید: «ظاهراً - والله اعلم - منظور این است که ترک‌ها یاوران دجال هستند».^۶

به نظر من بعضی از عجمها نیز از او پیروی می‌کنند همانگونه که صفات آنها در

(۱) «شرح نووی بر مسلم» (۲۳۴/۲) و «فتح الباری» (۴۸۸/۶ - ۴۸۹).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۲۳۴/۲) و «فتح الباری» (۴۸۸/۶ - ۴۸۹).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب فی بقية من أحادیث الدجال (۸۵/۱۸ - ۸۶ - با شرح نووی).

(۴) «الفتح الربانی ترتیب المسند» (۷۳/۲۴) حدیث صحیح است «فتح الباری» (۲۳۸/۱۳).

(۵) روایت از ترمذی تخریج آن گذشت (ص ۲۹۱).

(۶) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۱۷/۱) تحقیق د. طه زینی.

حدیث ابوهریره بیان شد.

«لا تقوم الساعة حتى تقاتلوا خوزاً وكرمان من الأعاجم، حمر الوجوه فطس الأنوف، صغار العين، كأن وجوههم المجان المطرقة، نعالهم الشعر»^۱. (ترجمه آن گذشت).

و اما چرا اکثر پیروانش اعراب‌اند. زیرا جهل بر آنان غالب است. در بخشی از حدیث طولانی ابوامامه آمده است «یکی از فتنه‌های دجال این است که به اعرابی می‌گوید اگر من پدر و مادرت را زنده کنم. آیا گواهی می‌دهی من پروردگارت هستم. او می‌گوید: بلی، بعد شیطانی به صورت پدر و مادرش درمی‌آید و می‌گوید ای فرزندم از او پیروی کن. او پروردگار توست»^۲.

اما زنان حالشان از اعراب بدتر است چون جهل بر آنان حاکم است و زود متأثر می‌شوند و در حدیثی از ابن عمر -رضی الله عنهما- آمده است پیامبر فرمود: «ينزل الدجال في هذه السبخة بمرقناة فيكون أكثر من يخرج إليه النساء حتى إن الرجل يرجع إلى حميمه وإلى أمه وابنته وأخته وعمته فيوثقها رباطاً مخافة أن تخرج إليه»^۳.

«دجال وارد زمین شوره‌زار مرقناه (جایی بین مدینه و طائف) می‌شود بیشتر آنانی که نزد او می‌ایند زنان هستند حتی مرد، زن، مادر، دختر، خواهر و عمه‌اش را در خانه می‌بندد مبادا نزد دجال بروند».

فتنه دجال

از ابتدای خلق آدم تا برپایی قیامت فتنه دجال بزرگ‌ترین فتنه روی زمین است. آن هم به علت قدرت خارق‌العاده‌ای که خداوند در اختیار او قرار می‌دهد بدانگونه که عقلها را

(۱) «صحیح بخاری» کتاب المناقب، باب علامات النبوة (۶/۶۰۴ - با شرح فتح الباری).

(۲) «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن، باب فتنة الدجال وخروج عيسى بن مريم وخروج ياجوج ومأجوج (۱۳۵۹/۲ - ۱۳۶۳) حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغير» (۶/۲۷۳ - ۲۷۷) (حدیث ۷۷۵۲).

(۳) «مسند احمد» (۷/۱۹۰) (حدیث ۵۳۵۳) تحقیق احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

حیران و مبهوت می‌سازد.

در روایات آمده است دجال بهشت و جهنم را به همراه دارد. بهشتش آتش و جهنمش بهشت است او رودهای آب و کوه‌های نان به همراه خود دارد. او به آسمان امر می‌کند باران نازل کند و به زمین دستور می‌دهد گیاه برویاند. کنزهای زمین در اختیار اوست و با سرعت زیادی مانند سرعت نزول قطرات باران در یک روز طوفانی، زمین را طی می‌کند. و چندین قدرت خارق‌العاده دیگر... احادیث مربوط به موارد ذکر شده در ذیل آورده می‌شود.

مسلم از حذیفه نقل می‌کند. او گفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «الدجال أعور العين اليسرى، جفال الشعر، معه جنة ونار، فناره جنة وجننه نار»^۱.
«چشم چپ دجال کور و مویش زیاد است، با خود بهشت و جهنم به همراه دارد که جهنمش بهشت و بهشتش جهنم است».

مسلم از حذیفه روایتی نقل می‌کند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لأنا أعلم بما مع الدجال منه، معه نهران يجريان، أحدهما رأي العين ماء أبيض والآخر رأي العين نار تأجج فأما أدركن أحد فليأت النهر الذي يراه ناراً و ليغمض ثم ليطأ رأسه فيشرب منه، فإنه ماء بارد»^۲.

«من خوب می‌دانم همراه دجال چیست. او دو رود جاری به همراه دارد یکی از آنها آب سفید و دیگری آتش فروزان به نظر می‌رسند. اگر هر یک از شما به او رسید. رودی را که آتش به نظر می‌رسد، اختیار کند، و چشمانش را ببندد و سرش را پایین بیاورد و از آن بنوشد چون درواقع آن آب گوارا است».

در حدیث نواس بن سمعان -رضی الله عنه- در مورد ذکر دجال آمده است. اصحاب

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة باب ذکر الدجال (۶۰/۱۸ - ۶۱ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة باب ذکر الدجال (۶۱/۱۸ - با شرح نووی).

گفتند ای پیامبر -صلی الله علیه وسلم- چقدر در زمین می‌ماند؟ فرمود چهل روز: یک روز آن به اندازه یک سال و روزی دیگر به اندازه یک ماه و روزی دیگر نیز به اندازه یک هفته و بقیه روزها مانند روزهای عادی شما است. گفتند سرعت سیر او بر زمین چقدر است. فرمود مانند نزول باران در روز طوفانی، او نزد قومی می‌آید آن‌ها را دعوت می‌کند و به او ایمان می‌آورند و نیازهایشان را از او مطالبه می‌کنند. پس به آسمان دستور می‌دهد تا باران نازل کند و به زمین امر می‌کند تا گیاه برویاند تا حیواناتشان در آن بچرند و چاق، پرشیر و بزرگ شوند.

سپس نزد قوم دیگری می‌آید و آنان را دعوت می‌کند ولی آنان دعوتش را رد می‌کنند و به او ایمان نمی‌آورند. دجال آنان را رها می‌کند. نزولات آسمانی کم می‌شود. اموالی در دستشان نمی‌ماند و وضعشان رو به خرابی می‌رود به زمین آنجا می‌گوید کنزهایت را خارج کن پس کنزها مانند دسته زنبور عسل به طرف او می‌آیند سپس مرد جوانی را صدا می‌زند، او را با شمشیر به دو نصف تبدیل می‌کند. و او را دوباره صدا می‌زند او در حالی که تبسم بر لب دارد بار دیگر زنده می‌شود.^۱

در روایت بخاری از ابوسعید خدری آمده است. مردی که دجال او را می‌کشد از بهترین انسان‌ها است او از مدینه به طرف دجال می‌رود. و به دجال می‌گوید: «گواهی می‌دهم تو دجالی هستی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به ما خبر داده بود. دجال به مردم گفت نظر شما چیست آیا اگر او را بکشم و دوباره زنده کنم دیگر در کار من شک می‌کنید مردم می‌گویند: خیر لذا دجال او را می‌کشد و سپس زنده می‌گرداند. پس مرد می‌گوید: قسم به خداوند حالا من تو را بهتر از گذشته می‌شناسم دجال می‌خواهد دوباره او را به قتل برساند ولی بر او مسلط نمی‌گردد».^۲

و روایت ابن ماجه از ابی امامه باهلی را ذکر کردیم که پیامبر -صلی الله علیه وسلم-

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة، باب ذکر الدجال (۶۵/۱۸ - ۶۶ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری: کتاب الفتن، باب لا یدخل الدجال المدینه (۱۰۱/۱۳ - با شرح فتح الباری).

درباره دجال گفته بود. یکی از فتنه‌هایش این است که به اعرابی می‌گوید آیا اگر پدر و مادرت را برایت زنده کنم به من ایمان می‌آوری. او می‌گوید بله پس دجال شیطانی را به صورت پدر و مادرش درمی‌آورد آنان می‌گویند ای فرزندم از او پیروی کن. او پروردگار تو است»^۱.

از فتنه دجال به خدا پناه می‌بریم.

ابطال رأی منکرین دجال

احادیث متواتر بر ظهور دجال به عنوان فردی حقیقی که خداوند قدرت خارق‌العاده به او عطا می‌کند در آخرالزمان دلالت می‌کنند.

شیخ محمد عبده معتقد است دجال اشاره به خرافات، کذب و فساد است. ابوعبیه نیز از او پیروی می‌کند و به نظر او دجال اشاره به اخذ باطل و اصرار بر آن است^۲. لذا دجال مردی از بنی‌آدم نیست. این تأویل حمل الفاظ احادیث از معنی ظاهری آنها بدون قرینه است.

ابوعبیه در تعلیق بر احادیث دجال

می‌گوید: «اختلاف احادیث در مورد مکان و زمان ظهور دجال و آیا او ابن صیاد است یا نه اشاره دارد به اینکه دجال قدرت و تسلط شر و منکر و جدی‌بودن خطر و ضرر آن در یک زمان مشخص است و اذیت و آزار آن براساس وجود امکانات و اسباب به جاهای دیگر نیز سرایت می‌کند تا اینکه بعد از مدتی سلطان و چیرگی آن با قدرت و پایداری حق از بین می‌رود.

(۱) تخریج آن گذشت.

(۲) «تفسیر المنار» (۳/۳۱۷).

﴿إِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوقًا﴾^۱ [الإسراء: ۸۱].

او دوباره می‌گوید: آیا بهتر نیست از کلمه دجال معنی شر و بهتان وافک فهمیده شود...^۲.

در ردّ این عبارات گفته می‌شود احادیث صراحتاً اعلام کرده‌اند که دجال یک انسان حقیقی است لفظ دجال اشاره به خرافات و دروغ و باطل نیست و در روایات اختلاف و تعارض وجود ندارد و مشاهده شد بین آن‌ها اتفاق معنی وجود دارد. یعنی اولین مکانی که دجال ظهور می‌کند اصفهان یکی از شهرهای نزدیک خراسان است که هر دو در سمت مشرق قرار دارند. و اقوال علما را درباره اینکه آیا دجال ابن صیاد است یا نه بیان کردیم.

پس وقتی این امر روشن شد و عدم اضطراب روایات در مورد مکان و زمان خروج او آشکار گشت دیگر دلیلی برای معنایی که آن‌ها از واژه دجال داده‌اند وجود ندارد مخصوصاً با توجه به احادیثی که اشاره به صفات شخص او کرده‌اند، پس بدون شک او یک شخص حقیقی است.

بعلاوه ابوعبیه در تعلیقش بر احادیث وارده درباره دجال در کتاب «الفتن و الملاحم» ابن کثیر، دچار تناقض‌گویی شده است او درباره قول پیامبر که می‌فرماید «إنه مکتوب بین عینیه (کافر) یقرؤه من کره عمله أو یقرؤه کل مؤمن» و «تعلموا أنه لن یر أحد منکم ربه حق یموت» بدانید هیچ یک از شما پروردگارش را نمی‌بیند تا اینکه بمیرد».

ابوعبیه می‌گوید: این سخن پیامبر کذب دجال را در ادعای ربوبیت مشخص می‌سازد. خداوند غصب و لعنت خود را شامل او گرداند.^۳

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۱۸/۱ - ۱۱۹) تحقیق محمد فهمیم ابوعبیه.

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۲/۱).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۸۹/۱).

ابوعبیه در اینجا اذعان دارد که دجال انسانی حقیقی است و ادعای ربوبیت می‌نماید. و دعای غصب و لعنت خدا را بر او می‌کند و در جایی دیگر وجود دجال را منکر می‌شود و می‌گوید دجال اشاره به شرّ و فتنه است مشخصاً این یک تناقض است.

امیدوارم این قول پیامبر -صلی الله علیه وسلم- «إنه سيكون من بعدكم قوم يكذبون بالرجم وبالرجال وبالشفاعة وبعباد القبر وبقوم يخرجون من النار بعد ما امتحشوا»^۱ «بعد از شما قومی می‌آیند که رجم، دجال، شفاعت، عذاب قبر را انکار می‌کنند و همچنین خروج قومی را بعد از سوخته شدن از آتش منکر می‌شوند. بعداً خواهد آمد که در کارهای خارق‌العاده دجال و امر به پناه بردن به خداوند از فتنه او و هلاک شدنش دلائل قاطعی دال بر اینکه دجال یک انسان حقیقی است وجود دارند.

کارهای خارق‌العاده دجال حقیقت دارند

در بحث فتنه دجال بعضی از امور خارق‌العاده دجال را توضیح دادیم. این امور حقیقت دارند و برخلاف تصور برخی از علماء خیالات نیستند. ابن کثیر از ابن حزم و طحاوی نقل می‌کند که گفته‌اند کارهای خارق‌العاده دجال حقیقت ندارند.

و همچنین از ابوعلی جبائی^۲ شیخ معتزله نیز قول زیر نقل شده است: «جائز نیست این‌ها حقیقت داشته باشند برای اینکه امور خارق‌العاده ساحر با امور خارق‌العاده پیامبر تشبیه نشوند»^۳.

و بعد از آن‌ها رشیدرضا نیز امور خارق‌العاده دجال را انکار می‌کند و به گمان او این

(۱) «مسند احمد» (۲۲۳/۱) (حدیث ۱۵۷) تحقیق احمد شاکر می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۲) محمد بن عبدالوهاب بن سلام البصری، متوفای سال (۳۰۳ هـ).

«شذرات الذهب» (۲۴۱/۲) و «الاعلام» (۲۵۶/۶).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۰/۱) تحقیق د. طه زینی.

کارها مخالف سنت‌های خداوند در خلق است. او در شرح احادیث دجال می‌گوید: «در این احادیث امور خارق‌العاده‌ای بحث شده شبیه بزرگ‌ترین آیاتی هستند که خداوند بوسیله آن‌ها پیامبران اولوالعزم را تأیید کرده است بلکه شاید بالاتر از آن‌ها باشند و براساس قول علماء کلام این موضوع شبهه‌ای علیه این روایات به شمار می‌آید اما برخی از محدثین این شبهه را از بدعت‌های متکلمین دانسته‌اند. واضح است خداوند این آیات را تنها بخاطر هدایت مردم به انبیاء عطاء کرده است تا رحمتش بر غضبش تفوق یابد. پس چگونه چنین امور خارق‌العاده‌ای در اختیار دجال قرار می‌گیرد تا بیشتر بندگان را گمراه کند برخی از این روایات می‌گویند او در مدت ۴۰ روز به تمام شهرهای زمین جز مکه و مدینه می‌رود.

در ادامه می‌گوید: «امور خارق‌العاده‌ای که به دجال نسبت داده شده‌اند مخالف سنت خدا در خلق‌اند. سنتی که براساس نص قرآن قابل تحویل و تبدیل نیست. لذا این روایات مضطرب و متعارض صلاحیت تخصیص نصوص قطعی قرآن و تعارض با آن‌ها را ندارند»^۱.

او در تبیین تعارض بین احادیث می‌گوید: در برخی روایات آمده است دجال کوه‌های نان و رودهای آب و غسل و بهشت و جهنم و... را به همراه دارد این موضوع با حدیث مغیره بن شعبه مذکور در صحیحین تعارض دارد. از مغیره بن شعبه مروی است او گفت: کسی سؤالی را که من درباره دجال از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- کردم نپرسید و ایشان به من گفت «چه چیز او به تو ضرر می‌رساند؟» گفتم: می‌گویند کوه نان و رود آب را همراه دارد پیامبر گفت: خداوند آن‌ها را سبب زیان بر مؤمنین قرار نمی‌دهد»^۲.

یکی دیگر از منکرین امور خارق‌العاده دجال ابوعبیه است او در تعلیقش بر این

(۱) «در تفسیر المناوی» (۹/۴۹۰).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۸۹/۱۳) - با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرار الساعة باب ذکر الدجال (۷۴/۱۸) - با شرح نووی.

احادیث می‌گوید: «آیا در برابر این فتنه بزرگ آن همه مردم قرار می‌گیرند و دجال در برابر آنان انسانی را به قتل می‌رساند و زنده می‌کند سپس خداوند آن بندگان را به جهنم می‌برد چون دچار فتنه دجال شده‌اند ولی خداوند نسبت به بندگان رحیم‌تر و لطیف‌تر از این است که این چنین بلایی را بر آنان مسلط گرداند که جز افراد محدودی از مؤمنین تاب مقاومت در برابر آن را ندارند. و دجال نزد خدا ضعیف‌تر از آن است که او را بر خلقش مسلط کند و با اسلحه‌های کشنده و سست‌کننده ایمان و عقیده او را علیه مسلمانان مسلح کند.

خلاصه ردّ بر منکرین

۱- احادیث وارده درباره امور خارق‌العاده دجال ثابت و صحیح هستند به نحوی که ردّ یا تأویل آن‌ها (به خاطر شبهه وارده) درست نیست و در آن‌ها هیچ گونه اضطراب و تعارضی وجود ندارد. و اما اینکه رشیدرضا حدیث مغیره موجود در صحیحین را معارض دیگر احادیث می‌داند. در جواب او گفته می‌شود. معنی قول پیامبر که می‌فرماید: «هُوَ أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ ذَلِكَ» یعنی: بسیار آسان است خداوند امور خارق‌العاده دجال را گمراه‌کننده مؤمنین و موجب شک در دل آنان قرار دهد (اما خداوند چنین نمی‌کند) بلکه آن را سبب ازدیاد ایمان مؤمنین و ایجاد ریب در قلوب بیماردلان قرار می‌دهد درست مانند قول کسی که دجال او را به قتل می‌رساند او می‌گوید: «ما كنت أشد بصيرة مني فيك اليوم» «امروز دیدگاه من نسبت به تو قوی‌تر و تندتر از گذشته شده است». پس منظور از قول «هو أهون على الله من ذلك» این نیست که چیزی از امور خارق‌العاده همراه او نیست بلکه می‌گوید این امور سست‌تر از آنند که نشانه صدق او واقع شوند. بخصوص از آنجا که خداوند آیه‌ای ظاهری دال بر کذب و کفر او قرار داده که هر مسلمان باسواد و بی‌سواد آن را مشاهده می‌کند بعلاوه شواهد دیگر نقص او و مخلوق‌بودنش نیز او

- را تکذیب می‌کنند^۱. قبلاً در بحث صفات دجال این امور توضیح داده شد.
- ۲- اگر معنی ظاهری حدیث مغیره را بپذیریم این حدیث قبل از اطلاع پیامبر (از طریق وحی) بر امور خارق‌العاده دجال بوده است چون مغیره به پیامبر می‌گوید «يقولون ان معه...» و به پیامبر نگفته است شما این چنین گفته‌ای ولی بعداً امور خارق‌العاده دجال از طریق وحی به پیامبر می‌رسد. پس منافاتی بین حدیث مغیره و احادیث دیگر وجود ندارد.
- ۳- امور خارق‌العاده دجال حقیقت دارند و خیالات و خرافات نیستند بلکه از اموری به حساب می‌آیند که خداوند بوسیله آن‌ها بندگان را ابتلاء می‌کند پس دجال را نباید مانند انبیاء قلمداد کرد زیرا ادعای نبوت او هنگام انجام امور خارق‌العاده ثابت نشده است بلکه او در این هنگام ادعای ربوبیت می‌کند.
- ۴- اینکه رشیدرضا بعید می‌داند دجال در مدت چهل روز تمام زمین را شهر به شهر جز مکه و مدینه سفر کند در واقع خلاف ادله نظر داده است. زیرا در روایت مسلم آمده بود بعضی از ایام دجال به اندازه یک سال، بعضی به اندازه یک ماه و بعضی دیگر به اندازه یک هفته هستند.... (قبلاً توضیح داده شد).
- ۵- امور خارق‌العاده دجال مخالف سنت‌های خداوند در جهان هستی نیستند اگر کلام رشیدرضا درست باشد باید معجزات انبیاء را باطل بدانیم چون خلاف سنت‌های خداوندند پس همانطور که امور خارق‌العاده انبیاء خلاف سنت‌های خدا در جهان به شمار نمی‌آیند امور خارق‌العاده‌ای که به دجال عطا شده‌اند تا امتحان و ابتلاء انسان باشند نیز چنین هستند^۲.
- ۶- اگر بپذیریم امور خارق‌العاده دجال مخالف سنت‌های خدا در جهان هستند.

(۱) شرح صحیح مسلم نووی (۷۴/۱۸) و «فتح الباری» (۸۳/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۱۰۵/۱۳).

می‌گوییم ممکن است در زمان دجال عادت‌ها خرق شوند^۱.

و تغییرات بزرگی به عنوان مقدمه تخریب جهان هستی و برپایی قیامت رخ دهند. لذا خروج دجال در زمان تحقق فتنه‌ایست که خداوند آن را اراده کرده است پس نمی‌توان گفت ابتلاء بندگان با امور خارق‌العاده مخالف صفات لطف و رحمت خدا است. او همیشه لطیف و خبیر است و حکمت او اقتضاء می‌کند تا بندگان را با دجال و امور خارق‌العاده‌اش آزمایش و امتحان کند و قبلاً آنان را انذار دهد و از او بر حذر دارد. لازم است کلام تعدادی از علماء را در اثبات حقیقی بودن امور خارق‌العاده دجال و ابتلاء بندگان بوسیله آن‌ها نقل کنم.

قاضی عیاض (رح) می‌گوید: احادیث روایت شده درباره دجال دلیل قاطعی بر اثبات او به صورت شخص حقیقی هستند که خداوند قدرتی فوق‌العاده به او می‌بخشد و بندگان را با آن آزمایش می‌کند. مانند: زنده کردن میتی که خودش او را به قتل رسانده است. سرسبزی و حاصلخیزی زمین، بهشت و جهنم، نهرهای آب و غسل، پیروی کنزهای زمین از اوامر او، دستور او به آسمان برای بارش باران و به زمین برای سبز کردن گیاهان و درختان، همه این امور بوسیله قدرت خداوند و مشیئت او در اختیار دجال قرار گرفته است. سپس خداوند او را عاجز و حجتش را ابطال می‌گرداند عیسی را نازل می‌کند تا توسط او دجال را از بین ببرد و مؤمنین را ثابت قدم گرداند.

این مذهب اهل سنت و جمیع محدثین، فقهاء و صاحب‌نظران است درمقابل منکرین آن از جمله خوارج، جهمیه و بعضی از معتزله و... دجال و امور خارق‌العاده‌اش را حقیقی نمی‌دانند و آن را جزو خیالات و خرافات به حساب می‌آورند. و به گمان آن‌ها اگر دجال حق باشد بوسیله معجزات انبیاء تثبیت نمی‌شود.

این یک غلط آشکار از جانب آن‌ها است زیرا او ادعای نبوت نمی‌کند تا آن امور به منزله تصدیق او به حساب آیند. بلکه او ادعای الوهیت می‌کند اما وضع ظاهر و باطن او

از جمله نشانه‌هایی که در او حادث گشته‌اند و نواقصی که بر جسم او وجود دارند و عجزش در علاج کوری چشمش و ازاله کلمه کفر نوشته شده بر پیشانی‌اش همه این علائم تکذیب‌کننده ادعای او هستند.

بدین دلائل و چندین دلیل دیگر مردم پیرو دجال نمی‌شوند جز مردمان کم‌ایمان و ضعیف‌النفس که به خاطر سدرمق، رفع نیاز، تقیه و یا ترس از او پیروی می‌کنند چون او فتنه عظیمی است که عقلها را جبران و مدهوش می‌کند و به علت سرعت زیادش چندان درنگ نمی‌کند تا ضعفاء در او تأمل کنند و دلائل و نشانه‌های موجود بر او را تشخیص دهند لذا در این حال عده‌ای او را تصدیق می‌کنند.

بدین خاطر انبیاء مردم را از فتنه او برحذر می‌دارند و دلائل نقص و ابطال او را یادآور می‌شوند.

اما بندگان موفق خداوند به خاطر نشانه‌های ذکرشده و تکذیب‌کننده‌اش با ادعاهای او منحرف نمی‌شوند. بدین خاطر کسی که توسط دجال کشته می‌شود و دوباره زنده می‌گردد می‌گوید اکنون من بهتر از گذشته تو را شناختم^۱.

حافظ ابن کثیر می‌گوید: «خداوند بوسیله امور خارق‌العاده‌ای که به دجال عطا کرده است بندگان را امتحان می‌کند. هرکس امر او را قبول کند دجال به آسمان دستور می‌دهد تا بر آنان باران نازل کند و زمین گیاه و درخت برویاند تا خود و حیواناتشان از آن بهره‌مند شوند و از گوشت و شیر حیواناتشان استفاده نمایند. و هر کس به او جواب مثبت ندهد قحطی و خشکسالی و تلفات دام و نقص اموال و انفس و ثمرات آنها در برمی‌گیرد و مانند گروه زنبور عسل کنزهای زمین تحت‌الامر او در می‌آیند. و آن جوان را نیز به قتل می‌رساند و سپس او را زنده می‌گرداند. این‌ها همه خرافات نیستند بلکه حقایقی هستند که خداوند بوسیله آنها در آخرالزمان بندگان را آزمایش می‌کند و عده زیادی را گمراه و عده دیگری را هدایت می‌دهد. بیمار دلان کافر می‌شوند و ایمان مؤمنین

۱) «شرح نووی بر مسلم» (۵۸/۱۸ - ۹) و «فتح الباری» (۱۰۵/۱۳).

از دیاد می‌یابد»^۱.

ابن حجر می‌گوید: «با وجود این دجال تشکیل شده از اجزاء مختلف است و نواقصی مانند کوری چشم و تأثیر موجودات دیگر بر او دلیلی آشکار بر تکذیب او توسط مسلمانان است.

پس وقتی در میان مردم ادعا می‌کند پروردگارشان است. عقلاء بسیار تعجب می‌کنند چون او را می‌بینند که نمی‌تواند هیچ چیز غیرخودش را خلق کند و یا متعادل و هماهنگ سازد و یا حتی نواقص خودش را رفع کند پس کمترین جواب این است که به او گفته شود: ای کسی که خود را خالق آسمان و زمین می‌دانی ابتدا نواقصت را برطرف کن و خودت را متعادل گردان و اگر تصور می‌کنی ربّ چیزی در خودت ایجاد نمی‌کند پس آنچه را که در بین دو چشمت نوشته شده است برطرف کن»^۲.

ابن العربی می‌گوید: «آنچه از دست دجال صادر می‌شود از جمله نازل کردن باران و رویاندن گیاه و درختان و... برای کسی که او را تصدیق می‌کند و ایجاد قحطی بر مردمی که او را تکذیب می‌کنند. و تبعیت کنزهای زمین از او و... همه این‌ها محنت و ابتلائی است از طرف خداوند تا متقین نجات یابند و بیمار دلان هلاک گردند و همه این‌ها فتنه دردناکی هستند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درباره آن می‌فرماید:

«لا فتنة أعظم من فتنة الدجال» «هیچ فتنه‌ای بزرگ‌تر از فتنه دجال نیست»^۳.

پرهیز از فتنه دجال

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۲۱/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «فتح الباری» (۱۰۳/۱۳).

(۳) ابوبکر محمد بن عبدالله مالکی اهل کشور مغرب و شهرستان فاس او در سال (۵۴۳ هـ) در فاس فوت کرد. «الاعلام» (۲۳۰/۶).

(۴) «فتح الباری» (۱۰۳/۱۳).

پیامبر امتش را به اموری که آنان را از فتنه دجال حفظ می‌کند ارشاد کرد او امت را بر قانونی واضح و بدون ابهام ترک کرد. کسی از آن منحرف نمی‌شود جز اینکه هلاک می‌گردد. هیچ راه خیری نبود مگر امتش رابه آن راهنمایی کرد و هیچ شری نبود مگر امتش را از آن برحذر داشت.

یکی از مواردی که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- امتش را از آن برحذر داشت فتنه مسیح دجال است زیرا بزرگ‌ترین فتنه‌ای است که امت اسلامی با آن مواجه می‌شوند و البته هر پیامبری امتش را از فتنه مسیح دجال یک چشم برحذر داشته ولی حضرت محمد بیشتر از سایر انبیاء امتش را از آن برحذر داشته است چون خداوند بسیاری از صفات دجال را به پیامبرش گفت تا امتش را بترساند چراکه دجال از همین امت خارج خواهد شد. و محمد خاتم انبیاء است.

بعضی از ارشادات نبوی در زمینه تحذیر امت از فتنه دجال در ذیل آورده می‌شود. از خداوند بزرگ خواستاریم ما را از آن حفظ کند.

۱- تمسک به اسلام و مسلح شدن به اسلحه ایمان و شناخت اسماء الله الحسنى که خداوند در آنها شریکی ندارد و همچنین معلوم است. دجال انسانی است که می‌خورد و می‌آشامد. ولی خداوند از آن منزّه است. دجال کور است ولی خداوند چنین نیست. کسی خداوند را نمی‌بیند تا پس از مرگ ولی دجال را همه انسان‌های مؤمن و کافر می‌بینند.

۲- پناه‌بردن به خدا از شر فتنه دجال خصوصاً در نماز به استناد احادیث صحیح پیامبر -صلی الله علیه وسلم- از جمله حدیثی که شیخان و نسایی از عائشه (رضی الله عنها) روایت می‌کنند.

او می‌گوید: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در نماز این دعا را می‌خواند. «اللَّهُمَّ إِنِّي

أعوذ بك من عذاب القبر وأعوذ بك من فتنة المسيح الدجال... الحديث^۱.

«پروردگارا از عذاب قبر و از فتنه مسیح دجال به تو پناه می‌برم».

بخاری از مصعب^۲ نقل می‌کند. او گفت سعد دیگران را به پنج چیز امر می‌کرد که همه آن‌ها را از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آموخته بود... (از جمله آن‌ها) «وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الدُّنْيَا (یعنی: فتنة الدجال)»^۳.

«پروردگار از فتنه دنیا (یعنی فتنه دجال) به تو پناه می‌برم».

«اطلاق دنیا به جای دجال اشاره دارد به اینکه فتنه دجال بزرگ‌ترین فتنه دنیا است»^۴.

مسلم از ابوهریره روایت می‌کند گفت: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

«إِذَا تَشْهَدُ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ، يَقُولُ: اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ»^۵.

«هرگاه یکی از شما در نماز تشهد خواند از چهار چیز به خدا پناه ببرد و بگوید: پروردگارا از عذاب جهنم، عذاب قبر و از فتنه زندگی و مرگ و از شر فتنه دجال مسیح به تو پناه می‌برم».

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الاذان، باب الدعاء قبل السلام (۳۱۷/۲) - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب التعوذ من عذاب القبر و عذاب جهنم (۸۷/۵) - با شرح نووی).

(۲) مصعب بن سعد ابی وقاص «فتح الباری» (۱۷۵/۱۱).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الدعوات، باب التعوذ من عذاب القبر (۱۷۴/۱۱) - با شرح فتح الباری).

(۴) «فتح الباری» (۱۷۹/۱۱).

(۵) «صحیح مسلم» کتاب المساجد و مواضع الصلاة، باب التعوذ من عذاب القبر و عذاب جهنم (۸۷/۵) - با شرح نووی).

امام طاوس^۱ فرزندش را به اعاده نمازی سفارش می‌کرد که این دعا را در آن نخوانده باشد»^۲.

بدین دلیل سلف صالح فرزندان‌شان را بر این دعا تعلیم می‌دادند. سفارینی می‌گوید: «هر عالمی لازم است احادیث مربوط به دجال را بین مردان، زنان و فرزندان منتشر کند... روایت شده است یکی از علامت‌های خروج دجال فراموش شدن نام او بر منابر است»^۳.

او در ادامه می‌گوید: خصوصاً در زمان ما که فتنه به اوج رسیده است، محتتها زیاد شده‌اند، آموزه‌های نبوی مندرس شده‌اند، سنت‌ها به بدعت تبدیل شده و بدعت‌ها به شریعت مبدل گشته‌اند»^۴.

«لا حول و لا قوة الا بالله العلي العظيم»^۵.

۳- حفظ آیاتی از **سوره کهف**: پیامبر خدا فرمودند آیات اول سوره کهف بر دجال خوانده شود. در برخی روایات به جای اول سوره کهف، آیات آخر سوره کهف وارد شده است (ده آیه از اول یا ده آیه از آخر).

مسلم از نواس بن سماعان (در حدیث طولانی) روایت کرده است پیامبر -صلی الله

(۱) یکی از تابعین بزرگ که حدود پنجاه صحابه را ملاقات کرده و چهل بار حج تمتع به جای آورده است. ابن عیینه می‌گوید: اجتناب‌کننده‌ها از دربار سلاطین سه نفر یعنی ابوذر طاووس و سفیان ثوری بودند او در سال (۱۰۶ هـ) وفات کرد. «تهذیب التهذیب» (۵/۸-۱۰).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب المساجد باب التعوذ من عذاب القبر (۵/۸۹ - با شرح نووی).

(۳) در این زمینه هیشمی حدیث صحیحی را از صعب بن جثامه روایت کرده است او می‌گوید از پیامبر خدا شنید می‌فرمود: «لا يخرج الدجال حتى يذهل الناس عن ذكره وحق تترك الائمة ذكره على المنابر» «مجمع الزوائد و منبع الفوائد» (۳۳۵/۷).

(۴) «لوامع الانوار البهيمه» (۲/۱۰۶ - ۱۰۷).

(۵) «لوامع الانوار البهيمه» (۲/۱۰۶ - ۱۰۷).

علیه وسلم - فرمود: «... من أدركه منكم فليقرأ عليه فواتح سورة كهف»^۱.
 «... هر یک از شما به دجال رسید آیات اول سورة كهف را بر او بخواند».
 مسلم از ابودرداء - رضی الله عنه - نقل می‌کند پیامبر فرمود:
 «من حفظ عشر آيات من أول سورة الكهف، عصم من الدجال» أي: من فتنته.
 «هر کس ده آیه اول سورة كهف را حفظ داشته باشد از فتنه دجال محفوظ می‌شود».
 مسلم می‌گوید: «شعبه گفت: آخر كهف و همام گفت: اول كهف»^۲.
 نووی می‌گوید: «چون در اول سورة كهف درباره وقایع عجیب و برخی از آیات خداوند بحث می‌شود هر کس در آنها تدبیر کند به فتنه دجال گرفتار نمی‌گردد و چون در آخر آن این آیه ﴿فَأَحْسِبَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْ يَتَّخِذُوا﴾ [الكهف: 102].
 وجود دارد»^۳. لذا این از خصوصیات سورة كهف است. احادیث وارده تشویق به قرائت آن می‌کنند خصوصاً در روز جمعه.
 حاکم از ابوسعید خدری - رضی الله عنه - روایت می‌کند پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود:

«إن من قرأ سورة الكهف يوم الجمعة، أضاء له من النور ما بين الجمعتين»^۴.
 «هر کس سورة كهف را در روز جمعه قرائت کند بین دو جمعه نور بر او نازل

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۶۵/۱۸ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» = صلاة المسافرين باب فضل سورة كهف و آیه الكرسي.

(۹۲/۶ - ۶۳ - با شرح نووی).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۹۳/۶).

(۴) «مستدرک حاکم» (۳۶۸/۲) او می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد است که شیخان آن را استخراج نکرده‌اند.

آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است. «صحیح الجامع الصغیر».

(۳۴۰/۵) (حدیث ۶۳۴۶).

می‌شود».

شکی نیست سوره کُهِف شأن عظیمی دارد و در آن آیات بدیعی مانند: قصه اصحاب الکُهِف، قصه موسی و خضر، قصه ذی‌القرنین و بنای سد بزرگ توسط او در برابر یاجوج و مأجوج، اثبات دوباره زنده‌شدن بعد از مرگ و حشر و نشر، نفخ در صور و بیان حال زیانبارترین عاملان کسانی که گمان می‌کنند بر سر راه هدایتند اما در ضلالت و کوری بسر می‌برند، وجود دارند. لذا بر هر مسلمانی لازم است در قرائت این سوره و حفظ و تکرار آن خصوصاً در بهترین روز هفته یعنی روز جمعه توانا باشد.

۴- **فرار از دجال و دوری از او:** در این راستا بهترین راه ساکن شدن در مکه و مدینه است چون دجال وارد مکه و مدینه نمی‌شود. پس لازم است هنگام ظهور دجال از او دور شویم چون با قدرت فراوانش امور خارق‌العاده انجام می‌دهد. و هر لحظه ممکن است انسان از او متأثر شود و پیرو او گردد. لذا از خداوند می‌خواهیم ما و جمیع مسلمانان را از فتنه او نجات دهند.

امام احمد و ابوداود و حاکم از ابوالدھماء روایت می‌کنند که می‌گوید از عمران بن حصین حدیثی شنیدم گفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

«من سمع بالدجال فليناً عنه، فلوله إن الرجل ليأثيه وهو يحسب أنه مؤمن فيتبعه مما يبعث به من الشبهات، أو لما يبعث به من الشبهات»^۱.

«هر کس اسم دجال (ظهور دجال) را شنید از او دور شود، سوگند به خدا مرد نزد او می‌رود گمان می‌کند مؤمن است و بر اثر شبهاتش از او پیروی می‌کند.

(۱) «الفتح الرباني» (۷۴/۲۴) و «سنن ابوداود» (۲۴۲/۱۱) - با شرح عون المعبود و «مستدرک حاکم» (۳۵۱/۴) حاکم می‌گوید: این حدیث صحیح الاسناد مطابق شرط مسلم است و در صحیحین نیامده است» ذهبی درباره آن چیزی نگفته است.

آلبانی این حدیث را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۳۰۳/۵) (حدیث ۶۱۷۷).

نام دجال در قرآن

علماء درباره علت عدم ذکر نام دجال در قرآن با وجود بزرگی فتنه او و درباره تحذیر انبیاء از او و پناه‌بردن به خدا از شر فتنه او در نماز و... زیاد پرسش کرده‌اند و در این زمینه چند جواب ذکر شده است.

۱- بحث دجال در ضمن برخی آیات بیان شده است از جمله:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ ءَايَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: 158].

«روزی که پاره‌ای از نشانه‌های پروردگارت فرا می‌رسد ایمان آوردن کسانی که قبلاً ایمان نداشتند یا اینکه از ایمانشان خیری (اجری) کسب نکرده‌اند سودی ندارد». براساس قول مفسرین این آیات عبارتند از: دود، طلوع خورشید از مغرب و دابه‌الارض.

مسلم و ترمذی از ابوهریره روایت می‌کنند او گفت: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «ثلاث إذا أخرجن لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً: طلوع الشمس من مغربها والدجال ودابة الأرض»^۱.

«سه چیز اگر ظاهر شدند ایمان آوردن کسی که قبلاً ایمان نداشته است یا از ایمانش اجری کسب نکرده است دیگر سودی ندارد: طلوع خورشید از مغرب، دجال، دابه‌الارض».

۲- در قرآن بحث نزول عیسی -علیه السلام- آمده است و عیسی کسی است که دجال را از پای درمی آورد. پس قرآن با ذکر مسیح هدایت از ذکر مسیح ضلالت دوری کرده است و همچنین عادت عرب این است به ذکر یکی از دو ضد و

۱) «صحیح مسلم» کتاب الإیمان باب زمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان (۱۹۵/۲ - با شرح نووی) و «جامع ترمذی» (۴۴۹/۸ - با شرح تحفة الاحودنی).

حذف دیگری اکتفا می‌کنند.

۳- در این آیه آمده است:

﴿لَخَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ أَكْبَرُ مِنْ خَلْقِ النَّاسِ﴾ [المؤمن: ۵۷].

«قطعاً آفرینش آسمان‌ها و زمین بسی دشوارتر از آفرینش مردم است».

منظور از واژه «الناس» در این آیه دجال است (اطلاق اسم کل بر جزء).

ابوالعالیه می‌گوید: «یعنی خلق آسمان‌ها و زمین بزرگ‌تر از خلق دجالی است که باعث عظمت یهود می‌شود»^۱.

ابن حجر می‌گوید: «اگر این جواب ثابت شده باشد بهترین جواب است و جزو چیزهایی به شمار می‌آید که خدا عالم به آن است و پیامبر متکفل بیان آن شده است»^۲.

۴- خداوند اسم دجال را به خاطر احتقار شأنش در قرآن نیاورده است چون او یک

بشر است و ذاتاً منافی عظمت، جلال، کبریاء و بی‌عیبی ربّ است لذا او نزد خدا

کوچکتر از آن است نامش برده شود. اما انبیاء را از او بر حذر داشته و فتنه او را

متذکر شده است. همانطور که قبلاً به آن اشاره شد.

اگر اعتراض شود چرا قرآن نام فرعون را که ادعای ربوبیت و الوهیت می‌کرد ذکر کرده است. در جواب گفته می‌شود حیات فرعون به پایان رسیده است. و نام او تنها به خاطر عبرت مردم ذکر شده است اما دجال چون در آینده می‌آید به خاطر امتحان مردم نام او ترک شده ولی بطلان ادعای ربوبیت او واضح و آشکار است و نیازی به ابطال ندارد و نقص و کمبود در ظاهر و باطن او هویدا است و بسیار حقیق‌تر و ضعیف‌تر از مقامی است که ادعای آن را دارد. پس خداوند نامش را ترک کرد چون می‌داند او مؤمنین را تضعیف نمی‌کند و آنان در مقابل او جز ازدیاد ایمان و تسلیم به خدا و رسولش چیز دیگری حاصل نمی‌نمایند. همانطور که جوان در برابر دجال (بعد از زنده‌شدنش توسط

(۱) «تفسیر القرطبی» (۳۲۵/۱۵).

(۲) «فتح الباری» (۹۲/۱۳).

او) می‌گوید: «والله ما كنت أشد بصيرة مني اليوم»^۱.

گاهی اوقات ذکر چیزی به خاطر آشکاربودنش ترک می‌شود همانطور که پیامبر هنگام مریضی قبل از مرگش نوشتن نام‌های برای خلافت ابوبکر را به خاطر واضح بودن مقام و منزلت بالای ابوبکر نزد اصحاب ترک کرد. به همین خاطر پیامبر گفت: «يأبى الله و المؤمنون إلا أبا بكر»^۲.

«خداوند و مؤمنان از هر کس جز ابوبکر امتناع می‌کنند».

ابن حجر می‌گوید: سؤال در مورد علت عدم ذکر دجال در قرآن وارد است چون خداوند فتنه یا جوج و مأجوج را که از نظر زمانی نزدیک به فتنه دجال است در قرآن ذکر نموده است»^۳.

شاید جواب اولی مناسب باشد (والله اعلم) که بحث دجال ضمن آیات آمده و پیامبر متکفل بیان آن بوده است.

هلاک دجال

بنابر مفاد احادیث صحیح هلاک و نابودی دجال توسط عیسی بن مریم صورت می‌گیرد. چون دجال در تمام نقاط زمین اتباع و انصار دارد (جز مکه و مدینه) و فتنه او بسیار وسیع و خطرناک است و جز عده کمی از مسلمانان از آن نجات نمی‌یابند. و در این هنگام عیسی -علیه السلام- بر مناره شرقی در دمشق نازل می‌شود و بندگان مؤمن خدا را دور خودش جمع می‌کند و به سمت دجال می‌روند که در این هنگام دجال نیز به سوی بیت المقدس می‌رود و در نزدیکی «لد» (شهری در فلسطین نزدیک بیت المقدس)

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الفتن، باب لا یدخل الدجال المدینه (۱۰۱/۱۳) - با شرح فتح الباری).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفضائل، باب فضائل ابی بکر الصدیق - رضی الله عنه - (۱۵۵/۱۵) - با شرح نووی).

(۳) «فتح الباری» (۹۱/۱۳ - ۹۲) - با شرح فتح الباری).

به هم می‌رسند. وقتی دجال عیسی را می‌بیند مانند نمک ذوب می‌شود. عیسی -علیه السلام- به او می‌گوید: «من باید ضربه‌ای به تو بزنم پس راه فرار نداری» عیسی به او می‌رسد و او را به قتل می‌رساند و سایر مؤمنین سپاهیان شکست خورده و فراری دجال را تعقیب می‌کنند و درخت و سنگ می‌گویند ای مسلمان این یهودی پشت من مخفی شده است. بیا او را به قتل برسان جز درخت غرقد که جزو درخت یهودیان است (و به سخن نمی‌آید).^۱

احادیث وارد شده در مورد قتل دجال و پیروانش

مسلم از عبدالله بن عمر روایت می‌کند گفت پیامبر خدا فرمود: «يُخْرِجُ الدَّجَالَ فِي أُمْتِي... (و فيه) فَيُبْعَثُ اللَّهُ عِيسَى بْنُ مَرْيَمَ كَأَنَّهُ عُرْوَةُ بْنُ مَسْعُودٍ، فَيَطْلُبُهُ فَيَهْلِكُهُ».^۲

«دجال در امت من خارج می‌شود... (در ادامه گفت) خداوند عیسی بن مریم (که هم شکل عروه بن مسعود است) را نازل می‌کند. او را صدا می‌زند و هلاکش می‌گرداند».

احمد و ترمذی از مجمع بن جاریه انصاری -رضی الله عنه- روایت می‌کنند او گفت: از پیامبر شنیدم فرمود: «يَقْتُلُ ابْنُ مَرْيَمَ الدَّجَالَ بِبَابِ لُدٍّ».^۳

«عیسی ابن مریم دجال را نزد باب لد (شهری در فلسطین نزدیک بیت المقدس) می‌کشد».

مسلم از نواس بن سمعان حدیث طولانی را درباره دجال نقل می‌کند (که در آن قصه نزول عیسی و کشته شدن دجال بدست او آمده است) و در آن این جمله ذکر شده است: «فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ يَنْتَهِي طَرَفُهُ، فَيَطْلُبُهُ، حَتَّى

(۱) «النهاية / الفتن والملاحم» (۱/۱۲۸ - ۱۲۹) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «صحيح مسلم» كتاب الفتن و أشراف الساعة، باب ذكر الدجال (۷۵/۱۸ - ۷۶ - با شرح نووی).

(۳) «الفتح الرباني ترتيب مسند احمد» (۸۳/۲۴)، و الترمذی (۵۱۳/۶ - ۵۱۴ - با شرح تحفة الاحوذی).

یدرکه بباب لد فیقتله»^۱.

«کافر نمی‌تواند هوای نفس عیسی -علیه السلام- را دریابد والا می‌میرد و هوای نفس او تا جایی که چشمش کار کند می‌رود پس او دجال را جستجو می‌کند تا زمانی که در باب له او را می‌یابد و هلاک می‌سازد».

امام احمد از جابر بن عبدالله -رضی الله عنهما- روایت می‌کند گفت: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «دجال زمان ضعف دین و اعراض مردم از علم خارج می‌شود... (در ادامه حدیث می‌آید) سپس عیسی نازل می‌شود. هنگام سحر ندا می‌دهد و می‌گوید: ای مردم، چه چیز مانع شده است تا علیه (دجال) کذاب خیث قیام کنید. مردم می‌گویند: او گناهکار است و به سوی او حرکت می‌کنند متوجه می‌شوند او عیسی بن مریم است. وقت نماز فرا می‌رسد به عیسی گفته می‌شود ای روح الله جلو برو (و به امامت نماز را بپادار) عیسی می‌گوید: امام خودتان پیش برود و نماز را بپا دارد، وقتی نماز صبح را خواندند به سوی او می‌روند وقتی دجال کذاب، عیسی -علیه السلام- را می‌بیند ذوب می‌شود همانطور که نمک در آب حل می‌شود. عیسی به سمت او می‌رود و او را به قتل می‌رساند تا اینکه سنگ و درخت می‌گویند ای روح الله این یهودی اینجاست پس همه پیروانش را از بین می‌برد حتی یک نفر هم باقی نمی‌ماند»^۲.

و با قتل دجال فتنه به پایان می‌رسد و خداوند مؤمنین را از شر او و پیروانش به دست عیسی بن مریم نجات می‌دهد. والله الحمد والمنة.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة، باب ذکر الدجال (۶۷/۱۸ - ۶۸ - با شرح نووی).

(۲) «الفتح الربانی ترتیب مسند احمد» (۸۵/۲۴ - ۸۶).

هیثمی می‌گوید: احمد این حدیث را با دو سند روایت کرده است رجال یکی از آن دو رجال صحیح هستند «مجمع الزوائد» (۳۴۴/۷).

فصل سوم:

نزول عیسی بن مریم

ابتدا بحث صفات عیسی -علیه السلام- را براساس نصوص شرعی بیان می‌کنیم:

صفات عیسی بن مریم -علیهما السلام-

صفات حضرت عیسی -علیه السلام- براساس روایات صحیح، او مردی است دارای قدی متوسط، قرمز رنگ، چهارشانه، دارای موی زیاد، بلند و لخت (مانند کسی که از حمام بیرون آمده باشد) موی سرش بین دو شانه‌اش را پر کرده است.

احادیث وارده در این زمینه

شیخان در حدیثی از ابوهریره روایت کرده‌اند او می‌گوید پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «لَيْلَةُ أُسْرِي بِي لَقِيتُ مُوسَى... (فَنَعَتُهُ إِلَى أَنْ قَالَ:) وَلَقِيتُ عِيسَى... (فَنَعَتُهُ فَقَالَ:) رُبْعَةً، أَحْمَرٌ، كَأَنَّمَا خَرَجَ مِنْ دِيْمَاسٍ (يَعْنِي: الْحَمَامِ)»^۱.

«در شب اسرا (و معراج) موسی را دیدم... (موسی را توصیف کرد) و عیسی را دیدم (سپس پیامبر او را توصیف کرده گفت:) مردی متوسط القامه، قرمز رنگ مثل اینکه تازه از حمام بیرون آمده بود».

بخاری از ابن عباس -رضی الله عنهما- نقل می‌کند گفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء باب قوله تعالى: ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾ [مریم: 16] (۴۷۶/۶) - با شرح فتح الباری و صحیح مسلم باب الاسراء برسول الله -صلی الله علیه وسلم- و فرض الصلوات (۲۳۲/۲) - با شرح نووی.

«رأيت عيسى وموسى وإبراهيم فأما عيسى فأحمر جعد عريض الصدر»^۱.
 «عيسى، موسی، و ابراهیم را دیدم، عیسی مردی قرمز رنگ دارای موی زیاد و سینه‌ای پهن بود.

مسلم از ابوهریره روایت می‌کند او گفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود:
 «لقد رأيتني في الحجر وقريش تسألني... (فذكر الحديث وفيه:) وإذا عيسى بن مريم عليه السلام قائم يصلي، أقرب الناس به شبها عروه ابن مسعود ثقفی»^۲.
 «شما مرا در خانه دیدی در حالی که قریش از من سؤال می‌کردند... (در ادامه حدیث گفت) ناگهان عیسی ابن مریم ایستاده بود و نماز می‌خواند او درست مانند عروه ابن مسعود ثقفی بود».

در صحیحین از عبدالله بن عمر -علیه السلام- نقل شده است. پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «أراني ليلة عند الكعبة فرأيت رجلاً آدم كأحسن ما أنت راء من آدم الرجال له لمة كأحسن ما أنت راء من اللّم، قد رجّلها فهي تقطر ماء، متكئاً على رجلين أو

(۱) «صحیح بخاری» کتاب احادیث الانبیاء باب قوله تعالى: ﴿وَأَذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ﴾ [مریم: ۱۶] [۴۷۷/۶] - با شرح فتح الباری).

(۲) صحابی جلیل ابومسعود عروه ابن مسعود بن معتب ابن مالک الثقفی -رضی الله عنه- بعد از بازگشت پیامبر از طائف مسلمان شد. او در صلح حدیبیه بسیار مؤثر بود. پس از اینکه قومش را به اسلام دعوت کرد او را کشتند. پیامبر درباره او گفت: «عروه مانند صاحب یا سین بود قومش را به سوی خدا دعوت کرد پس آنان او را کشتند.

«الاستيعاب في معرفة الاصحاب» ابن عبدالبر (۱۰۶۶/۳ - ۱۰۶۷) تحقیق علی البحای و «الإصابة في تمييز الصحابة» (۴۷۷/۲ - ۴۷۸) ابن حجر و «تجريد اسماء الصحابة» (۳۸۰/۱) ذهبی.

(۳) «صحیح مسلم» باب ذکر المسيح ابن مریم -علیه السلام- (۲۳۷/۲ - ۲۳۸ با شرح نووی).

علی عواتق رجلین، يطوف بالبيت، فسألت من هذا؟ فقیل هذا المسيح بن مریم^۱. «شبی در کنار کعبه یک مرد گندم‌گون را در خواب دیدم که از زیباترین انسان‌ها در نوع خود بود. موهای سرش بلند و در نوع خود زیباترین بودند او موهایش را شانه کرده بود و از آن‌ها قطرات آب می‌چکید. به دو مرد تکیه زده بود یا روی شانه‌های دو مرد بود و کعبه را طواف می‌کرد. پرسیدم این چه کسی است؟ گفته شد مسیح بن مریم است». در روایت بخاری از ابن عمر چنین آمده است. او گفت: «نه به خدا سوگند پیامبر نگفت عیسی قرمز رنگ است بلکه گفت... (حدیث فوق را ذکر کرد)^۲ و در روایت مسلم از ابن عمر -رضی الله عنهما- آمده است پیامبر فرمود: مردی گندم‌گون... (و در نهایت گفت دارای موی شانه شده بود)^۳.

در جمع این روایات که در جائی آمده است قرمز رنگ و در جائی دیگر گندم‌گون و در جائی آمده است دارای موهای لخت و بلند و در جائی دیگر می‌گوید دارای موی جمع شده و به هم پیوسته بود. می‌توان چنین گفت منافاتی بین رنگ قرمز و گندمگون نیست چون رنگ مو می‌تواند گندمگون صاف و روشن باشد^۴.

و اینک ابن عمر روایت قرمزبودن رنگ حضرت عیسی را انکار می‌کند خلاف محفوظات دیگران است. چون ابوهریره و ابن عباس روایت می‌کنند حضرت عیسی قرمز رنگ است.

و اما در روایتی می‌گوید دارای موهای لخت و بلند و در جائی دیگر می‌گوید: دارای موهای جمع شده است. یعنی دو وصف جعد و سبط متضاد هستند. می‌توان گفت وصف

(۱) «صحیح بخاری» کتاب أحادیث الانبیاء (۶/۴۷۷ - با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» باب ذکر المسيح ابن مریم -علیه السلام- (۲/۲۳۳ - با شرح نووی).

(۲) «صحیح بخاری» (۶/۴۷۷).

(۳) «صحیح مسلم» (۲/۲۳۶).

(۴) «الإشاعة» (ص ۱۴۳).

سبط مربوط به موهای اوست و وصف جعد متعلق به جسم او یعنی دارای جسمی جمع شده و یک دست است^۱.

چگونگی نزول عیسی - علیه السلام -

بعد از خروج دجال و افساد در زمین خداوند حضرت عیسی - علیه السلام - را به زمین نازل می‌کند و نزول او در شرق دمشق کنار «مناره البیضاء» است که بر آن دو پارچه مزین و ملون به ورس (قرمز رنگ) و زعفران وجود دارد.

عیسی - علیه السلام - دو کف دستش را روی بال‌های دو ملانکه گذاشته است وقتی سرش را فرود می‌آورد از آن قطره‌های آب می‌ریزد. وهنگامی که سرش را بالا می‌برد قطرات آبی مانند مروارید و لؤلؤ از او پایین می‌افتد هیچ کافری نمی‌تواند هوای نفس او را درک کند جز اینکه می‌میرد.

نزول او در میان افرادی صورت می‌گیرد که در راه حق قتال می‌کنند و همه جمع شده‌اند تا به جنگ دجال بروند پس ناگهان عیسی درهنگام اقامه نماز نازل می‌شود و امیر آنان را امام قرار می‌دهد و خود همراه دیگران به او اقتداء می‌کند.

ابن کثیر می‌گوید: «این قول مشهورتر است که عیسی در مناره البیضاء شرقی در دمشق نازل می‌شود. در برخی کتب دیده‌ام که او بر مناره البیضاء جامع دمشق فرود می‌آید شاید این صحیح‌تر باشد چون در دمشق چیزی به نام مناره شرقیه وجود ندارد جز مناره‌ای که در کنار مسجد جامع اموی در مشرق دمشق است ظاهراً این قول مناسبتر است چون در هنگام اقامه نماز نازل می‌شود و امام مسلمانان به او می‌گویند ای روح الله امامت نماز جماعت را بپذیر عیسی می‌گوید شما امام بشو چون برای شما قامت گفته‌اند. و در روایتی می‌گوید: بخاطر احترامی که این امت نزد خدا دارد امام را از خودتان قرار داده

(۱) «فتح الباری» (۴/۸۶/۶).

است^۱»^۲.

ابن کثیر می‌گوید: در زمان او سال (۷۴۱ هـ) مسلمانان مناره را دوباره از سنگ سفید ساختند و هزینه آن را از اموال نصاری تأمین نمودند که مناره قبلی را آتش زده بودند. شاید این یکی از دلایل نبوت ظاهری او است که خداوند اموال نصاری را جهت بناء این مناره مهیا می‌سازد تا عیسی -علیه السلام- روی آن نازل شود. خوک را بکشد، صلیب را بشکند و جزیه را از آنان نپذیرد. یعنی باید اسلام بیاورند والا کشته می‌شوند. البته با کفار دیگر نیز مانند آنان عمل می‌شود^۳.

در حدیث طولانی نواس بن سمعان در زمینه خروج دجال و نزول عیسی -علیه السلام- چنین آمده است: «وقتی خداوند مسیح بن مریم را برانگیخت کنار مناره البیضاء شرقی دمشق بین دو پارچه رنگی (مصبوغ باورس و زعفران) در حالی که کف دستش روی بال‌های ملائکه امت نازل می‌شود. او هر گاه سرش را پایین می‌آورد قطره‌های آب از آن می‌ریزد و هر گاه سرش را بالا می‌گیرد دانه‌های لؤلؤ و مروارید از آن جدا می‌شود. هیچ کافری نمی‌تواند هوای نفس او را درک کند والا می‌میرد. هوای نفسش تا آنجا چشمش کار کند برد دارد. پس به تعقیب دجال می‌پردازد تا اینکه در کنار در «لدّ» او را می‌یابد و به قتل می‌رساند. سپس قومی که خداوند آن‌ها را از دجال حفظ کرده است نزد عیسی می‌آیند. او صورتشان را مسح می‌کند و درباره درجانشان در بهشت با آن‌ها سخن می‌گوید»^۴.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الایمان باب بیان نزول عیسی ابن مریم حاکماً بشریعۃ نبینا محمد -صلی الله علیه وسلم- (۱۹۳/۲-۱۹۴ با شرح نووی).

(۲) «النهاية الفتن و الملاحم» (۱-۱۴۴-۱۴۵) تحقیق در طه زینی.

(۳) «النهاية الفتن و الملاحم» (۱/۱۴۵).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشرط الساعة باب ذکر الدجال (۶۷/۱۸-۶۸ با شرح نووی).

ادله نزول عیسی بن مریم

نزول عیسی -علیه السلام- در آخر الزمان در قرآن و سنت صحیح و متواتر به عنوان یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت ثابت شده است.

۱- خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ يَصِدُّونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا ءَالِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ هُمْ قَوْمٌ خَصِمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا لِّبَنِي إِسْرَءِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجْعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ يَخْلُفُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرُنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَٰذَا صِرَاطٌ مُّسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾﴾ [الزخرف: 57-61].

«وقتی که فرزند مریم به عنوان مثال ذکر شد قوم تو از آن خندیدند و سر و صدا براه انداختند».... قطعاً او خبر از قیامت است».

این آیات درباره عیسی -علیه السلام- نازل شده‌اند و در آخر آن‌ها این کلام خداوند آمده است ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ یعنی نزول عیسی -علیه السلام- قبل از روز قیامت علامت نزدیک شدن آن است چون در قرائت دیگری چنین آمده است ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ با فتح عین و لام یعنی نشانه و علامت بر پا شدن قیامت است این قرائت از ابن عباس، مجاهد و غیر آن‌ها از ائمه تفسیر نقل شده است.^۱

امام احمد در تفسیر این آیه از ابن عباس نقل می‌کند ﴿وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ﴾ یعنی خروج عیسی -علیه السلام- قبل از روز قیامت^۲ حافظ ابن کثیر می‌گوید: «رای صحیح این است که ضمیر «انه» به عیسی بر می‌گردد زیرا سیاق آیات بحث از اوست»^۳ و ابن کثیر بعید دانسته است معنی آیه معجزات حضرت عیسی -علیه السلام- باشد. مانند زنده

(۱) «تفسیر قرطبی» (۱۰۵/۱۶) و «تفسیر طبری» (۹۰/۲۵-۹۱).

(۲) «مسند احمد» (۳۲۹/۴) (حدیث ۲۹۲۱) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است.

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۲/۷).

کردن مردگان، معالجه نابینایان، بیماری‌های پوستی و غیره
بعیدتر از آن تفسیر منقول از برخی علماء است که ضمیر «انه» را به قرآن ارجاع
می‌دهند.^۱

۲- خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّا قَتَلْنَا الْمَسِيحَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ رَسُولَ اللَّهِ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ
وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا
﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ
مَوْتِهِ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ﴿١٥٩﴾﴾ [النساء: 157-159].

«و قول آن‌ها که ما عیسی پسر مریم پیامبر خدا را کشتیم در حالی که نه او را کشتند و
نه به دار آویختند ولیکن کار بر آنان مشتبّه گشت» تا آنجا که می‌فرماید: «و کسی از اهل
کتاب نیست مگر قبل از مرگ خود به عیسی ایمان می‌آورد و روز رستاخیز علیه آنان
گواهی خواهد داد».

این آیات دلالت می‌کنند بر اینکه یهودیان عیسی -علیه السلام- را نکشتند و او را به
صلیب نکشیدند. بلکه خداوند او را به آسمان برد. خداوند می‌فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَعْيسَىٰ إِنِّي مُتَوَفِّيكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ﴾ [آل عمران: 55].

«بیاد بیاورید هنگامی را که خداوند به عیسی گفت: من تو را می‌میرانم و به سوی
خویش فرا می‌برم».

این آیه دلالت می‌کند بر اینکه برخی از اهل کتاب در آخر الزمان هنگام نزول^۲ عیسی

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۳/۷).

(۲) منظور نزول حقیقی عیسی -علیه السلام- است نه کنایه از غلبه روح و محتوای رسالتش بر مردم که
غالباً امر به رحمت، محبت، سلامت و اخذ به مقاصد شریعت است زیرا این برداشت خلاف
مضمون احادیث متواتری است که بیان می‌کند او با روح و جسدش نازل می‌شود همانگونه که با
روح و جسدش به آسمان برده شد.

-علیه السلام- به او ایمان می‌آورند. همانطور که احادیث صحیح و متواتر به آن اشاره کرده‌اند.

شیخ الاسلام ابن تیمیه در جواب سؤالی که درباره وفات عیسی -علیه السلام- و صعودش به آسمان از او می‌پرسند می‌گوید: «الحمد لله عیسی -علیه السلام- زنده است و در حدیث صحیح از پیامبر آمده است فرمودند: «يَنْزِلُ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا وَإِمَامًا مَقْسُطًا فَيَكْسِرُ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الْخَنزِيرَ وَيُضَعُ الْجُزْيَةُ»^۱. «عیسی -علیه السلام- به عنوان حاکمی عادل و امامی دادگر در میان شما نازل می‌شود. صلیب را می‌شکند و خود را می‌کشد و جزیه را بر می‌دارد». و در حدیث صحیح از او -صلی الله علیه وسلم- آمده است او بر مناره البیضاء شرقی دمشق نازل می‌شود و دجال را به قتل می‌رساند. کسی که روحش از جسدش جدا شود جسدش از آسمان پایین نمی‌آید و هر گاه زنده شود از درون قبرش بپا می‌خیزد.

و اما قول خداوند که می‌فرماید: ﴿إِنِّي مُتَوَقِّعُكَ وَرَافِعُكَ إِلَيَّ وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ [آل عمران: 55]. این آیه دلیل است بر اینکه منظور مرگ عیسی -علیه السلام- نیست چون اگر منظور مرگ بود. عیسی نیز باید مانند سایر مؤمنین خداوند روحش را قبض می‌کرد و به آسمان می‌برد و در این صورت مزیتی برای حضرت عیسی وجود ندارد. و همین‌طور قول خداوند ﴿وَمُطَهِّرُكَ مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ اگر روح عیسی -علیه السلام- از جسدش جدا شده است. باید بدنش مانند بدن سایر انبیاء در زمین باشد. خداوند متعال در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا﴾ [النساء: 157-158]. «.... او را نکشتند و به دار نیاویختند لکن کار بر آنان مشتبّه گشت و کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند راجع به او در شک و گمانند

(۱) «تفسیر المنار» (۳/۳۱۷).

و آگاهی بدان ندارند و جز از ظن و گمان پیروی نمی‌کنند یقیناً او را نکشته‌اند بلکه خداوند او را نزد خود به مرتبه والایی رساند.

عبارت «بل رفعه الله» بیان می‌کند بدن و روح عیسی -علیه السلام- با هم مرفوع گشته است چون اگر منظور موت او بود می‌گفت: «وما قتلوه وما صلبوه بل مات...».

بدین خاطر برخی از علماء گفته‌اند: انی متوفیک یعنی: قابض روح و بدن تو هستیم. در اصطلاح گفته می‌شود: «توفیت الحساب و استوفيته».

و لفظ توفی تنها مقتضی توفی روح بدون جسد نیست و یا مقتضی روح و بدن با هم نیست جز با قرینه‌ای مجزا.

بعضی اوقات منظور از توفی خواب است. خداوند می‌فرماید:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا﴾ [الزمر: 42].

«خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسان‌ها بر می‌گیرد».

﴿وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُم بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُم بِالنَّهَارِ﴾ [الأنعام: 60].

«خدا است که در شب شما را می‌میراند و می‌داند آنچه را که در روز انجام می‌دهید».

تا اینکه در آیه ۶۱ می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا﴾^۱ [الأنعام: 61].

«چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما جان او را می‌گیرند».

در اینجا بحث رفع روح عیسی -علیه السلام- مطرح نیست بلکه منظور رفع روح و بدن با هم است. و او هم اکنون در آسمان زنده است و در آخر الزمان پایین می‌آید و کسانی از اهل کتاب در آن هنگام باشند به او ایمان می‌آورند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ [النساء: 159]. (ترجمه آن گذشت).

ابن جریر می‌گوید: ابن بشیر از سفیان از ابی حصین از سعید ابن جبیر به ترتیب از

(۱) «مجموع فتاوی» ابن تیمیه (۳۲۲/۴-۳۲۳).

ابن عباس برای ما نقل کرده‌اند او در تفسیر آیه ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ﴾ گفته است منظور قبل از مرگ عیسی بن مریم است^۱ ابن کثیر می‌گوید: «سند این روایت صحیح است»^۲.

سپس ابن جریر طبری بعد از بیان اقوال علماء در تفسیر این آیه می‌گوید و نزدیکترین قول به صحت آن قول است که می‌گوید: هیچ اهل کتابی نیست مگر قبل از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورد»^۳.

ابن جریر با سند خودش از حسن بصری روایت می‌کند او گفت: «قبل از مرگ عیسی به او ایمان می‌آورند و قسم به خدا او اکنون نزد خدا زنده است اما وقتی نازل شد همه به او ایمان می‌آورند»^۴.

ابن کثیر می‌گوید: «بی‌شک تفسیر ابن جریر صحیح‌تر است زیرا آیه در صدد بیان بطلان قول یهود در مورد قتل عیسی -علیه السلام- و به صلیب کشیدن او و تسلیم برخی از مسیحیان جاهل در مقابل قول آنان است. خداوند خبر می‌دهد حقیقت امر چنین نیست بلکه او بر آنان مشتبّه گشت و آنها شبیه عیسی را کشتند و حقیقت را برای مردم تبیین نکردند. ولی عیسی به آسمان برده شده است و او اکنون زنده است و بنا بر احادیث متواتر قبل از بر پا شدن قیامت پایین می‌آید»^۵.

و او ذکر می‌کند که از ابن عباس و غیر او روایت شده است مرجع ضمیر در «قبل موته» اهل کتاب است او (دوباره) می‌گوید: «اگر این روایت صحیح باشد منافی قول ما

(۱) «تفسیر طبری» (۱۸/۶).

(۲) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۳۱/۱) قول ابن عباس را ابن حجر در «فتح الباری» تایید کرده است. (۴۹۲/۶).

(۳) «تفسیر طبری» (۲۱/۶).

(۴) «تفسیر طبری» (۱۸/۱).

(۵) «تفسیر ابن کثیر» (۴۱۵/۲).

نیست اما قول صحیح از نظر متن و سند قولی است که ما ذکر کردیم.^۱

ب- دلائل نزول عیسی - علیه السلام - در احادیث

ادله نزول عیسی در احادیث پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فراوان و متواتر است. بعضی از آن‌ها را ذکر کردیم در اینجا تنها تعدادی از آن‌ها را به خاطر اجتناب از اطاله کلام بیان می‌کنیم.

۱- شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند. گفت: پیامبر - صلی الله علیه وسلم - فرمود: «و الذي نفسي بيده ليوشكن أن ينزل فيكم ابن مريم حكماً عدلاً فيكسر الصليب ويقتل الخنزير ويضع الجزية ويفيض المال حتى لا يقبله أحد حتى تكون السجدة الواحدة خيراً من الدنيا وما فيها» سپس ابوهریره می‌گوید: این آیه را بخوانید: ﴿وَإِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ وَيَوْمَ الْقِيَمَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا﴾^۲ [النساء: ۱۵۹]. ترجمه حدیث: «قسم به کسی که جانم در دست اوست بزودی عیسی پسر مریم در بین شما فرود می‌آید و به عنوان حاکم به عدالت حکم می‌کند، (علامت) صلیب را می‌شکند، خوک را می‌کشد و جزیه را (مبلغی که کافران در حکومت اسلامی به دولت می‌پردازند) بر می‌دارد (یعنی کفر را از کسی نمی‌پذیرد و همه باید ایمان بیاورند والا کشته می‌شوند) و مال و ثروت به حدی فراوان می‌گردد که کسی به عنوان صدقه آن را نمی‌پذیرد. تا اینکه یک سجده از دنیا و هرچه در آن است بهتر می‌شود». (ترجمه آیه ذکر شد) منظور ابوهریره از ذکر آیه این است که برخی از اهل کتاب قبل از مرگ عیسی هنگام

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱/۱۳۷).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب احادیث انبیاء، باب نزول عیسی بن مریم - علیه السلام - (۶/۴۹۰-۴۹۱) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» باب نزول عیسی بن مریم - علیه السلام - حاکما (۲/۱۸۹-۱۹۱) با شرح نووی).

نزولش در آخر الزمان به او ایمان می‌آورند.

- ۲- شیخان دوباره از ابوهریره (رضی الله عنه) روایت می‌کنند او گفت: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «کیف أنتم إذا أنزل ابن مریم فیکم وإمامکم منکم؟!»^۱ «شما چه موقعیت خوبی خواهید داشت وقتی که عیسی -علیه السلام- در میان شما نازل می‌شود در حالی که شما از خودتان امام دارید».
- ۳- مسلم از جابر -رضی الله عنه- روایت می‌کند گفت: از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمود: «لا تزال طائفة من أمتي یقاتلون علی الحق ظاهرين إلى یوم القیامة قال: فینزل عیسی بن مریم علیه السلام فیقول أمیرهم: صل لنا. فیقول: لا، إن بعضکم علی بعض أمراء تکرمة الله هذه الأمة»^۲ ترجمه آن گذشت.
- ۴- و حدیث حذیفه بن اسید در بحث نشانه‌های بزرگ روز قیامت گذشت که در آن آمده بود «و نزول عیسی بن مریم -علیه السلام-»^۳.
- ۵- امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «الأنبیاء إخوة لعلات، أمهاتهم شتی و دینهم واحد وانی أولى الناس بعیسی بن مریم لأنه لم یکن بینی و بینة نبی وأنه نازل، فإذا رأیتموه، فاعرفوه»^۴. «پیامبران برادران پدری همدیگرند (یعنی مادرشان یکی نیست) اما دینشان یکی است و من

(۱) «صحیح بخاری» کتاب أحادیث الانبیاء، باب نزول عیسی بن مریم -علیه السلام- (۴۹۱/۶) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» باب نزول عیسی بن مریم حاکماً (۱۹۳/۲) با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» باب نزول عیسی بن مریم -علیه السلام- حاکماً (۱۹۳/۲-۱۹۴) با شرح نووی).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۸) با شرح نووی).

(۴) «مسند احمد (۴۰۶/۲) با حاشیه منتخب الكنز) حدیث صحیح است. مراجعه شود به حاشیه «عمدة التفسیر» (۳۶/۴) تحقیق احمد شاکر. و ابتدای این حدیث را بخاری در (۴۷۸/۶) با شرح فتح الباری) روایت کرده است. حاکم در «المستدرک» (۵۹۵/۲) آن را روایت کرده است و می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است که مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند. و ذهبی نیز موافق او است.

نزدیک‌ترین پیامبر به عیسی -علیه السلام- هستم زیرا بین من و او پیامبر دیگری نیست و او (در آخر الزمان) نازل می‌شود پس اگر او را دیدید او را بشناسید».

احادیث متواتر درباره نزول عیسی -علیه السلام-

در اینجا تنها تعدادی از احادیث مربوط به نزول عیسی -علیه السلام- را ذکر کردم (از ذکر تمام آن‌ها به خاطر عدم اطاله کلام اجتناب ورزیدم) اما تمام این احادیث در کتاب‌های صحیح، سنن و مسانید و سایر کتب معتبر نقل احادیث بیان شده‌اند و همه آن‌ها دلالت بر ثبوت نزول عیسی -علیه السلام- در آخر الزمان دارند. و منکر آن هیچ دلیلی در دست ندارد جز اینکه بگوید این احادیث آحاد هستند و به عنوان حجه پذیرفته نمی‌شوند یا نزول عیسی عقیده‌ای از عقائد مسلمانان نیست که باید به آن ایمان داشته باشند^۱ زیرا وقتی حدیثی ثابت شد واجب است به آن ایمان آورده شود و مضمون آن تصدیق گردد. و رد آن تنها به خاطر اینکه حدیث آحاد است جائز نیست. در فصل اول بیان کردم حدیث آحاد اگر صحیح باشد باید مضمون آن را تصدیق کرد. و اگر گفته شود حدیث آحاد حجت نیست باید بسیاری از احادیث پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را رد کنیم در حالی که علماء احادیث مربوط به نزول او را متواتر می‌دانند. در این راستا پاره‌ای از اقوال علماء را متذکر می‌شویم. ابن جریر طبری (بعد از ذکر اختلاف در معنی وفات عیسی -علیه السلام-) می‌گوید:

(۱) مراجعه شود به کتاب «الفتاوی» (ص ۵۹-۸۲) محمود شلتوت چاپ دارالشروق باب هشتم سال ۱۳۹۵ هـ. بیروت. او رفع بدن عیسی به آسمان و نزولش در آخر الزمان را انکار می‌کند. و احادیث وارد شده را رد می‌کند چون احادیث آحاد هستند.

و مسئله رفع عیسی که آیا بدن بوده است یا روح مسئله خلافتی علماء است ولی حق این است که او با روح و بدنش به آسمان مرفوع گشته است همانگونه که جمهور مفسرین مانند طبری، قرطبی، ابن تیمیه، ابن کثیر و غیر آن‌ها از علماء به آن اذعان داشته‌اند مراجعه شود به «تفسیر الطبری» (۴/۱۰۰) و «مجموع الفتاوی» ابن تیمیه (۴/۳۲۲-۳۲۳) و «نفس ابن کثیر» (۲/۴۰۵).

«نزدیکترین آن‌ها به صحت نزد ما این قول است که می‌گوید: «یعنی: إني قابضك من الأرض ورافعك إلي» «همانا من تو را از زمین جدا می‌کنم و نزد خود می‌برم. (این ترجیح به خاطر تواتر احادیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- است که می‌فرماید: عیسی -علیه السلام- نازل می‌شود و دجال را به قتل می‌رساند»^۱.

سپس احادیث وارده در زمینه نزول عیسی -علیه السلام- را بیان می‌کند. ابن کثیر می‌گوید: «تواتر احادیث از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بیان می‌کنند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌گوید: عیسی -علیه السلام- در روز قیامت به عنوان امام عادل و حاکم دادگر نازل می‌شود»^۲.

ابن کثیر در این زمینه بیشتر از هجده حدیث ذکر می‌کند.

صدیق حسن می‌گوید: «احادیث درباره نزول عیسی -علیه السلام- زیادند. شوکانی بیست و نه حدیث بین صحیح، حسن و ضعیف تقویت شده، از آن‌ها را ذکر کرده است. برخی از آن‌ها در احادیث مربوط به دجال و برخی دیگر در احادیث مربوط به مهدی منتظر قرار دارند. و به این مجموعه احادیث آثار وارد شده از اصحاب که حکم مرفوع را دارند نیز به آن‌ها اضافه می‌گردند و مجالی برای اجتهاد باقی نمی‌ماند» سپس آن‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید: «همه روایات مذکور همانگونه که از اهل علم پنهان نیست به حد تواتر رسیده‌اند»^۳.

غماری می‌گوید: «قول به نزول عیسی از چندین صحابه، تابعین و اتباع تابعین ائمه و علماء سایر مذاهب تاکنون نقل و ثبت شده است»^۴.

(۱) «تفسیر طبری» (۲۹۱/۳).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۳/۷).

(۳) «الإذاعة» (ص ۱۶۰).

(۴) «عقیده اهل الإسلام فی نزول عیسی» (ص ۱۲).

او دوباره می‌گوید: «در تواتر این احادیث شکی نیست به نحوی که درست نیست کسی آن‌ها را انکار کند جز جاهلان و بی‌خبران مانند قادیانی‌ها و امثال آنان چون این احادیث را گروهی از گروه دیگر به ترتیب نقل کرده‌اند و در کتب احادیث معتبر که بصورت تواتر نسل به نسل به ما رسیده‌اند مذکور می‌باشند»^۱.

او بیشتر از بیست و پنج نفر از راویان صحابی این احادیث را بر می‌شمارد که حدود سی تابعی و بیشتر از این تعداد تابع تابعی به ترتیب این احادیث را از همدیگر روایت کرده‌اند و به همین صورت تا اینکه امامان حدیث در کتب خود آن‌ها را ثبت کرده‌اند از جمله این کتب مسانید هستند مانند: مسند طیالسی، اسحاق بن راهویه، احمد بن حنبل، عثمان بن ابی شیبیه، ابی یعلی، بزار، دیلمی و صاحبان کتب صحاح مانند: صحیح بخاری، مسلم، ابن خزیمه ابن حبان، حاکم، ابو عوانه، اسماعیلی، ضیاء مقدسی، و صاحبان کتب جوامع، مصنفات، سنن، تفسیر بالمأثور، معاجم، اجزاء، غرائب، معجزات، طبقات و ملاحم و از جمله کسانی که احادیث مربوط به نزول عیسی -علیه السلام- را جمع‌آوری کرده‌اند محمد انور شاه کشمیری^۲ است که در کتابش «التصریح بما تواتر فی نزول المسیح» بیشتر از هفتاد حدیث ذکر کرده است.

صاحب عون المعبود شرح سنن ابو داود می‌گوید: «احادیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درباره نزول عیسی (با جسم) آخر الزمان به تواتر رسیده‌اند، این مذهب اهل سنت است»^۳.

احمد شاکر می‌گوید: «نزول عیسی -علیه السلام- در آخر الزمان چیزی است که

(۱) «عقیده اهل الإسلام فی نزول عیسی -علیه السلام-» (ص ۵).

(۲) محمد انور - شاه کشمیری مصنفات زیادی دارد از جمله «فیض الباری علی صحیح البخاری» در چهار جلد «العرف الشذی علی جامع الترمذی» و... او در سال (۱۳۵۲ هـ) در گذشت. مقدمه کتاب «التصریح» شیخ عبدالفتاح ابو غره.

(۳) «عون المعبود» (۴۵۷/۱۱) ابو طیب محمد شمس الحق عظیم آبادی.

مسلمانان در آن اختلاف ندارند و به خاطر روایت اخبار صحیح از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در این زمینه این امر جزو ضروریات دین شده است و منکر آن ایمان ندارد»^۱.

او در تعلیق خود بر «مسند احمد» می‌گوید: «متجددین و روشنفکران دینی در عصری که ما در آن زندگی می‌کنیم احادیث صریح دال بر نزول عیسی -علیه السلام- در آخر الزمان را به بازی گرفته‌اند و آن‌ها را تأویل و با انکار آمیخته می‌کنند و یا صراحتاً انکار می‌نمایند زیرا آنان در واقع ایمان به غیب ندارند و از آن بسیار دورند این احادیث مجموعاً متواتر المعنی هستند و مضمون آن‌ها ضرورتاً جزو دین به حساب می‌آید. پس انکار و تأویل سودی به آنان نمی‌رساند»^۲.

شیخ ناصر الدین آل‌بانی می‌گوید: «بدان که احادیث دجال و نزول عیسی متواترند و ایمان به آن‌ها واجب است پس فریب آنان را مخور که مدعیند این احادیث آحاد هستند زیرا آنان نسبت به این علم (علوم الحدیث) بسیار نادانند و در میان آنان کسی یافت نمی‌شود که طرق سند این احادیث را پیگیری کرده باشد. اگر کسی چنین کاری را بکند متوجه متواتر بودن این احادیث خواهد شد همانطور که امامان این علم مانند حافظ ابن حجر به این امر گواهی داده‌اند. حقیقتاً تأسف بار است بعضی جرأت می‌کنند در موضوعی سخن بگویند که جزو تخصص آن‌ها نیست بویژه امر مهمی مانند: دین و عقیده»^۳.

عده‌ای از علماء نزول عیسی -علیه السلام- را جزو عقیده اهل سنت و جماعت به حساب آورده‌اند و می‌گویند او به خاطر قتل دجال نازل می‌شود.

احمد بن حنبل می‌گوید: «اصول سنت نزد ما تمسک به رفتار و گفتار اصحاب پیامبر -صلی الله علیه وسلم- و ترک بدعت است چون تمام بدعت‌ها ضلالت هستند» سپس

(۱) حاشیه «تفسیر طبری» (۴۶۰/۶) تخریج احمد شاکر و تحقیق محمود شاکر چاپ دارالمعارف مصر.

(۲) «حاشیه مسند الامام الاحمد» (۲۵۷/۱۲).

(۳) «حاشیه شرح العقیده الطحاویه» (ص ۵۶۵) تخریج محمد ناصر الدین آل‌بانی محدث شام.

مقداری از عقاید اهل سنت را چنین بیان می‌کند: و ایمان به اینکه مسیح دجال که در بین دو چشم او لفظ (کافر) نوشته شده است ظاهر می‌شود. ایمان به احادیثی که در این زمینه وارد شده‌اند و ایمان به اینکه عیسی -علیه السلام- نازل می‌شود و در باب «لدّ» او را به قتل می‌رساند.^۱

ابو الحسن اشعری^۲ در سرد عقیده اهل حدیث و اهل سنت می‌گوید: «اقرار به خدا و ملائکه و کتب خدا و پیامبران و آنچه که از طرف خدا وحی شود و آنچه راویان ثقه از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نقل کنند و هیچ کدام از آن احادیث را ردّ نکنند و... خروج دجال و کشته شدنش بوسیله عیسی -علیه السلام- را تصدیق نمایند» سپس در آخر کلامش می‌گوید: «و آنچه از قول آنان ذکر کردیم ما نیز تکرار می‌نمائیم و بر آن حرکت می‌کنیم».^۳

طحاوی^۴ می‌گوید: «ما به نشانه‌های قیامت، خروج دجال و نزول عیسی بن مریم -

(۱) «طبقات الحنابلة» (۲۴۱/۱-۲۴۳) قاضی حسن بن محمد چاپ دارالمعرفه للنشر بیروت.

(۲) ابو الحسن علی بن اسماعیل از نوادگان ابو موسی اشعری در منزل ناپدریش ابو علی جبایی شیخ معتزلی‌ها بزرگ شد. نزد او به تعلم مشغول شد و حدود چهل سال مذهب معتزلی داشت. سپس اعلام کرد که بر مذهب احمد بن حنبل است. او حدود پنجاه و پنج تالیف دارد. مشهورترین آن‌ها «مقالات الإسلامیین» و «كتاب اللمع» «الوجیز» و آخرین تالیف او «الابانه عن اصول الديانة» است او در سال ۳۲۴ هـ فوت کرد «البدایة و النهایة» (۱۸۶/۱۱) «شذرات الذهب» (۳۰۳/۲-۳۰۵).

(۳) «مقالات الإسلامیین و اختلاف المصلین» (۳۴۵/۱-۳۴۸) تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید، چاپ دوم (۱۳۸۹ هـ) چاپ مکتبة النهضة المصرية، قاهره.

(۴) حافظ، فقیه، محدث احمد بن محمد بن سلامه الطحاوی مصری در عصر خودش شیخ حنفی‌ها در مصر بوده است «طحا» نام روستایی است در بالای مصر. او تالیفات زیادی دارد از جمله «العقیده الطحاویه» و کتاب «معانی الآثار» و کتاب «مشکل الآثار» او در سال (۳۲۱ هـ) در مصر در گذشت. «البدایة و النهایة» (۱۷۴/۱۱) «شذرات الذهب» (۲۸۸/۲) و مقدمه «شرح العقیده الطحاویه» (ص ۹-۱۱) تحقیق و تخریج آلبانی.

علیه السلام - از آسمان ایمان داریم.^۱

قاضی عیاض می‌گوید: «نزول عیسی و کشتن دجال به خاطر احادیث صحیح روایت شده در این زمینه، نزد اهل سنت حق است. و نه دلیل عقلی و نه نقلی بر ابطال آن وجود ندارد و به اثبات رسیده است»^۲.

ابن تیمیه می‌گوید: «برخلاف انبیاء دیگر عیسی مسیح -علیه السلام- باید به زمین نازل شود... همانگونه که در احادیث صحیح ثابت شده است. لذا او با وجود فضلش بر یوسف، ادريس و هارون در آسمان دوم قرار دارد چون او می‌خواهد قبل از روز قیامت به زمین نازل شود. و همچنین آدم در آسمان دنیا بسر می‌برد چون بنی آدم بر او عرضه می‌گردند»^۳.

حکمت از نزول عیسی -علیه السلام- جدا از سایر انبیاء

علما درباره حکمت نزول عیسی -علیه السلام- در آخر الزمان جدا از سایر انبیاء تحقیق کرده‌اند و به نتایجی رسیده‌اند از جمله:

۱- ردّ بر یهود که می‌گویند عیسی -علیه السلام- را کشته‌اند. خداوند بدین طریق کذب آن‌ها را آشکار می‌کند و حضرت عیسی -علیه السلام- رئیس آنان دجال و یهودیان تابعش را به قتل می‌رساند همانگونه که در بحث قتال یهود توضیح دادیم.^۴ حافظ ابن حجر این قول را بر دیگر اقوال ترجیح می‌دهد.^۵

۲- حضرت عیسی در انجیل فضل امت محمد -صلی الله علیه وسلم- را دیده است

(۱) «شرح العقیة الطحاویة» (ص ۵۶۴) تحقیق آل‌بانی.

(۲) «شرح صحیح مسلم» (۷۵/۱۸).

(۳) «مجموع الفتاوی» (۳۲۹/۴) ابن تیمیه.

(۴) (ص ۳۰۳).

(۵) «فتح الباری» (۴۹۳/۶).

همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْئَهُ فَكَازَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَىٰ عَلَىٰ سُوقِهِ﴾
[الفتح: 29].

«توصیف ایشان (اصحاب) در انجیل این است که همانند کشتزاری هستند که جوانه‌های خود را بیرون زده و آن‌ها را نیرو داده و سخت نموده و بر ساقه‌های خویش راست ایستاده باشد».

لذا عیسی از خداوند خواست او را جزو امت محمد -صلی الله علیه وسلم- قرار دهد پس خداوند دعایش را استجابت کرد و او را ماندگار کرد تا مجدداً بخاطر دین خدا در آخر الزمان نازل شود.

امام مالک (رح) می‌گوید: «به من خبر داده‌اند نصاری وقتی در شام هنگام فتوحات اسلامی اصحاب را دیدند می‌گفتند قسم به خدا مطابق اخباری که به ما رسیده است این‌ها از حواریین بهترند»^۱.

ابن کثیر می‌گوید: «آنان راست گفتند عظمت این امت در کتب متقدم و اخبار متداول مذکور است»^۲.

امام ذهبی درباره عیسی -علیه السلام- در کتابش «تجريد اسماء الصحابة» می‌گوید «عیسی بن مریم -علیه السلام- هم صحابه است و هم پیامبر زیرا او در شب اسراء پیامبر را ملاقات کرده است پس او آخرین صحابه‌ای است که می‌میرد»^۳.

۳- نزول عیسی -علیه السلام- به خاطر نزدیک شدن اجلش است تا در زمین دفن گردد چون نباید مخلوقات خاکی خارج از زمین بمیرند پس نزول او بعد از خروج دجال است تا او را هلاک گرداند. (سپس فوت کند)

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۳۴۳/۷).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۳۴۳/۷).

(۳) «تجريد اسماء الصحابة» (۴۳۲/۱).

۴- عیسی نازل می‌شود تا آنان را تکذیب کند و دعوای ساختگی‌شان را ابطال نماید. و در آن زمان همه ملت‌ها را جز امت اسلامی نابود می‌کند. او صلیب را می‌شکند و خوک را می‌کشد و جزیه را بر می‌دارد.

۵- اختصاص نزول در آخر الزمان به عیسی بن مریم به خاطر این است که پیامبر فرمود: «من از همه مردم به عیسی نزدیکترم و بین من و او هیچ پیامبری وجود ندارد»^۱.

پس پیامبر خدا خصوصی‌ترین و نزدیکترین فرد به اوست و عیسی -علیه السلام- مژده داده است که پیامبری بعد از او خواهد آمد لذا مردم را به تصدیق و ایمان به او دعوت کرد^۲. خداوند می‌فرماید:

﴿وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدٌ﴾ [الصف: 6].

«و من مژده‌دهنده هستم به پیامبری که بعد از من می‌آید و اسمش احمد است». در حدیث آمده است «گفتند ای پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- در مورد نفس خودت برایمان سخن بگو؟ پیامبر فرمود: من (نتیجه) دعای پدرم ابراهیم و مژده عیسی -علیهما السلام- هستم»^۳.

حکم عیسی براساس چیست؟

(۱) «صحیح بخاری» (۶/۴۷۷-۴۷۸ با شرح فتح الباری) کتاب احادیث الانبیاء باب قال الله ﴿وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ انْتَبَذَتْ مِنْ أَهْلِهَا مَكَانًا شَرْقِيًّا﴾ [مریم: 16] و «صحیح مسلم» (۱۵/۱۱۹ با شرح نووی) کتاب الفضائل باب فضائل عیسی -علیه السلام-.

(۲) «المنهاج فی شعب الإیمان» (۱/۴۲۴-۴۲۵) حلیمی و «التذکره» قرطبی (ص ۶۷۹) و «فتح الباری» (۶/۴۹۳) و کتاب التصریح بما تواتر فی نزول المسيح» (ص ۹۴) تعلیق عبدالفتاح ابی غده.

(۳) ابن اسحاق آن را در «السیره» روایت کرده است «تهذیب سیره ابن هشام» (ص ۴۵) عبدالسلام هارون. ابن کثیر می‌گوید: «اسناد آن خوب است».

«تفسیر ابن کثیر» (۸/۱۳۶) و «مسند امام احمد» (۴/۱۲۷) و (۵/۲۶۲ با حاشیه منتخب الكنز).

حضرت عیسی -علیه السلام- با شریعت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- حکم می‌کند و از پیروان او است یعنی او هنگام نزول دین جدیدی را همراه خود نمی‌آورد چون دین اسلام خاتم ادیان دیگر است و تا روز قیامت باقی می‌ماند و نسخ نمی‌گردد پس عیسی -علیه السلام- حاکمی از حاکمان این امت و مجدد دین اسلام است چرا که پیامبری بعد از محمد -صلی الله علیه وسلم- وجود ندارد.

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود:

«کیف أنتم إذا نزل فيکم بن مریم وإمامکم منکم»؟! (ترجمه آن گذشت)

ولید بن مسلم^۱ می‌گوید به ابن ابی ذئب^۲ گفتم: اوزاعی به نقل از زهری و او نیز از نافع و نافع از ابوهریره -رضی الله عنه- برایمان حدیث نقل کرد «و امامکم منکم» ابن ابی ذئب گفت: می‌دانم چه چیزی از شما را امام قرار می‌دهد؟ گفتم آیا به من می‌گویی؟ گفت: کتاب پروردگارتان و سنت پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- را امام قرار می‌دهد.^۳ جابر بن عبدالله -رضی الله عنه- می‌گوید: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمود: «لا تزال طائفة من أمتي يقاتلون على الحق، ظاهرين إلى يوم القيامة» قال: «فينزل عيسى بن مریم علیه السلام فيقول أمیرهم: تعال صل بنا فيقول: لا، إن بعضکم على بعض أمراء تکرمة الله هذه الأمة»^۴. (ترجمه آن گذشت).

قرطبی می‌گوید: «بعضی می‌گویند با نازل شدن حضرت عیسی -علیه السلام- تکلیف مرتفع می‌گردد. تا او به منزله پیامبر آن زمان به حساب نیاید و از طرف خداوند به آنان امر نکند چون با این آیه

(۱) ولید بن مسلم قرشی یکی از علمای شام متوفای سال (۱۹۵ هـ) «تهذیب التهذیب» (۱۱/۱۵۱-۱۵۲).

(۲) محمد بن عبدالرحمن بن المغیره بن الحارث بن ابی ذئب قریشی متوفای سال (۱۵۹ هـ) «تهذیب التهذیب» (۹/۳۰۳-۳۰۷).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الایمان باب بیان نزول عیسی بن مریم حاکماً (۲/۱۹۳) با شرح نووی.

(۴) «صحیح مسلم» (۳/۱۹۳-۱۹۴) با شرح نووی.

﴿وَحَاتَمَ النَّبِيِّنَ﴾ [الأحزاب: 40].

منافات پیدا می‌کند. و همچنین با اقوال پیامبر -صلی الله علیه وسلم-: «لأنبي بعدی»^۱. «پیامبری بعد از من وجود ندارد» و «أنا العاقب»^۲ «من آخرین پیامبر هستم» منافات دارد. پس وقتی چنین است نباید این توهم وجود داشته باشد که عیسی -علیه السلام- به عنوان پیامبر نازل می‌شود و شریعتی جدید جدا از شریعت محمدی به همراه دارد بلکه او هنگام نزول از پیروان محمد -صلی الله علیه وسلم- خواهد بود. همانطور که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به عمر فرمود: «لو كان موسى حياً ما وسعه إلا اتباعي»^۳. «اگر موسی نیز زنده بود جز پیروی از من کار دیگری نمی‌کرد».

پس عیسی -علیه السلام- نازل می‌شود در حالی که به دستور خدا قبل از نزول آنچه لازم باشد از شریعت حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- برای حکم به آن در بین مردم، و تطبیق اعمال خود با آن به او آموخته می‌شود.

پس مؤمنان دور او جمع می‌شوند و او را حاکم خود می‌گردانند. زیرا حکم نباید تعطیل گردد.

و همچنین بقای دنیا تنها به خاطر تکلیف است تا اینکه روی زمین نام خدا برده نشود و کسی نگوید: «الله الله»^۴.

دلیل بقای تکلیف بعد از نزول عیسی -علیه السلام- اقامه نماز با مسلمانان و حج و جهاد او با کفار است.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفضائل باب فی اسمائه (۱۰۴/۱۵) با شرح نووی.

(۲) «صحیح بخاری» کتاب التفسیر باب (یاتی من بعدی اسم احمد) (۶۴۰/۸-۶۴۱) با شرح فتح الباری.

(۳) «مسند امام احمد» (۳۸۷/۳) با حاشیه منتخب الکنز) ابن حجر می‌گوید: رجال آن موثق به هستند جز یکی از راویان (مجالد) که در او ضعف وجود دارد» فتح الباری (۳۳۴/۱۳) عبدالرزاق این حدیث را در «المصنف» روایت کرده است (۳۱۴-۳۱۳/۱۰) تحقیق حبیب الرحمن اعظمی.

(۴) «التذکرة» (ص ۶۷۷-۶۷۸).

در احادیث گذشته درباره نماز و قتال عیسی -علیه السلام- با دجال و لشکریانش توضیح داده شد.

در مورد بحث حج عیسی -علیه السلام- در «صحیح مسلم» از حفظه اسلمی آمده است می‌گوید: از ابوهریره شنیدم حدیثی از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نقل کرد او گفت پیامبر فرمودند: «والذي نفسي بيده، ليهلنَّ ابن مريم بفج الروحاء حاجاً أو معتمراً أو ليثنيَّهما»^۱. «قسم به کسی که جانم در دست اوست عیسی بن مریم در فج روهاء (جایی بین مکه و مدینه) به عنوان حاج یا عمره و یا هر دو با هم به تهلیل و تلبیه خواهد پرداخت».

اما اینکه عیسی -علیه السلام- جزیه را از کفار قبول نمی‌کند - در حالی که قبل از نزول او در اسلام مشروع بوده است - این به منزله نسخ جزیه و شرع جدید از طرف عیسی -علیه السلام- به حساب نمی‌آید چون مشروعیت اخذ جزیه به استناد حدیث حضرت محمد -صلی الله علیه وسلم- مقید به نزول عیسی -علیه السلام- است. زیرا او مبین نسخ است^۲. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در این زمینه می‌فرماید: «و الله لينزلن ابن مريم حكماً عدلاً فليكسرن الصليب وليقتلن الخنزير وليضعن الجزية»^۳. «ترجمه آن گذشت».

انتشار امن و ظهور خیر و برکت در عهد عیسی -علیه السلام-

زمان عیسی -علیه السلام- زمان امنیت، سلامت و خوشی است. خداوند در آن باران فراوان نازل می‌کند و زمین حاصلخیز و پر برکت می‌شود و آب فوران می‌کند و حقد و کینه و بغض و حسد نمی‌ماند.

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الحج، باب جواز التمتع فی الحج و القرآن (۲۳۴/۸) با شرح نووی.

(۲) «فتح الباری» (۴۹۲/۶).

(۳) «صحیح مسلم» باب نزول عیسی -علیه السلام- حاکماً، (۲۹۲/۲) با شرح نووی.

در حدیث طولانی نواس بن سمعان دربارهٔ دجال، نزول عیسی -علیه السلام-، خروج یاجوج و ماجوج در زمان عیسی و دعاء عیسی -علیه السلام- علیه آنان و هلاک شدنشان توضیح داده شده است. این حدیث در ادامه می‌گوید: «ثم يرسل الله مطراً لا يَكُنْ منه بيت مدر ولا وبر فيغسل الأرض حتى يتركها كالزلفة ثم يقال الأرض انبقي ثمرتك وردّي بركتك، فيومئذ تأكل العصابة من الرمانة، ويستظلّون بقحفها، وبارك في الرسل، حتى إن اللقمة من الإبل لتكفي الفئام من الناس، اللقمة من البقر لتكفي القبيلة من الناس، و اللقمة من الغنم لتكفي الفخذ من الناس»^۱.

«سپس خداوند بارانی را می‌فرستند نه خانه گلی کفایت می‌کند و نه خانه پشمی زمین را می‌شوید و آن را مثل آینه می‌کند سپس به زمین گفته می‌شود ثمرات و نباتات خود را برویان و برکت را برگردان در این هنگام یک جماعت بزرگ از خوردن یک انار سیر می‌شوند و پوستش را سایه خود قرار می‌دهند. و شیر حیوانات افزایش می‌یابد حتی شیر یک شتر نو رسیده برای جمع زیادی از مردم کافی است. و شیر یک گاو نو رسیده برای یک قبیله کافیسست و شیر یک گوسفند نو رسیده برای یک خانوادهٔ بزرگ کافی است».

امام احمد از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «و الأنبياء إخوة لعلات أمهاتهم شتى ودينهم واحد وأنا أولى الناس بعيسى ابن مريم لأنه لم يكن بيني وبينه نبي وأنه نازل... فيهلك الله في زمانه المسيح الدجال وتقع الأمانة على الأرض حتى ترتع الأسود مع الإبل والنمار مع البقر والذئب مع الغنم ويلعب الصبيان بالحياة لا تضرهم»^۲. «پیامبران برادران پدری همدیگرند یعنی مادرانشان متفاوت است. دین همه انبیاء یکی است، من نزدیکتر آنان به عیسی هستم چون بین من و او پیامبر دیگری وجود ندارد. او از آسمان فرود می‌آید... و خداوند در عهد او مسیح دجال را از بین می‌برد و

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب ذکر الدجال (۶۳/۱۸-۷۰ با شرح نووی).

(۲) «مسند احمد» (۴۰۶/۲) با حاشیه منتخب الكنز.

امنیت کامل در زمین برقرار می‌شود و شیرها با شتران و پلنگ با گاو و گرگ با گوسفند در یک جا می‌چرند و بچه‌ها با مارها بازی می‌کنند بدون اینکه ضرری ببینند».

امام مسلم از ابوهریره روایت می‌کند گفت: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «والله لينزلن عيسى بن مريم حكماً عادلاً... وليضعن الجزية ولتركن القلاص فلا يسعى عليها ولتذهبن الشحناء والتباغض والتحاسد وليدعون إلى المال فلا يقبله أحد»^۱. «قسم به خدا عیسی بن مریم به عنوان حاکم عادل نازل می‌شود... جزیه را بر می‌دارد شتر جوان رها می‌شود و کسی به آن آزار نمی‌رساند (امنیت کامل وجود دارد) بغض، کینه، حسادت از بین می‌رود و مردم برای دریافت مال دعوت می‌شوند ولی کسی اجابت نمی‌کند».

نووی می‌گوید: «معنی این حدیث این است که مردم از اموال همدیگر دوری می‌کنند. کسی سعی نمی‌کند شتر دیگری را مالک شود چون مال زیاد است و نیازمندی کم و قیامت هم نزدیک شده است».

قلاص بهترین نوع شتران و با ارزشترین آنها است این حدیث شبیه این آیه

﴿وَإِذَا الْعِشَارُ عُطِّلَتْ﴾ [التکویر: 4].

«لا يسعى عليها»: «یعنی کسی به آن اعتنا نمی‌کند»^۲.

قاضی عیاض می‌گوید: کسی زکات آن را نمی‌خواهد چون کسی یافت نمی‌شود آن را دریافت کند. اما نووی مخالف این قول است^۳.

مدت عمر عیسی علیه السلام بعد از نزول

در برخی روایات آمده است عیسی -علیه السلام- بعد از نزول هفت سال و در برخی دیگر چهار سال در زمین باقی می‌ماند.

(۱) «صحیح مسلم» باب نزول عیسی -علیه السلام- (۱۹۲/۲) با شرح نووی.

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۲/۲).

(۳) «شرح نووی بر مسلم» (۱۹۲/۲).

مسلم از عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- روایت می‌کند: «خداوند عیسی بن مریم را نازل می‌کند... سپس مردم هفت سال در زمین می‌مانند. در این مدت بین دو نفر دشمنی وجود ندارد سپس خداوند باد خنکی را از طرف شام می‌فرستد کسانی که مثقال ذره‌ای ایمان در دل دارند این باد روحشان را قبض می‌کند»^۱.

و در روایت امام احمد و ابو داود آمده است.

«فيمكث في الأرض أربعين سنة، ثم يتوفى ويصلي عليها المسلمون»^۲.

«او در زمین چهل سال می‌ماند سپس می‌میرد و مسلمانان بر او نماز می‌خوانند».

هر دو روایت صحیح هستند و جمع آنها مشکل است مگر اینکه روایت هفت سال را بر مدت اقامتش بعد از نزول در آخر الزمان حمل کنیم و آن را به مدت ماندنش در زمین قبل از بالا رفتنش اضافه نمائیم (یعنی زمانی که پیامبر بود) بنابراین عمر عیسی - علیه السلام- در آن زمان سی و سه سال بوده است (و بعد از نزول در آخر الزمان هفت سال خواهد ماند پس جمعاً چهل سال روی زمین خواهد بود)^۳.

(۱) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۷۵/۱۸-۷۶) با شرح نووی.

(۲) «مسند احمد» (۴۰۶/۲ - با حاشیه منتخب الکنز) ابن حجر می‌گوید: «این حدیث صحیح است. (۴۹۳/۶) و «سنن ابوداود» کتاب الملاحم، باب خروج الدجال (۴۵۶/۱۱ - با شرح عون العبود).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۴۶/۱) تحقیق د. طه زینی.

فصل چهارم: یأجوج و مأجوج

اصل یاجوج و ماجوج

قبل از بحث خروج یاجوج و ماجوج مناسب دیدم ابتدا اصل آن‌ها و سپس معنی لغوی (یاجوج) و (مأجوج) را بدانیم.

یاجوج و مأجوج دو اسم عجمی و یا به گفته برخی عربی هستند بنابراین از «اجت النار أجيحا» مشتق شده‌اند یعنی شعله آتش ملتهب شد. یا از اجاج: یعنی آب بسیار شور که از شدت شوری سوزنده باشد. یا برخی گفته‌اند از (اج): یعنی سرعت دویدن و مأجوج از (ماج) یعنی اضطراب است. پس یأجوج بر وزن یفعول و مأجوج بر وزن مفعول یا هر دو بر وزن فاعل هستند.

اما اگر دو اسم عجمی باشند اشتقاق ندارند چون الفاظ عجمی از عربی مشتق نمی‌شوند.

جمهور علماء یاجوج و ماجوج (بدون همزه) نیر خوانده‌اند پس الف زائد است و اصل آن (یجج و مجج) خواهد بود. اما عاصم آن‌ها را با همزه خوانده است. تمام اشتقاق‌های مذکور مناسب حال آن‌ها است اما اشتقاق از (ماج) به معنی اضطراب با این آیه مناسبتر است خداوند می‌فرماید:

﴿وَتَرْكَنَا بَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا﴾
[الکھف: 99].

«ما آنان را رها می‌سازیم تا برخی در برخی موج زنند(و آن هنگام خارج شدن آنان از

سدّ است».^۱ و آنگاه در صور دمیده میشود و ما همه آنها را جمع می‌کنیم. در اصل یاجوج و ماجوج از بنی آدم هستند برخی از علماء گفته‌اند آنها ذریه آدم هستند نه حوا.^۲ یعنی آدم محتلم شد و منیش با خاک مخلوط گشت و خدا از آن یاجوج و ماجوج را آفرید. این قول دلیلی ندارد و از افراد معتمد صادر نشده است.^۳ ابن حجر می‌گوید: «این قول را از هیچ یک از سلف ندیده‌ام جز از کعب الاحبار و برخلاف حدیث مرفوع است که می‌فرماید: آنها از ذریه نوح هستند. و قطعاً نوح از ذریه آدم است».^۴

یاجوج و ماجوج از نوادگان یافث و یافث از اولاد نوح -علیه السلام- است.^۵ آنچه دلالت می‌کند آنان از ذریه آدم هستند حدیثی است که بخاری آن را از ابوسعید خدری -رضی الله عنه- روایت می‌کند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «يقول الله تعالى: يا آدم! فيقول: لبيك وسعديك، والخير في يديك، فيقول: أخرج بعث النار. قال: وما بعث النار؟ قال: من كل ألف تسعمائة وتسعة وتسعين. قال: فعنده يثيب الصغير، وتضع كل ذات حمل حملها، و تری الناس سکاری وما هم بسکاری، ولكن عذاب الله شديد». قالوا: يا رسول الله وأینا ذلك الواحد؟ قال: «أبشروا فإن منكم رجلاً ومن یأجوج ومأجوج ألفاً».^۶ «خداوند متعال می‌فرماید ای آدم! آدم می‌گوید: گوش به فرمان و خدمتگذارم

(۱) «لسان العرب» (۲۰۶/۲-۲۰۷) و «ترتیب القاموس المحيط» (۱۱۵/۱-۱۱۶) و «فتح الباری» (۱۰۶/۱۳) و «شرح نووی بر مسلم» (۳/۱۸).

(۲) «فتاوی الامام نووی» به نام «المسائل المنشورة» (ص ۱۱۶-۱۱۷) ترتیب دهنده آن شاگردش به نام علاء الدین عطار است. و «فتح الباری» (۱۰۷/۱۳) به نقل از نووی).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۲/۱-۱۵۳) تحقیق در طه زینی.

(۴) «فتح الباری» (۱۰۷/۱۳).

(۵) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۳/۱).

(۶) «صحيح بخاری» کتاب الانبياء، باب قصة یاجوج و ماجوج (۳۸۲/۶) با شرح فتح الباری).

پروردگارا خیر در دست تو است. خداوند می‌فرماید: از بعث النار خارج بشو. گفت بعث النار چیست؟ فرمود از هر هزار نفر نه صد و نود و نه نفر (در آن واقع می‌شوند). پس در آنجا بچه پیر می‌شود، و هر زن حامله‌ای وضع حمل می‌کند، و مردم را مست می‌بینی در حالی که مست نیستند، بلکه عذاب خدا شدید است. گفتند این یک نفر کدامیک از ماست؟ فرمود: «مژده بدهید از شما یک نفر و از یاجوج و ماجوج هزار نفر است».

عبدالله بن عمر می‌گوید: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «إن یأجوج و مأجوج من ولد آدم وإنهم لو أرسلوا إلى الناس لأفسدوا عليهم معایشهم ولن یموت منهم أحد إلا ترک من ذریته ألفاً فصاعداً»^۱.

«یاجوج و ماجوج از بنی آدمند. آن‌ها به هر کجا فرستاده شوند زندگی مردم آنجا را به فساد می‌کشند و هیچ کدام از آنان نمی‌میرد مگر هزار فرزند یا بیشتر به جا بگذارد».

صفات یاجوج و ماجوج

صفاتی که احادیث به آن‌ها اشاره کرده‌اند حاکی است آنان شبیه هم‌جنسان خودشان (مغول) هستند یعنی دارای چشمانی کوچک بینی کوچک که انتهای آن فرو رفته است، موهای زرد مایل به قرمز، صورت پهن مانند سپر برجسته و شکل و رنگ آن‌ها مانند

(۱) «منحة المعبود فی ترتیب مسند الطیالسی» کتاب الفتن و علامات الساعة باب ذکر یاجوج و مأجوج

(۲۱۹/۲) ترتیب الشیخ احمد عبدالرحمن البنا چاپ دوم سال (۱۴۰۰ هـ) المكتبة الإسلامية، بیروت.

حاکم قسمتی از آن را در «مستدرک» (۴/۴۹۰) روایت کرده و می‌گوید: این حدیث صحیح است و مطابق شرط شیخین است.

همیشی می‌گوید: طبرانی در «الکبیر» و «الوسط» آن را روایت کرده و می‌گوید رجال آن ثقة هستند،

«مجمع الزوائد» (۶/۸) ابن کثیر درباره روایت طبرانی می‌گوید: این حدیث غریب است «النهاية /

الفتن و الملاحم» (۱/۱۵۴) تحقیق د. طه زینی.

ترک‌ها است.^۱

امام احمد از ابو حرملة و او نیز از خاله‌اش روایت کرد و گفت: پیامبر صلی الله علیه وسلم - در حالی که انگشتش را به خاطر عقرب گزیدگی بسته بود، سخنرانی کرد و فرمود: «إنکم تقولون لا عدو وإنکم لا تزالون تقاتلون عدواً حتی یأتی یاجوج ومأجوج، عراض الوجوه، صغار العیون، شهب الشعاف، من کل حدب ینسلون، کأنّ وجههم المجرقة»^۲. «شما می‌گویید دشمن نیست. همانا شما دائماً با دشمنان قتال می‌کنید تا اینکه یاجوج و مأجوج می‌آیند آن‌ها دارای صورت‌های پهن، چشمانی کوچک، موهای زرد مایل به قرمز هستند آن‌ها از هر زمین مرتفعی بالا می‌روند، صورت آنان مانند سپرهای برجسته است».

ابن حجر بعضی اقوال گذشتگان را درباره اوصاف یاجوج و مأجوج ذکر کرده است ولی روایات ضعیف‌اند و نمی‌توان به آن‌ها اعتماد کرد در این اوصاف آمده است آن‌ها به سه صنف تقسیم می‌شوند.

- ۱- عده‌ای از آن‌ها اجسادشان مانند ارز (درختی بسیار بزرگ)
 - ۲- عده‌ای از آن‌ها طول و عرض آن‌ها هر یک چهار زراع است.
 - ۳- عده‌ای از آن‌ها روی یکی از گوش‌هایشان می‌خوابند و یکی دیگر را پتوی خود می‌کنند.
- برخی گفته‌اند طولشان یک یا دو وجب است و بزرگ‌ترینشان سه وجب طول دارد.^۳

(۱) «النهاية / الفتن الملاحم» (۱۵۳/۱) تحقیق د، طه زینی.

(۲) «مسند احمد» (۲۷۱/۵ - با حاشیه منتخب الكنز) هیشمی می‌گوید: «این حدیث را احمد و طبرانی روایت کرده‌اند و رجال آن صحیح‌اند» «مجمع الزوائد» (۶/۸)

(۳) «فتح الباری» (۱۰۷/۱۳).

ابن کثیر این صفات را نفی می‌کند و می‌گوید: هیچ دلیلی بر این ادعا وجود ندارد «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱۵۳/۱).

آنچه روایات صحیح بیان می‌کنند این است که آن‌ها مردانی نیرومند هستند و هیچ کس تاب مبارزه با آن‌ها را ندارد لذا بعید است طول آن‌ها یک و یا دو وجب باشد. در حدیث طولانی نواس بن سمعان آمده است خداوند خروج یاجوج و ماجوج را به عیسی -علیه السلام- وحی می‌کند و برای او بیان می‌کند که هیچ کس توان مبارزه با آن‌ها را ندارد بنابراین به او دستور می‌دهد مؤمنان را از سر راهشان دور کند و به او امر می‌کند «حرز عبادي إلى الطور» «بندگانم را در کوه طور پناه بده» در بحث خروج آن‌ها این موضوع را بیشتر شرح خواهیم داد.

ادله خروج یاجوج و ماجوج

خروج یاجوج و ماجوج در آخر الزمان یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است و در این راستا دلیل‌هایی در قرآن و سنت وجود دارند.

الف - ادله قرآنی

۱- ﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ ﴿٩٦﴾ وَأَقْتَرَبَ الْوَعْدُ الْحَقِّ فَإِذَا هِيَ شِخْصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْيَلْنَا قَدْ كُنَّا فِي غَفْلَةٍ مِّنْ هَذَا بَلْ كُنَّا ظَالِمِينَ ﴿٩٧﴾﴾ [الأنبياء: ۹۶-۹۷].

«تا زمانی که یاجوج و ماجوج رها می‌گردند و آنان از هر بلندی و ارتفاعی می‌گذرند. (در این هنگام) وعده راستین (روز قیامت) نزدیک است پس ناگهان چشمان کفار خیره می‌شوند (و از حرکت باز می‌ایستند) و (می‌گویند) ای وای بر ما، ما از این (واقعه) غافل بودیم بلکه ما ستمگر بودیم».

۲- خداوند در سیاق داستان ذی القرنین می‌گوید:

﴿ثُمَّ أَتْبَعَ سَبَبًا ﴿٩٨﴾ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ﴿٩٩﴾ قَالُوا يَبْنَؤُا الْقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْبًا

عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ﴿٩٤﴾ قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ﴿٩٥﴾ ءَاتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَاتُونِي أُفْرِغْ عَلَيْهِ قِطْرًا ﴿٩٦﴾ فَمَا اسْطَلْعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا ﴿٩٧﴾ قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ﴿٩٨﴾ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ﴿٩٩﴾ [الكهف: 92-99].

«سپس او از وسیله و ابزار ممکن سود برد. تا آنگاه که به میان دو سر (کوه) رسید و در فراسوی آن دو کوه گروهی را یافت که هیچ سخنی را نمی‌فهمیدند. گفتند ای ذوالقرنین یاجوج و ماجوج در این سرزمین تبهکارند آیا برای تو هزینه معینی قرار دهیم تا میان ما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازی. (ذوالقرنین) گفت: آنچه پروردگارم از ثروت و قدرت در اختیار من نهاده است بهتر است پس مرا با نیرو یاری کنی، تا میان شما و ایشان سد بزرگ و محکمی بسازم. قطعات بزرگ آهن را برای من بیاورید تا کاملاً میان دو طرف دو کوه برابر شد (آنگاه) گفت: به آن (آتش) بدمید تا (وقتی که) قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد سپس گفت: مس ذوب شده برایم بیاورید تا آن را روی سد بریزیم. (یاجوج و ماجوج) اصلاً نتوانستند از آن بالا روند و نتوانستند در آن سوراخ ایجاد کنند. (در پایان) گفت: این سد از مرحمت پروردگار من است و هر گاه وعده خدا فرا رسد آن را ویران و با خاک یکسان می‌کند. و وعده پروردگار من حق است. و در آن روز ما آنان را رها می‌سازیم تا برخی در برخی موج زنند و (هنگامی که) در صور دمیده می‌شود ما آن‌ها را (به شیوه‌ای خاص) جمع می‌کنیم».

این آیات دلالت می‌کنند بر اینکه خداوند متعال ذوالقرنین را توفیق داد تا آن سد عظیم را بنا کند و مانع هجوم قوم یاجوج و ماجوج بر مردم گردد. و هر گاه وعده خدا فرا رسد (قیامت نزدیک شود) این سد از بین می‌رود. یاجوج و ماجوج خارج می‌شوند و با سرعتی زیاد و جمعی وافر در بین مردم موج می‌زنند و فساد برپا می‌کنند.

و این امر نشانه نزدیکی نفع صور اول و خراب شدن دنیا و برپایی قیامت است^۱ به نحوی که در احادیث صحیح خواهد آمد.

ب- دلیل‌هایی از سنت

احادیث دال بر ظهور یاجوج و مأجوج زیادند و به حد تواتر معنوی رسیده‌اند ما قبلاً برخی از آن‌ها را ذکر کردیم اکنون در اینجا تعدادی از این احادیث را بیان می‌کنیم.

۱- در صحیحین از ام‌حبیبه دختر ابوسفیان و او نیز از زینب بنت جحش روایت شده است که روزی پیامبر -صلی الله علیه وسلم- با فزع بر او وارد شد و می‌گفت «لا إله إلا الله ویل للعرب من شر قد اقترب، فتح الیوم من ردم یأجوج ومأجوج مثل هذه (وخلق یأصبغیه الإبهام والی تلیها)». «لا اله الا الله» وای بر اعراب از شری که نزدیک شد. امروز سد یاجوج و ماجوج اینطور (دو انگشت ابهام و مجاورش را حلقه کرد) باز شد. زینب بنت جحش می‌گوید: گفتم: یا رسول الله! آیا ما در حالی که افراد صالح در میانمان هستند نابود می‌شویم! پیامبر فرمود: «نعم، إذا کثر الخبث»^۲. «بلی زمانی که خباثت زیاد شود».

۲- در حدیث نواس بن سمعان چنین آمده است «وقتی خدا به عیسی -علیه السلام- وحی کرد که من بندگان را خلق کرده‌ام که هیچ کس توان قتال با آنان را ندارد پس بندگانم را در کوه طور پناه بده. خداوند یاجوج و ماجوج را مبعوث می‌کند آنان از هر فراز و نشیبی می‌گذرند و از دریاچه طبرستان نیز گذر می‌کنند و همه آب آن را می‌نوشند. آخرین دسته از آن‌ها می‌خواهد بگذرد می‌گویند آیا قبلاً در

(۱) «الطبری» (۲۸-۱۵/۱۶) و (۹۲-۸۷/۱۷) و «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۱/۵-۱۹۶) و (۳۶۶/۵-۳۷۲) و «تفسیر قرطبی» (۳۴۲-۳۴۱/۱۱).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الانبیاء، باب قصه یاجوج و ماجوج (۳۸۱/۶) با شرح فتح الباری و کتاب الفتن (۱۰۶/۱۳) با شرح فتح الباری و «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲/۸-۴) با شرح نووی.

اینجا آب نبوده است؟! حضرت عیسی -علیه السلام- و اصحابش در محاصره قرار می‌گیرند تا اینکه یک روزنه کوچک برای هر یک از آنان بهتر از صد دینار کنونی هر یک از شما می‌گردد. عیسی و اصحابش به سوی خدا دست به دعا می‌شوند پس خداوند دودی بر آنان می‌فرستد و مانند یک نفس همه به مرده تبدیل می‌شوند سپس عیسی و اصحابش به زمین برده می‌شوند در زمین یک وجب جا را نمی‌یابند جز اینکه بوی بد آنها به مشام می‌رسد. عیسی و اصحابش به سوی خدا دست به دعا می‌شوند پس خداوند پرندگان را مانند گردن شتر می‌فرستد. آنها را حمل می‌کنند و به هر جا بخواهند می‌برند.^۱

این حدیث را مسلم روایت کرده است و در روایتی بعد از عبارت «لقد کان بهذه مرّة ماء» چند جمله زیر را اضافه می‌کند.

«ثم یسیرون حتی ینتهوا إلى جبل الخمر وهو جبل بیت المقدس فیقولون: لقد قتلنا من فی الأرض، هلمّ نقتل من فی السماء فیرمون بنشابهم إلى السماء فیردّ الله علیهم نشابهم مخضوبة دماً»^۲.

«سپس حرکت می‌کنند تا به کوه خمر (کوه بیت المقدس) می‌رسند. در آنجا می‌گویند ما همه کس را روی زمین کشتیم اکنون بیایید موجودات آسمانی را نیز بکشم پس تیرهایشان را به سوی آسمان شلیک می‌کنند و خداوند تیرهایشان را خونین می‌کند و به آنها باز می‌گرداند».

۳- در حدیث حذیفه بن اسید -رضی الله عنه- درباره نشانه‌های قیامت نام یاجوج و ماجوج نیز آمده بود.^۳

(۱) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۶۸/۱۸-۶۹) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» باب ذکر الدجال (۷۰/۱۸-۷۱) با شرح نووی.

(۳) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸) با شرح نووی.

۴- عبدالله بن مسعود می‌گوید در شب معراج پیامبر -صلی الله علیه وسلم- حضرت ابراهیم، موسی و عیسی -علیه السلام- را ملاقات کرد و از قیامت یادآوری کردند... تا اینکه گفت: «رشته سخن را به عیسی -علیه السلام- دادند او قتل دجال را بحث کرد و در ادامه گفت: سپس مردم به شهرهای خودشان بر می‌گردند و یاجوج و ماجوج به استقبال آنان می‌آیند در حالی که از هر زمین مرتفعی بالا می‌روند بر هیچ آبی عبور نمی‌کنند مگر آن را بنوشند و بر هر چیزی بگذرند آن را به فساد می‌کشند. مردم به من پناه می‌برند تا از خدا بخواهم آن‌ها را نابود کند. زمین مملو از بوی آن‌هاست پس به من پناه می‌برند تا از خدا هلاکت آن‌ها را بخواهم و خدا از آسمان آب زیاد نازل می‌کند و آن‌ها را به دریا می‌ریزد»^۱.

۵- ابوهریره -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت می‌کند (در آن چنین آمده است): «و يخرجون علی الناس، فيستقون المياه ويفرّ الناس منهم، ويرمون سهامهم في السماء، فترجع مخضبةً بالدماء فيقولون: قهرنا أهل الأرض وغلبنا من في السماء قوةً وعلواً» قال: «فبيعت الله عزوجل عليهم نغفاً في أفئاثهم» قال: «فיהلكهم، والذي نفس محمد بيده، إن دواب الأرض لتسمن وتبطر وتشكر شكراً وتسکر سكرًا من لحومهم»^۲.

(۱) «مستدرک حاکم» (۴/۴۸۸-۴۸۹) حاکم می‌گوید حدیث صحیح الاسناد است و «مسند احمد» (۱۸۹/۴-۱۹۰) (حدیث ۳۵۵۶) احمد شاکر می‌گوید صحیح الاسناد است.

آلبانی این حدیث را تضعیف کرده است «ضعیف جامع الصغیر» (۵/۲۰-۲۱) (حدیث ۴۷۱۲).

(۲) «سنن ترمذی» ابواب التفسیر سورة الکهف (۸/۵۹۷-۵۹۹) ترمذی می‌گوید: این حدیث «حسن غریب» است و «سنن ابن ماجه» کتاب الفتن (۲/۱۳۶۵-۱۳۶۵) (حدیث ۴۰۸۰) تحقیق محمد فؤاد عبدالباقی و «المستدرک» حاکم (۴/۴۸۸) او می‌گوید: این حدیث مطابق شرط شیخین است ولی در صحیحین نیست.

«(یاجوج و ماجوج) ظاهر می‌شوند، آبها را می‌نوشند، مردم از آنها می‌گریزند به سوی آسمان تیراندازی می‌کنند، تیرهایشان آغشته به خون بر می‌گردند آنها می‌گویند ساکنان زمین را شکست دادیم و با نیرو و قدرتمان بر اهل آسمان هم غلبه کردیم» گفت «خداوند دودی را به میان آنان می‌فرستد». گفت «و آنها را هلاک می‌گرداند، قسم به کسی که نفس محمد در دست اوست جانداران زمین همه فربه، شاداب و پر شیر و پر گوشت می‌شوند» ذوالقرنین سد یاجوج و ماجوج را بنا به درخواست همسایگانشان بنا کرد تا آنها را در برابر تجاوز یاجوج و مأجوج حفظ کند. بطوری که خداوند در قرآن به آن اشاره کرده است.

﴿قَالُوا يَذَّالِقَرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ۖ قَالَ مَا مَكَّيْتُ فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ۚ﴾ [الكهف: 94-95].

این آیات در مورد بناء سد یاجوج و مأجوج بحث می‌کند که در سمت مشرق است.^۱ چون خداوند می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَّمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا ۚ﴾ [الكهف: 90].

«تا وقتی که به جای طلوع خورشید رسید».

بطور مشخص جای سد معلوم نیست برخی از پادشاهان و مؤرخین کوشیده‌اند مکان

ابن حجر در «فتح الباری» (۱۰۹/۱۳) می‌گوید: رجال حدیث صحیح هستند جز قتاده که مدلس است.

آلبانی این حدیث را تصحیح می‌کند «صحیح الجامع الصغیر» (۲/۲۶۵-۲۶۶) (حدیث ۲۲۷۲).

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۱/۵).

آن را پیدا کنند. مانند خلیفه واثق عباسی: «خلیفه واثق^۱ برخی از امیران خود را همراه سپاهی فرستاد تا سد را پیدا کنند و هنگام بازگشت آن را برای خلیفه توصیف نمایند. آنان شهرها و مناطق را یکی پس از دیگری سپری کردند تا به آنجا رسیدند و بنای ساخته شده از آهن و مس آن را مشاهده کردند. آن‌ها بعداً گفتند در بزرگی را دیده‌اند که با قفل‌های بزرگی بسته شده بود و مانده شیر و عسل را در یکی از برج‌های آنجا دیدند که توسط نگهبانان هم مرز حراست می‌شد. آن برج بسیار بلند و مستحکم بود به نحوی که از کوه‌های اطراف آن بلندتر بود سپس بعد از دو سال بلکه بیشتر پس از مشاهده مسائل سخت و عجائب فراوان به دیار خود باز گشتند^۲.

این قصه را ابن کثیر در تفسیرش بدون سند ذکر کرده است که خداوند به صحت آن آگاه‌تر است.

مدلول آیات گذشته مبین این است که این سد بین دو کوه بنا شده است. خداوند می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ﴾ [الک‌هف: 93]. واژه سدین یعنی دو کوه متقابل سپس می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ﴾ [الک‌هف: 96]. یعنی قله دو کوه^۳ را با تکه‌های آهن به هم وصل کرد سپس مس مذاب بر آن‌ها ریخت و سد محکمی از آن درست کرد.

امام بخاری می‌گوید: «مردی به پیامبر گفت: سدی از جنس فولاد و بسیار محکم است پیامبر فرمود: آن را دیده‌ام»^۴.

(۱) خلیفه عباسی هارون پسر محمد معتصم پسر هارون الرشید او در ۳۶ سالگی در سال (۲۳۲ هـ) در راه مکه در گذشت «البدایة والنهایة» (۳۰۸/۱۰).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۳/۵).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۱۹۱/۵-۱۹۲).

(۴) بخاری آن را در «ص‌حیح خود» بطور معلق در باب یاجوج و مأجوج روایت کرده است «فتح الباری» (۳۸۱/۶).

سید قطب می‌گوید: «سدی در نزدیک شهر (ترمذ)^۱ کشف شده است که به (باب الحديد) یعنی در آهنی مشهور است. در اوایل قرن پانزدهم میلادی دانشمند آلمانی (سیلد یرجو) بر آن عبور کرده و در کتابش آن را ثبت نموده است. همچنین مؤرخ اسپانیایی (کلافیجو) در سفرش در سال (۱۴۰۳ م) آن را ذکر کرده است. و می‌گوید: سد شهر باب الحديد بین سمرقند و هندوستان قرار دارد... و احتمال دارد همان سدی باشد که ذی القرنین آن را ساخته است.^۲

شاید این سد همان دیوار دور شهر (ترمذ) باشد که یاقوت حموی در معجم البلدان آن را ذکر کرده است و سد ذی القرنین نیست.

این بحث در مشخص کردن محدوده مکان سد ما را یاری نمی‌دهد بلکه به مضمون آیات و مفاد احادیث صحیح برمی‌گردیم. یعنی سد یاجوج و ماجوج ماندگار است تا زمانی که وقت مشخص تخریب آن فرا رسد یاجوج و ماجوج در آخر الزمان خارج شوند. همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِّن رَّبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۝۹۸ وَتَرْكُنَا بِعَعْضُهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجٌ فِي بَعْضٍ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا ۝۹۹﴾ [الكهف: 98-99].
(ترجمه آن گذشت).

دلیل اینکه این سد هنوز موجود است حدیثی است که ابوهریره -رضی الله عنه- از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نقل کرده است پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «هر روز آن را حفر می‌کنند تا اینکه می‌خواهند آن را خراب کنند. رئیسشان می‌گوید: برگردید

(۱) یاقوت می‌گوید: ترمذ شهری مشهور و بزرگ در قسمت شرقی رود جیحون است. که دور آن دیوار کشیده شده است و بازار آن مفروش به آجر است و امام ابو عیسی ترمذی محدث مشهور و صاحب «الجامع الصحیح» و «العلل» اهل آنجا است «معجم البلدان» (۲۶/۲-۲۷).

(۲) «تفسیر فی ظلال» (۲۲۹۳/۴) و کتاب «أشراط الساعة وأسرارها» (ص ۷۵) محمد سلامه جبر چاپ شرکت الشعاع کویت چاپ اول (۱۴۰۱ هـ).

فردا آن را خراب می‌کنیم. گفت: ولی خداوند آن را به محکمترین حالت اولیه خود بر می‌گرداند این روند ادامه دارد تا زمانی که وقت خروج آن‌ها فرا می‌رسد (نزدیک به روز قیامت) رئیسشان می‌گوید: برگردید ان شاء الله فردا آن را تخریب می‌کنیم. گفت: آن‌ها بر می‌گردند و سد به حالت خود باقی می‌ماند. پس فردا می‌آیند سد را تخریب می‌کنند و بر مردم ظاهر می‌گردند آب‌ها را می‌نوشند و مردم از آنان فرار می‌کنند»^۱.

در حدیث صحیحین آمده بود که جزء کوچکی از سد باز شده است لذا پیامبر از آن ترسید.

استاد سید قطب این نظریه را ترجیح می‌دهد که سد تخریب شده است و یاجوج و ماجوج خارج شده‌اند. او می‌گوید: آنان قوم تاتار بودند که در قرن هفتم ظاهر شدند و ممالک اسلامی را نابود کردند و در زمین فساد برپا نمودند.^۲

قرطبی درباره تاتار می‌گوید: «در این هنگام عدۀ زیادی از آن‌ها خارج شدند که جز خداوند کسی تعداد آن‌ها را نمی‌داند و جز او کسی آن‌ها را از جامعه اسلامی دور نمی‌کند آن‌ها درست مانند یاجوج و ماجوج و یا مقدمه ظهور آن‌ها هستند»^۳.

ظهور قوم تاتار مقارن عصر قرطبی بود، خبر فساد و کشتار آن‌ها به همه جا رسیده لذا قرطبی می‌گوید احتمال دارد آنان همان یاجوج و ماجوج یا مقدمه آن‌ها باشند.

اما یکی از نشانه‌ای بزرگ قیامت خروج یاجوج و ماجوج در آخر الزمان است و تاکنون این واقعه رخ نداده است زیرا احادیث صحیح دال بر آن هستند که خروج آن‌ها بعد از نزول عیسی -علیه السلام- اتفاق خواهد افتاد و اوست که علیه آنان دست به دعا می‌شود خداوند دعای او را استجابت کرده و آنان را به دریا می‌ریزد و تمام بندگان خدا از شرشان راحت می‌شوند.

(۱) روایت از ترمذی، ابن ماجه و حاکم است و تخریج آن در صفحه ۳۵۹ گذشت.

(۲) «فی ظلال القرآن» (۲۲۹۳/۴-۲۲۹۴).

(۳) «تفسیر قرطبی» (۵۸/۱۱).

فصل پنجم: خسوف‌های سه گانه

معنی خسف:

خسف المكان یخسف خسوفاً یعنی در زمین فرو رفت و در آن غائب شد^۱. خداوند می‌فرماید:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ﴾ [القصص: ۸۱].

«خود و خانه‌اش را در زمین فرو بردیم».

خسوف‌های سه گانه که از نشانه‌های بزرگ قیامت هستند در احادیث بیان شده‌اند.

دلیل‌هایی از سنت بر خسوف‌های سه گانه

۱- حذیفه بن اسید -رضی الله عنه- می‌گوید: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «إن الساعة لن تقوم حتى تروا عشر آيات... (فذكر منها) وثلاثة خسوف: خسف بالمشرق وخسف بالمغرب، وخسف بجزيرة العرب»^۲. «قیامت بر پا نمی‌شود تا ده نشانه آن رخ دهد... (از جمله آن‌ها) سه خسوف اتفاق بیافتد، خسوفی در مشرق، و دوتای دیگر در مغرب و در جزیره العرب».

۲- ام سلمه می‌گوید: از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمود: «سيكون بعدي خسف بالمشرق، وخسف بالمغرب وخسف في جزيرة العرب». «بعد از من خسوفی در مشرق، خسوفی در مغرب و یکی نیز در جزیره العرب اتفاق می‌افتد».

گفتم (ام سلمه): ای پیامبر خدا، در زمین خسوف رخ می‌دهد در حالی که انسان‌های

(۱) «ترتیب القاموس المحيط» (۵۵/۲) و «لسان العرب» (۶۷/۹).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

صالح در آن هستند؟ پیامبر خدا به او گفت: «إذا أكثر أهلها الخبث»^۱ «وقتی که بیشتر مردم آن خبیث شوند».

آیا این خسوف‌ها اتفاق افتاده‌اند

این خسوف‌ها مانند دیگر نشانه‌های بزرگ قیامت تاکنون اتفاق نیافتاده‌اند گرچه برخی از علماء مانند شریف برزنجی^۲ بر این باورند اتفاق افتاده‌اند اما رأی صحیح این است که تاکنون حادث نشده‌اند. تنها برخی خسوف‌ها جاهای مختلف بطور پراکنده حادث شده‌اند که از نشانه‌های کوچک قیامت به شمار می‌آیند.

اما این خسوف‌های سه گانه بزرگ و شامل بیشتر مناطق زمین در شرق غرب و جزیره العرب هستند.

ابن حجر می‌گوید: خسوف در برخی اماکن حادث شده است ولی احتمال دارد. خسوف‌های سه گانه مقداری عامتر و بزرگ‌تر از آن‌ها باشند^۳.

عبارات: «إذا كثر الخبث، و فشت فيهم المعاصي» در حدیث قول ابن حجر را تایید می‌کند.

(۱) طبرانی در «الوسط» آن را روایت کرده است «مجمع الزوائد» هیشمی (۱۱/۸).

(۲) «الإشاعة» (ص ۴۹).

(۳) «فتح الباری» (۸۴/۱۳).

فصل ششم:

دود

براساس ادله‌ای از قرآن و سنت ظاهر شدن دود در آخر الزمان یکی از نشانه‌های بزرگ روز قیامت است.

الف- دلیل‌های قرآنی

خداوند می‌فرماید:

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ۝ يَغْشى النَّاسُ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ ۝﴾^۱

[الدخان: ۱۰-۱۱].

«ای محمد منتظر باش تا روزی آسمان دودی واضح و آشکار ظاهر کند و همه مردم را در بر گیرد در این هنگام به عنوان توبیخ و سرزنش به آنان گفته می‌شود یا بعضی از آنان به بعضی دیگر می‌گویند این عذاب دردناکی است».

درباره اینکه منظور از این دود چیست؟ و آیا واقع شده است یا اینکه از آیاتی است که باید منتظر آن‌ها بود چند رأی وجود دارد.

رای اول: منظور از این دخان همان است که پیامبر خدا بعد از تحمل سختی و گرسنگی و عدم استجابه دعوت از طرف قریش پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آنان را دعا کرد و آنان متوجه دودی در آسمان شدند.

عبدالله بن مسعود و عده‌ای از علماء سلف این رأی را داده‌اند.^۲

عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید: «پنج واقعه اتفاق افتاده‌اند، لزام،^۱ روم،

(۱) «تفسیر قرطبی» (۱۳۰/۱۶) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷-۲۳۶).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۱۳-۱۱/۱۵) و «تفسیر قرطبی» (۱۳۱/۱۶) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۳/۷).

بطشه، قمر و دخان»^۲.

وقتی مردی از کنده درباره دخان سخن گفت و بیان کرد در روز قیامت دودی خواهد آمد که گوش و چشم منافقین را می‌گیرد. عبدالله بن مسعود عصبانی شد و گفت: «هر کس چیزی می‌داند بگوید و هر کس درباره چیزی علم ندارد بگوید «الله اعلم» زیرا این قول بخشی از علم است که (اگر در زمینه‌ای علم نداری بگویی نمی‌دانم) زیرا خداوند به پیامبرش می‌فرماید:

﴿قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ﴾ [ص: ۸۶].

«بگو من در مقابل دعوت و ابلاغ دین خدا هیچ پاداشی نمی‌خواهم و از زمره متکلفین (یعنی کسی که چیزی را دارا نیست اما به دروغ خود را به آن نسبت می‌دهد) نیستم». قریش در پذیرش اسلام تأخیر کردند و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- آنان را دعا کرد و فرمود: «اللَّهُمَّ أَعِني عَلَيْهِمْ بَسِيعَ كَسِيعِ يَوْسُفَ» «پروردگارا مرا در برابر آنان (مشرکین) بوسیله هفت سال مثل هفت سال (قحطی زمان) یوسف یاری بده». لذا قحطی آنان را در برگرفت و بسیاری از بین رفتند تا آنجا که زنده‌ها گوشت مرده و استخوان می‌خوردند آنان بین زمین و آسمان را مملو از دود می‌دیدند.^۳

- (۱) منظور از لزام این آیه است ﴿قُلْ مَا يَعْجَبُ بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا﴾ [الفرقان: ۷۷] «به علت تکذیبشان عذابی هلاک‌کننده بر آنان لازم می‌گردد و منظور از آن شکستی است که خداوند در روز جنگ بدر بر آنان وارد کرد». «تفسیر ابن کثیر» (۱۴۳/۶-۳۰۵) و «شرح نووی لمسلم» (۱۴۳/۱۷). بقیه موارد نیز هر یک در آیه‌ای از قرآن به آن اشاره شده است.
- (۲) «صحیح بخاری» کتاب التفسیر باب (فارتقب یوم یاتی السماء بدخان مبین) (۵۷۱/۸) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب صفة القيامة و الجنة و النار باب الدخان (۱۴۳/۱۷) با شرح نووی).
- (۳) «صحیح بخاری» کتاب التفسیر سوره روم (۵۱۱/۸) با شرح فتح الباری) و باب ﴿يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾ (۵۷۱/۸) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب صفة القيامة و الجنة و النار، باب الدخان (۱۴۰/۱۷-۱۴۱) با شرح نووی).

ابن جریر طبری این قول را ترجیح داده و می‌گوید: چون خداوند وعده دخان را به مشرکین قریش داده است. و قول خداوند به پیامبرش که می‌گوید:

﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ [الدخان: 10].

در ضمن خطاب خداوند به کفار قریش و سرزنش آنان به خاطر شرکشان است. آنجا که می‌فرماید:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ﴾ بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ [الدخان: 8-9].

«هیچ معبودی جز او نیست. (او) زنده می‌کند و می‌میراند. (او) پروردگار شما و پروردگار اجداد اولین شما است. لکن آنان در (عالم) شک و گمان مشغول و سرگرمند».

و بعد از این آیه به پیامبرش می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ﴾ [الدخان: 10]. این آیه پیامبر را به صبر و تحمل در برابر آنان سفارش می‌کند.... تا هنگامی که عذابش نازل شود و همچنین تهدیدی برای مشرکین است پس این آیه به وعید مشرکین زمان پیامبر و تحققش در آن زمان نزدیکتر است تا اینکه آن وعید را از آن‌ها تأخیر بیاندازد و بر غیر آنان محقق سازد.^۱

* رأی دوم: این دخان (دود) از آیاتی است که تاکنون رخ نداده و نزدیک روز قیامت حادث می‌شود.

عبدالله بن عباس و بعضی از اصحاب و تابعین این رأی را پذیرفته‌اند ابن جریر طبری و ابن ابی حاتم از عبدالله ابن ابی ملیکه روایت می‌کند گفت: بامداد روزی نزد ابن عباس رفتم. گفت امشب تا صبح نخوابیده‌ام گفتم: چرا گفت: (مردم) گفتند ستاره دنباله‌دار طلوع کرده است ترسیدم مبدا دخان آمده باشد بدین خاطر تا صبح نخوابیدم. ابن کثیر می‌گوید: این روایت صحیح الاسناد است که به ابن عباس دانشمند امت و

(۱) «تفسیر طبری» (۱۱۴/۲۵).

مفسر قرآن نسبت داده شده است. و اصحاب و تابعین موافق او آن را تأیید کرده‌اند و همچنین احادیث موضوع صحیح و حسن و... روایت شده‌اند که در آن‌ها دلایل قانع‌کننده وجود دارد مبنی بر اینکه دخان از آیاتی است که در آینده حادث خواهد شد. با این وجود ظاهر قول خداوند که می‌فرماید: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ﴾ [الدخان: ۱۰]. یعنی دخان واضح و آشکار است و هر کس آن را می‌بیند اما آنچه ابن مسعود -رضی الله عنه- تفسیر کرده است یعنی آنان در اثر شدت گرسنگی خیال می‌کنند بین آسمان و زمین دود وجود دارد.^۱

و همچنین عبارت «یغشی الناس» یعنی دود مردم را بطور عموم در بر می‌گیرد اما اگر امری خیالی بود تنها شامل مشرکین مکه می‌گردید و خداوند نمی‌فرمود: ﴿يَغْشَى النَّاسَ﴾ [الدخان: ۱۱].^۲

در صحیحین آمده است پیامبر خدا به این صیاد گفت «إني خبأت لك خبأً» او گفت: (که چیزی را که در نظر گرفته‌ای) دخان است پیامبر فرمود: «خفه شو و از حد خود (کهانت) تجاوز نکن و پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- آیه ۱۰ سوره دخان را در نظر گرفته بود.^۳

این دلیل است بر اینکه دخان هنوز ظاهر نشده و در آینده حادث خواهد شد ابن صیاد جزو یهودیان مدینه بود و این قصه بعد از هجرت پیامبر به مدینه منوره اتفاق افتاد. بعلاوه احادیث صحیح بیان کرده‌اند دخان جزو نشانه‌های بزرگ قیامت است (بعداً این احادیث ذکر می‌شوند).

(۱) «تفسیر طبری» (۱۱۳/۲۵) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الجنائز باب اذا أسلم الصبی (۲۱۸/۳) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» باب ذکر ابن صیاد (۴۷/۱۸-۴۹) با شرح نووی) و «جامع ترمذی» باب ما جاء فی ذکر ابن صیاد (۵۱۸/۶-۵۲۰) و «مسند احمد» (۱۳۶/۹-۱۳۹) (دیت ۶۳۶۰) تحقیق احمد شاکر.

آنچه ابن مسعود گفته است جزو کلام خود اوست و قانوناً احادیث مرفوع بر احادیث موقوف (حدیثی که به پیامبر -صلی الله علیه وسلم- نرسیده باشد و صحابی آن را بگوید) مقدم هستند.^۱

و منعی وجود ندارد برای اینکه اگر این علامت ظاهر شد بگویند (ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون): «پروردگارا عذاب را از ما برطرف کن ما جزو ایمانداران هستیم» پس خداوند عذاب (دود) را از آنان بر دارد ولی دوباره کافر شوند و این موقع آخر الزمان است.

البته بعضی از علما این روایت‌ها را با هم جمع کرده‌اند^۲ و می‌گویند: در واقع دو دخان ظاهر می‌شوند. یکی از آن‌ها در زمان پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بر مشرکین قریش ظاهر شده است و دیگر همان است که در آخر الزمان ظاهر می‌شود. ولی دخان حقیقی همان است که یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است و در آخر الزمان حادث می‌شود.

قرطبی نقل می‌کند: «مجاهد گفت^۳: عبدالله بن مسعود می‌گوید: دو دود وجود دارند یکی از آن‌ها گذشت و دیگری که هنوز ظاهر نشده است بین آسمان و زمین را پر می‌کند مؤمن از آن متأثر نمی‌شود و جز باندازه بیماری زکام اما کافر گوش‌هایش سوراخ

(۱) «النهاية / الفتن الملاحم» (۱۷۲/۱) تحقیق د. طه زینی.

(۲) «التذكرة» (ص ۶۵۵) و «شرح نووی لمسلم» (۲۷/۱۸).

(۳) مجاهد: امام و حافظ مجاهد ابن جبر مکی ابو الحجاج است او بیشتر با عبدالله بن عباس بود و تفسیر را از او می‌آموخت مجاهد می‌گوید: «فقیه کسی است که از خدا بترسد گرچه علمش کم باشد و جاهل کسی است که خدا را نافرمانی کند گرچه علمش زیاد باشد. او در سال (۱۰۲ یا ۱۰۳ هـ) در گذشت «تذكرة الحفاظ» (۱۹۲/۱-۹۳) و «البدایة والنهاية» (۲۲۴/۹-۲۲۹) و «تهذیب التهذیب» (۴۴-۴۲/۱۰)

می‌شوند»^۱

ابن جریر طبری می‌گوید: «اینکه وعده دখانی که به مشرکین داده شده است بر آنها واقع شده انکارناپذیر است و همچنین وقوع دخانی دیگر در آینده بر مردمی دیگر انکار نمی‌شود. زیرا احادیث پیامبر -صلی الله علیه وسلم- به ما چنین خبر داده‌اند پس آنچه که عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید واقع شده است. و هر دو نوع خبر که از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- روایت شده‌اند صحیح هستند»^۲.

ب- دلیل‌هایی از سنت

برخی احادیث دال بر ظهور دخان (دود) در آخر الزمان ذکر شدند اکنون چند حدیث دیگر را به آنها اضافه می‌کنیم.

۱- مسلم از ابوهریره روایت می‌کند پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «بادروا بالأعمال ستاً: الدجال، و الدخان»^۳. «به انجام اعمال صالح مبادرت ورزید قبل از اینکه شش حادثه پیش آیند.... (از جمله) دخان و دجال و....»

۲- در حدیث حذیفه درباره نشانه‌های بزرگ قیامت از «دخان»^۴ نیز نامبرده شده است.

۳- ابن جریر و طبرانی از ابو مالک اشعری روایت کرده‌اند. او گفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «إِنَّ رَبَّكُمْ أَنْذَرَكُمْ ثَلَاثًا: الدخان يأخذ المؤمن كالزكاة ويأخذ

(۱) «التذكرة» (ص ۶۵۵).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۱۴/۲۵-۱۱۵).

(۳) «صحیح مسلم» باب فی بقیة أحادیث الدجال (۸۷/۱۸ با شرح نووی).

(۴) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

الکافر فینتفخ حتی یخرج من مسمع منه^۱. «خداوند شما را از سه چیز می‌ترساند: دودی که مانند زکام در مؤمن اثر می‌کند و کافر آن را استشمام می‌کند و از آن منتفخ می‌گردد تا اینکه از هر دو گوشش خارج می‌شود».

(۱) «تفسیر طبری» (۱۱۴/۲۰) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۳۵/۷) ابن کثیر می‌گوید: اسناد حدیث خوب است. ابن حجر روایت ابن جریر طبری را از ابو مالک و ابن عمر نقل می‌کند و می‌گوید: «سند هر دو روایت ضعیف است» اما تعدد این احادیث همدیگر را تقویت می‌کنند و دال هستند به اینکه این خبر اصلی داشته است» «فتح الباری» (۵۷۳/۸).

فصل هفتم: طلوع خورشید از مغرب

طلوع خورشید از مغرب یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است که با آیات و احادیث ثابت می‌شود.

الف - دلیل‌های قرآنی

خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: 158].

«روزی که بعضی از آیات پروردگارت ظاهر می‌شوند کسی که قبلاً ایمان نداشته باشد یا از ایمانش خیری کسب نکرده باشد ایمان آوردنش به او سودی نمی‌رساند».

احادیث صحیح دلالت می‌کنند بر اینکه منظور از «بعضی آیات» مذکور در آیه طلوع خورشید از مغرب است (بنا به قول اکثر مفسرین)^۱.

طبری بعد از اینکه اقوال مفسرین را در تفسیر این آیه ذکر می‌کند - می‌گوید: «نزدیکترین قول به صحت در تفسیر این آیه چیزی است که احادیث منقول از پیامبر - صلی الله علیه وسلم - به آنان اشاره کرده‌اند و آن زمان طلوع خورشید از مغرب است»^۲.

شوکانی می‌گوید: «اگر این خبر (تفسیر پیامبر از آیه فوق) بر وجه صحیحی روایت شده باشد و بدون ایراد و مرفوع باشد. پس اخذ به آن واجب و تقدیمش بر سایر روایات

(۱) «تفسیر طبری» (۹۶/۸-۱۰۲) و «تفسیر ابن کثیر» (۳۶۶/۳-۳۷۱) و «تفسیر قرطبی» (۱۴۵/۷) و «اتحاف الجماعه» (۳۱۵/۲-۳۱۶).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۰۳/۸).

ضروری است»^۱.

ب- دلیل‌هایی از سنت پاک نبوی

احادیث دال بر طلوع خورشید از مغرب زیادند از جمله:

۱- شیخان از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت کرده‌اند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت، فرآها الناس، آمنوا أجمعون، فذاک حين لا ینفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خيراً»^۲. «در قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند. پس وقتی خورشید طلوع کرد و مردم آن را دیدند، همه ایمان می‌آورند. در این هنگام کسی که قبلاً ایمان نداشته است یا از ایمانش خیری کسب نکرده است. ایمان آوردنش سودی به او نمی‌رساند».

۲- بخاری از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت می‌کند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «لا تقوم الساعة حتى تقتتل فئتان... (فذكر الحديث وفيه) وحتى تطلع الشمس من مغربها، فإذا طلعت، فرآها الناس، آمنوا أجمعون، فذاک حين لا ینفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو کسبت فی ایمانها خيراً»^۳. «قیامت بر پا نمی‌شود تا دو گروه با هم قتال کنند... (در ادامه حدیث آمده است) و تا اینکه خورشید از مغرب طلوع کند وقتی طلوع کرد. همه ایمان می‌آورند. در این هنگام نفسی که قبلاً ایمان نداشته است یا از ایمانش خیری کسب نکرده است ایمان آوردنش سودی به او نمی‌رساند».

(۱) «تفسیر شوکانی» (۱۸۲/۲).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق (۳۵۲/۱۱) با شرح فتح الباری) و «صحیح مسلم» کتاب الإیمان، باب الزمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان، (۱۹۴/۲) با شرح نووی).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن (۸۱/۱۳-۸۲) با شرح فتح الباری).

۳- مسلم از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت می‌کند پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «بادروا بالأعمال ستاً: طلوع الشمس من مغربها»^۱. «قبل از شش چیز مبادرت به اعمال صالح کنید: (یکی از آن‌ها) طلوع خورشید از مغرب است».

۴- حدیث حذیفه بن اسید درباره نشانه‌های بزرگ قیامت گذشت که یکی از آن‌ها را طلوع خورشید از مغرب معرفی کرده بود^۲.

۵- امام احمد و مسلم از عبدالله بن عمرو -رضی الله عنه- روایت می‌کنند او می‌گوید: «از پیامبر خدا حدیثی را حفظ کرده‌ام که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمود: «إن أول الآيات خروجا طلوع الشمس من مغربها»^۳. «اولین نشانه‌ای که (در آخر الزمان) اتفاق می‌افتد طلوع خورشید از مغرب است».

۶- ابوذر می‌گوید روزی پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «آیا می‌دانید این خورشید به کجا می‌رود؟» گفتند خدا و رسولش داناترند. گفت: این خورشید می‌رود تا به محل استقرار خودش در زیر عرش (خداوند) برسد. پس در آنجا به سجده می‌افتد، در این حالت می‌ماند تا به او گفته می‌شود بلند شو از مسیری که آمده‌ای برگرد پس خورشید برمی‌گردد و دوباره از جای خودش طلوع می‌کند سپس به محل استقرار خود در زیر عرش می‌رود و به سجده می‌افتد و به همین حال می‌ماند تا به او گفته می‌شود بلند شو از مسیری که آمده‌ای برگرد. خورشید می‌رود و دوباره در جای خودش طلوع می‌کند و به حرکت می‌افتد بطوری که مردم از تمام جزئیات با خبرند تا اینکه به محل استقرار خود در زیر عرش خدا

(۱) «صحیح مسلم» باب فی بقیة من أحادیث الدجال (۸۷/۱۸) با شرح نووی.

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۸) با شرح نووی.

(۳) «مسند احمد» (۱۰/۱۱-۱۱۱) (حدیث ۶۸۸۱) تحقیق احمد شاکر و «صحیح مسلم» کتاب الفتن، باب ذکر الدجال، (۷۷/۱۸-۷۸) با شرح نووی.

می‌رود.

و به سجده می‌افتد سپس به او گفته می‌شود بلند شو و این بار از مغرب طلوع کن پیامبر فرمود: آیا می‌دانید در چه زمانی (چنین می‌شود) این واقعه در زمانی رخ می‌دهد که نفسی که قبلاً ایمان نیاورده است یا از ایمانش خیری کسب نکرده است ایمان آوردنش دیگر سودی به او نمی‌رساند.

مناقشه رشید رضا در ردّ حدیث ابوذر درباره سجود خورشید

رشید رضا حدیث گذشته ابوذر را نقل می‌کند و در شرح آن می‌گوید: متن این حدیث یکی از متن‌های پر از اشکال است و در مورد سند حدیث می‌گوید: این حدیث را شیخان از طریق ابراهیم بن یزید بن شریک التیمی از ابوذر روایت کرده‌اند که علی‌رغم رأی اعتماد جماعت به او، مدّلس است – امام احمد می‌گوید: این شخص به ابوذر نرسیده است همانگونه که دار قطنی می‌گوید: از حفصه و عائشه چیزی نشنیده است و اصلاً در زمان آن‌ها نبوده است. و ابن المدینی می‌گوید: او نه از علی و نه از ابن عباس چیزی نشنیده است. او این قول را در کتاب «تهذیب التهذیب» نقل می‌کند.^۱

غیر از این حدیث از آن‌ها بصورت «عننه» روایات وارد شده است پس احتمال دارد کسی که از آن‌ها روایت کرده است ثقة نبوده باشد.

پس وقتی در بعضی از روایات صحیحین و سنن این چنین علت‌هایی یافت می‌شوند. تازه این بعلاوه دخول اسرائیلیات، و خطای راوی در نقل به معنی است پس در حدیثی

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن، باب بیان الزمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان (۱۹۵/۲-۱۹۶ با شرح نووی) بخاری این حدیث را مختصراً در «صحیح بخاری» روایت کرده است. کتاب التفسیر، باب (و الشمس تجری لمستقرّ لها) (۵۴۱/۸ با شرح فتح الباری) و کتاب التوحید، باب وکان عرشه علی الماء و هو رب العرش العظیم (۴۰۴/۱۳ با شرح فتح الباری).

که شیخان و اصحاب سنن آن را ترک کرده‌اند چکار باید بکنیم؟!^۱

این قول محمد رشید رضا در این باره بود.

اما این سخن او جداً خطیر است و ایراد بر احادیث ثابت و صحیح پیامبر و تشکیک در آن‌ها به حساب می‌آید، خصوصاً احادیث «صحیح مسلم و بخاری» که امت اسلامی اجماعاً آن‌ها را قبول دارند.

ای کاش او در سند حدیث دقت بیشتری می‌کرد و متن آن را از اشکالاتی که ادعا می‌کند تبرئه می‌نمود. و در این زمینه خود را تابع قول علماء گذشته خود می‌کرد که به احادیث به اثبات رسیده پیامبر ایمان داشتند و در مواردی که اطلاع کافی نداشتند تکلف به خرج نمی‌دادند و کلام پیامبر را براساس معنی صحیح متبادر از آن اجرا می‌نمودند.

ابو سلیمان خطابی درباره این قول پیامبر که می‌فرماید: «مستقرها تحت العرش» می‌گوید: ما منکر نیستیم که خورشید جای استقرار در زیر عرش داشته باشد ولی ما آن را مشاهده و یا درک نمی‌کنیم و این خبر از غیب به ما رسیده است. پس آن را تکذیب نمی‌کنیم و در مورد کیفیت آن سخن بر زبان نمی‌آوریم زیرا بدان علم نداریم.

سپس درباره سجود خورشید در زیر عرش می‌گوید: «این حدیث از سجود خورشید در زیر عرش خبر می‌دهد. ممکن است این امر هنگام در یک محور قرار گرفتن آن با عرش در مسیر حرکتش و هنگام تصرف عرش در مسخرات خودش صورت پذیرد. اما آیه ۸۶ سوره کهف که می‌فرماید:

﴿حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ﴾ [الکھف: ۸۶].

«تا وقتی که به غروبگاه خورشید رسید به نظرش آمد که آفتاب (انگار) در چشمه گل آلود تیره رنگی فرو می‌رود....».

این آیه نهایت دید چشم را هنگام غروب آفتاب بیان می‌کند و سجود آن در زیر عرش

(۱) «تفسیر المنار» (۲۱۱/۸-۲۱۲) محمد رشید رضا چاپ دوم دارالمعرفه بیروت، لبنان.

بعد از غروب اتفاق می‌افتد»^۱.

نووی می‌گوید: «اما سجود خورشید ایجاد حالتی متمایز و بلوغی است که خداوند در آن ایجاد می‌نماید»^۲.

ابن کثیر می‌گوید: «تمام مخلوقات در برابر عظمت خداوند خواسته یا ناخواسته سجده می‌برند. این نوع سجود تنها خاص خداوند است»^۳.

ابن حجر می‌گوید: «ظاهراً منظور از استقرار، سجود خورشید در شب و روز است و در مقابل استقرار، مسیر دائم آن است که به لفظ «جریان» تعبیر داده شده است. و الله اعلم»^۴.

در هر صورت منظور استقرار خورشید و یا سجود آن نیست. فقط خواستم بیان کنم علی‌رغم برداشت رشید رضا، در متن حدیث ابوذر اشکالی وجود ندارد و علماء آن را پذیرفته‌اند و معنایش را نیز بیان کرده‌اند.

اما ایراد رشید رضا در سند حدیث ناشی از اشتباه اوست چون حدیث طبق روایت راویان موثق به متصل الاسناد است. و دربارهٔ تدلیس ابراهیم بن یزید التیمی و اینکه او ابوذر، خصه و عائشه را ملاقات نکرده و زمان آن‌ها را درک ننموده است در جواب گفته می‌شود.

۱- در سند آمده است ابراهیم بن یزید حدیث را از ابوذر نقل کرده است ولی در واقع پدرش از ابوذر روایت می‌کند و ابراهیم از پدرش حدیث را شنیده است سند حدیث را مسلم و بخاری این چنین ذکر کرده‌اند. و پدر ابراهیم یزید بن شریک تیمی است که از عمر، علی، ابن مسعود، ابوذر -رضی الله عنهم- و غیره

(۱) «شرح السنة» بغوی (۹۵/۱۵-۹۶) تحقیق شعیب الارناؤوط.

(۲) «شرح نووی لصحیح مسلم» (۱۹۷/۲).

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۳۹۸/۵).

(۴) «فتح الباری» (۵۴۲/۸).

حدیث روایت کرده است و پسرش ابراهیم، ابراهیم نخعی و غیر آنها از او حدیث روایت کرده‌اند و ابن معین ابن حبان، ابن سعد و ابن حجر او را مطمئن می‌دانند و از او حدیث نقل نموده‌اند. ابو موسی المدینی می‌گوید: «گفته‌اند او جاهلیت را نیز درک کرده است»^۱.

۲- براساس روایت مسلم ابراهیم بن یزید تصریح کرده است که حدیث را از پدرش شنیده است. مسلم سند حدیث را چنین نقل می‌کند: «... حدثنا یونس عن ابراهیم بن یزید التیمی سمعه فیما اعلم عن ابیه عن ابی ذر»^۲.
و فرد موثوق به وقتی اقرار می‌کند که شنیده است روایتش پذیرفته می‌شود همانگونه که علم «مصطلح الحدیث» بیان می‌کند.^۳

عدم پذیرش ایمان و توبه بعد از طلوع خورشید از مغرب

وقتی خورشید از مغرب طلوع کرد اگر کسی که قبلاً ایمان نداشته است در این هنگام ایمان بیاورد و یا عاصی توبه کند از آنها پذیرفته نمی‌شود. چون طلوع خورشید از مغرب یکی از نشانه‌های بزرگ قیامت است و همه آن را مشاهده می‌کنند و حقایق برایشان کشف می‌گردد. و مردم چنان متأثر می‌شوند و ترس تمام وجود آنها را بر می‌دارد که همه عالم پس از مرگ را تصدیق می‌کنند و به تمام حقایق آن اقرار می‌نمایند. لذا حکم آنان در چنین حالتی مانند حکم کسی است که باس خدا را عیناً مشاهده کرده باشد. همانطور که خداوند می‌فرماید:

﴿فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيْمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْاْ بَاسًا سُنَّتَ اللّٰهُ الَّتِيْ قَدْ خَلَتْ فِيْ عِبَادِهِۦ وَخَسِرَ هٰۤؤُلَآئِكَ الْكَافِرُوْنَ﴾ ﴿۸۵﴾ [المؤمن: 85].

(۱) «تهذیب التهذیب» (۳۳۷/۱۱).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن باب بیان زمن الذی لا یقبل فیہ الإیمان (۱۹۵/۲ با شرح نووی).

(۳) «تیسیر مصطلح الحدیث» (ص ۸۳).

«چنان نبود که ایمانشان هنگام مشاهده عذاب ما بدیشان سودی برساند. این سنت و شیوه همیشگی خدا در مورد بندگان بوده است ولی کافران در آن هنگام زیانبار شده‌اند».

قرطبی می‌گوید: «علماء گفته‌اند: عدم پذیرش ایمان انسان هنگام طلوع خورشید از مغرب تنها بدین خاطر است که چنان ترس و وحشتی به دل او وارد شده است که تمام شهوت‌های نفسانی او خاموش شده و قوای بدنش ضعیف گشته است. لذا مردم به خاطر یقینشان به حدوث قیامت مانند کسی شده‌اند که سكرات مرگ او را در بر گرفته است. زیرا جاذبه‌های معاصی در وجود آن‌ها قطع شده و باطل گشته‌اند پس هر کس در چنین حالی توبه کند از او پذیرفته نمی‌شود. همانگونه که توبه انسان در حال مرگ پذیرفته نخواهد شد»^۱.

ابن کثیر می‌گوید: «در این روز اگر کافر ایمان بیاورد از او پذیرفته نمی‌شود. ولی هر کس قبلاً ایمان داشته و عملاً مصلح بوده است او خیر بزرگی را بدست آورده است و اگر عمل صالح را با گناه آمیخته کرده باشد و در این هنگام توبه کند از او پذیرفته نمی‌شود»^۲.

این مضمون همان است که قرآن و احادیث صحیح بر آن دلالت می‌کنند. خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾ [الأنعام: 158].

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «لا تنقطع الهجرة ما تقبلت التوبة ولا تزال التوبة مقبولة حتى تطلع الشمس من المغرب، فإذا طلعت، طبع على كل قلب بما فيه، وكفى

(۱) «التذكرة» (ص ۷۰۶) و «تفسیر قرطبی» (۱۴۶/۷).

(۲) «تفسیر ابن کثیر» (۲۷۱/۳).

الناس العمل»^۱. «تا وقتی که توبه پذیرفته شود هجرت قطع نمی‌گردد. و توبه پذیرفته می‌شود تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع کند، وقتی کرد، هر آنچه در قلب‌هاست مهر و موم می‌شود و تنها عمل بدرد انسان می‌خورد.

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ جَعَلَ بِالْمَغْرِبِ بَاباً عَرْضَهُ مَسِيرَةُ سَبْعِينَ عَاماً لِلتَّوْبَةِ لَا يَغْلُقُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ قَبْلِهِ وَذَلِكَ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ...﴾»^۲.

«خداوند در مغرب دری با عرض مسافت طی شده در هفتاد سال برای توبه قرار داده است. و بسته نمی‌شود تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع کند. این همان مصداق قول خداوند است که می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ...﴾»^۳. برخی از علماء بر این باورند کسانی که ایمان آن‌ها پذیرفته نمی‌شود. کافرانی هستند که طلوع خورشید از مغرب را عیناً مشاهده کرده‌اند اما اگر زمان گذشت و مردم آن را فراموش کردند هم ایمان کافر و هم توبه عاصی پذیرفته می‌شود.

قرطبی می‌گوید: «پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يَغْرُغْ»^۴. «خداوند توبه عبد را تا وقتی که غرغر مرگ نکند می‌پذیرد». یعنی تا وقتی که

(۱) «مسند احمد» (۱۳۳/۳-۱۳۴) (حدیث ۱۶۷۱) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: اسناد حدیث صحیح است. ابن کثیر می‌گوید «اسناد حدیث خوب و قوی است» «النهاية / الفتن الملاحم» (۱۷۰/۱) هیثمی می‌گوید: «رجال روایت احمد موثق به هستند» «مجمع الزوائد» (۲۵۱/۵).

(۲) رواه الترمذی فی باب ما جاء فی فضل التوبة و الاستغفار (۵۱۷/۹-۵۱۸ با شرح تحفة الاحوذی) ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن و صحیح است. ابن کثیر می‌گوید: نسائی این حدیث را تصحیح کرده است. «تفسیر ابن کثیر» (۳۶۹/۳).

(۳) «التذكرة» قرطبی (ص ۷۰۶) و «تفسیر آلوسی» (۶۳/۸).

(۴) «مسند احمد» (۱۷/۹-۱۸) (حدیث ۶۱۶۰) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید اسناد حدیث صحیح است.

روحش به حلق می‌رسد. در این هنگام انسان جای خودش را در جهنم و یا در بهشت می‌بیند پس کسی که طلوع خورشید از مغرب را عیناً مشاهده می‌کند مانند اوست. بنابراین توبه چنین شخصی تا وقتی که زنده است قابل قبول نیست. زیرا او ضرورهً به خدا، پیامبر و روز آخر (عالم پس از مرگ) علم پیدا کرده است. ولی اگر عمر دنیا طولانی گشت تا مردم آن (طلوع خورشید از مغرب) را فراموش کردند و از آن به ندرت بحث می‌کردند یعنی بحث آن واقعه اختصاصی شود و به حد تواتر نرسد. در این هنگام هر کس توبه کند از او پذیرفته می‌شود. والله اعلم^۱.

در تایید مطالب فوق روایت شده است: «بعد از این روشنایی خورشید و ماه پوشیده می‌شوند سپس بر مردم طلوع و غروب می‌کنند».

عبدالله ابن عمر -رضی الله عنهما- از پیامبر روایت می‌کند که فرمود: «یبقی الناس بعد طلوع الشمس من مغربها عشرين ومائة سنة». «بعد از طلوع خورشید از مغرب مردم صد و بیست سال می‌مانند».

از عمران بن حصین روایت شده است که می‌گوید: هر کس هنگام طلوع خورشید از مغرب تا هنگام صبحه که مردم زیادی در آن کشته می‌شوند. توبه کند یا اسلام بیاورد سپس بمیرد توبه یا اسلام او قابل قبول نیست. ولی هر کس بعد از آن توبه کند توبه‌اش پذیرفته می‌شود^۲.

جواب تمام موارد ذکر شده این است که تمام نصوص دلالت می‌کنند بر اینکه بعد از طلوع خورشید از مغرب توبه عاصی و ایمان کافر پذیرفته نمی‌شود. و تفاوتی بین کسی این واقعه را مشاهده کرده و یا آن را مشاهده نکرده است قائل نشده‌اند. در تأیید این مقوله طبری از عائشه -رضی الله عنها- نقل می‌کند که: «وقتی اولین نشانه

(۱) «تفسیر القرطبی» (۱۴۶/۷-۱۴۷) «التذکره» (ص ۷۰۶).

(۲) «التذکره» (ص ۷۰۵-۷۰۶).

ظاهر شد قلم‌ها کنار گذاشته می‌شوند و ملائکه حافظ انسان محبوس می‌گردند و اجسام بر اعمال انسان شهادت می‌دهند.^۱

منظور حضرت عائشه از اولین نشانه طلوع خورشید از مغرب است. اما هنگام وقوع نشانه‌های دیگر قبل از آن براساس احادیث صحیح توبه و ایمان پذیرفته می‌شود. ابن جریر طبری از عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- نقل می‌کند «در توبه باز است تا زمانی که خورشید از مغرب طلوع نکرده است».^۲

امام مسلم از ابو موسی -رضی الله عنه- روایت می‌کند. او گفت، پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «إِنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ يَدَهُ بِاللَّيْلِ لِيَتُوبَ مَسِيءُ النَّهَارِ، وَيَبْسُطُ يَدَهُ بِالنَّهَارِ لِيَتُوبَ مَسِيءُ اللَّيْلِ، حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا».^۳ «خداوند در شب دستش را باز می‌کند تا توبه گناهکار روز را بپذیرد و در روز دستش را باز می‌کند تا توبه گناهکار شب را بپذیرد. این روند تا هنگام طلوع خورشید از مغرب ادامه دارد».

پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در این حدیث نقطه پایان پذیرش توبه را طلوع خورشید از مغرب بیان کرده است.

ابن حجر احادیث و آثار زیادی را دال بر استمرار عدم پذیرش توبه تا روز قیامت، روایت می‌کند سپس می‌گوید: «این آثار همه همدیگر را تقویت می‌کنند و اتفاق دارند بر اینکه وقتی خورشید از مغرب طلوع کرد. در توبه بسته می‌شود و دیگر باز نمی‌گردد. یعنی عدم پذیرش توبه تنها خاص طلوع خورشید از مغرب نیست بلکه تا روز قیامت ادامه دارد».^۴

(۱) «تفسیر الطبری» (۱۰۳/۸) ابن حجر می‌گوید: سندش خوب است «فتح الباری» (۳۵۵/۱۱).

(۲) «تفسیر طبری» (۱۰۱/۸) ابن حجر می‌گوید: سند حدیث خوب است «فتح الباری» (۳۵۵/۱۱).

(۳) «صحیح مسلم» کتاب التوبه، باب قبول التوبة من الذنوب و ان تكررت الذنوب و التوبة، (۷۶/۱۷) با شرح نووی.

(۴) «فتح الباری» (۳۵۴/۱۱-۳۵۵).

اما در جواب استدلال قرطبی می‌توان چنین گفت: درباره حدیث عبدالله بن عمرو ابن حجر می‌گوید: مرفوع بودنش ثابت نشده است. و حدیث عمران بن حصین اصل و اساسی ندارد.^۱

اما حدیث: «إِنَّ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ يَكْسِيَانِ الضُّوْءَ وَالنُّورَ...» قرطبی برای آن سندی ذکر نکرده است. و به فرض ثبوت آن بازگشت آنان به روز عادی طلوع و غروب دلیل نمی‌شود بر اینکه در توبه دوباره باز شده است.

حافظ ابن حجر بیان می‌کند که قول فصل تمام این آثار و روایات و نزاع مربوط به آن‌ها حدیث عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- در مورد طلوع خورشید از مغرب است که در آن آمده است: «فَمَنْ يَوْمَئِذٍ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ ﴿لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ...﴾ [الأنعام: 158]».^۲ «از امروز (طلوع خورشید از مغرب) به بعد تا روز قیامت ایمان آوردن کسی که قبلاً ایمان نداشته است به او سودی نمی‌رساند...».

(۱) «فتح الباری» (۳۵۴/۱۱).

(۲) «فتح الباری» (۸۸/۱۳) حافظ ابن حجر می‌گوید این حدیث را طبرانی و حاکم روایت کرده‌اند اما من در «مستدرک» حاکم جستجو کردم و آن را نیافتم.

فصل هشتم:

دابه

به استناد قرآن و سنت دابة الارض در آخر الزمان ظهور می‌کند و یکی از نشانه‌های بزرگ روز قیامت به حساب می‌آید.

الف - ادله قرآنی

خداوند می‌فرماید:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: 82].

«هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می‌رسد. جاننداری را از زمین برای مردم بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن می‌گوید. براستی مردم به آیات ما ایمان نمی‌آوردند». این آیه بحث از خروج جاندار در هنگام فساد مردم، دوری از او امر خداوند و تغییر دین حق توسط انسان می‌کند و همچنین از تکلم این جاندار با مردم در آن زمان سخن می‌گوید.^۱

علما درباره عبارت «وقع القول علیهم» گفته‌اند: به خاطر اغراق مردم در عصیان، فسق و طغیان، اعراض از آیات خدا، عدم تدبیر در آن‌ها و عدم اجرای حکم آنها، کوتاه نیامدن از معصیت تا آنجا که موعظه در آن‌ها مؤثر واقع نمی‌شود و تذکر آن‌ها را از گمراهی باز نمی‌دارد به خاطر همه این‌ها تحقق وعید خدا بر آنان واجب می‌گردد.

پس آیه می‌فرماید: هر گاه این حالت در مردم استقرار یافت جاننداری را از زمین بر ایشان خارج می‌کنیم که با آنان سخن می‌گوید. یعنی در عین حال که حیوانات عاقل و

(۱) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۰/۶).

ناطق نیستند این جاندار هم عاقل و هم ناطق است تا مردم بدانند این حیوان نشانه‌ای خاص از طرف خداوند است.^۱

عبدالله بن مسعود -رضی الله عنه- می‌گوید: «وقع القول» یعنی مرگ علما، نماندن علم و برداشته شدن قرآن از میان مردم».

سپس می‌گوید: «قرآن را تلاوت کنید قبل از اینکه برداشته شود». گفتند اگر این مصاحف برداشته می‌شوند پس قرآنی که در حافظه مردم است چه می‌شود. گفت: «شبی بر آن می‌گذرد و حافظه آن‌ها از آن صاف می‌شود و حتی (لا اله الا الله) را نیز فراموش می‌کنند و در میان اشعار و اقوال جاهلی قرار می‌گیرند در چنین روزی قول بر آنان واقع می‌شود».^۲

ب- دلیل‌هایی از سنت

۱- امام مسلم از ابوهریره نقل می‌کند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «ثلاث إذا خرجن لا ينفع نفساً إيمانها لم تكن آمنت من قبل أو كسبت في إيمانها خيراً طلوع الشمس من مغربها، والدجال، ودابة الأرض».^۳ «هنگام وقوع سه حادثه انسانی که قبلاً ایمان نداشته یا از ایمان خود خیری کسب نکرده است اگر ایمان بیاورد برای او سودی نخواهد داشت. ۱- طلوع خورشید از مغرب ۲- ظهور دجال ۳- خروج دابه الارض».

۲- امام مسلم از عبدالله بن عمرو -رضی الله عنهما- روایت می‌کند. او می‌گوید از پیامبر -صلی الله علیه وسلم- حدیثی به یاد دارم که هرگز آن را فراموش نمی‌کنم من از ایشان شنیدم فرمودند: «إن أول الآيات خروجا طلوع الشمس من مغربها

(۱) «التذكرة» (ص ۶۹۷) با اندکی تصرف

(۲) «تفسير القرطبي» (۲۳۴/۱۳).

(۳) «صحيح مسلم» كتاب الإيمان باب الزمن الذي لا يقبل فيه الإيمان (۱۹۵/۲) با شرح نووی.

و خروج الدابة على الناس ضحى، وأيهما ما كانت قبل صاحبته، فالأخرى على إثرها قريباً^۱. «اولین نشانه‌های (بزرگ) قیامت که ظاهر می‌شوند طلوع خورشید از مغرب و خروج دابه الارض در هنگام چاشت بر مردم است و هر کدام قبلاً ظاهر شد بعدی بزودی به دنبال آن می‌آید».

۳- حدیث حذیفه بن اسید در بیان نشانه‌های بزرگ قیامت گذشت که یکی از آنها خروج دابه یا در روایتی دیگر «دابه الارض»^۲ بود.

۴- امام احمد از ابو امامه -رضی الله عنه- حدیث مرفوعی را روایت می‌کند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «تخرج الدابة فتسم الناس على خراطيمهم ثم يغمرون فيكم حتى يشتري الرجل البعير، فيقول: ممن اشتريته؟ فيقول: من أحد المخطئين»^۳. «دابه الارض خارج می‌شود و بر بینی مردم نشانه می‌گذارد تا اینکه آنقدر تعدادشان زیاد می‌شود. که یک نفر شتری را می‌خرد به او می‌گویند این شتر را از چه کسی خریده‌ای او در جواب می‌گوید: از یکی از نشانه‌دارها (کسانی که دابه الارض روی بینی آنها نشانه گذاشته است).

۵- مسلم از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت می‌کند که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمودند: «بادروا بالأعمال ستاً.... (یکی از آن شش چیز) دابه الارض است»^۴.

۶- امام احمد و ترمذی از ابوهریره -رضی الله عنه- روایت کرده‌اند که پیامبر -صلی

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب ذكر الرجال (۷۷/۱۸-۷۸ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراط الساعة، باب (۲۷/۱۸-۲۸ با شرح نووی).

(۳) «مسند احمد» (۲۶۸/۵) با حاشیه منتخب الكنز) هیثمی می‌گوید: رجال این حدیث رجال حدیث صحیح‌اند جز عبدالرحمن بن عطیه که او نیز ثقه است. «مجمع الزوائد» (۶/۸) آلبانی می‌گوید: این حدیث صحیح است. «صحیح جامع الصغیر» (۳۷/۳) (حدیث ۲۹۲۴). و «سلسلة الأحادیث الصحيحة» (م ۳۱/۳/۱) (حدیث ۳۲۲).

(۴) «صحیح مسلم» باب فی بقیة من أحادیث الدجال، (۷۸۱/۱۸) با شرح نووی.

الله علیه وسلم- فرمود: «تخرج الدابة ومعها عصا موسى عليه السلام وخاتم سليمان عليه السلام فتخطم الكافر - قال عفان (أحد رواة الحديث): اتف الكافر - بالخاتم، وتجلو وجه المؤمن بالعصا، حتى إن أهل الخوان ليجتمعون على خوانهم فيقول هذا: يا مؤمن! ويقول هذا: يا كافر»^۱. «دابه الارض خارج می‌شود در حالی که عصای موسی و خاتم سلیمان را به همراه دارد و کافر را مهر می‌زند - عفان (یکی از راویان حدیث) می‌گوید: روی بینی کافر - با مهر علامت می‌گذارد و با عصا صورت مؤمن را جلا می‌بخشد بگونه‌ای که افرادی که روی یک سفره جمع می‌شوند یکی به فردی می‌گوید ای مؤمن و به دیگری می‌گوید ای کافر».

دابه الارض چه نوع حیوانی است

در مورد تشخیص دابه الارض اختلاف آراء وجود دارد در زیر برخی از اقوال علماء در این باره ذکر می‌شود.

۱- قرطبی می‌گوید: نخستین و صحیحترین قول این است که بچه شتر صالح است و الله اعلم»^۲.

در این رابطه به حدیثی که ابو داود طیالسی از حذیف بن اسید غفاری روایت کرده است استناد می‌کنند. حذیفه می‌گوید: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- بحث دابه الارض را

(۱) «مسند امام احمد» (۷۹/۱۵-۸۲) (حدیث ۷۹۲۴) تحقیق احمد شاکر او می‌گوید: «اسناد حدیث صحیح است». و «سنن ترمذی» ابواب التفسیر، سورة النمل (۴۴/۹) می‌گوید این حدیث حسن است. و «مستدرک حاکم» (۴۸۵/۴-۴۸۶) آلبانی می‌گوید: حدیث ضعیف است. «ضعیف الجامع الصغیر» (۲۶/۳) (حدیث ۳۴۱۲) احمد شاکر در تعلیق بر مسند احمد می‌گوید حدیث مطمئن است «مسند احمد» (۱۲۲/۲) (حدیث ۷۸۳).

(۲) «تفسیر القرطبی» (۲۳۵/۱۳).

می‌کرد... (در ادامه حدیث آمده است) «لم یرعهم إلا وهي ترغو بین الرکن والمقام»^۱.
 «در حالی که مردم متوجه نیست ناگهان در بین رکن کعبه و مقام (ابراهیم) (بیرون می‌آید) و از خود صدا در می‌آورد. (ترغو یعنی آن شتر صدا در می‌آورد).
 منظور از استشهاد به این حدیث لفظ «ترغو» است چون (رغاء) به صدای شتر گفته می‌شود و اینگونه نقل می‌کنند که بعد از اینکه شتر حضرت صالح را کشتند بچه آن از شکمش بیرون آمد و فرار کرد تا به سنگی رسید و سنگ باز شد و شتر به داخل آن رفت و سپس سنگ بسته شد پس شتر در همانجا است تا وقتی که به اجازه خدا خارج شود. قرطبی سپس می‌گوید: شاعر چه زیبا گفت:
 واذکر خروج فصیل ناقۃ صالح یسم الوری بالكفر والایمان^۲
 بیاد بیار زمان خارج شدن بچه شتر حضرت صالح را که مردم کافر و مؤمن را از هم جدا می‌کند.
 حدیثی که قرطبی در ترجیح این قول به آن استناد کرده است در سندش مردی متروک وجود دارد.

(۱) «منحة المعبود ترتیب مسند الطیالسی» باب خروج الدابة (۲۲۰/۲-۲۲۱) ساعاتی و لفظ ترنو به جای ترغو آمده است و «مستدرک» حاکم (۴/۴۸۴) و می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است و مفصلترین حدیث درباره دابة الارض است که مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند.
 به نظر من حدیث ضعیف است چون در سند طیالسی و حاکم طلحه بن عمرو الحضرمی آمده است که ابن معین درباره او می‌گوید: او ضعیف است. ذهبی در «ذیل مستدرک» می‌گوید احمد او را ترک کرده است. و هیثمی می‌گوید در سند روایت طبرانی طلحه بن عمرو حضرمی وجود دارد و او متروک است. «مجمع الزوائد» (۷/۸) و «تهذیب التهذیب» (۲۳/۵-۲۴) و حافظ ابن حجر این حدیث را در «المطالب العالیه» (۳۴۳/۴-۳۴۴) روایت کرده است و آن را به طیالسی نسبت داده است ولی به جای «ترغو» لفظ تزعق را آورده است.

(۲) «التذکره» (ص ۷۰۲).

و همچنین در برخی روایات در کتب احادیث مانند «مستدرک» حاکم به جای لفظ «ترغو» الفاظ «ترنو و تربو» آمده است.

۲- دابه الارض همان جساسه مذکور در حدیث تمیم داری -رضی الله عنه- بیان شده در قصه دجال است.

این قول به عبدالله بن عمرو بن العاص -رضی الله عنهما- نسبت داده شده است. و در حدیث تمیم چیزی دال بر اینکه «جساسه» دابه الارض است و در آخر الازمان خارج می‌شود وجود ندارد. و تنها در آن آمده است که او (تمیم) به حیوانی پشمالو و پرمو رسید و از او سوال کرد تو کی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم.

او جساسه نامیده شده است چون درباره اخبار دجال تجسس می‌کند^۱ و دلیل دیگر اینکه در بحث دابه الارض که مردم را به سبب کفرشان به خدا، عذاب می‌دهد و توبیخ می‌نماید. تصریح نشده است که جساسه ناقل اخبار دجال نیست. و الله اعلم.

۳- دابه الارض همان ماری است که در زمان قدیم وقتی که قریش خواستند کعبه را از نو بسازند بر دیوار کعبه مشرف بود و عقابی آمد و آن را برد.

قرطبی^۲ این قول را به نقل از کتاب نقاش به عبدالله بن عباس نسبت می‌دهد اما سندی برای آن نیاورده است و همچنین شوکانی در تفسیرش آن را ذکر کرده است^۳.

۴- دابه الارض انسانی سخن ران است که با مبتدعین و کافرین مناظره و مجادله می‌کند تا به کارشان خاتمه بدهند و بوسیله بینه و حجت او برخی هلاک گردند و طالبان هدایت راه یابند. این قول را قرطبی ذکر کرده و در رد آن می‌گوید: اگر

(۱) «شرح نووی لمسلم» (۲۸/۱۸) و همچنین بیضاوی در تفسیرش (۱۲۱/۴) می‌گوید دابه الارض همان جساسه است. «الإذاعة:» (ص ۱۷۲) و کتاب «العقيدة الركن الاول في الإسلام» (ص ۳۲۰) محمد فاضل شریف تقلالوی.

(۲) «النهاية في غريب الحديث» (۲۷۲/۱) و «شرح السنة» بغوی (۶۸/۱۵).

(۳) «تفسير قرطبي» (۲۳۶/۱۳).

دابه انسانی باشد که با مبتدعین مناظره کند آن حیوان، نشانه‌ای خارق العاده از نشانه‌های ده‌گانه قیامت به شمار نخواهد آمد.^۱

بعلاوه عدول از تسمیه چنین انسان مناظر، فاضل و عالم که ساکنین زمین باید او را به اسم انسان یا عالم یا امام بنامند، نامیدن او به دابه خلاف عادت فصحا و تعظیم علماء است.^۲

۵- دابه اسم جنس برای هر جنبنده روی زمین است، و خاص جاندار عجیب و غریبی نیست و یا شاید منظور از آن جانداران تک سلولی باشد که جسم انسان را مریض می‌کنند و یا او را مجروح و مقتول می‌گردانند و در همین تجریح و آزار رساندن به او پند و اندرزی برای مردم است تا قلب‌هایشان را به تعقل وادارند و بسوی دین خدا بر گردند. چه بسا زبان حال بلیغتر از زبان قال است و البته واضح است یکی از معانی تکلیم تجریح است.

این قول را ابو عبیه در تعلیقش بر «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر^۳ بیان کرده است ولی این رأی بنابر ادله‌ای که ذکر می‌کنیم بعید به نظر می‌رسد:

۱- مولکول‌های مذکور از قدیم الایام هستند و امراض ناشی از آن‌ها در جسم انسان، حیوانات اهلی، مزارع و درختان نیز از قدیم بوده‌اند.^۴ ولی دابه‌ای که از نشانه‌های قیامت محسوب می‌شود تاکنون بر زمین ظاهر نشده است.

ب) مولکول‌ها غالباً با چشم غیر مسلح قابل رؤیت نیستند ولی در مورد دابه کسی تاکنون نگفته است غیرقابل رؤیت است. بلکه از توصیفات پیامبر -صلی الله علیه وسلم- چنان بر می‌آید که با چشم مجرد برای مردم قابل رؤیت باشد. مثلاً در حدیثی آمده است

(۱) «تفسیر شوکانی / فتح القدیر» (۱۵۱/۴).

(۲) «تفسیر قرطبی» (۲۳۶/۱۳-۲۳۷).

(۳) «النهایه / الفتن و الملاحم» ابن کثیر (۱۹۰/۱-۱۹۹) محمد فهیم ابو عبیه.

(۴) «اتحاف الجماعه» (۳۰۶/۲-۳۰۷).

که او عصای موسی و خاتم سلیمان را به همراه دارد.

ج (این حیوان (دابه الارض) روی چهره‌های مردم نشانه کفر یا ایمان می‌گذارد. یعنی صورت مؤمن را روشن می‌کند و بینی کافر را مهر می‌زند. در حالی که میکربها چنین کاری نمی‌کنند.

د) ظاهراً آنچه او را به بیان این نظریه واداشته است اقوال مختلفی^۱ است که درباره دابه گفته شده است اما واجب است در مقابل احادیث صحیح پیامبر -صلی الله علیه وسلم- سر تسلیم فرود آوریم.

پس چه مانعی بر سر راه حمل لفظ بر معنی متبادر آن وجود دارد در صورتی که حمل لفظ بر معنی مجازی جائز نیست جز زمانی که در حمل آن بر معنی حقیقی معذور باشیم. تازه این قول او مخالف اقوال مفسرین است. آنان گفته‌اند این حیوان فوق العاده و مافوق عادت بشر است و مانند طلوع خورشید از مغرب یکی از نشانه‌های خارق العاده روز قیامت است.

و در حدیث آمده است زمان حدوث هر دوی آنها به هم نزدیک است. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- می‌فرماید: «أول الآيات خروجاً طلوع الشمس من مغربها وخروج الدابة على الناس ضحى وأيهما ما كانت قبل صاحبتهما فالأخرى على إثرها قريباً»^۲. آنچه لازم است به آن ایمان داشته باشیم این است که خداوند در آخر الزمان جاننداری از زمین خارج می‌کند که با مردم سخن می‌گوید و همین سخنان او نشانه‌ایست دال بر اینکه آنها بر اثر تکذیب آیات خداوند مستحق وعید او شده‌اند. پس وقتی دابه خارج شد مردم می‌فهمند

(۱) برخی مفسرین آثار زیادی در توصیف دابه الارض ذکر کرده‌اند که در برخی کتب در مورد اُشراط الساعة ذکر شده‌اند. اما بعد از جستجوی فراوان متوجه تصحیح و یا تأیید علماء درباره آن آثار نشدم. این آثار در کتب زیر یافت می‌شوند: تفسیر قرطبی، ابن کثیر، شوکانی، «التذكرة» قرطبی «النهاية / الفتن و الملاحم»، «لوامع الانوار»، «الإشاعة» و «تحفة الاحوذی».

(۲) رواه مسلم (۷۷/۱۸ - ۷۸).

این دابه خارق العاده و علامت نزدیک شدن روز قیامت است. در حالی که آنان قبلاً ایمان به آیات خدا نداشتند و عالم پس از مرگ را تأیید نمی‌نمودند.

دلیل اینکه این جاندار سخن می‌گوید و مردم را مورد خطاب قرار می‌دهد بگونه‌ای که آن‌ها کلامش را می‌شنوند و می‌فهمند. آمدن نام آن در سوره نمل است که بازگوکننده سخنان بین حشرات، پرندگان، جن و سلیمان -علیه السلام- است. پس ذکر دابه الارض و گفتگوش با مردم متناسب با سیاق سوره و جو عام آن است.^۱

احمد شاکر می‌گوید: «در این آیه خداوند صراحتاً نام آن را دابه نهاده است و معنی دابه در لغت عرب مشخص است و نیاز به تاویل ندارد و همچنین احادیث صحیح فراوانی در کتب معتبر حدیث در مورد خروج دابه الارض در آخر الزمان بیان شده‌اند و همچنین آثار دیگری از غیر پیامبر -صلی الله علیه وسلم- درباره اوصاف آن نقل شده‌اند. لذا ما باید آن‌ها را در نظر داشته باشیم. اما بعضی از هم عصران ما و متسبین به اسلام که در میان آنان آراء باطل و اقوال منکر رواج یافته است و نمی‌خواهند به عالم غیب ایمان بیاورند و همچنین نمی‌خواهند از چهارچوب ماده‌گرایی معلمین و رهبران ملحدشان در اروپا که همه چیز را برای خود مباح کرده‌اند و خود را به هیچ اخلاق و دینی مقید نمی‌دانند خارج شوند اینان نمی‌توانند ایمان بیاورند به آنچه که ما به آن ایمان داریم و از طرف دیگر نمی‌توانند بطور صریح منکر شوند لذا کلمات غیر صریح و مبهم بکار می‌برند و مجادله می‌کنند. سپس با تاویل می‌خواهند الفاظ را از معنی وضعی و صحیحشان در لغت عرب خارج کنند و آن‌ها را رمزهایی قرار دهند برای افکار منحرفی که در درون دارند»^۲.

جای خارج شدن دابه الارض

(۱) «فی ظلال القرآن» (۲۶۶۷/۵).

(۲) شرح احمد شاکر بر «مسند احمد» (۸۲/۱۵).

در مورد مکان بیرون آمدن دابه الارض چند رای وجود دارد.

۱- دابه الارض از مکه مکرمه و بزرگ‌ترین مسجد روی زمین بیرون می‌آید طبرانی در «الاوسط» حدیثی از حذیفه بن اسید نقل می‌کند (او این حدیث را مرفوع می‌داند) که پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «تخرج الدابة من أعظم المساجد فبیناهم إذ رنت الأرض، فبینا هم كذلك إذ تصدعت»^۱. «دابه الارض از بزرگ‌ترین مسجدها خارج می‌شود. و ناگهان درحالت عادی در زمین به حرکت در می‌آید و همچنین، در حالت معمولی مردم ناگهان از بین می‌رود».

ابن عیینه^۲ می‌گوید: «دابه الارض زمانی خارج می‌شود که امام نماز جمع تقدیم را تمام کرده است او بدین دلیل جمع تقدیم خواند تا به مردم خبر دهد که هنوز دابه الارض ظاهر نشده است»^۳.

۲- دابه الارض سه بار خارج می‌شود. بار اول در برخی از روستاها بیرون می‌آید و مخفی می‌گردد بار دوم در برخی شهرها بیرون می‌آید و دوباره پنهان می‌شود و

(۱) «مجمع الزوائد» (۸-۷/۸).

(۲) سفیان بن عیینه بن میمون هلالی، اهل کوفه محدث حرم بود او در سال (۱۰۷ هـ) متولد شد و از زهری و هم طبقات او علم کسب کرد. و از شافعی، احمد بن حنبل، ابن معین و هم طبقات آنها حدیث روایت کرده است. ائمه در احتجاج به او به خاطر حفظ و امانتداریش متفق القول هستند او هفتاد بار حج کرده است.

شافعی می‌گوید: «اگر مالک و سفیان نبودند علم حجاز از بین می‌رفت و همچنین می‌گوید: کسی را ندیده‌ام مانند سفیان ابزار علم را به همراه داشته باشد، و مانند او از فتوی اجتناب ورزد.

او در سال (۱۹۸ هـ) به رحمت خدا پیوست. «تذکره الحفاظ» (۱/۲۶۲-۲۶۵) و «تهذیب التهذیب» (۱۱۷/۴-۱۲۲) و «الخلاصه» (ص ۱۴۵-۱۴۶).

(۳) «مجمع الزوائد» (۸-۷/۸) هیشمی می‌گوید: رجال حدیث موثق به هستند.

بار سوم در مسجد الحرام ظاهر می‌گردد.^۱

در این مورد غیر از اقوال ذکر شده آراء دیگری وجود دارند که غالباً می‌گویند خروج آن در حرم مکه است^۲ و الله اعلم.

وقتی دابة الارض خارج می‌شود مومن و کافر را نشانه‌گذاری می‌کند صورت مؤمن را روشن و براق می‌سازد تا علامت ایمان او باشد و بر بینی کافر مهر می‌زند تا علامت کفر او باشد.

در قرآن آمده است:

﴿أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ﴾ [النمل: ۸۲].

در شرح تکلم دابه با مردم مفسرین چند قول دارند:

- ۱- منظور این است که آن‌ها را مخاطب قرار می‌دهد و با آنان سخن می‌گوید و دلیل این رأی قرائت ابی بن کعب است که به جای تکلمهم، تنبئهم قرائت کرده است.
- ۲- یعنی مردم را مجروح می‌کند براساس قرائت (تکلمهم) که از ابن عباس روایت شده است. لغت الکلم یعنی جرح لذا دابه الارض مردم را مجروح می‌کند و بر

(۱) در حدیث حذیفه ابن اسید که حاکم آن را روایت کرده است ذکر شده است که سه بار خارج می‌شود و در پایان می‌گوید: «این حدیث صحیح مطابق شرط شیخین است که در صحیحین روایت نشده است» و ذهبی نیز در «تلخیص المستدرک» با او موافقت کرده است. (۴/۴۸۴-۴۸۵).

طبرانی و حاکم دوباره حدیثی از حذیفه روایت کرده‌اند که در آن آمده است، دابه الارض سه بار خارج می‌شود بار اول در مناطق دور یمن، سپس در نزدیک مکه و بار سوم در مسجد الحرام بین رکن اسود و باب بنی مخزوم.

اما در سند این روایت طلحه بن عمرو الحضرمی است که فردی ضعیف (در روایت حدیث) است.

(۲) «التذکره» (ص ۶۹۷-۶۹۸) و «الإشاعة» (ص ۱۷۶-۱۷۷) و «لوامع الانوار» (۲/۱۴۴-۱۴۶).

آن‌ها نشانه‌ای خاص قرار می‌دهد.^۱

حدیث ابو امام شاهد بر این قول است که در آن آمده است پیامبر می‌فرماید: دابه الارض خارج می‌شود و بر بینی آن‌ها علامت می‌گذارد.^۲

از ابن عباس روایت می‌کنند گفته است هر دو کار را انجام می‌دهد یعنی هم با مردم سخن می‌گوید و هم بر آن‌ها علامت می‌گذارد.

ابن کثیر می‌گوید: این قول درست است و منافاتی ندارد و الله اعلم.^۳

اما سخنی که با مردم می‌گوید این است: ﴿أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا يُوقِنُونَ﴾ [النمل: ۸۲]. «مردم به آیات ما ایمان ندارند».

این تعبیر بنا بر قرائتی است که (ان) را با همزه مفتوح می‌خواند یعنی دابه به آن‌ها خبر می‌دهد که مردم به آیات خداوند ایمان ندارند این قرائت عامه اهل کوفه و برخی از اهل بصره است.

اما قرائت عامه اهل حجاز و بصره و شام (إن) را با همزه مکسوره قرائت کرده‌اند و جمله را مستأنفه قرار داده‌اند یعنی معنی آیه چنین می‌شود با مردم سخنانی می‌گوید که برایشان خوشایند نیست یا بطلان سایر ادیان (جز دین اسلام) را ابلاغ می‌نماید.^۴

ابن جریر می‌گوید: رای صواب این است که معنی هر دو قرائت به هم نزدیک است و در شهرهای میان مسلمانان هر دو قرائت منتشر شده‌اند.^۵

(۱) «تفسیر قرطبی» (۲۳۷/۱) و «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۰/۶) و «تفسیر شوکانی» (۱۵۲/۴).

(۲) این حدیث را امام احمد روایت کرده است و تخریج آن قبلاً ذکر شد.

(۳) «تفسیر ابن کثیر» (۲۲۰/۶).

(۴) «تفسیر طبری» (۱۶/۲۰) و «تفسیر قرطبی» (۲۳۷/۱۳-۲۳۸) و «تفسیر شوکانی» (۱۵۲/۴).

(۵) «تفسیر طبری» (۱۶/۲۰).

فصل نهم:

آتشی که مردم را حشر می‌کند

یکی دیگر از نشانه‌های بزرگ قیامت و یا آخرین آن‌ها ظاهر شدن آتشی است که برپاشدن قیامت را اعلام می‌کند.

مکان خروج آن

روایات مبین این هستند که این آتش در یمن و در قعر عدن خارج می‌شود و بنابر روایاتی دیگر در دریای حضرموت ظاهر می‌شود. تعدادی از این روایات را که دلیل بر ظهور این آتش و همچنین مشخص کننده مکان آن هستند ذیلاً ذکر می‌نمائیم.

۱- در حدیث حذیفه بن اسید در ذکر نشانه‌های بزرگ قیامت آمده است پیامبر فرمودند: «... و آخر ذلک نار تخرج من الیمن تطرد الناس إلی محشرهم»^۱. «آخرین نشانه روز قیامت آتشی است که از یمن خارج می‌شود و مردم را به جای حشرشان می‌فرستد.

۲- در روایتی دیگر از حذیفه چنین آمده است. «ونار تخرج من قعرة عدن ترحل الناس»^۲. «و (یکی دیگر از نشانه‌های قیامت) آتشی است که از قعر عدن ظاهر می‌شود و مردم را به کوچ وادار می‌دارد».

۳- امام احمد و ترمذی از عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- روایت می‌کنند. گفت پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «ستخرج نار من حضرموت أو من بحر

(۱) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۹ با شرح نووی).

(۲) «صحیح مسلم» کتاب الفتن و أشراف الساعة (۲۷/۱۸-۲۹ با شرح نووی).

حضر موت قبل يوم القيامة تحشر الناس^۱ «آتشی در حضرموت یا در دریای حضرموت قبل از روز قیامت خارج می‌شوند که مردم را حشر می‌کند.

۴- امام بخاری از انس روایت می‌کند که عبدالله بن سلام بعد از اینکه مسلمان شد در چند زمینه از پیامبر سؤال کرد. از جمله گفت: نشانه‌های قیامت کدامند؟ پیامبر فرمود: «أما أول أشرار الساعة، فنار تحشر الناس من المشرق إلى المغرب»^۲. «اولین نشانه روز قیامت آتشی است که مردم را از مشرق تا مغرب حشر می‌کند».

جمع بین روایاتی که این آتش را آخرین نشانه قیامت و برخی دیگر آن را اولین نشانه قیامت معرفی می‌کنند این است که آخر بودنش به اعتبار دیگر نشان‌های روز قیامت است که در حدیث حذیفه بیان شده‌اند و اول بودنش با اعتبار این است که بعد از آن دنیا دیگر باقی نمی‌ماند و با پایان پذیرفتن این نشان‌ها نفخ در صور دمیده می‌شود. برخلاف سایر نشانه‌های قیامت که بعد از هر یک از آن‌ها مقداری از عمر دنیا باقی می‌ماند^۳.

اما اینکه در بعضی روایات آمده است در یمن ظاهر می‌شود و برخی روایات دیگر می‌گویند مردم را از مشرق به طرف مغرب حشر می‌کند. در جواب به تفاوت این روایات چند مورد ذکر شده است.

۱- می‌توان این روایات را چنین جمع کرد که خارج شدن آتش از قعر عدن منافی حشر مردم از مشرق به طرف مغرب نیست زیرا آتش می‌تواند ابتدا از قعر عدن خارج شود، سپس در تمام زمین منتشر گردد. و منظور از عبارت «حشر الناس من

(۱) «مسند امام احمد» (۱۳۳/۷) (حدیث ۵۱۴۶) احمد شاکر می‌گوید: حدیث صحیح الاسناد است. و «ترمذی» (۴۶۳/۶-۴۶۴) با شرح تحفة الاحوذی.

آلبانی آن را تصحیح کرده است «صحیح الجامع الصغیر» (۲۰۳/۳) (حدیث ۳۶۰۳).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب أحادیث الانبیاء باب خلق آدم و ذریته (۳۶۲/۶) با شرح فتح الباری (حدیث ۳۳۲۹).

(۳) «فتح الباری» (۸۲/۱۳).

المشرق إلى المغرب» تعمیم همه جانبه حشر است نه تخصیص آن تنها به مشرق و مغرب^۱.

۲- حشر آتش ابتدا از مشرق شروع می‌شود (در تایید این قول در روایات گذشته بیان شد که ابتداء فتنه از مشرق است) و انتهای آن مغرب معرفی شده است. زیرا شام به نسبت یمن مغرب به شمار می‌آید.

۳- احتمال دارد آتش ذکر شده در حدیث انس کنایه از فتنه‌های منتشر شده از طرف شرق باشند که شر عظیمی را بر پا می‌کنند و مانند آتش ملتهب می‌شوند و مردم را از طرف مشرق به سوی شام و مصر که در سمت مغرب قرار دارند جمع کنند همانگونه که چندین بار در عهد چنگیزخان و بعد از او اتفاق افتاد.

ولی آتش بیان شده در دو حدیث حذیفه بن اسید و ابن عمر همان آتش حقیقی است^۲، و الله اعلم.

کیفیت حشر مردم توسط آتش

آتش ظاهر شده در یمن کم کم روی زمین منتشر می‌گردد و مردم را به طرف زمین محشر سوق می‌دهد و کسانی که حشر می‌شوند سه دسته هستند.

اول - عده‌ای با رغبت، سیر، پوشیده و سوار بر مرکب هستند.

دوم - دسته دیگر گاهی پیاده و گاهی سواره هستند و به نوبت بر یک شتر سوار خواهند شد همانگونه که بعداً در حدیث خواهد آمد «دو نفر یا سه نفر سوار بر یک شترند.... تا اینکه گفت: و گاهی ده نفر به نوبت سوار بر یک شتر می‌شوند» این وضع به خاطر کمبود مرکب است.

سوم - آتش آن‌ها را جمع می‌کند، از پشت آن‌ها را احاطه می‌کند و از هر طرف به

(۱) «فتح الباری» (۸۲/۱۳).

(۲) «فتح الباری» (۳۷۸/۱۱-۳۷۹) با اندکی تصرف.

سمت سرزمین محشر آن‌ها را سوق می‌دهد و هر کس تخلف کند در آتش می‌سوزد.^۱

احادیثی درباره حشر مردم توسط آتش

۱- شیخان از ابوهریره روایت می‌کنند. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثَةِ طَرَائِقَ: رَاغِبِينَ، رَاهِبِينَ وَإِثْنَانِ عَلَى بَعِيرٍ، وَثَلَاثَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَأَرْبَعَةٌ عَلَى بَعِيرٍ، وَعَشْرَةٌ عَلَى بَعِيرٍ وَيُحْشَرُ بَقِيَّتُهُمُ النَّارَ، تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، وَتَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا وَتَصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا، وَتَمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا».^۲ «در روز قیامت مردم به سه دسته حشر می‌شوند: دسته اول کسانی که در بین خوف و رجا (سوار بر مرکب) به حرکت در می‌آیند. دسته دوم کسانی هستند از دو نفر تا ده نفر بر یک شتر سوار می‌شوند. دسته سوم کسانی‌اند که آتش در نزدیک آن‌ها را تعقیب می‌کند به هنگام چاشت که بخواهند استراحت کنند و در شب که قصد خواب داشته باشند و صبح که بیدار می‌شوند و غروب که روز را به آخر می‌رسانند در همه این مقاطع آتش همراه ایشان است.

۲- عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- می‌گوید: پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «تَبِعَتْ نَارٌ عَلَى أَهْلِ الْمَشْرِقِ، فَتَحْشَرُهُمْ إِلَى الْمَغْرِبِ، تَبِيتُ مَعَهُمْ حَيْثُ بَاتُوا وَتَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا، يَكُونُ لَهَا مَا سَقَطَ مِنْهُمْ وَتَخْلُفُ وَتَسُوقُهُمْ سَوْقَ الْجَمَلِ الْكَسِيرِ».^۳ «آتش بر اهل مشرق ظاهر می‌شود و به سمت مغرب آن‌ها را می‌برد و

(۱) «النهاية / الفتن الملاحم» (۱/۲۳۰-۲۳۱).

(۲) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب الحشر (۳۷۷/۱۱ با شرح فتح الباری) (حدیث ۶۵۲۲) و «صحیح مسلم» کتاب الجنة وصفة نعيمها باب فناء الدنيا و بيان الحشر يوم القيامة (۱۷/۱۹۴-۱۹۵ با شرح نووی).

(۳) روایت از طبرانی در «الکبیر» «الاوسط» و راویان آن مطمئن هستند «مجمع الزوائد» (۸/۱۲) همچنین حاکم آن را در «المستدرک» (۴/۵۴۸) روایت کرده است. و می‌گوید این حدیث صحیح است گرچه مسلم و بخاری آن را روایت نکرده‌اند و ذهبی نیز آن را تصحیح کرده است.

جمع می‌کند هر وقت در ظهر بخواهند استراحت کنند و یا در شب بخواهند بخوابند در هر حال آتش در تعقیب آنها است. هر چیزی از آنها به جای بماند آتش آن را در بر می‌گیرد و در تعقیب آنها مانند شتر لنگ آنان را سوق می‌دهد».

۳- حذیفه بن اسید -رضی الله عنه- می‌گوید: ابوذر (در میان قومش) بپا خواست و گفت ای بنی غفار! سخن بگویید و اختلاف با هم نداشته باشید. پیامبر صادق و مصدوق -صلی الله علیه وسلم- به من فرمود: «مردم هنگام حشر به سه دسته تقسیم می‌شوند. دسته‌ای سواره، سیر، پوشیده از لباس (از هر نظر آماده) و رجامند هستند. دسته‌ای دیگر با پای پیاده و با تلاش (از آتش دور می‌شوند). دسته سوم ملائکه آنها را رو به جلو می‌کشند و به سوی آتش ایشان را حشر می‌کنند». یکی از آنها گفت این دو دسته را شناخته‌ایم، آنهایی که با پای پیاده و با تلاش فراوان می‌روند چه کسانی هستند. ابوذر گفت: «خداوند آفت بر مرکب‌ها می‌فرستد تا اینکه مرکبی باقی نمی‌ماند حتی یک مرد حاضر است باغ بزرگش را به یک شتر آماده بفروشد اما نمی‌تواند شتر را بدست بیاورد»^۱.

صحرای محشر

در آخر الزمان به طرف سرزمین شام برده می‌شوند و در آنجا جمع می‌گردند بگونه‌ای که احادیث صحیح به آن اشاره کرده‌اند.

۱- از عبدالله بن عمر -رضی الله عنهما- درباره خروج آتش منقول است، «... گفت: گفتیم: ای پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- به ما چه دستوری می‌دهی؟ پیامبر فرمود: «علیکم بالشام»^۲ «به شام بروید».

(۱) «مسند امام احمد» (۵/۱۶۴-۱۶۵) با حاشیه منتخب کنز العمال) و «سنن نسائی» کتاب الجنائز باب البعث (۴/۱۱۶-۱۱۷) و «مستدرک حاکم» (۴/۵۶۴) حاکم می‌گوید این حدیث صحیح الاسناد است.

(۲) روایت از امام احمد و ترمذی که تخریج آن گذشت (ص ۴۰۰).

۲- امام احمد از حکیم بن معاویه البهزی و او نیز از پدرش روایت می‌کند. (حدیث را ذکر کرد که در آن آمده بود) پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «هاهنا تحشرون، هاهنا تحشرون هاهنا تحشرون (ثلاثاً) رکباناً، و مشاة، و علی وجوهکم». «آنجا حشر می‌شوید، آنجا حشر می‌شوید، آنجا حشر می‌شوید (سه بار) سواره، پیاده و یا با صورتتان (ملائکه) شما را می‌کشند». ابن ابی بکیر^۱ گفت: پیامبر با دستش به طرف شام اشاره کرد و گفت: در آنجا حشر می‌شوید»^۲.

۳- در روایت ترمذی از بهز بن حکیم او نیز از پدرش و از جدش آمده است. گفتم: ای رسول خدا! مرا به کجا امر می‌کنی؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «هاهنا (وَنَحْأَيِّدُهُ نَحْوَ الشَّامِ)»^۳. «آنجا در حالی که با دستش به سمت شام اشاره می‌کرد».

۴- امام احمد و ابو داود از عبدالله بن عمرو روایت می‌کنند، او گفت: از پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- شنیدم فرمود: «ستكون هجرة بعد هجرة، ينحاز الناس إلى مهاجر إبراهيم لا يبقى في الأرض إلا شرار أهلها تلفظهم أرضوهم، تذرهم نفس الله، تحشرهم النار مع القردة والخنزير، تبیت معهم إذا باتوا وتقبل معهم إذا قالوا، وتأكلوا من تخلف»^۴. «هجرتی دیگر بعد از این هجرت خواهد آمد و مردم به

(۱) ابو ذکریا یحیی بن ابن بکیر اهل کوفه و در روایت حدیث موثق به است او در سال (۲۰۸ یا ۲۰۹ هـ) به رحمت ایزدی پیوست. «تهذیب الکمال» (۱۴۹۱/۳) و «تهذیب التهذیب» (۱۹۰/۱۱).

(۲) «مسند احمد» (۴۴۶/۴-۴۴۷ با حاشیه منتخب کنز العمال).

(۳) ترمذی (۴۳۵-۴۳۶/۶) با شرح تحفه الاحوذی می‌گوید این حدیث حسن است و در هر دو روایت ابن حجر می‌گوید: ترمذی و نسائی آن را با سندی قوی روایت کرده‌اند «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱).

(۴) «مسند امام احمد» (۹۹/۱۱) (حدیث ۶۸۷۱) احمد شاکر می‌گوید اسناد حدیث صحیح است و «سنن ابو داوود» (۱۵۸/۷) با شرح عون المعبود (۲۴۶۵) حافظ ابن حجر می‌گوید: احمد آن را روایت کرده است و سندش مشکلی ندارد. «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱).

هجرتگاه حضرت ابراهیم خواهند رفت و در زمین جز انسان‌های شرور باقی نخواهند ماند. سرزمینشان آن‌ها را بیرون می‌اندازد و خداوند آن‌ها را می‌ترساند و آتش آن‌ها را با خوک‌ها و میمون‌ها حشر می‌کند هنگام ظهر که بخواهند استراحت کنند و در شب که قصد خواب داشته باشند آتش نیز در تعقیب آن‌ها است. و هر کس جا بماند در دامن آتش خواهد افتاد».

ابن حجر می‌گوید: «در تفسیر ابن عیینه از ابن عباس آمده است: هر کس شک دارد که سرزمین شام محشر است، اول سوره حشر را بخواند که رسول خدا -صلی الله علیه وسلم- به آنان گفت اکنون بیرون بروید. آن‌ها گفتند به کجا برویم؟ پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود به سوی سرزمین محشر (شام)».^۱

علت اینکه سرزمین شام محشر قرار داده شده این است که هنگام وقوع فتنه در آخر الزمان ایمان و امنیت در سرزمین شام است.

درباره فضیلت سرزمین شام و ترغیب برای سکنا گزیدن در آنجا احادیث صحیحی وارد شده‌اند از جمله:

حدیثی که امام احمد از ابو درداء روایت می‌کند. ابو درداء می‌گوید: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «بينا أنا نائم إذ رأيت عمود الكتاب احتمل من تحت رأسي فظننت أنه مذهب به فاتبعته بصري فعمد به إلى الشام، ألا وإن الإيمان حين تقع الفتن بالشام».^۲ «من خوابیده بودم ناگهان متوجه شدم عمود کتاب از زیر سرم برداشته شد گمان کردم آن را بردند پس به دنبال آن نگاه کردم تا اینکه به شام برده شد. آگاه باشید هنگام وقوع فتنه ایمان در شام است».

۲- طبرانی از عبدالله بن حواله -رضی الله عنه- نقل می‌کند که پیامبر خدا -صلی الله

(۱) «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱) و «تفسیر ابن کثیر» (۸۴/۸-۸۵).

(۲) «مسند احمد» (۱۹۸/۵-۱۹۹) با حاشیه منتخب الکنز) ابن حجر می‌گوید سندش صحیح است «فتح الباری» (۴۰۲/۱۲-۴۰۳).

علیه وسلم- فرمود: «رأيت ليلة أُسري بي عموداً أبيض كأنه لواء تحمله الملائكة فقلت: ما تحملون؟ قالوا: عمود الكتاب أمرنا أن نضعه بالشام». «شب اسراء ستون سفیدی را دیدم مانند پرچمی بود که ملائکه آن را حمل می‌کردند گفتم چه چیزی را حمل می‌کنید گفتند عمود کتاب است مأمور شده‌ایم تا آن را در شام قرار دهیم»^۱.

۳- ابو داود از عبدالله بن حواله -رضی الله عنه- نقل می‌کند. او گفت: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «سيصير الأمر إلى أن تكونوا جنوداً مجتدة: جند بالشام، وجند باليمن وجند بالعراق». «وضع به آنجا می‌رسد که شما در چند دسته جمع‌آوری می‌شوید، عده‌ای در شام، عده‌ای در یمن وعده‌ای دیگر در عراق» ابن حواله می‌گوید ای پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- اگر من در آن زمان باشم بهترین کار چیست. پیامبر -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «عليك بالشام، فإنها خيرة الله من أرضه، يجتبي إليها خيرة من عباده، فأما إذا أبيتم، فعليكم بيمنكم، واسقوا من غدركم، فإن الله توكل لي بالشام و أهله»^۲. «به شام برو چون شام سرزمین برگزیده خداست. بندگان نیکش را به آنجا می‌فرستد. ولی اگر نتوانستید این کار را بکنید پس به یمن بروید و از تالاب خود آب بخورید همانا خداوند وکالت سرزمین شام و اهلش را برایم تضمین کرده است».

پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- برای شام دعای خیر و برکت کرده است همانگونه که در حدیث صحیح از ابن عمر روایت شده او گفت پیامبر خدا -صلی الله علیه وسلم- فرمود: «اللَّهُمَّ بارک لنا في شامنا اللَّهُمَّ بارک لنا في يمننا»^۳. «پروردگارا، به سرزمین شام و

(۱) «فتح الباری» (۴۰۳/۱۲) حافظ ابن حجر می‌گوید: سندش حسن است.

(۲) «سنن ابو داود (۱۶۰/۷-۱۶۱ با شرح عون المعبود) (حدیث ۲۴۶۶). و حدیث صحیح است «صحیح الجامع الصغیر» (۲۱۴/۳-۲۱۵) (حدیث ۲۵۵۳).

(۳) «صحیح بخاری» کتاب الفتن باب قول النبی -صلی الله علیه وسلم- «الفتنة من قبل المشرق» (۴۵/۱۳) با شرح فتح الباری.

یمن خیر و برکت عطا کن». قبلاً بیان کردیم نزول عیسی -علیه السلام- در آخر الزمان در سرزمین شام است و اجتماع مسلمانان برای قتال با دجال در آنجا خواهد بود.^۱

ابو عبیه محشر بودن سرزمین شام را انکار می‌کند و می‌گوید: قولی که سرزمین محشر را مشخص کند بدون استنباط از قرآن، سنت و اجماع است. بلکه در قرآن نقیص آن وجود دارد آنجا که خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [إبراهیم: 48].

«روزی که این زمین به زمین دیگری تبدیل می‌شود».

پس در آن وقت سرزمین شام کجا است.

در جواب گفته می‌شود دلیل‌های زیادی وجود دارد مبنی بر اینکه سرزمین محشر شام است (همانگونه که به آن اشاره شد).

آنچه ابو عبیه را به این نظریه سوق داده این است که او معتقد است حشر مردم در دنیا صورت نمی‌پذیرد ولی در بحث بعدی براساس نصوص صحیح توضیح خواهم داد که این حشر در دنیا واقع خواهد شد.^۲

این حشر در دنیا است

حشری که در احادیث ذکر شده است در دنیا واقع می‌شود و منظور از آن حشر مردم بعد از زنده شدن از قبور نیست و قرطبی می‌گوید: حشر به معنی جمع شدن است و چهار نوع دارد. دو حشر در دنیا و دو حشر در آخرت.^۳

اما حشرهای دنیا:

۱- کوچاندن بنی نضیر به شام.

(۱) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۲۵۷/۱) تعلیق محمد فهیم ابو عبیه.

(۲) «تفسیر قرطبی» (۲-۳/۱۸) و «التذکرة» (ص ۱۹۸-۱۹۹).

(۳) «فتح الباری» (۳۷۹/۱۱) و «التذکرة» (ص ۱۹۹).

- ۲- حشر مردم قبل از قیامت در سرزمین شام به وسیله آتشی که در احادیث از آن بحث شده است.^۱
- همانطور که قرطبی، ابن کثیر و ابن حجر گفته‌اند بنابر نصوص گذشته جمهور علماء معتقدند این حشر در دنیا تحقق می‌یابد. و برخی دیگر از علماء مانند غزالی و حلیمی معتقدند آن حشر در دنیا نیست بلکه در آخرت واقع می‌شود.^۲
- ابن حجر می‌گوید: بعضی از شارحان منابع دینی آن را بر حشر بعد از زنده شدن از قبر حمل کرده‌اند. و در این راستا به ادله زیر استناد کرده‌اند.
- ۱- کلمه حشر هر گاه بطور مطلق استعمال شود در اصطلاح شرع به معنی زنده شدن از قبور است به شرطی که دلیل دیگری آن را خاص نکند.
- ۲- منظور از تقسیمی که در احادیث ذکر شده است جمع شدن در شام نیست. زیرا مهاجر باید راغب، راهب و یا در صدی از این دو صفت را داشته باشد.
- ۳- حشر شدن بقیه مردم طبق آنچه ذکر شده است و پناه دادن آن‌ها توسط آتش در شام و ملازم بودن آتش با آن‌ها قولی توقیفی نیست. بنابراین ما نمی‌توانیم بدون خبر توقیفی ادعای مسلط شدن آتش بر شقاوت‌مندان را داشته باشیم.^۳
- ۴- احادیث همدیگر را تفسیر می‌کنند. در حدیثی از حسان و ابوهریره که بیهقی آن را از طریق علی بن زید از اوس بن ابو اوس از ابوهریره نیز روایت کرده آمده است: «ثلاثاً علی الدواب وثلاثاً ینسلون علی أقدامهم وثلاثاً علی وجوههم». «سه

(۱) حافظ ابو عبدالله حسین بن حسن ابن محمد ابن حلیم جرجانی فقیه شافعی و متولی قضاء در بخاری از جمله مصنفات او «المنهاج فی شعب الإیمان» که در آن بسیار از حافظ بیهقی نقل کرده است. وفات حلیمی در سال (۴۰۳ هـ) در سن ۶۵ سالگی اتفاق افتاد «المنهاج فی شعب الإیمان» (۱۳/۱-۱۹) و «تذکره الحفاظ» (۱۰۳۰/۳) و «شذرات الذهب» (۱۶۷/۳-۱۶۸).

(۲) «المنهاج فی شعب الإیمان» (۴۴۲/۱).

(۳) «فتح الباری» (۳۸۰/۱۱).

نفر بر مرکب و سه نفر پیاده حرکت می‌کنند، و سه نفر رو به صورتشان کشیده می‌شوند». تقسیم موجود در این حدیث موافق تقسیمی است که در سوره واقعه بیان شده است. خداوند در سوره واقعه آیه ۷ می‌فرماید:

﴿وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً﴾ [الواقعه: ۷].

«و شما به سه دسته تقسیم می‌شوید».

جواب این اشکالات بطور ملخص بیان می‌شود

- ۱- بنابر احادیث مذکور این حشر در دنیا واقع می‌شود.
- ۲- لازم نیست تقسیم آیه همان تقسیم مذکور در حدیث باشد. منظور از حدیث دور شدن از فتنه است. لذا هر کس فرصت را غنیمت می‌شمارد مرکبی و توشه‌ای بدست می‌آورد و به امید مستقبل و ترس از آنچه که در تعقیب اوست به حرکت می‌افتد (دسته اول) و کسانی که تاخیر می‌کنند تا اینکه مرکب‌ها کم می‌شوند چند نفر با هم در یک مرکب شریک می‌شوند. (دسته دوم) و دسته سوم کسانی‌اند که آتش آن‌ها را می‌راند و ملائکه آن‌ها را می‌کشند.
- ۳- با توجه به مضمون احادیث مشخص می‌شود منظور از آتش، آتش آخرت نیست. بلکه آتشی است که در دنیا خارج می‌شود. و پیامبر -صلی الله علیه وسلم- مردم را از خروج آن می‌ترساند و کیفیت برخورد با آن را در احادیث ذکر می‌کند.
- ۴- حدیث که راوی آن علی بن زید است و به آن استناد شده است (و در ثقه بودن او اختلاف نظر وجود داشت) با احادیثی که بیان می‌کنند این حشر در دنیا است تضادی ندارد و در این حدیث (حدیث علی بن زید که امام احمد^۱ آن را روایت کرده است) آمده است «آنها از هر بلندی و از هر خاری پرهیز می‌کنند و سرزمین

(۱) «مسند احمد» (۳۶۵/۱۶) (حدیث ۸۶۳۲) تحقیق احمد شاکر. اما حافظ ابن حجر روایت علی بن زید بن جدعان را ضعیف می‌داند «فتح الباری» (۳۸۱/۱۱).

محشر در روز قیامت صاف و هموار است و از هر گونه ناهمواری و خارو... عاری است»^۱.

نووی می‌گوید: علماء گفته‌اند این حشر در آخر دنیا و مقداری قبل از قیامت و قبل از نفخ صور اتفاق می‌افتد بدلیل فرموده پیامبر -صلی الله علیه وسلم-: «تَحْشَرُ بَقِيَّتَهُمُ النَّارُ تَبِيتَ مَعَهُمْ وَتَقِيلُ وَتَصْبِحُ وَتَمْسِي» «آتش بقیه آن‌ها را جمع می‌کند شب و ظهر همراه آن‌ها توقف می‌کند و صبح و شام نیز همراه آن‌ها به حرکت در می‌آید»^۲.

حافظ ابن حجر - بعد از ذکر احادیث روایت شده درباره آتش و اینکه حشر مذکور در دنیا است - می‌گوید: سیاق احادیث بیان می‌کند که این حشر همان حشر موجودات زنده اطراف زمین در سرزمین شام، قبل از آخر الزمان است... تمام این‌ها دلالت می‌کنند بر اینکه این حشر در آخر دنیا است که اکل و شرب و سوار شدن بر مرکب خریده شده و غیره وجود دارد، بگونه‌ای که متخلفین در آتش می‌سوزند. بعضی اگر این واقعه بعد از نفخ صور باشد در آن زمان مرگ، مرکب خریداری شده، خوردن، نوشیدن و پوشیدن در میادین وسیع وجود ندارد»^۳.

ولی درباره حشر در آخرت در احادیث آمده است که مؤمن و کافر بدون کفش و لباس، لخت مادرزاد (به دور از تعلقات دنیایی) حشر می‌شوند. در حدیث صحیح از عبدالله بن عباس روایت شده است. گفت: پیامبر -صلی الله علیه وسلم- در میان ما ایستاد و فرمود:

همانا شما لخت (مادرزاد) محشور می‌شوید.

﴿كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ [الأنبياء: 104].

(۱) «فتح الباری» (۱۱/۳۸۰-۳۸۱).

(۲) «شرح نووی بر مسلم» (۱۷/۱۹۴-۱۹۵).

(۳) «النهاية / الفتن و الملاحم» (۱/۳۲۰-۳۲۱) تحقیق د. طه زینی.

«همانگونه که اولین خلق را پدید آوردیم و دوباره آن را اعاده می‌کنیم»^۱.
و اولین موجودی که روز قیامت پوشیده می‌شود ابراهیم خلیل الله است.
ابن حجر می‌گوید: «در زنده شدن بعد از مرگ انسان باغ ندارد که با شتر تیزپا عوض کند (اشاره به حدیث مذکور در مورد حشر انسان)»^۲.
بنابراین حشر یاد شده در احادیث مربوط به دنیا و اندکی قبل از روز قیامت است و هر کس خلاف این را بگوید از حق دور شده است والله اعلم.

(۱) «صحیح بخاری» کتاب الرقاق، باب الحشر (۳۷۷/۱۱) با شرح فتح الباری).

(۲) «فتح الباری» (۳۸۲/۱۱).

خاتمه

شامل مهمترین نتایج بحث است که عبارتند از:

- ۱- ایمان به نشانه‌های قیامت جزو ایمان به غیب است و ایمان مسلمان جز با آن کامل نمی‌شود.
- ۲- ایمان به نشانه‌های قیامت زیر مجموعه ایمان به آخرت است.
- ۳- هر حدیثی از پیامبر به اثبات برسد (خواه آحاد باشد یا متواتر) تایید و ایمان به آن واجب است. عقائد با اخبار آحاد صحیح نیز ثابت می‌شود.
- ۴- پیامبر امتش را از وقایع گذشته و آینده تا روز قیامت با خبر می‌سازد. و اخبار مربوط به نشانه‌های روز قیامت قسمت زیادی از آن را تشکیل می‌دهند.
- ۵- علم به زمان وقوع روز قیامت خاص خداوند است و هیچ ملائکه یا پیامبری از آن اطلاع ندارد.
- ۶- حدیث صحیحی در مورد تحدید عمر دنیا به اثبات نرسیده است.
- ۷- بسیاری از نشانه‌های کوچک روز قیامت ظاهر شده‌اند و جز اندکی از آن‌ها باقی نمانده است.
- ۸- منظور از ظهور کلی نشانه‌های کوچک روز قیامت تکمیل ظهور هر یک از نشانه‌ها است بگونه‌ای که جز در موارد اندک مقابل آن‌ها باقی نمانده باشد.
- ۹- همه نشانه‌های قیامت ممنوع نیستند یعنی ممکن است هر کدام از آن‌ها حرام، واجب، مباح، خیر و یا شر باشند.
- ۱۰- تاکنون هیچ کدام از نشانه‌های بزرگ قیامت ظاهر نشده‌اند.
- ۱۱- هر گاه یکی از نشانه‌های روز قیامت ظاهر شود بقیه نیز مانند دانه‌های تسبیحی که بند آن قطع شده باشد به دنبال آن می‌آیند.

- ۱۲- نشانه‌های ظاهر شده قیامت جزو معجزات پیامبر به شمار می‌آیند. زیرا ایشان از حوادثی در آینده خبر داده است که دقیقاً واقع شده‌اند.
- ۱۳- ظهور بسیاری از نشانه‌های قیامت دلیل بر نابودی قریب الوقوع جهان است. آن‌ها مانند علامت مرگ ظاهر شده بر انسان محتضرند.
- ۱۴- تا وقتی که خورشید از مغرب طلوع نکند در توبه بر روی انسان باز است اما بعد از آن در توبه بسته می‌شود.
- ۱۵- طلوع خورشید از مغرب مقارن با برپایی قیامت نیست بلکه بعد از آن برخی از امور دنیوی مانند معاملات و غیره صورت می‌گیرد.
- ۱۶- آخرین نشانه قیامت ظهور آتشی است که مردم را در سرزمین شام جمع می‌کند و این حشر در دنیا و قبل از برپا شدن قیامت اتفاق می‌افتد.
- ۱۷- در زمان برپا شدن قیامت انسان مسلمان وجود ندارد.
- از خداوند عافیت را می‌طلبیم و الله اعلم.
- والحمد لله رب العالمین و صلی الله علی نبینا محمد و علی آله و صحبه و سلم تسلیماً کثیراً.